ترجمه‌ی فارسی

المرتضی

پژوهشی تاریخی و فراگیر پیرامون
زندگانی امیرالمؤمنین
ابوالحسن علی بن ابی‌طالب رضي الله عنه

نویسنده:

امام سیدابوالحسن علی حسنی ندوی رحمه الله

ترجمه:

استاد ابوشعیب عبدالقادر دهقان

عنوان کتاب: ترجمه فارسی المرتضی

عنوان اصلی: المرتضی

نویسنده: امام سید ابوالحسن علی حسنی ندوی رحمه الله

ترجمه: استاد ابو شعیب عبدالقادر دهقان

موضوع: تاریخ اسلام - اهل بیت، صحابه و تابعین - سیره و زندگینامه

نوبت انتشار: اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار: دی (جدی) ۱۳۹۴شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری

منبع:

این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

ایمیل: **book@aqeedeh.com**

سایت‌های مجموعۀ موحدین

www.mowahedin.com	www.aqeedeh.com
www.videofarsi.com	www.islamtxt.com
www.zekr.tv	www.shabnam.cc
www.mowahed.com	www.sadaislam.com

contact@mowahedin.com

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

بسم الله الرحمن الرحیم

۱۴۱۵/۷/۱۲ هـ. ق لکنو / هند

برادر عزیزم استاد ابوشعیب عبدالقادر! حفظه اللّه

السلام علیکم و رحمة اللّه و برکاته

تندرستی و عافیت شما را از خداوند خواستارم

نامه‌ی مورخه‌ی ۶/۱۱/ شما را که مژده‌ی ترجمه و آماده‌ی چاپ و نشر بودن کتابم «المرتضی» را به همراه داشت، دریافت نمودم و از مشکلاتی که فراروی چاپ و نشر وجود دارد آگاهی یافتم ... .

اما در خصوص چاپ و نشر کتاب (حاضر) خواهشمند است نکات زیر رعایت شود:

۱. ترجمه، کامل و با انشای قوی و زبان روز انجام شود.
۲. چاپ کتاب، جذّاب و زیبا و از هرگونه اشتباه چاپی خالی باشد.
۳. تاب‌های ترجمه شده، به قشر فرهیخته و در صورت امکان به دولتمردان تقدیم شود.
۴. نسخه‌ای از کتاب ترجمه شده (بعد از چاپ) برای مؤلف ارسال شود.

برای موفقیت و درست‌اندیشی شما به پیشگاه خداوند دعا می‌کنم.

والسلام علیکم و رحمة اللّه و برکاته

مخلص

ابوالحسن علی الحسنی الندوی

به قلم:

نذر الحفیظ الندوی

مختصری از:
شرح احوال و آثار امام ندوی رحمه‌الله

به قلم:

عبدالقادر دهقان

امام ندوی در جهان

امام سید ابوالحسن علی حسنی ندوی:

* دانشمند و دعوتگر بزرگ اسلامی
* نویسنده‌ی بیش از پنجصد کتاب، رساله و مقاله
* عضو دایم و معاون رئیس هیأت مؤسسان «رابطة العالم الإسلامی» ـ مکه‌ی معظمه
* عضو شورای عالی دانشگاه اسلامی ـ مدینه منوره
* عضو کنفرانس اسلامی ـ قدس
* عضو کمیته‌ی اجرایی کنفرانس اسلامی ـ بیروت
* مدیر کل مجمع علمی اسلامی «ندوة العلماء» لکنو ـ هند
* سرپرست دارالعلوم ندوة العلماء لکنو ـ هند
* رییس مجلس تحقیقات و نشریات اسلام، لکنو ـ هند
* مسئول مرکز تحقیقات و مطالعات اسلامی دانشگاه آکسفورد ـ انگلستان
* عضو شورای سیاستگذاری مرکز پژوهش‌های اسلامی- ژنو
* رییس بنیاد جهانی پژوهش‌های اسلامی، قاهره- مصر
* عضو شورای عالی امور دینی وزارت اوقاف، قاهره ـ مصر
* عضو مجمع علمی و آکادمی عربی، دمشق ـ سوریه
* عضو شورای دار العلوم دیوبند ـ هند
* عضو شورای اجرایی «دار المصنفین» اعظم گره ـ هند
* عضو دائرة المعارف عثمانی در حیدرآباد ـ هند
* استاد (میهمان یا دعوتی سابق) دانشگاه‌های مدینه‌ی منوره و دمشق
* مدیر و مؤسس نهضت پیام انسانیت ـ هند
* عضو مجمع فقهی ـ حجاز
* عضو مؤسسه‌ی علمی و تحقیقی «آل‌البیت» ـ شرق اردن
* عضو شورای عالی مساجد ـ حجاز

* عضو شورای فقه اسلامی ـ حجاز
* عضو اصلی فدراسیون دانشگاه‌های اسلامی ـ حجاز
* رییس انجمن جهانی ادبیات اسلامی ـ خاورمیانه
* عضو فرهنگستان زبان عرب ـ دمشق
* عضو فرهنگستان زبان عرب ـ قاهره
* عضو فرهنگستان زبان عرب ـ اردن
* مؤسس و رییس بنیاد جهانی ادبیات اسلامی ـ ریاض
* رییس سازمان دفاع از هویت اسلامی مسلمانانِ هند
* عضو شورای عالی دانشگاه بین‌المللی اسلام آباد ـ پاکستان
* مؤسس جمعیت تبشیر و جذب هندوها و غیر مسلمین به اسلام
* رییس سازمان آموزش دینی ولایت اتراپرادیش ـ هند
* عضو هیأت مؤسسان شورای عالی جهانی دعوت اسلامی ـ قاهره

مختصری از شرح احوال و آثار امام ندوی

این یک حقیقت انکارناپذیر است که نمی‌توان شایستگی‌های معنوی یک فرد را آن گونه که هست بر صفحه‌ی کاغذ به تصویر کشید؛ زیرا صفات باطنی و حالات روانی و ... از خصوصیاتی هستند که قلم از وصف آن‌ها عاجز است؛ شاعر به حق گفته است آنجا که می گوید:

گرمصوّرصورت‌آن‌دلستان‌خواهد کشید حیرتی‌دارمکه‌نازشراچه‌سان‌خواهدکشید

با وجود این؛ و با اعتراف به اینکه این مجموعه، قطره‌ای از دریای خصوصیات اخلاقی و علمی و نبوغ فکری امام ندوی است؛ باز هم به گفته‌ی شاعر که می گوید:

آب دریـــا را اگـــر نتـــوان کشـــید هـــم بـــه قـــدر تشـــنگی بایـــد چشـــید

این مجموعه را به خوانندگان تقدیم می کنیم:

ولادت

امام سیدابوالحسن علی حسنی ندوی- نوّراللّه مرقده - در روز ششم ماه محرم سال ۱۳۳۳ هجری قمری برابر با ۱۹۱۴ میلادی در دهکده‌ی «تکیه»؛ واقع در هفتاد کیلومتری لکنو دیده به جهان گشود و در یک خانواده‌ی مذهبی و دانش‌دوست و شهیدپرور پرورش یافت؛ خانواده‌ای که مجاهدان و مصلحانی چون امام سید احمد شهید؛ در دامان خویش پرورده است.

امام ندوی، منتسب به خاندان نبوّت است و سلسله‌ی نسب وی به حسن بن علی ابن ابی‌طالبﷺ می‌رسد. پدرش سید عبدالحی بن فخر الدین از دانشمندان بلند پایه و اطبای حاذق و نویسندگان چیره دست زمان خود بوده است و به زبان عربی و فارسی تألیفات گوناگونی دارد که از آن جمله کتاب «نزهة الخواطر» در هشت جلد، «الهند في العهد الإسلامی»، «الثقافة الإسلامية في الهند»، «تاریخ گجرات»، «گل‌رعنا» و ... را می‌توان نام برد. امام نُه ساله بود که سایه‌ی پدر مهربان را در سال ۱۳۴۱ هـ. ق. / ۱۹۲۳ م. از دست داد. مادرش خیرالنساء نیز از زنان نویسنده بود که از آثار او رساله‌ی «الدعاء والقدر» را می‌توان نام برد.

کودکی

امام ندوی‌رحمه‌الله در خانواده‌ای پرورش یافت که تمام افراد آن، اهل علم و مطالعه و اهل قلم بودند؛ و هر کتاب جدیدی که به دست آنان می‌رسید مطالعه‌ی آن را بر خود لازم می‌دانستند. استاد از لطایف زمان کودکی خود این لطیفه را در شرح خاطرات خویش بیان نموده است که روزی در سنین ۵ ـ ۶ سالگی پولی به دستش رسید، تصمیم گرفت با آن پول کتاب بخرد، اما تا آن زمان نمی‌دانست که تنها جای خرید کتاب، کتابفروشی است و هر کالایی جای مخصوصی دارد؛ بنابراین، پول را گرفته به داروخانه‌ی مجاور رفت و کتاب خواست. صاحب داروخانه به فکر اینکه او از فرزندان اشراف و اعیان شهر است، کتابچه‌ای را که فهرست داروها به زبان اردو در آن درج بود به سید داد و پولش را مسترد نمود. وی کتابچه را برداشت و به منزل برگشت؛ و از اینکه به کتابی دسترسی یافته است بسیار خوشحال بود.

بر اثر همین ذوق مطالعه بود که سید در سنین ۱۲ ـ۱۳ سالگی، زبان عربی، انگلیسی و زبان فارسی را به خوبی می‌دانست و هنگامی که در سال ۱۹۲۶ م. کنفرانس ندوة العلماء با شرکت علمای بزرگ برگزار گردید، به زبان عربی سخنرانی کرد.

تحصیلات حوزوی و دانشگاهی

تحصیلات ابتدایی را در زادگاه خویش «لکنو» آغاز نمود و پس از اتمام مبادی زبان اردو، به فراگیری زبان فارسی پرداخت. پدرش برای آموزش زبان فارسی و خوش نویسی، یک معلم خصوصی و با تجربه برای وی انتخاب کرد. سید، دروس عربی را نزد استادانی چون شیخ خلیل بن محمد یمنی و علامه تقی‌الدین هلالی مراکشی فراگرفت و پس از اتمام دوره‌ی ابتدایی و متوسطه در سال ۱۹۲۷ م. در سن چهارده سالگی وارد دانشگاه دولتی لکنو شد و در رشته‌ی ادبیات عرب به تحصیل پرداخت، و زبان انگلیسی را همزمان با آموزش عربی آموخت و موفق به دریافت گواهینامه و مدال طلا از این دانشگاه شد و پس از تخصص در رشته‌ی ادبیات عرب به رشته‌های تخصصی زبان انگلیسی پرداخت، ولی مادرش که بعد از فوت پدر، مربی او بود، او را از ادامه‌ی تحصیل در این رشته بازداشت و به فراگیری علوم اسلامی توصیه نمود؛ بنابراین زبان انگلیسی را از معلمان خصوصی مانند خلیل الدین هنسوی، و در رای بریلی از سید

احمد سعید و در دارالعلوم ندوه از محمد سمیع صدیقی و در دانشگاه لکنو از استاد محمد فاروقی فراگرفت.

ایشان درس حدیث را نزد علامه حیدر حسن خان، استاد حدیث دارالعلوم ندوة العلماء در سال ۱۹۲۹ م. آغاز کرد و سپس در سال ۱۹۳۰ م. برای ادامه‌ی تحصیلات عالی خود عازم لاهور شد و زانوی تلمّذ و شاگردی را پیش مصلح بزرگ و دانشمند معروف، مولانا احمد علی لاهوری خم کرد و از آنجا گواهینامه‌ی عالی علمی دریافت نمود. همچنین در دارالعلوم دیوبند از محضر علامه حسین احمد مدنی کسب فیض کرد[۱].

تدریس

امام در سال ۱۹۳۴ م. در سن ۲۰ سالگی، در دانشگاه ندوة العلماء لکنو به تدریس پرداخت. اوّلین سال که در جلسه‌ی درس حضور یافت، شاگردان کلاس او از نظر سن از ایشان بزرگ‌تر یا با او همسال بودند. امام به مدت ده سال، مجلس درس را زینت بخشید و در این مدت با رهبران و مصلحان عصر خود همچون: شیخ الحدیث مولانا محمد زکریا، مولانا محمد الیاس، شیخ عبدالقادر رای پوری و مولانا انور شاه کشمیری، آشنا شد و از محضر آنان کسب فیض نمود؛ و بر اثر ارتباط با این دانشمندان، به ویژه مولانا محمد الیاس، نقطه‌ی عطفی در زندگی او پدید آمد. سرانجام در سال ۱۹۳۹ م. از کار تدریس به طور موقت کناره‌گیری کرد و برای احیای امر به معروف و نهی از منکر، تمام وقت خود را وقف دعوت و تبلیغ در راه دین نمود و در این راه زحمات طاقت‌فرسایی را متحمّل شد. ایشان برای انجام این منظور، در رأس هیأت‌های تبلیغی به کشورهای عربی مسافرت کرد و از ضعف و انحطاط مسلمانان به شدت رنج می‌برد. وی پیش از این، با علامه اقبال لاهوری نیز ملاقات‌هایی داشته و قسمتی از سروده‌های او را به عربی ترجمه کرده بود.

سید پس از پشت سر گذاشتن این دوره‌ی مقطعی، بار دیگر به تدریس و نشر معارف اسلامی پرداخت و از سال ۱۹۴۳ م. تا سال ۱۹۵۱ م. در «سازمان تبلیغات اسلامی»

۱- علامه ندوی ارتباطی عمیق با مولانا حسین احمد مدنی داشت و در این خصوص مقاله‌ی جداگانه‌ای تحت عنوان «صلتی بمولانا حسین احمد المدنی أو صفحة من صفحات حیاتی» نگاشته است. این مقاله در مجله‌های مختلف عربی مانند «البعث الإسلامي» به چاپ رسیده است.

لکنو به تدریس قرآن و حدیث مشغول شد. در سال ۱۹۵۵م. از سوی دانشگاه دمشق (الجامعة السورية) برای همکاری و تدریس فراخوانده شد و به سمت استاد مهمان مسؤولیت تدریس در این دانشگاه را پذیرفت. همچنین در سال ۱۹۶۲ م. از سوی شاه سعود برای تدریس در دانشگاه اسلامی مدینه‌ی منوّره دعوت شد، اما سید، تدریس همیشگی و کرسی دایمی استادی را نپذیرفت، بنابراین در سال ۱۳۸۲ هـ. ق./۱۹۶۳ م. به سمت استاد مهمان در آن دانشگاه به تدریس مشغول شد.

ایجاد تحوّل در برنامه‌ی درسی حوزه‌های علمیه و ادبیات عرب

امام ندوی رحمه الله به هنگام تدریس احساس نمود که محتوای برنامه‌ی درسی حوزه‌های علمیه برای طلاّب علوم دینی عصر حاضر کافی نیست، لذا در صدد برآمد تا کتاب‌هایی را تألیف کند که در برنامه‌ی درسی به جای کتاب‌های قدیم مورد استفاده قرار گیرند. ایشان به منظور بارور گردانیدن رشته‌ی ادبیات عرب به تألیف کتاب‌هایی چون؛ «قصص النبيين» در پنج جلد، «مختارات من أدب العرب»، «القراءة الراشدة» در سه جلد و ... مبادرت ورزید. به همین منظور در نوزدهم آوریل سال ۱۹۸۱ م. به برگزاری یک کنفرانس بین‌المللی تحت عنوان «الندوة العالمية للأدب الإسلامي» اقدام نمود و از ادیبان بزرگ عرب دعوت به عمل آورد و کتاب‌های فوق را به آنان عرضه نمود که از جانب آن‌ها مورد تأیید قرار گرفت و از آن پس جزو برنامه‌ی درسی حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌های جهان اسلام قرار گرفتند. همچنین پیش از این، در سال ۱۹۳۸ م. بنا به پیشنهاد دانشگاه علیگره هند، کتاب «اسلامیات» را که مشتمل بر عقاید، احکام، سیره‌ی نبوی و تاریخ اسلام است، برای کلاس (بی ـ ای) تألیف کرد و در ردیف کتاب‌های درسی آن دانشگاه قرار گرفت.

ایجاد تحوّل در شیوه‌ی نگارش تاریخ

امام ندوی رحمه الله بعد از مطالعه و تحقیق در تاریخ اسلام به این نتیجه رسید که باید در سبک تاریخ نگاری تحوّلی به وجود آید؛ زیرا اکثر مورّخان به شرح حال فرمانروایان و فتوحات آنان بسنده کرده‌اند و از درج فعّالیت‌های اصلاحی و خدمات اجتماعی طفره رفته‌اند؛ بنابراین کتاب تاریخ دعوت و اصلاح را در پنج جلد نوشت و زندگی

نامه‌ی خود را که زندگی یک دعوتگر مصلح و یک مورخ چیره دست است و برای خواننده، سرشار از تجربیات و دانستنی‌ها است، در شش جلد نگاشت و کتاب‌های دیگری در مورد زندگی‌نامه‌ی بسیاری از مصلحان و مجتهدان نامدار اسلامی که در تجدید و احیای دین اسلام سهم به سزایی داشته‌اند، به رشته‌ی تحریر درآورد.

فعالیت در عرصه‌ی مطبوعات

از آنجا که مطبوعات، نقش مؤثری در بیداری ملت‌ها دارند، علامه سید ندوی از فعالیت در این زمینه نیز غافل نماند. ایشان نخستین فعالیت مطبوعاتی خود را در سال ۱۹۲۷ م. در سن ۱۳ سالگی از راه نوشتن مقاله در مجله‌ی اردو زبان «زمین‌دار» آغاز کرد و نخستین اثر او به زبان عربی مقاله‌ای بود که در سال ۱۳۴۶ هـ. ق./۱۹۳۰ م. توسط علامه رشید رضا در مجله‌ی «المنار» مصر منتشر شد. این مقاله بعدها در سال ۱۳۵۰ هـ. ق. به صورت رساله‌ی جداگانه‌ای تحت عنوان «ترجمة الامام السيد احمد بن عرفان الشهيد» در مصر انتشار یافت. در آن هنگام سن او از شانزده سال متجاوز نبود[۱].

سپس هنگامی که در سال ۱۳۵۱ هـ. ق./۱۹۳۲ م. انتشار مجله‌ی «الضياء» ارگان دارالعلوم ندوة العلماء، آغاز شد، علامه ندوی از مقاله نویسان بارز آن قرار گرفت. در سال ۱۹۴۸ م. از سوی انجمن تعلیمات اسلام به انتشار نشریه‌ای به نام «تعمیر» اقدام نمود و در سال ۱۹۶۳ م. نشریه‌ی «ندای ملت» به سرپرستی ایشان از لکنو منتشر شد. همچنین سرپرستی نشریه‌های عربی ارگان ندوه از جمله «البعث الإسلامی» و «الرائد» و نیز مجله‌ی اردو زبان «تعمیر حیات» را به عهده داشت.

امام ندوی در سال ۱۹۵۹م، مدیریت مجله‌ی «المسلمون» دمشق را پذیرفت. در سال ۱۹۹۵ م. «آکادمی تحقیقات و نشریات اسلام» را جهت چاپ و نشر کتب اسلامی بنیان نهاد. در سال ۱۹۶۲ م. با همکاری مولانا محمد منظور نعمانی رحمه الله، هفته نامه‌ی «ندای ملت» را پایه‌گذاری کرد. در سال ۱۹۴۴ م. به تألیف سلسله کتاب‌هایی در مورد

۱- ندوی، ابوالحسن، کاروان زندگی، ج ۱.

روش دعوت و تربیت اسلامی اقدام نمود که بیشتر آن‌ها به زبان‌های زنده‌ی جهان ترجمه شده است.

امام ندوی آثار و تألیفات بسیاری دارند که تعداد آن‌ها به بیش از سیصد کتاب و رساله می‌رسد و آوردن عنوان تمامی آن‌ها از گنجایش این مختصر خارج است.

برخی از آثار امام ندوی که به فارسی ترجمه شده است به شرح زیر است:

۱. تاریخ دعوت و اصلاح، در پنج جلد؛
۲. حدود خسارت جهان و انحطاط مسلمانان؛
۳. نبرد ایدئولوژیک یا ارزیابی تمدن غرب؛
۴. آیین زندگی؛
۵. تفسیر سیاسی اسلام؛
۶. قصه‌های پیامبران در ۵ جلد؛
۷. یقین بندگان خدا؛
۸. شگفتی‌هایی از ادب و حکمت دعوت؛
۹. بازگشت به اسلام؛
۱۰. نسل جوان را دریابید؛
۱۱. گامی به سوی بیداری اسلامی؛
۱۲. نگرشی نوین بر تزکیه واحسان یا تصوف و عرفان؛
۱۳. امام سید احمد شهید در آئینه‌ی تاریخ؛
۱۴. تاریخچه‌ی دعوت اسلامی در هند و ادوار آن؛
۱۵. آن‌گاه که نسیم ایمان وزید؛
۱۶. تجلّی حقیقت ایمان؛
۱۷. اصول و مبادی فهم قرآن؛
۱۸. قادیانیت؛
۱۹. سخنانی چند به برادران ایرانی؛
۲۰. مولانا محمد الیاس و نهضت دعوت و تبلیغ؛
۲۱. نبی رحمت؛
۲۲. شگفتی‌های اندیشه‌ی اقبال؛
۲۳. آخرین پیام سیره‌ی نبوی به مردم قرن بیستم؛

۲۴. خود را دریابید؛
۲۵. المرتضی؛
۲۶. سیره‌ی محمدی در آینه‌ی دعا و نیایش؛
۲۷. کاروان مدینه؛
۲۸. دژهای اسلام؛
۲۹. نبی خاتم و دین کامل.

فعالیت‌های سیاسی

امام ندوی قدس‌سره به کار تدریس و تألیف اکتفا نمی‌کرد و نسبت به حوادث جهان بی‌اعتنا نبود، او معتقد بود: در زمان حاضر که عرصه‌ی فعالیت حکومت‌ها بسیار گسترده شده و دولتمردان در همه‌ی امور، حتی در امور دینی و قانونگذاری اسلامی نیر دخالت می‌کنند، لازم است که علما در سیاست سهیم باشند و آنان که دین را از سیاست جدا می‌دانند در حقیقت مسلمانان را به خودکشی ملّی و اجتماعی فرا می‌خوانند.

از این‌جاست که وی جهت احقاق حقوق مسلمانان هند همواره با دولتمردان آن سامان، مکاتبات و ملاقات‌های متعددی داشته است و به همین منظور دست به تشکیل سازمان‌ها و جنبش‌های ملّی، اسلامی زد. امام ندوی در سال ۱۹۴۵ م. جنبش پیام انسانیت را بنیان نهاد. در سال ۱۹۳۷ م. جهت حفظ اصالت و ویژگی‌های مسلمانان هند، و دفاع از احوال شخصیه‌ی آنان با همکاری وی، انجمن حمایت از نظام خانوادگی در اسلام به ریاست مولانا قاری محمد طیب، مدیر دارالعلوم دیوبند تأسیس شد و پس از درگذشت ایشان در سال ۱۹۳۸ م. استاد ندوی به ریاست انجمن مذکور برگزیده شد. ایشان همچنین به منظور به وجود آوردن اعتماد به نفس و پر کردن خلاء رهبری اخلاقی در جامعه‌ی هند در سال ۱۹۶۴ م. به تشکیل شورایی اسلامی تحت عنوان «مجلس الاستشاری الإسلامی» اقدام نمود.

امام سید ابوالحسن ندوی، بعد از سال ۱۹۶۰ م. که جمال عبدالناصر فریاد ناسیونالیسم عربی را در مصر بلند کرد و مردم، او را به لقب رهبر قومیت عربی یاد می‌نمودند و جمله «لا إله إلا اللهّ ناصر حبیب اللهّ» ورد زبان مردم عادی شده بود؛ و حکومت مصر در جنگ سال ۱۹۶۷ م. در مقابل صهیونیست‌ها شکست خورد و موجب

تشکیل رژیم اسرائیل گشت، آشکارا در برابر این فتنه‌ی عظیم به موضع‌گیری پرداخت و از ناصر و کسانی که موجبات شرمندگی مسلمانان را فراهم آورده بودند به شدت انتقاد کرد و با درج مقالات در مجله‌ها و روزنامه‌های مختلف و نشر کتاب و ایراد سخنرانی در کنفرانس‌ها و انجام مصاحبه با رادیو و تلویزیون و روزنامه‌نگاران، پرده از حقیقت برداشت و ناصر را مقصر اصلی شکست اعراب در مقابل صهیونیست‌ها معرفی نمود.

جمال عبدالناصر در مقابل انتقادهای امام ندوی واکنش نشان داد و بر اثر فشارهای وی به دولت هند، امام از سوی سفارت این کشور احضار شد و مورد استیضاح قرار گرفت و گذرنامه‌ی وی برای مدتی ضبط گردید و ممنوع الخروج شد.

ارتباط با مولانا محمد الیاس و جنبش دعوت و تبلیغ

نخستین ملاقات امام ندوی با مولانا الیاس؛ بنیانگذار جنبش تبلیغ، در اوایل سال ۱۹۴۰ م. هنگامی که مولانا همراه با هیأتی به منظور آگاهی از مراکز دینی و فعالیت‌های گوناگون مذهبی و آشنایی با جنبش‌های اسلامی هند، به آن کشور مسافرت نمود، صورت گرفت. امام با اولین دیدار، به شدت تحت تأثیر خصوصیات بارز اخلاقی و معنویِ شیخ محمد الیاس قرار گرفت و چنان شیفته‌ی شخصیت ممتاز وی گردید که هنگام مراجعت از نزد شیخ، با زبان حال، این مصرع از شعر شاعر را تکرار می‌کرد:

دیرینه سال پیری بُردش به یک نگاهی

این دیدار، نقطه‌ی عطفی در زندگی امام ندوی پدید آورد؛ به گونه‌ای که از آن پس، تلاش طاقت‌فرسایی را در راه دعوت و تبلیغ و ارشاد مردم آغاز کرد و سرانجام در سال ۱۹۴۵م. از مسؤولیت تدریس کناره‌گیری نموده و همراه با هیأت‌های تبلیغی به داخل و خارج از کشور عزیمت نمود؛ چنان که در سال ۱۳۶۶ هـ. ق. /۱۹۴۷ م. به مدت شش ماه در سرزمین حجاز به قصد دعوت و ارشاد مردم اقامت گزید و با قشرهای مختلف مردم تماس برقرار نمود.

جهانگردی و ارتباط با دنیای اسلام

امام‌ندوی، پیوسته در کنفرانس‌ها و سمینارهای علمی‌و تحقیقی کشورهای اسلامی و ممالک غربی شرکت می‌کرد و به منظور رساندن پیام اسلام به دورترین نقاط دنیا، به

اکثر کشورهای گیتی مسافرت می‌نمود و در بسیاری از نهضت‌های مردمی و جنبش‌ها و ارگان‌های دینی نقش فعالی داشته و در شکل‌گیری، تداوم و ادامه‌ی حرکت آنان سهیم بود.

امام ندوی آرزو داشت که جهان اسلام رهبری دنیا را به عهده گیرد و از پیروی کورکورانه و تقلید از بیگانگان اجتناب ورزد. به ویژه به سرزمین حجاز و جزیرة العرب توجه خاصّی مبذول می‌داشت و همواره با سران عرب در تماس بود و با نامه و ملاقات‌های متعدد، آنان را به اجرای نظام و احکام اسلامی در سرزمین‌های خود سفارش می‌کرد.

آغاز این ملاقات‌ها با امیر سعود بن عبدالعزیز و سپس با ملک فیصل، ملک خالد و ملک فهد بوده است، و نیز در کنفرانس‌های «رابطة العالم الإسلامی» (مکه) و دانشگاه اسلامی مدینه و کنفرانس «الدعوة و الدعاة» و گردهمایی‌های بین المللی «مؤتمرالتعلیم» (که سـید افتخار عضویت همه را داشت)، اندیشه‌ی رهبری جهان اسـلام را مطرح نموده است.

امام ندوی در سال ۱۹۴۷ م. سفر شش ماهه‌ی دیگری را به منظور دعوت و تبلیغ در سرزمین حجاز به آن دیار آغاز نمود و برای بار سوم نیز در سال ۱۹۵۰ م. به آن سرزمین سفر کرد. در این سفر سلسله گفتارهایی را تحت عنوان «بین العالم وجزیرة العرب» در رادیو سعودی ایراد نمود و از آن پس نیز بارها با هدف نشر فرهنگ اسلامی به آن دیار مسافرت کرد.

امام ندوی؏ در سال ۱۹۵۱ م. به کشور مصر و سرزمین‌های سودان، سوریه، بیت المقدس، اردن و عمان مسافرت کرد و شش ماه در مصر اقامت گزید. وی در این سفر با طلاب حوزه‌های علمی، جوانان و تحصیل کردگان دانشگاهی، مستقیما در تماس بود و مقالات متعددی در مجلات کثیرالانتشار عربی زبان، منتشر کرد و در این سفر از فلسطین و بیت‌المقدس و مسجد اقصی نیز دیدن کرد.

در سال ۱۹۵۵ م. به شام (سوریه)، لبنان و ترکیه سفر کرد و در رادیو سوریه نیز سخنانی ایراد نمود. همچنین در سال ۱۹۶۱ م. به هنگام مسافرت به کویت، پیامی تحت عنوان «اسمعی یا زهرة الصحراء»، خطاب به ملت و مسؤولان آن کشور از طریق رادیو انتشار داد.

امام در سال‌های ۱۹۶۳ م. و ۱۹۶۴ م. به اروپا و اسپانیا مسافرت نمود و ندای روح بخش اسلام را به گوش مردم اروپا و اسپانیا رسانید.

وی در سال ۱۹۷۳ م. در رأس یک هیأت بلند پایه به منظور آگاهی از اوضاع مسلمانان، به شش کشور خاورمیانه (افغانستان، ایران، لبنان، اردن، سوریه و عراق) سفر خود را آغاز نمود و در سال ۱۹۷۴ م. از سوی «رابطة العالم» و بنا به دعوت حاکم شارجه به دبی، شارجه و ابوظبی مسافرت نمود.

در سال ۱۹۷۶ م. فدراسیون دانشگاه‌های اسلامی «رابطة الجامعات الإسلامية»، جلسه‌ی خود را در رباط، پایتخت مراکش برگزار نمود. امام ندوی‌ﷺ که عضو این فدراسیون بود بنا به دعوت آن و همچنین بنا به دعوت قبلی ملک حسن دوم، پادشاه مراکش، به رباط سفر کرد.

سید در سال ۱۹۷۷ م. از سوی سازمان اسلامی(M.S.A) به آمریکا دعوت شد که در این سفر از تمام ایالت‌های آمریکا دیدن نمود و در پنج دانشگاه معروف آنجا سخنانی ایراد کرد. مجموعه‌ی این سخنرانی‌ها در کتابی به نام «أحاديث صريحة في أمريكا» جمع‌آوری شده است.

علامه ندوی در سال ۱۴۰۰ هـ. ق. / ۱۹۷۹ م. بار دیگر به مکه‌ی مکرمه دعوت شد، تا در کنفرانس وزیرانِ کشورهای اسلامی شرکت جوید. همچنین در همین سال از سوی حکومت قطر برای شرکت در کنفرانس جهانی سیره که استاد، عضو شورای اجرایی و کمیته‌ی انتخابی آن بود، به کشور «قطر» دعوت شد و در آن کنفرانس شرکت کرد. سپس در سال ۱۴۰۲ هـ. ق. به منظور شرکت در کنفرانس دیگری تحت عنوان «ملتقى الفكر الإسلامي» به کشور الجزایر مسافرت نمود. همچنین در سال ۱۴۰۴ هـ. ق. /۱۹۸۴ م. به کشور یمَن سفر کرد و با مقامات دولتی و مذهبی آنجا ملاقات نمود و طی این سفر سخنرانی‌هایی در دانشگاه صنعا و دانشکده‌ی خلبانی (= فاکولته‌ی هوانوردی)، ایراد کرد و از مشکلات جهان اسلام سخن به میان آورد.

امام ندوی در یمَن مورد استقبال گرم قشرهای مختلف مردم قرار گرفت و سرود استقبالیه‌ای توسط جوانان به اجرا درآمد که مضمون آن چنین بود: «قدم ابوالحسن بر سر و دیدگان ما باد!» «يا مرحبا بأبي الحسن يمشي على الرؤوس و المقل» و در همین سال در جلسه‌ی ادیبان و محققان و دانشوران در کشور بنگلادش شرکت کرد.

با داشتن مسؤولیت‌های اجتماعی و دینی امام ندوی‌رحمه الله همواره از قبول و احراز پست‌های دولتی اجتناب می‌نمود، ولی مسؤولیت‌های مذهبی و اجتماعیِ فراوانی را به عهده داشت که از جمله آن‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

امام در سال ۱۹۵۷ م. به عضویت مجمع علمی دمشق انتخاب شد. در سال ۱۹۶۲ م. به عضویت شورای دار العلوم دیوبند برگزیده شد و در همین سال به عضویت شورای هیأت مؤسسان سازمان جهانی «رابطة العالم الإسلامی» مکه و نایب رئیسی آن و نیز به عضویت شورای دانشگاه اسلامی مدینه‌ی منوره برگزیده شد. ایشان همچنین ریاست ندوة العلماء و ریاست شورای اجرایی مرکز تحقیقات اسلامی ژنو را به عهده داشت. در سال ۱۹۸۳ م. برای نخستین بار در دانشگاه آکسفورد، بزرگ‌ترین دانشگاه بریتانیا و معروف‌ترین دانشگاه دنیا اقدام به تأسیس مرکز اسلامی نمود و تا آخر عمرش مسؤولیت این مرکز را به عهده داشت. وی همچنین عضو اداره‌ی علمی و تحقیقی موسسه‌ی «آل‌البیت» در شرق اردن بود.

امام ندوی مسؤولیت‌های متعددی در اکناف جهان، در جهت خدمت به اسلام و مسلمانان بر دوش گرفته بود. به گفته‌ی مولانا عبدالماجد دریابادی: این به جای خود شاهکار محسوب می‌شود که کسی بتواند فهرستی دقیق از مسؤولیت‌های وی را تهیه کند.

تقدیر از خدمات امام

قطع نظر از کنفرانس‌های بی‌شماری که بعد از وفات امام ندوی در سراسر جهان به منظور تجلیل و بزرگداشت وی برگزار شده است، در زمان حیات پر برکتش نیز بارها از سوی محافل علمی، دینی، سیاسی و اجتماعی از خدمات ارزنده‌ی ایشان تقدیر به عمل آمده است؛ در سال ۱۹۵۱ ـ ۱۹۵۲ م. در ایام حج، کلید دار کعبه دوبار درِ بیت‌اللّه را گشود و به ایشان اجازه‌ی ورود داد.

همچنین در سال ۱۴۱۷ هـ. ق. نیز کلید دار کعبه، کلید را بر درِ کعبه گذاشت و از امام ندوی خواست تا درب خانه‌ی خدا را بگشاید.

در سال ۱۹۸۰ م. جایزه‌ی جهانی موسوم به جایزه‌ی ملک فیصل که هر ساله از سوی حکومت سعودی به فعال‌ترین دعوتگر و خدمتگزار اسلام اهدا می‌شود و از نظر اهمیت در جهان اسلام، مانند جایزه‌ی نوبل در اروپاست، جهتِ تجلیل از خدمات

ایشان، به سید اختصاص یافت. ایشان مبلغ این جایزه‌ی مهم را که ۲۰۰۰۰۰ ریال سعودی و یک مدال طلا بود، در عرصه‌ی خدمات دینی و فرهنگی مصرف کرد.

در سال ۱۹۸۱ م. از سوی دانشگاه کشمیر به درجه‌ی دکترای افتخاری در رشته‌ی ادبیات نایل آمد و همچنین چندین مدرک و دکترای افتخاری دیگر نیز از دانشگاه‌های معروف جهان دریافت کرده است.

در سال ۱۴۱۵ هـ. ق. شیخ عبدالمقصود خوجه ـ از اعیان و اشراف جده ـ مجلس بزرگداشت با شکوهی به تقدیر از علامه ندوی در جده برگزار کرد.

در سال ۱۹۶۶ م. در استانبول (ترکیه) یک کنفرانس ادبی بزرگ به منظور تجلیل و تقدیر از وی برگزار شد.

در سال ۱۴۲۰ هـ. ق./۱۹۹۹ م. جایزه‌ی سلطان برونئی[1] (حسن بلقیه) به منظور تجلیل از خدمات ایشان در رشته‌ی تاریخ، توسط مرکز اسلامی دانشگاه آکسفورد (لندن) به وی اعطا شد.

در بیستم رمضان سال ۱۴۱۹ هـ. ق. برابر با هفتم ژانویه سال ۱۹۹۹ م. کمیته‌ای از علمای برجسته‌ی جهان، برای تعیین بزرگ‌ترین شخصیت اسلامی معاصر، تشکیل شد. این کمیته به اتفاق آراء، امام ندوی را به عنوان بزرگ‌ترین شخصیت اسلامی قرن بیستم برگزید و جایزه‌ی بین‌المللی موسوم به «جایزه‌ی جهانی قرآن کریم» را که مبلغ یک میلیون درهم بود، به ایشان اعطا کرد. امام ندوی همه‌ی این مبلغ را جهت نشر معارف اسلامی به مدارس دینی و مراکز فرهنگی هند اختصاص داد.

تواضع و فروتنی

امام ندوی‬رحمه‌الله به رغم داشتن فضایل انسانی برجسته و دانش فراوان، بسیار متواضع بود. حق‌جویی و فروتنی، دو صفت بارز ایشان به شمار می‌آمد و با آنکه به مدارجِ عالی علمی رسیده بود و در جهان اسلام منصب‌های مهمی را به عهده داشت، هیچ گاه دیده نشده که از دانش و منصب‌های خود با کسی سخن به میان آورد. وی همواره از پوشیدنِ لباس‌های فاخر و از مظاهر فریبنده‌ی دنیا دوری می‌جست.

۱- کشور برونئی دارالسلام، در شمال غربی جزیره‌ی بورنئو واقع است. (مترجم)

علامه ندوی از دیدگاه علمای معاصر

در طول تاریخ، دانشمندان و شخصیت‌های علمی ـ اجتماعی زیادی زندگی نموده‌اند که از سوی علمای غیر معاصر خویش، مورد ستایش قرار گرفته‌اند، ولی تعداد آن دسته از علماء که مورد ستایش علمای هم‌عصر خود قرار گرفته باشند، بسیار اندک است؛ زیرا حجاب معاصرت، همواره سدّ آهنینی بوده که بین افراد و معاصرانشان حایل گشته و مانع از بیان صفات پسندیده‌ی شخصیت‌ها شده است. سخن معروفی است که می‌گوید: «معاصرت اصل و ریشه‌ی تنفر و دوری افراد از یکدیگر است»؛ (المعاصرة اصل المنافرة)

اما با این حال دانشمندانی هستند که مورد ستایشِ دانشمندانِ عصر خویش قرار گرفته‌اند؛ امام ندوی یکی از آن دانشمندان معدودی است که علمای معاصِر وی لب به ستایش او گشوده و حتی کتاب‌های مستقلی در وصف او نگاشته‌اند[۱]. در اینجا به ذکر چند نمونه از اظهار نظرهایی که در مورد خصوصیات علمی، اجتماعی و سیاسی امام ندوی به رشته‌ی تحریر درآمده است، اشاره می‌شود[۲]:

۱. دانشمند بزرگ، شیخ محمد بهجة البیطار استاد تفسیر در دانشگاه دمشق و عضو برجسته‌ی «مجمع علمی»:

«هرگز به یاد ندارم که شما را در قلبم یا در جمعی یاد نمایم و از علم فراوان و ادبیات توانا و گفتار شیوا و پرمحتوای شما ذکری به میان نیاورم. پاک است خدایی که شما را توان نویسندگی به زبان عربی سلیس، که هیچ گونه شائبه‌ی غیر عربی بودن در آن دیده نمی‌شود، عنایت فرمود و حمد و سپاس برای او که شما را به تألیف کتاب‌های

۱- ر ک : «ابوالحسن الندوی کاتبا ومفکرا»، «العلامه ابوالحسن الندوی فی مرآة کتاباته ومحاضراته» و «رسائل الأعلام» کتاب اخیر مشتمل بر هفتاد نامه و پیام از پنجاه شخصیت بزرگ جهان است که خطاب به استاد ندوی نوشته شده‌اند. این کتاب در پنج بخش تنظیم شده است: ۱ـ نامه‌های اساتید و شیوخ بزرگ ۲ـ نامه‌های دانشمندان معروف جهان اسلام ۳ـ نامه‌های رهبران و رؤسای مؤسسات اسلامی ۴ـ نامه‌های نویسندگان و ادیبان نام‌آور ۵ـ نامه‌های پادشاهان، وزیران و سران حکومت‌ها. «یحدثونك عن ابی الحسن الندوی» و «الإمام العلامه ابوالحسن كما عرفته» (تألیف دکتر قرضاوی)

۲- اغلب استنادها از کتاب «رسائل الأعلام» اقتباس شده است.

بسیار نفیس و ارائه‌ی راه حل‌هایی که برای این امت سودمندتر و برتر است اختصاص داده است».

۲. دانشمند مبارز شیخ محمد محمود صواف رئیس جمعیت «الأخوة الإسلامیة» در عراق:

«برادر بزرگوار و محترم، علامه سید ابوالحسن علی حسنی ندوی! بسیار مشتاق هستم که نزد شما باشم و از چشمه‌های فیوض و علوم و معارفی که خدا به شما ارزانی بخشیده، بهره‌مند گردم ... .

گردانندگان مجله‌ی «الإخوة» و همچنین جوانان، بی‌صبرانه منتظر راهنمایی‌ها و شنیدن طنین صدای شما در راستای یاری اسلام و مسلمانان هستند. خداوند به شما توفیق و برکت عطا فرماید و برای پیشبرد دعوتِ خویش حفظ تان کند ...».

۳. شیخ محمد سرورالصبان نویسنده، شاعر و دبیرکل سازمان «رابطة العالم الإسلامی»:

«حضرت استاد و دعوتگر بزرگ اسلامی! خداوند شما را در راه ادای رسالتِ بزرگِ انسانی و نشر مبادی اسلام و تحقق بخشیدن به اهداف و نمونه‌های عالی آن موفق بگرداند؛ و مجاهدان راه خود و پویندگان راه سعادت بشر، امثال شما را زیاد بگرداند! دیدار شما از این دیار مقدس، آثار خوبی در قلوب مسلمانان به جای گذاشت و من امیدوارم در آینده دیدارهای بیشتری داشته باشید».

۴. مجاهد نستوه استاد سعید رمضان مدیر مجله‌ی معروف «المسلمون»:

«استاد گران‌مایه! شما همواره در قلب من جای دارید، از خداوند می‌خواهم مرا از زمره‌ی کسانی قرار بدهد که به خاطر خدا با تو محبت دارند. از او می‌خواهم در روزی که سایه‌ای جز سایه‌ی عرش خداوندی وجود ندارد. مرا در گروه محبان شما قرار بدهد».

۵. دکتر احمد شرباصی استاد دانشگاه ازهر:

«ابوالحسن ندوی دانشمندی مؤمن و دعوتگری مخلص است که در میدان حفظ توحید و سنت و دوری از بدعت و دعوت به سوی خداوند و جهاد در راه او از دیگران ممتاز است. استاد هرگز در برابر مظاهر فریبنده‌ی دنیا سر فرود نیاورده است. ساده زیستن و قناعت را پیشه نموده و از تکلّف و مجامله دوری گزیده است. به ثروت و مقام

این دنیا ارزشی قایل نیست. مقاومت و پایداری او در عرصه‌ی پیکار در راه عقیده ضرب‌المثل قرار گرفته است و اخلاص عمیق وی رمز پیروزی او در میدان‌هایی است که دیگران شکست می‌خورند».

۶. نویسنده‌ی بزرگِ اسلامی مصر، استاد انور جندی:

«علامه ابوالحسن ندوی یکی از بزرگ‌ترین ثمره‌های ندوة العلماء و از برجسته‌ترین شخصیت‌های آن در این عصر است. سال‌های متمادی است که ایشان در زمینه‌های مختلفِ اندیشه و جهان‌بینیِ اسلامی و حل مشکلات و رفع شبهاتِ آن تلاش می‌کند. او همواره به زبان عربیِ فصیح حقایق را بر فراز منبرهای مکه، مدینه، قاهره، دمشق، لبنان و بغداد طی سفرهایی که به منظور دعوت در راه خدا انجام داده، اعلام نموده است».

ایشان سمت‌های مهمی را در جهان اسلام احراز کرده است. کتاب‌های او که در زمینه‌های مختلف نوشته است، بین جوانانِ مسلمان، به ویژه مردم عرب زبان، پخش شده و خوانندگان زیادی دارند. از روزی که جهان اسلام با نام او آشنا شد، تا واپسین روزهای زندگی هر کجا سفر می‌کرد و در هر کشور عربی اسلامی که گام می‌نهاد، کلمه‌ی حق را صراحتا اعلام می‌داشت. نمونه‌هایی از این حق‌گویی‌ها در مقالات و سخنانی تحت عناوین زیر مشاهده می‌شود: «بشنو ای مصر»، «بشنو ای ایران»، «بشنو ای سوریه»، «بشنو ای گل صحراء (کویت)»، «ای عرب، صراحتا از من بشنوید»![1]

۷. ادیب بزرگ عرب، شیخ علی طنطاوی:[2]

«سید ابوالحسن ندوی از بزرگ‌ترین دعوتگران و گرامی‌ترین دوستان و معروف‌ترین نویسندگان عصر حاضر است.

او را بارها از نزدیک، در مکه، مدینه، دمشق و هند ملاقات کرده‌ام. ایشان را در هر حال پایدار و استوار بر حق یافتم. او برای خدا عمل می‌کند، متواضع و زاهد است، زهد واقعی؛ نه زهد جاهلانی که پشت دیوار زندگی، به سر می‌برند و نمی‌دانند که دنیا

۱- جندی، انور، العلامه ابوالحسن الندوی فی مرآة کتاباته و محاضراته.

۲- مقدمه‌ی کتاب «فی مسیرة الحیاة» اثر امام ندوی:

شرح احوال و آثار امام ندوی ﷺ= (۳۳)

چیست و نمی‌فهمند که در جهان چه می‌گذرد، بلکه زهدِ عالمی که به دنیا و اهل آن آگاهی دارد و شرق و غرب جهان را دیده است».

۸. استاد شهید، سید قطب نویسنده‌ی بزرگ مصری:

«نویسنده‌ی این کتاب (قصص النبیین) «سید ابوالحسن الندوی» را می‌شناسم، با شخصیت و قلم او آشنا هستم، گواهی می‌دهم که قلب تپنده‌ی او قلب یک مؤمن و عقل و تفکر وی تفکر یک مسلمان کامل است. او همواره با اسلام زندگی می‌کند و زندگی خود را وقف خدمت به آن نموده است و از بینش صحیح اسلامی و شناختِ کامل اسلام برخوردار است.

این یک گواهی است که من به خاطر خدا ادای شهادت می‌نمایم. من کتاب‌های بسیاری را که برای کودکان و نوجوانان نوشته شده مطالعه کرده‌ام و خودم نیز در تهیه و تألیف مجموعه‌ای از داستان‌های دینیِ نشأت گرفته از قرآن، در مصر شرکت داشته‌ام؛ اما به حق، گواهی می‌دهم که کار سید ابوالحسن بسیار کامل‌تر و برتر از همه است»[۱].

۹. دانشمند معروف، دکتر محمد یوسف موسی استاد دانشگاه ازهر:

«خدا گواه است که من در میان کتاب‌هایی که در گذشته‌ی دور و نزدیک خوانده‌ام، کتابی به یاد ندارم که در سطح این کتاب، (ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمین) حقایق ارزشمندی را در بر داشته باشد و دردها و درمان‌ها را برای ما بازگو کند. نویسنده‌ای را نیز سراغ ندارم که همانند مؤلف این کتاب، با روح اسلام آشنا باشد و به آن جذب شود و در تبلیغ آن از چنین اخلاصی برخوردار باشد و همه‌ی تلاش‌های خود را در این راه به کار اندازد»[۲].

۱۰. دانشمند و نویسنده‌ی معروف، استاد و رئیس دانشکده‌ی شریعت اسلامی دانشگاه قطر، علامه دکتر یوسف قرضاوی:

«استاد محترم و دعوتگر بزرگ اسلامی سیدابوالحسن ندوی!

بنده و همه‌ی کسانی که شما را می‌شناسند، به فضایلی که خداوند به شما ارزانی بخشیده، اعتراف داریم؛ این فضایل که از ویژگی‌های وارثان انبیا و جانشینان پیامبران

۱- مقدمه‌ی کتاب «قصص النبیین» جلد سوم اثر امام ندوی.

۲- مقدمه‌ی کتاب «نبرد ایدئولوژیک».

و احیاگران دین هستند، به شکل اندیشه‌ی شفاف، نطق حیات‌بخش، شوق دعوت، درستی کردار و رفتار، اعتدال و توازن، در وجود شما متجلی است و در مجامع اسلامی به این صفات شاخص معروف هستید، به همین دلیل سخن شما مؤثر و خوانندگان کتاب‌های شما بی‌شمارند و شخصیت شما مورد قبول همگان است، تا جایی که تمام گروه‌های اسلامی، به رغم اختلاف مذهب و طرز تفکر، در ستایش شما متفق القول هستند؛ حتی آنان که با شما اختلاف نظر دارند، نیز چاره‌ای جز قدردانی و ستایش و اعتراف به فضل و برتری شما ندارند و این از بزرگ‌ترین موهبت‌های خداوندی است»[۱]. «شیخ طبعا در نحوه‌ی تفکر و رفتار و به طور کلی در همه‌ی مراحل زندگی‌اش مردی میانه‌رو و معتدل است. ایشان، قدیم و جدید، میراث گذشته و عصر حاضر، روش سلف و تصوف، نرمی ابریشم و صلابت فولاد را یک‌جا جمع کرده است. و آرزو دارد که نسل بیداری اسلامی این گونه باشد».

«روش امام ندوی رحمه الله سازندگی بود، نه ویرانگری، پیوند بین مسلمانان بود، نه پراکندگی و جداسازی. ایشان از دامن زدن به اختلاف بین مسلمانان پرهیز می‌کرد و قضایای بحرانی و پیچیده را با خِردورزی و منطق حکیمانه حل می‌کرد و در این زمینه به موفقیتی دست یافته بود که برای کسان دیگر کمتر اتفاق می‌افتد.

عوامل پیروزی ایشان عبارتند از: بخشندگی و بزرگواری، سعه‌ی صدر و اخلاق شیرین و توانایی حل مشکلات، با روشی آسان و اسلوب حکیمانه»[۲].

۱۱. شیخ عبدالعزیز بن عبداللّه بن باز مفتیِ بزرگ عربستان و رئیس مراکز تحقیقات علمی، افتاء، دعوت و ارشاد سرزمین حجاز:

«واقعیت این است که من معتقدم، هر چند در بیان وصف شما قلم فرسایی کنم، باز هم وظیفه‌ی خود را در حق شما ادا نکرده‌ام، لیکن آنچه می‌گویم از باب اعتماد، برادری و دوری از تکلف است ...».

۱۲. شیخ عبدالفتاح ابوغده محدث بزرگ و استاد دانشگاه امام محمد بن سعود ریاض:

۱- رسائل الأعلام، صص ۹۲-۹۳، دار ابن کثیر، چاپ اول ۱۴۲۵ هـ.

۲- قرضاوی، یوسف. الشیخ ابوالحسن الندوی کما عرفته، ص ٦٣.

«ستایش خدایی را که شما را از میان امت اسلامی برگزید و به نعمت‌های فراوان مفتخر گردانید و در وجود شما صفحات درخشانی از تاریخ علمی جاودان اسلام و نمونه‌ی بارزی از علمای ربانیِ گذشته را مجسم ساخت.

شما در هر موضوعی که قلم‌فرسایی کنید، قلم شما شفا می‌بخشد و بذر عشق به نکویی و فضایل و عشق به دین و مذهب را در قلب‌ها می‌کارد.

به هر حال من از وصف شما عاجز و قلمم ناتوان است».

۱۳. شیخ محمّد غزالی نویسنده‌ی معروف معاصر و استاد دانشگاه ام القرای مکه:

«خداوند در جهاد و تلاش‌های شما برکت نهد و بر ثمره و نتیجه‌ی آن بیفزاید و آن را وسیله‌ی نور و روشنی روز قیامت بگرداند، بیش از ربع قرن از آخرین دیدار ما می‌گذرد و شما همواره در خاور میانه به سیاحت می‌پردازید و از احوالِ فرزندانِ اسلام در آن مناطق مطلع می‌شوید. خداوند شما را برای این امت حفظ کند ...».

۱۴. دکتر شیخ احمد کفتارو مفتی کل جمهوری عربی سوریه و رئیس شورای عالی افتاء و مجمع اسلامی ابی‌النور:

«امام سید ابوالحسن حسنی، معروف به ندوی، اندیشمند، دعوتگر، محقق صاحب‌نظر، نویسنده‌ی چیره دست، عامل به کتاب و سنت و شخصیت برجسته‌ی اسلامی و جهانی است. اسلوب نویسندگی ایشان منحصر به فرد است و ادیبان بزرگ از پدید آوردن چنین آثاری عاجزند».

۱۵. استاد مصطفی سعید الخن رئیس بخش عقاید و ادیان در دانشگاه دمشق:

«در میان علماء کسانی وجود دارند که پیکره‌ای از بیم و هیبت، انس و محبت، یقین و معرفت، علم و فضل و خشیت و ربانیت هستند، حقا که امام سید ابوالحسن ندوی یکی از این نوع علماست ...

بنده نمی‌توانم با الفاظ و کلمات، صفات والای روحی و اخلاقی ایشان را بیان کنم؛ زیرا زبان نمی‌تواند معانی روحی را به گونه‌ای ترسیم کند که شنوندگان لذت آن را احساس کنند. هر چند میدان کلمات گسترده و گوینده، مهارت داشته باشد.

به عقیده‌ی بنده این کتاب (ابوالحسن الندوی الامام المفکر الداعیة الادیب) تنها گوشه‌ای از فضایل امام است؛ زیرا شخصیت و فضایل ایشان بسیار والاتر از آن است که در یک جلد کتاب بتوان بیان نمود».

۱۶. مریم جمیله نویسنده‌ی اسلامی:[۱]

«یک امتیاز دیگر در کتاب‌های شما وجود دارد و آن اینکه بنده نوشته‌های بعضی از نویسندگان پاکستانی را مطالعه کرده‌ام، در مجموع خوبند؛ اما با اسلوب جدلی و لهجه‌ی ضعیف و رکیک و تعابیر فلسفی نوشته شده‌اند، ولی نوشته‌های شما از این عیب‌ها کاملاً پاک است و بدون شک این گامی موفقیت‌آمیز در راه پیروزی واقعی است».

۱۷. استاد احمد محمد طحان دانشمند و نویسنده‌ی معاصر:

«وقتی از سید ابوالحسن ندوی صحبت می‌کنم در حقیقت از نویسنده‌ای اسلامی از طبقه‌ی انگشت شماری سخن می‌گویم که ضمن طرح موضوعی و علمی دقیق مسایل، به تطبیق و بررسی همه جانبه و ارائه راه‌حل‌های مناسب نیز می‌پردازند، علاوه بر آن نوشته‌های ایشان از اسلوب ادبی قوی برخوردار است که بلاغت پیشینیان و آسانی متاخران را جمع کرده است»[۲].

۱۸. دکتر مصطفی سباعی دانشمند مجاهد، سخنور، نویسنده و استاد حقوق دانشگاه دمشق:

«حضرت استاد سید ابوالحسن ندوی ...، شورای مدیریت دانشگاه دمشق، متمایل است با شما در مورد تدریس در دانشگاه، قراردادی منعقد کند تا دانشجویان، از علم و فهم شما نسبت به اسلام و رسالت آن، بهره‌مند شوند، خواهشمند است به بزرگواری خویش موافقت خود را اعلام فرمایید، نسبت به حقوق و مزایا و هر گونه پیش شرطی می‌توانید ابراز نظر کنید ...»[۳]

۱۹. شیخ محمد مجذوب رحمه الله نویسنده و استاد دانشگاه اسلامی مدینه منوره:

۱- مریم جمیله، نویسنده و فارغ التحصیل دانشگاه نیویورک بود که پس از ده سال تحقیق و تلاش به اسلام مشرف شد. نام اصلی او مارگریت مارکوس بود که پس از مسلمان شدن نام مریم جمیله را برگزید و به پاکستان مهاجرت کرد و به نوشتن مقاله و کتاب‌های اسلامی پرداخت.

۲- مجله «المجتمع» کویت.

۳- نامه‌ی مورخ ۱۳۷۴/۱۰/۲۲. دکتر قرضاوی به نقل از برادران سوری می‌گوید: «امام ندوی هیچ‌گونه حق‌الزحمه و حتی هدیه‌ای در برابر تدریس در دانشگاه قبول نکرد بلکه حق خود را به دانشجویان بی‌بضاعت اهدا نمود» و همچنین در هتلی که برای اقامت ایشان اختصاص داده بودند اقامت ننمود.

«شیخ ابوالحسن ندوی که عضو دایم شورای دانشگاه مدینه منوره بود یک ریال هم از وجوه فراوانی که به او اختصاص می‌یافت، قبول نمی‌کرد و با وجود آنکه بارها در جلسات شورا حضور می‌یافت (و هزینه‌های سفر را متحمل می‌شد) هرگز به حساب دانشگاه در هتل‌ها اقامت نکرد.

همین خاصیت زهد و استغنا است که به ایشان امکان داد تا در عرصه‌ی اصلاح و نقد اجتماعی، در برابر باطل سکوت نکند و سخنش مؤثر واقع شود»[(۱)].

۲۰. مفتی محمد امین حسینی مبارز و مفتی بزرگ فلسطین و طلایه‌دار قضیه‌ی قدس:

«حضرت استاد بزرگ سید ابوالحسن ندوی ...

شما در مقام یک مؤمن مخلص، به تشخیص بیماری و تجویز دارو موفق شده‌اید، از عنایت و توجهی که به مسأله‌ی فلسطین در کتاب خویش ابراز داشته‌اید، رشک می‌برم، خداوند علمای عامل و مخلص امثال شما را در میان امت بیشتر بگرداند»[(۲)].

به سوی دیار جاودان

سرانجام، سنت الهی در حق امام سید ابوالحسن ندوی؇ نیز تحقق یافت و ایشان پس از عمری تلاش و مبارزه‌ی خستگی‌ناپذیر در راه گسترش معارف اسلامی و کوشش برای بازگشت مجد و عظمت دیرینه‌ی اسلام، به دیدار یار پر گشود.

وی در ۲۲ رمضان سال ۱۴۲۰ هـ. ق. برابر با ۳۱ دسامبر ۱۹۹۹ م. روز جمعه ساعت ۱۱/۴۵ دقیقه در حال روزه و اعتکاف در سن ۸۷ سالگی دعوت حق را لبیک گفت.

ایشان لحظاتی قبل از وفات، غسل نمود و لباس خود را تعویض کرد و به‌تلاوت سوره‌ی یس پرداخت. وقتی که به آیه‌ی:

﴿فَبَشِّرۡهُ بِمَغۡفِرَةٖ وَأَجۡرٖ كَرِيمٍ ١١﴾ [یس: ۱۱]. «او را به بخشش و پاداش نیکو مژده بده!» رسید، پیام‌آور مژده‌ی الهی را لبیک گفت و جان به جان آفرین تسلیم کرد.

آری، ایشان با حالتی به دیدار پروردگارش رفت که در دنیا به استقبال مهمانان گرامی یا به مسافرت می‌رفت. به گفته‌ی ابن یمین:

۱- استاد محمد مجذوب: «علماء و مفكرون عرفتهم» ۱۴۳/۱.

۲- نامه مورخ ۲۷ ذی قعده ۱۳۷۳ هـ.

مصحف‌به‌کف‌و پا به‌ره و دیده به‌دوست   با پیک‌اجل خنده زنان بیرون شد

تاریخ وفات امام به حروف ابجد:

«آفتاب علم و معرفت = ۱۴۲۰ هـ. ق.»

«مجد بزم تحقیق و تفکر = ۱۴۲۰ هـ. ق.»

شعر از مجیب احمد گنجوی:

فکرچون کـردم زوال آمـد صـــــــدا   شو مجیب از سال هجری بـا خـــبر
بیست و دو رمضان بـود و روز جمعـه   شد نهان خورشید دیـن چـون از نظـر
یک الف زاید کـن و بـازش بـــخوان   شـیخ العـالم ســـید والاگـــــهـــر

1420 337 1082×1 هـ. ق

روانش شاد و گل اندیشه‌اش شکوفا باد!

به قلم:

عبدالقادر دهقان

عفا اللّه عنه

پیشگفتار مترجم

الحمد لله وحده والصلاة والسلام علی من لا نبي بعده!

کتابی که پیش روی دارید یکی از برجسته‌ترین شاهکارهای دانشمند شهیر اسلام و شخصیت برگزیده‌ی قرن بیستم، امام سید ابوالحسن علی حسنی؛ است. گر چه در مورد شخصیت و زندگانی علی مرتضی؛ کتاب‌های زیادی نگاشته شده است، اما محقق و مؤلّف محترم کتاب حاضر، معتقد است که شرح حال نویسان، بنا بر عواملی نتوانسته‌اند همه‌ی ابعاد زندگی و سیره‌ی ایشان را بی‌طرفانه مورد تحلیل و بررسی قرار دهند؛ و با رعایتِ انصاف، ویژگی‌ها و اوضاع جهان آن روز و مواضع ایشان در برابر خلفاء و رهبران معاصر و همچنین دلایل نظام سیاسی و اداری حکومتِ علوی را به درستی تجزیه و تحلیل نکرده‌اند.

بنابراین در گنجینه‌ی کتاب‌های اسلامی، جای چنین کتابی خالی بود. این کتاب که پژوهشی است تاریخی و فراگیر، با ویژگی‌های یاد شده، این خلاء را به خوبی پر کرده است.

علی مرتضی کیست؟

علی، بزرگمرد جهان اسلام، ستاره‌ی درخشان بشریت، پسر عمو و داماد نبی اکرم، همسرِ بزرگ بانوی اسلام، فاطمه‌ی زهراء؛ است. علی، وزیر و مشاور صادق ابوبکر صدیق و عمر فاروق؛، علی، پدر زنِ فاروق اعظم. حیدر کرار، شیرصفدر، فاتح خیبر، خیرخواه و مدافع عثمان ذی‌النورین؛ است. آری، علی قهرمان دلاور اسلام و شخصیتی است که رسول اکرم ج درباره‌اش فرموده است:

«ای علی!، تو مانند عیسی÷ مورد افراط و تفریط قرار می‌گیری؛ گروهی در محبت و ارادت تو غلو می‌کنند و بدین‌سان از جاده‌ی حق منحرف می‌شوند و گروهی دیگر به علت بغض و دشمنی با تو هلاک خواهند شد»[1].

۱- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۷، ص ۲۴۸، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۱۷ هـ. ق.

المرتضی چگونه کتابی است؟

کتاب «المرتضی» پرتوی درخشان و زیبا از انوار «سنت»، گل واژه‌ای ایمان افروز از جلوه‌های «جماعت»، اثری علمی و ماندگار، معیار نوین و عالی تحقیق و تحلیل و سمبل آفرینش هنری استدلال و استنباط مستحکم است. از هر سطر «المرتضی» نغمه‌ی محبت و از هر کلمه‌ی آن زمزمه‌ی تلاش و ژرف‌اندیشی به گوش می‌رسد.

«المرتضی» اثری است جوان، به قلم توانای سالمندی با تجربه، که در آفرینش آن، نیروی جوانی و فهم و فراست پیری توأم بوده است. این کتاب، کلمه به کلمه از رادیو مصر تحت عنوان: «قرأتُ لک» پخش شده است.

نویسنده‌ی محترم در این کتابِ گران‌سنگ و پرمحتوا که مشتمل بر ده بخش است، در موضوع‌های بسیار مهم از جمله موضوع‌های زیر سخن گفته است:

خانواده، ولادت، کودکی و شایستگی‌های علیﷺ، غدیر خم، حکمت الهی در مورد ترتیب زمانی خلفای راشدین، زندگانی علی در زمان رسول اللّهﷺ و خلفای سه‌گانه، خلافت علیﷺ و بحران‌های آن دوره، جنگ‌های جمل و صفین، فرزندان علی، صلح حسن و معاویه، فاجعه‌ی کربلا، سیره و اخلاق آل رسول؛ و در نهایت، تحلیلی مستند پیرامون امامت.

بدین ترتیب کتاب حاضر، پژوهشی است تاریخی و تحلیلی است جامع که در نوع خود بی‌نظیر است و تا جایی که می‌دانم تا کنون کتابی با این خصوصیات نگاشته نشده است.

خرسندم که ترجمه‌ی کتاب در زمان حیات مؤلف به پایان رسید و ایشان در جریان کار، قرار گرفته و دعای خیرشان بدرقه‌ی راه ما بوده است.

خداوند ایشان را از سوی اسلام و مسلمانان بهترین پاداش عنایت فرماید و ترجمه‌ی کتاب را مانند اصل آن به شرف قبولی بنوازد و برگ زرّینی در نامه‌ی اعمال ما منظور فرماید! «گر قبول افتد زهی عزّ و شرف».

ابوشعیب عبدالقادر سراوانی

پیشگفتار مؤلّف

الحمد لله رب العالمین والصّلاة والسّلام علی سیّد المرسلین وخاتم النّبیّین محمّد وعلی آله وصحبه أجمعین ومن تبعهم بإحسان ودعا بدعوتهم إلی یوم الدین.

بسیاری از بزرگمردان، رهبرانِ نامدار، تاریخ‌سازانِ حماسه آفرین، مصلحان و دانشمندان بلندپایه، دیون و حقوقی بر جوامع و ملت‌هایی دارند که سنگ دوستی آن‌ها را بر سینه می‌زنند و به نبوغ و قهرمانی‌های آنان افتخار می‌کنند و چه بسا که در ارادت و تجلیل از آنان غلو و افراط می‌نمایند. گاه ادای این حق‌ها تا قرن‌ها و نسل‌ها به تأخیر می‌افتد و گاه؛ در مدت زمان کوتاه و محدودی ادا می‌شود.

این داستان، ویژه‌ی یک ملت یا یک عصر نیست. بسیاری از مصلحان، دعوتگران، جهان گشایان، آزادی خواهان و مبتکران انواع علوم و دانش‌های نوین، وجود داشته‌اند که نام آنان در ردیف مردان برجسته‌ی تاریخ نمی‌درخشد و شخصیت آنان را هاله‌ای از افسانه‌ها و داستان‌های اغراق‌آمیز، فرا گرفته است، یا درباره‌ی آنان شرح حال‌های کوتاه و جانبی به جای مانده که پرده از شخصیت ممتاز آنان بر نمی‌دارد و مبین جایگاه ویژه‌ی آنان در تاریخ نیست.

گاه، عواملی همچون اختلافات مذهبی و حوادث تاریخی و اغراض سیاسی و روایت‌های سنتی، مانع از انصاف و شناخت درست این شخصیت‌ها می‌گردد و موجب می‌شود تا این شخصیت‌ها مربوط به یک طایفه‌ی خاص و فرقه‌ی معینی معرفی شوند و اگر کسی پا را از این حصار پولادین فراتر بگذارد و آن شخصیت‌ها را میراث مشترک جهان بشریت (یا حداقل میراث پیروان آیین خاصی) بداند و آنان را موهبت الهی و معجزه‌ی رسول اکرم ﷺ و دلیل حقانیت اسلام و نشانه‌ی توانایی آن برای پرورش بزرگمردان به حساب آورد، این عمل وی انحراف از دایره‌ی سنتی و نوعی مخالفتِ مذهبی به شمار می‌آید که معمولاً افراد متدین و (به اصطلاح) مذهبی از چنین عملی اجتناب می‌کنند.

یکی از شخصیت‌های مظلوم که حقّش ادا نشده، علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه است که بنابر مجموعه‌ای از عواملِ مذهبی، گروهی و روانی، در طول تاریخ، پرده‌های ضخیمی

بر شخصیت ایشان سایه افکنده و در حقّ وی منصفانه عمل نشده است. محققان، پژوهشگران و حتی محبّان و فداییان او نیز همه‌ی زوایای زندگی و سیره‌ی ایشان را مورد مطالعه و بررسی قرار نداده‌اند و جامعه و عصری را که در آن می‌زیست و حوادث و مشکلاتی که با آن مواجه شد و همکاری‌های مخلصانه‌ای را که با رجال و رهبران معاصر خود انجام داد، با رعایت امانت و انصاف، تجزیه و تحلیل نکرده‌اند. اصول و ارزش‌هایی که وی همواره به آن‌ها پایبند بود، مورد توجه قرار نگرفته و برنامه‌ی سیاسی و نظام اداری وی و علل و نتایج آن، با روش‌های سیاسی دیگری که اگر به طور فرض انتخاب می‌نمود، مقایسه نشده است.

بزرگ‌ترین عامل این بی‌انصافی، در سبک تاریخ‌نگاری و شرح حال‌نویسی نهفته است؛ زیرا اغلب مورّخان، تذکره‌نویسان و نویسندگان تاریخ فرقه‌ها و طوایف و پژوهش‌های تطبیقی، به کتاب‌های معروف پیشینیان که در این مورد نگاشته‌اند، اتکا کرده‌اند و بدون استفاده از روش تحقیقی آزاد و مطالعه‌ی گسترده و مراجعه به کتاب‌هایی که از منابع خاص و مستقیم این موضوع به شمار نمی‌آیند، نوشته‌های آنان را در کتاب‌های خود (بدون بررسی و تحلیل) نقل کرده‌اند، حال آنکه یک محقق، نباید به مطالعه‌ی کتاب‌های معدودی که در موضوع خاصی نوشته شده است اکتفا کند، بلکه اضافه بر مطالعه‌ی آن‌ها، باید از متون و منابع قدیمی که به ظاهر مربوط به این موضوع نیستند نیز استفاده کند؛ زیرا در آن کتاب‌ها، مواد ارزشمندی یافت می‌شود که ممکن است در کتاب‌هایی که تحت این عنوان نگاشته شده است، وجود نداشته باشد.

به یقین برای محققِ با تجربه، این امر روشن است که تاریخ، همانند ساختمان بلند و قصرِ برافراشته‌ای است که فرو ریخته و زیر آوار آن اشیای گوناگون وجود دارد که برخی نفیس و با ارزش و برخی دیگر فاقد ارزش هستند. در بین آن‌ها مصالح ساختمانی (خاک، گچ، سنگ، سیمان و ...)، زیورآلات، جواهر گرانبها، گنج‌های اندوخته شده و سنگ بناها و پایه‌هایی وجود دارد که به قیمت کل قصر می‌ارزد. بدیهی است نویسنده‌ای که در زمینه‌ی آگاهی از این آثار و انتقال اطلاعات خود به دیگران، به تلاش‌های نویسندگان پیشین اکتفا می‌کند و براساس نوشته‌های آنان می‌خواهد محتویات و هیأت قبل از انهدام این ساختمان را در ذهن خوانندگان ترسیم کند، کار او ناقص خواهد بود و چنین فردی نمی‌تواند زیبایی و شگفتی‌ها، مساحت

زیربنا، چگونگی نقشه و معماری و مهندسیِ آن ساختمان را برای خوانندگان کتاب خود بازگو کند.

از سوی دیگر، هر محقق و پژوهشگر، در چارچوب اندیشه و سلیقه‌ی شخصی و عقایدِ مذهبی و گرایش‌های سیاسی خویش، روش خاصی را دنبال می‌کند و با همان اندیشه‌ی مخصوص خود، سیر در سرزمین پهناور تاریخ را آغاز می‌نماید و گنجینه‌ی عظیم فرهنگی را با همان دیدگاه ویژه مطالعه می‌کند و از میان منابع و کتاب‌های بی‌شمار، مطالبی را گرد می‌آورد که با بینش او موافق باشد و از آنجا که انسان، به طور طبیعی، راحت طلب است، بدون اینکه خود را به زحمت بیندازد به مطالبی که گذشتگان، طبق سلیقه‌ی خود پسندیده و نقل کرده‌اند اکتفا می‌کند[1]. ولی همان گونه که پیشینیان گفته‌اند: «گذشتگان، چیزهای زیادی برای آیندگان فرو گذاشته‌اند»؛ (کم ترك الأول للآخر). بنابراین، رشته‌ی تاریخ و موضوع سیره و شرح حال نویسی، هنوز هم مثل گذشته پژوهشگری متهور و غواصی بی‌باک و بلند همت و دور اندیش را می‌طلبد و سروش غیب (قطع نظر از آنچه منظور شاعر حکیم بوده است) چنین می‌سراید:

ستبدی لك الأيّام ماكنت جاهلا — و يأتيك بالأخبار من لم تزوّد

و يأتيك بالأخبار من لم تبع له — بتاتا و لم تضرب له وقت موعد

«گذشت روزگار، تو را از آنچه نمی‌دانستی آگاه خواهد ساخت و خبرها را کسی برایت خواهد آورد که برای او تدارکی ندیده و توشه‌ای فراهم نیاورده‌ای و برای گفت و گو با او میعادی مقرر نکرده‌ای.»

یا به گفته‌ی شاعر فارسی زبان:

گمان مبر که به پایان رسید کار مغان — هزار باده‌ی ناخورده در رگِ تاک است

۱- همین راحت‌طلبی موجب شده است که برخی از برادران، ترجمه‌ی کتاب حاضر را مورد دستبرد قرار دهند.(مترجم).

انگیزه‌ی تألیف این کتاب

در یکی از روزهای نیمه‌ی دوم دهه‌ی پنجاه قرن میلادی (۱۹۵۵ تا ۱۹۶۰) برادر بزرگم دکتر سید عبدالعلی حسنی[۱] که از نه سالگی، بعد از وفات پدرم[۲] تعلیم و تربیت مرا به عهده داشته است، با لحنی دردآمیز به من گفت: «علی! تو باید در مورد سیره‌ی علی مرتضیﷺ کتابی بنگاری؛ زیرا شایستگی و توان این کار را داری.» این سخن را زمانی به من گفت که چندین کتاب، در شرح حال بزرگمردان، دعوتگران، مصلحان و مجاهدانِ بزرگ نگاشته بودم که تعداد صفحات بعضی از آن‌ها بیش از هزار صفحه است.

آری، این سخن را روزی به من گفت که در میدان تألیف و نویسندگی از توان جسمی و فکری کامل برخوردار بودم؛ اما از این موضوع بیش از موضوع‌های دیگر می‌هراسیدم؛ زیرا در آن، بحث‌هایی وجود دارد که از شمشیر تیزتر و از مو باریک‌تر هستند و هیچ نویسنده‌ای نمی‌تواند از آن گردنه‌ها به سلامت عبور کند، مگر آن که از سعه‌ی صدر، شکیبایی و توازنِ فکری بهره‌ی کامل داشته باشد و به تعبیرِ صحیح‌تر، توفیق الهی شامل حالش باشد. لذا بنده، سلامت را بر ملامت و ایستادن کنار ساحل را

۱- سید از شخصیت‌های ممتاز عصر خویش بود که در فرهنگ‌های قدیم و جدید صاحب نظر بود و هر دو را در کنار هم قرار داده بود و افزون بر آن از رسوخ دینی و سعه‌ی صدر و دوراندیشی برخوردار بود. او که از دودمان حسنی علوی بود به شدت پایبند عقیده‌ی اهل سنت و جماعت و روش سلف صالح بود و به مدت ۳۰ سال مدیریت سازمان ندوة العلماء را بر عهده داشت و به پیشرفت‌های چشمگیری نایل آمد. وی در ۲۴ ذیعقده‌ی ۱۳۸۰ هـ . ق./ ۷ مایو سال ۱۹۶۱ م. چشم از جهان فرو بست.

ایشان پدر فقید دعوت اسلامی و نویسنده‌ی توانای اسلامی، سید محمد حسنی (۱۳۹۹ هـ. ق. / ۱۹۷۹ م. و سردبیر مجله‌ی «البعث الإسلامی» ارگان ندوة العلماء بود.

۲- والدم علامه سید عبدالحی حسنی، مورخ بزرگ هند بود و آثار برجسته‌ای در مورد تاریخ و فرهنگ و تمدن هند و شرح حال نامداران آن سامان دارد که می‌توان از جمله‌ی آن‌ها کتاب «نزهة الخواطر وبهجة المسامع» در هشت جلد قطور و «الثقافة الإسلامية فی الهند» و «الهند فی العهد الإسلامی» و دیگر آثار عربی و اردو را نام برد. ایشان در ۱۶ جمادی الآخر سال ۱۳۴۱ هـ . ق. درگذشت.

بر غوّاصی در اقیانوس موّاج، ترجیح دادم، تا آنکه برادرم به رحمت ایزدی پیوست و من نتوانستم آرزویش را تحقق بخشم و مایه‌ی شادمانی او را فراهم آورم.

ولی پس از آن، به شدت احساس کردم که در گنجینه‌ی جهانی کتاب‌های اسلامی درباره‌ی سیره‌ی علی‌ﷺ خلاء شگفت و وحشتناکی وجود دارد و کتاب جامع و فراگیری نمی‌توان یافت که به روش تحقیقی جدید نگاشته شده و مؤلّف آن، از حدود مرسومی که مؤلّفان، خود را به آن مقید ساخته‌اند پا را فراتر بگذارد و تنها به نوشته‌های پیشینیان و منابع تاریخی عرفی و معین که نوشته‌های اکثر نویسندگان بر آن استوار است اکتفا نکند، بلکه با همت بلند به پژوهش دامنه‌دار و متنوع بپردازد و چهره‌ی راستین این شخصیت سترگ را که مورد اختلاف و افراط و تفریط قرار گرفته و هر گروه از زاویه‌ی خاصی به او می‌نگرد، معرفی کند. آری، سیمای واقعی شخصیتی را معرفی کند که هر کس بر اساس پندارها و سلیقه‌ی شخصی خویش به معرفی آن پرداخته است؛ تا جایی که از یک شخصیت، چهره‌های گوناگون و متعددی ترسیم نموده‌اند؛ و بدین ترتیب بسیاری از اسرار عظمت و مظاهر نبوغ وی از نگاه‌ها مخفی مانده است[۱].

* * *

نویسنده، سفر (علمی) طاقت فرسای خود را به رغم کهولت سن و ناسلامتی و کثرت مشاغل و سفرهای پیاپی با توکل به خدا و امید به پاداش اخروی آغاز کرد. در این میان این اندیشه چنان بر اعصاب و احساسات او چیره گشت که مجال نوشتن و تفکر در موضوعی دیگر را سلب نمود؛ بنابراین، نخست به مطالعه‌ی منابع تاریخی پرداخت و پس از اتمام این کار در تاریخ ۱۱ رجب ۱۴۰۸ هـ. ق./ مارس ۱۹۸۸ م. در شهر «اندور» واقع در ولایت متوسطه‌ی[۲] هند به نگارش این کتاب روی آورد. سپس به مقر خویش در لکنو و رای بریلی بازگشت و به مدت سه ماه (و از جمله ماه

۱- یکی از کتاب‌هایی که در مورد سیره‌ی علی‌ﷺ نگاشته شده است، کتاب «عبقرية الإمام» اثر استاد عباس محمود عقاد است؛ اما این کتاب، تحلیلی عقلی و روان‌شناختی و بحثی تطبیقی است؛ نه سیره‌ی مفصل امام بزرگ. مؤلّف در نگارش کتاب حاضر از این کتاب بهره جسته که با قید مشخصات نقل شده است.

۲- استان مرکزی.

رمضان)[۱] که در میانه‌ی کار، گهگاه سفرهایی پیش می‌آمد و باعث توقف کار می‌شد به این مهم پرداخت. سرانجام در ۱۴ شوال سال ۱۴۰۸ هـ. ق. برابر با ۳۱ ماه مه ۱۹۸۸ م. به توفیق الهی در منزل یکی از دوستان قدیم نگارش کتاب به پایان رسید.

* * *

مؤلّف در این کتاب، ضمن بیان سیره‌ی علی مرتضی رضی الله عنه اوضاع عصر ایشان را نیز بررسی نموده و ارتباط دوستانه و اخلاص و همکاری ایشان را با خلفای سابق، توضیح داده است و سپس دوره‌ی خلافت وی را تشریح کرده و چشم‌اندازی از مشکلات و بحران‌هایی ارائه نموده که علی رضی الله عنه با آن‌ها مواجه شد؛ آنگاه روش خلافت و نظام اداری حکومت علوی و اصولی را که به آن‌ها پایبند بود و ارزش‌هایی را که همواره مدنظر داشت و زندگی عطرآگین و زاهدانه و فضایل و ویژگی‌هایی را که به او اختصاص داشت، بررسی کرده است. پس از پایان این مرحله که محور اصلی کتاب است، در ادامه‌ی این سیر علمی به بیان سیره‌ی دو فرزند رشید علی رضی الله عنه و جگرگوشه‌های رسول اکرم صلی الله علیه وسلم پرداخته و نقش آنان در رهبری مسلمانان، موضع‌گیری ایشان در برابر واقعیت‌ها، عزم آهنین و پشتکار صادقانه و شهامت آنان را در راستای پاسخگویی به مقتضیات زمان تشریح نموده است.

سپس به جانشینان و فرزندان شان بازگشته و از سیره‌ی عطرآگین الگویی آنان که سزاوار ذریه‌ی پیامبر و آل رسول بود و همواره محرک اخلاق آرمانی اسلامی و کامل‌ترین شیوه‌ی زندگی بوده؛ سخن گفته است.

پس از آن به بیان فعالیت‌های اهل بیت برای تشکیل حکومت صالح و تغییر نظام‌های فاسد و رهبری حرکت‌های جهادی در زمان‌های مختلف پرداخته و روشن نموده است که این فعالیت‌ها- هر چند بنابر عوامل سیاسی و طبیعی به هدف مطلوب نرسیدند- در تاریخ اعتقادی، اخلاقی و اصلاحی اسلام، ارزش بسزایی دارند. همچنین یادآور شده که نخبگان این سلاله[پس از آنکه در این زمینه به هدف مطلوب نرسیدند] به تربیت و تزکیه‌ی نفوس و دعوت به سوی خدا روی آوردند و ارتباط دل‌ها را با خدا

۱- مؤلّف معمولاً در ماه رمضان کارهای علمی و تألیفی خود را متوقف می‌کرد و با تمام وجود به تقویت بُعد روحی می‌پرداخت و بدین گونه ره توشه‌ای برای بقیه‌ی ماه‌های سال بر می‌گرفت. (مترجم)

محکم ساختند و از اغراض مادی چشم پوشیدند؛ و بدین وسیله نقش خویش را ایفا کردند. این عمل آنان ثابت کرد که درخت پربار اسلام و نهال عترت نبوی همواره برگ و بار تازه‌ای می‌آفرینند. این نکات از مواردی است که عموما نویسندگان سیره‌ی علی رضی الله عنه کمتر به آن توجه کرده‌اند.

مؤلّف در آخر کتاب (بنابر اضطرار و امید پاداش) به نقد برخی از عقاید و اندیشه‌هایی پرداخته است که به منظور دفاع از اهل بیت و اولاد علی رضی الله عنه به کار گرفته می‌شوند، حال آنکه این عقاید، ریشه‌ای در اسلام ندارند، بلکه از فلسفه‌های عجمی، ملی و محلی وارد شده‌اند و از رسوبات تمدن‌ها و نظام‌های مذهبی باستانی هستند.

با این وصف، کتاب حاضر تحلیلی تاریخی و فراگیر است که مؤلف با این خدمتِ ناچیز، خود را در معرفی شخصیت مردی از بزرگمردان تاریخ و یکی از تربیت یافتگان مدرسه‌ی پربارِ نبوی سهیم می‌داند.

یاد آوری این نکته بی‌مناسبت نیست که مؤلّف، خود را در تألیف این کتاب به دو اصل، ملزم کرده است: نخست این که فقط به آن دسته از منابع قدیمی اعتماد کرده است که معتبر و مورد قبول هستند، دوم آن که به هنگام ارجاع به منابع، تا جایی که ممکن بوده اسم کتاب، نام مؤلف، شماره‌ی صفحه و مشخصات چاپی منابع را قید کرده است؛ حال آنکه بسیاری از نویسندگان معاصر، نیازی به ذکر نام کتاب نمی‌بینند، چه رسد به قید مشخصات دیگر.

در اینجا از شیخ محمد عتیق بستوی، استاد دانشگاه ندوة العلماء به خاطر همکاری در تحقیق و مطالعه‌ی منابع کهن و پیدا کردن برخی مدارک و شواهد؛ و از برادران عزیز، استاد نثار الحق ندوی به خاطر پاکنویسی و از شیخ محمد هارون ندوی بابت تایپ این کتاب سپاسگزاری می‌کنم.

در خاتمه، خدای بزرگ را سپاس می‌گویم که به انجام این کار توفیق بخشید و از او مسألت دارم این کتاب را در حقّ مؤلّف و خوانندگان، نافع و مفید بگرداند؛ زیرا او بر هر چیز توانا و به اجابت سزاوار است.

ابوالحسن علی الحسنی الندوی
۲۱ شوال ۱۴۰۸ ه. ق. ـ (۱۹۸۸/۶/۷ م.)
بمبئی (هند)

بخش اوّل:
از ولادت تا هجرت

خانواده و تأثیر آن در تربیت فرزند و دیدگاه اسلام نسبت به آن ـ قبیله‌ی قریش ـ قبیله‌ی بنی‌هاشم ـ عبدالمطلب بن هاشم، جدّ رسول اللّه ﷺ و علی رضی الله عنه ـ ابوطالب، پدر علی رضی الله عنه ـ برادران علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه ـ تولد علی رضی الله عنه ـ علی رضی الله عنه تحت کفالت رسول خدا ﷺ ـ داستان مسلمان‌شدن علی رضی الله عنه ـ سرگذشت علی رضی الله عنه و ابوطالب ـ علی رضی الله عنه دستیار و رهنمای پویندگان اسلام در مکه ـ بزرگ‌ترین افتخار ـ هجرت.

از ولادت تا هجرت

خانواده و تأثیر آن در تربیت فرزند و دیدگاه اسلام نسبت به آن

از نظر علم کالبد شکافی (آناتومی ANATOMY) و روانشناسی و علم اخلاق و جامعه‌شناسی به اثبات رسیده است که خون و صفات ارثی و ژنتیکی تا حد معینی در شکل‌پذیری اخلاق و توان و شایستگی‌های فطری انسان مؤثر است. این عوامل به سه طریق موثر از فردی به فرد دیگر سرایت می‌کنند:

نخست: از طریق ارزش‌ها و الگوهای خانوادگی که نیاکان و پدران خانواده، همواره سخت به آن‌ها معتقد بوده و به شدت در حفظ آن‌ها کوشیده‌اند و آن‌ها را مایه‌ی عزت و افتخار قبیله‌ی خود دانسته و می‌دانند و اگر احیانا فردی از افراد خانواده، این ارزش‌ها را نادیده بگیرد و خلاف آن‌ها رفتار کند، عمل او فرومایگی و توهین به بزرگان و بی‌توجهی نسبت به ارزش‌های اجتماعی قلمداد شده و از نظر قوانین عرفی و موروثی آن خاندان، گناهی نابخشودنی محسوب می‌شود.

دوم: از طریق داستان‌هایی که طی سالیان متمادی توسط پدران و بزرگان یک خاندان، در مورد قهرمانی، جوانمردی، سلحشوری، شهامت و شجاعت، اعتماد به نفس، سخاوت و حمایت از مظلومان، سینه به سینه نقل شده و از یک نسل به نسل دیگر انتقال یافته و مایه‌ی افتخار و سربلندی قرار گرفته است. بی‌تردید این داستان‌ها که از زمان طفولیت تا دوره‌ی جوانی و پیری تکرار می‌شود، در ساختار فکری و تعیین معیارهای بزرگی و جوانمردی، فرمانبرداری فرزندان از پدران و توجیه شهرت خاندان، تأثیر بسزایی دارد.

سوم: تأثیر خون و صفات ارثی و ژنتیکی در اعضای خانواده، به ویژه خانواده‌هایی که به حفظ اصالت نسب خود اهمیت قایل هستند، این مطلب مورد تأیید ژنتیک و دانشمندان علوم اجتماعی قرار گرفته است. شاعران عرب نیز در اشعار خود در این باره سخن گفته‌اند؛ شاعر حماسی عرب، ربیعة بن مقروم ضبّی که هم در عصر جاهلیت و هم در عصر اسلام زیسته است، در شعری گفته است:

هجان الحيّ كالذهب المصفّى　　　صبيحة ديمة يجنيه جان

«نجیب‌زادگان قبیله همانند طلای ناب هستند که در صبح بارانی جمع‌آوری شوند.»

نیز شاعر معروف «حُطَیئه» (در وصف مردان قبیله‌ی بنی سعد) گفته است:

مطـاعین فی الهیجـا، مکاشـیف للـدُّجی   بنـــی لهـــم آبـــائهم و بنـــی الجـــدّ

«مردان این قبیله، یورش برندگان در [میدان] نبرد و روشنی‌بخش تاریکی‌ها هستند. این خصلت را آبا و اجداد آنان برایشان بنا نهاده‌اند.»

در عین حال، این عوامل، اغلب تا میزان معینی می‌توانند در رفتار و کردار مردم مؤثر باشند و هیچ کدام از آن‌ها قاعده‌ی کلی در تربیت‌پذیری و توارث به شمار نمی‌آید و نمی‌توان ادعا کرد که همانند سنن الهی بدون استثنا و تغییرناپذیر هستند. سنت‌های الهی آنهایی هستند که خداوند درباره‌ی آن‌ها فرموده است:

﴿فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ ٱللَّهِ تَبۡدِيلٗاۖ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ ٱللَّهِ تَحۡوِيلًا ٤٣﴾ [فاطر: ۴۳].

«و هیچ جایگزین و نیز هیچ دگرگونی و تغییری در سنت الله نخواهی یافت».

این حقیقت را پیامبر گرامیِ اسلام نیز با حکمت و بلاغت نبوت ـ که ویژه‌ی کلام نبوی و شیوه‌ی خاص انبیای صادق در بازگوییِ حقایق است ـ با تعبیری زیبا بیان داشته است، آنجا که فرموده است:

«النّاس معادن کمعادن الفضة والذهب، خیارهم في الجاهليّة خیارهم في الإسلام إذا فقهوا»[۱].

«انسان‌ها همانند معدن‌های متفاوت نقره و طلا هستند. خوبان و برگزیدگان آنان در زمان جاهلیت، بعد از اسلام نیز دارای همان منزلت هستند، به شرطی که از بینش دینی برخوردار باشند».

در جای دیگری فرموده است: «کسی که از نظر عمل، عقب‌مانده باشد نسبش او را به جایی نمی‌رساند»[۲]. آنچه گفته شد هرگز بدان معنی نیست که خون موروثی، مقدس شمرده شود و چنین پنداشت که شرافت و احترام انسان‌ها فقط بر اساس نسب خانوادگی و قبیله‌ای استوار است و افراد یک خاندان بر اثر برخورداری از آن حق دارند

۱- مسند امام احمد بن حنبل، مسند ابی هریره، ج ۲، ص ۵۳۹.

۲- صحیح مسلم، کتاب الذکر و الدعاء و التوبة.

رهبریِ دینی و علمی و مرجعیت روحانی را برای همیشه حق موروثی خانواده‌ی خود بدانند.

جهان قدیم (قبل از اسلام)، بر اثر همین اختلاف طبقاتی و نژادی، گرفتار فساد اجتماعی و اخلاقی مرگبار و سلطه‌ی نظام‌های دیکتاتور و استثمارگری بود که بر انسان‌ها حکومت می‌کردند. در کتاب‌های تاریخ و نوشته‌های مورخان، درباره‌ی شیوه‌ی حکومت امپراتوری‌های روم و ایران و جامعه‌ی یونانی وهندی، شواهد فراوانی موجود است. در صفحات آینده‌ی همین کتاب نیز به طور مشروح در این مورد بحث خواهد شد.

بنابراین شایسته است که با رعایت امانت‌داری تاریخی و بی‌طرفی علمی، وضع عرفی و اجتماعی، نژاد و خاندانی را که امیرالمومنین علیؓ در آن پرورش یافته است مورد بررسی قرار دهیم؛ و از آداب و رسوم و میراث اخلاقی و روانی ویژه‌ی آن آگاه شویم و جایگاه برتر این خاندان را در میان سایر قبایل عرب مورد مطالعه قرار دهیم. برای روشن شدن مطلب، نخست به بررسی وضع قبیله‌ی قریش و سپس به بنی‌هاشم می‌پردازیم[1].

قبیله‌ی قریش

تمام عرب‌ها به برتری نسب قریش، رهبری، فصاحت و قدرت بیان، حسن اخلاق و شجاعت و دلاوری این قبیله در میان سایر قبایل عرب اعتراف نموده‌اند، تا جایی که در این صفات پسندیده، ضرب‌المثل قرار گرفته بودند[2]. تیره‌های مختلف قریش [قبل از اسلام] با یکدیگر هم‌پیمان و دوست بوده و تا حد زیادی پایبند شریعت ابراهیمی بودند؛ همانند عرب‌های بادیه‌نشین، بی‌دین و بی‌فرهنگ نبودند، با فرزندان خود محبت و مهربانی داشتند، طواف کعبه و مناسک حج را انجام می‌دادند، مردگان خود را دفن کرده و از جنابت غسل می‌کردند، از «هیربدان و موبدان» (پیشوایان مذهبی

۱- در کتاب دیگرم (السیرة النبویه) از امتیازات و خصوصیات عرب سخن گفته‌ام. به این کتاب، باب «عصر جاهلی»، تحت عنوان «چرا پیامبر در جزیره‌ی عرب مبعوث شد؟»، ص ۵۵ ـ ۴۲ رجوع کنید.

۲- سیره‌ی نبوی به همین قلم، صفحه ۷۴. برای تفصیل بیشتر رک: سیره ابن هشام، ج ۱، چاپ دوم، مصر، ۱۹۵۵ م.

زرتشتیان) اظهار برائت می‌کردند، از ازدواج با محارم به خاطر غیرت و جدایی از فرهنگ آتش پرستان دوری می‌جستند. قرآن مجید این عمل نیکو و حسن رفتار اجتماعی آنان را تثبیت و تأیید نموده است، آنان با پرداخت مهریه و انتخاب گواه، زنان را به نکاح خود درمی‌آوردند و به هنگام جدایی از همسران خویش، آن‌ها را سه طلاق می‌دادند[۱]. خصوصیتِ دیگری که به شرف قبیله‌ی قریش می‌افزود، این بود که از هر تیره‌ای می‌توانستند بدون هیچ گونه شرطی همسر اختیار کنند؛ اما اگر به مردانِ سایر قبایل زن می‌دادند شرط می‌گذاشتند که به آیینِ آن‌ها معتقد و به شدت پایبند باشد و رعایت ننمودن این اصل را منافیِ شرفِ خانوادگی خود می‌دانستند[۲].

طایفه‌ی بنی‌هاشم

بنی‌هاشم گل سرسبد قبیله‌ی قریش بودند. از متون تاریخی مختصر و پراکنده‌ای که در مورد سیره‌ی آن‌ها به ثبت رسیده است، به این نتیجه می‌رسیم که این قبیله از عواطف لطیف انسانی برخوردار بودند و در صفاتی همچون رعایت اعتدال در همه‌ی امور، هوشمندی، اعتقاد راسخ به جایگاه بلند خانه‌ی کعبه نزد خدا، دوری از ظلم و حق کشی، همت بلند، شفقت بر ضعیفان و مظلومان، سخاوت و شجاعت و دیگر صفات پسندیده‌ای که مصداق کلمه‌ی «سلحشوری» نزد اعراب است، ممتاز بودند. از صفات اخلاقی ویژه‌ای برخوردار بودند که شایسته‌ی نیاکان پیامبر بود و با فضایل اخلاقی که رسول اکرم ﷺ مردم را به آن‌ها دعوت می‌کرد، مطابقت داشت؛ اما چون آنان در زمانی می‌زیستند که در جامعه‌ی آن روز، رسول و دین صحیحی وجود نداشت، مانند سایر اعراب با عقاید و عبادات روزگار جاهلیت خو گرفته بودند[۳].

۱- رك: آلوسی؛ سید محمود شکری، بلوغ الأرب فی معرفة أحوال العرب، ج ۱، ص ۲۴۳، چاپ سوم، مصر، قاهره.

۲- همان منبع.

۳- السیرة النبویه، اثر همین مؤلّف، ص ۷۵ چاپ هفتم، جده.

عبدالمطلب بن هاشم، جدّ رسول الله ﷺ و علی رضی الله عنه

عبدالمطلب بن هاشم بعد از عمویش، مطلّب، منصب آب رسانی به حجاج با آب زمزم و پذیرایی و اطعام آنان را بر عهده گرفت و همانند نیاکان خود این خدمت را به نحو شایسته انجام می‌داد و در این راستا شرف و منزلت و محبوبیت و ابهتی بین قوم خود کسب کرد، که اجداد قبلی او به این شرف دست نیافته بودند[۱]. گرچه عبدالمطلب همانند جدش، قصی، ثروتمندترین فرد قبیله‌ی قریش و یگانه سردار بدون رقیب مکه نبود و در مکه مردانی ثروتمندتر و رهبرانی با نفوذتر از او وجود داشت، اما وجاهت او در میان قومش به سبب داشتن منصب پذیرایی و اطعام حجاج و سرپرستی چاه زمزم بود. بی‌تردید این وجاهت با بیت اللّه ارتباط داشت[۲]. ایمان و اعتقاد عبدالمطلب به جایگاه خانه‌ی کعبه نزد خدا و این که خداوند حامی و محافظ این خانه است و نیز روحیه‌ی عالی سردار قریش و شخصیت قوی او از گفت و گویی که بین او و ابرهه، پادشاه حبشه صورت گرفت، به طور کامل آشکار می‌گردد. زمانی که ابرهه به قصد اهانت و از بین بردن جایگاه خانه‌ی کعبه به مکه لشکرکشی کرده بود و سپاهیانش ۲۰۰ شتر عبدالمطلب را به یغما برده بودند، او نزد ابرهه رفت و اجازه‌ی ملاقات خواست. ابرهه از هیبت عبدالمطلب متأثر شد و به احترام او از تخت پایین آمد و او را در کنار خود نشاند و پرسید خواسته‌ات چیست؟ عبدالمطلب گفت:

آمده‌ام تا دوصد شترم را که تصاحب کرده‌اند به من بازگردانند. وقتی پادشاه حبشه این سخنان را از عبدالمطلب شنید با چشم حقارت به او نگاه کرد و گفت: آیا درباره‌ی دویست شتر خود با من سخن می‌گویی، ولی در مورد خانه‌ای که پایگاه دین تو و نیاکان توست و اینک من می‌خواهم آن را منهدم کنم، سخنی بر زبان نمی‌آوری؟!

عبدالمطلب در پاسخ گفت: من صاحب این شترها هستم و کعبه نیز صاحبی دارد که از آن محافظت خواهد نمود. ابرهه گفت: هیچ قدرتی نمی‌تواند مرا از تخریب کعبه باز دارد. عبدالمطلب گفت: اینک این تو و آن کعبه[۳]. عبدالمطلب فرزندان خود را به

۱- ابن هشام، السيرة النبويه، ج ۱، ص ۱۴۲، چاپ مصر.

۲- رک: جواد؛ علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الإسلام، ج ۴، ص ۷۸، بیروت، چاپ اول، ۱۹۶۸ م.

۳- سیره‌ی نبوی، اثر همین مؤلّف. به نقل از سیره‌ی ابن هشام، ج ۱، صص ۴۹ و ۵۰. عاقبت نیز چنان شد که عبدالمطلب گفته بود. صاحب خانه، خانه‌اش را محافظت نمود و نقشه‌ی ابرهه و

ترک ظلم و ستم توصیه کرده و از کارهای پست و اعمال ننگ‌آور منع می‌نمود و به اخلاق پسندیده تشویق می‌کرد[۱]. وی در حالی که سنش از هشتاد سال گذشته بود، تقریبا در سال ۵۷۸ میلادی از دنیا رفت. در آن هنگام پیامبر ﷺ هشت ساله بود[۲]. مورخان گفته‌اند که به مناسبت وفات عبدالمطلب بازار مکه تا چند روز تعطیل شد[۳].

ابوطالب، پدر علی رضی الله عنه

ابوطالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف، سی و پنج سال قبل از ولادت رسول اکرم ﷺ به دنیا آمد. نام او بنا بر قول مشهور، عبد مناف بود و به کنیه‌اش معروف گشت. بعضی گفته‌اند نامش عمران یا شیبه بوده است. او از سران و بزرگان قریش بود که مردم برای حل اختلافات خود به وی مراجعه می‌کردند[۴]. عبدالمطلب قبل از وفات خود به فرزندش، ابوطالب درباره‌ی سرپرستی پیامبر سفارش کرده بود، او نیز با بهترین وجه ممکن سرپرستی و نگهداری از آن حضرت ﷺ را به عهده گرفت[۵]. عبدالله (پدر رسول خدا ﷺ) و ابوطالب، برادر تنی (از یک پدر و مادر) بودند. مادر آنان، فاطمه دختر عمرو بن عائذ بن عبد بن عمران بن مخزوم بوده است[۶]. ابوطالب از نظر مالی تنگدست بود. ولی برادرزاده‌اش را بیش از فرزندان خود دوست داشت و همیشه

لشکرش ناکام ماند و پرندگانی را بر سر آن‌ها فرستاد که با سنگ‌های کوچکی آن‌ها را هدف قرار می‌دادند، در نتیجه، آنان را همچون برگ علف نیم‌خورده متلاشی گرداند. (سوره‌ی فیل)

۱- آلوسی؛ سید محمود، بلوغ الأرب فی معرفة أحوال العرب، ج ۱، ص ۳۲۴.

۲- جواد، علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الإسلام، ج ۴، ص ۷۸.

۳- بلاذری، انساب الأشراف، ج ۱، ص ۸۷، مصر ۱۹۵۹ م.

۴- آلوسی؛ سید محمود، بلوغ الأرب فی معرفة أحوال العرب، ج ۱، ص ۳۲۴، ابن سعد، الطبقات الکبری.

۵- برای تفصیل بیشتر به کتاب‌های سیره از جمله: السیرة النبویه، اثر همین مؤلّف، ص ۱۰۳، رجوع نمایید.

۶- ابن هشام، السیرة النبویه، ج ۱، ص ۱۷۹.

کنار او می‌خوابید. هرگاه به جایی سفر می‌کرد او را همراه خود می‌برد و بیش از حد، شیفته و دلداده‌ی او بود، حتی در غذا نیز برای او امتیاز قایل بود[۱].

می‌گویند: ابوطالب به قصد تجارت، همراه با یک کاروان عازم شام شد، چون وقت حرکت فرا رسید، پیامبر (به گمان آنان) از جدایی عمویش اندوهگین شد. ابوطالب از دیدن این وضع متأثر گشت و گفت: به خدا او را همراه خود خواهم برد و هرگز من و او از یکدیگر جدا نخواهیم شد. سپس او را همراه خود به سفر برد[۲]. رسول اکرم ﷺ درباره‌ی فاطمه بنت اسد (همسر ابوطالب و مادر علی رضی الله عنه) فرمودند: «بعد از وفات مادرم، فاطمه بنت اسد مادر من بود. بسا اوقات ابوطالب مهمان داشت و ما نیز سرِ سفره حاضر بودیم، ولی این بانو (فاطمه) مقداری غذا نگه می‌داشت و بعدا به من می‌داد[۳]». ابوعمر بن عبدالبر می‌گوید: فاطمه بنت اسد بن هاشم، نخستین زن هاشمی است که از بطن او فرزندی هاشمی به دنیا آمد[۴]. فاطمه مسلمان شد و به مدینه هجرت نمود. وقتی از دنیا رفت رسول خدا ﷺ به خاطر حق‌شناسی و احترام وی، او را در پیراهن خود کفن کرد و [پیش] از آنکه او را در قبر بگذارد، خودش] در قبر او دراز کشید[۵]. آن‌گاه که رسول اللّه ﷺ بنابر فرمان خدا، به اظهار حق و آشکار ساختن دعوت اسلامی، اقدام فرمود و از خدایان مشرکان نام برد و آن‌ها را نکوهش کرد، این کار بر آنان گران آمد و به مخالفت و دشمنی با او برخاستند. ابوطالب با دیدن آن اوضاع، به پیامبر اسلام مهر ورزید و از ایشان دفاع کرد.

مدتی گذشت و رسول اللّه ﷺ همچنان به کار دعوت ادامه می‌داد وقتی این حالت طول انجامید، عده‌ای از قریش نزد ابوطالب رفتند و به او گفتند: «ای ابوطالب! جایگاه تو در میان ما از نظر سن و شرف و منزلت بسیار والاست، از شما خواستیم که

۱- انصاری؛ خالد، حیات ابی‌طالب، مطبعه‌ی علوی، ۱۹۵۱ م.

۲- ابن هشام، السیرة النبویه، ج ۱، ص ۱۸۰. پیامبر در آن هنگام بنابر قول صحیح نه ساله بودند. رک: طبری و شرح المواهب و الروض الأنف.

۳- حاکم، مستدرک، ج ۳، ص ۱۰۸.

۴- ابن عبدالبر، الإستیعاب فی معرفة الأصحاب، ج ۳، ص ۲۶، چاپ شده در حاشیه‌ی الإصابه، ابن حجر، چاپ دارصادر، بیروت.

۵- ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج ۲، ص ۸۷، موسسه‌ی الرسالة، بیروت.

برادرزاده‌ات را از ناسزاگویی خدایان ما باز داری، ولی به گفته‌ی ما عمل نکردی، به خدا سوگند! کاسه‌ی صبر ما لبریز شده و بیش از این نمی‌توانیم تحمل کنیم که به پدران ما ناسزا بگویند، خردمندان ما را نادان بشمارند و خدایان ما را نکوهش کنند. اکنون یا خودت، او را باز دار، یا ما با شما به جنگ می‌پردازیم، تا آنکه یکی از دو طرف نابود شود». ابوطالب گفته‌های قریش را برای رسول خدا ﷺ بازگو کرد و گفت: «به حال من و خودت رحم کن و کاری را که توان آن را ندارم بر من تحمیل مکن!»

پیامبر ﷺ در پاسخ فرمود: «به خدا قسم! اگر خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپ من بگذارند، از این کار دست برنمی‌دارم، تا آنکه خداوند دین خود را غالب سازد یا من در این راه فدا شوم.» آنگاه ابوطالب گفت: ای برادرزاده! برو هر چه دوست داری بگو! به خدا هرگز تو را به کسی نخواهم سپرد[۱]. اسلام میان قبایل عرب در حال گسترش بود که ناگاه، قریش به منظور جلوگیری از پیشرفت اسلام گرد هم آمدند. در این گردهمایی تصمیم گرفتند نوشته‌ای تنظیم کنند؛ و پیمان ببندند که با بنی‌هاشم و فرزندان مُطَلِّب قطع رابطه کنند، از آنان زن نگیرند و به آنان زن ندهند و با آنان داد و ستد نکنند. پیمان‌نامه‌ای نوشتند و در خانه‌ی کعبه آویزان کردند و به اجرای مفاد آن توافق کردند. بنی‌هاشم و فرزندان مطلب پس از این ماجرا همراه ابوطالب در دره‌ای که منسوب به او بود رفتند[۲]. این واقعه در ماه محرم سال هفتم بعثت رخ داد. بنی‌هاشم حدود سه سال را بر این حالت سپری کردند. در این مدت، هیچ چیز، جز به طور پنهانی و مخفیانه به آنان نمی‌رسید. سپس ماجرای خوردن عهدنامه به وسیله‌ی موریانه پیش آمد که رسول خدا ﷺ قبل از آن به ابوطالب خبر داده بود. پس از این ماجرا، عهدنامه را پاره کردند و مفاد آن لغو گردید[۳]. ابوطالب در نیمه‌ی شوال سال دهم بعثت نبوی در حالی که بیش از هشتاد سال عمر داشت؛ و ایمان نیاورد از دنیا رفت[۴]. خدیجه رضی الله عنها نیز در همین سال درگذشت. بعد از آن

۱- ابن هشام، السیرة النبویه، ج ۱، ص ۲۶۶ ـ ۲۶۵ با اختصار.

۲- همان، ج ۱، ص ۳۵۱ ـ ۳۵۰. این درّه تا امروز نیز به شعب ابی‌طالب معروف است.

۳- برای تفصیل بیشتر رک: سیره‌ی ابن هشام، ق ۱، ص ۳۷۷ ـ ۳۷۳، سیره‌ی نبوی اثر مؤلّف، ص ۱۳۹ ـ ۱۳۸.

۴- آلوسی؛ سید محمود، بلوغ الأرب، ج ۱، ص ۳۲۴. آنچه از کتاب‌های حدیث و سیره ثابت است و بین مسلمانان در گذشته و حال نیز معروف است، همین است که ابوطالب مشرف به اسلام نشد.

پیامبر ﷺ با مشکلات فراوانی رو به رو شد. به همین دلیل، این سال به عام‌الحزن (سال اندوه) نامگذاری شد[۱].

برادران علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه

ابوطالب چهار پسر داشت به نام‌های: طالب ـ که کنیه‌ی ابوطالب نیز از نام اوست ـ ؛ عقیل؛ جعفر و علی. دو دختر نیز داشت به نام‌های: ام هانی و جمانه.، همه‌ی این فرزندان از فاطمه بنت اسد بودند و هر یک از آنان ده سال با هم فاصله‌ی سنی داشتند؛ طالب ده سال از عقیل بزرگ‌تر بود، همچنین جعفر از علی رضی الله عنه ده سال بزرگ‌تر بود[۲]. طالب بعد از غزوه‌ی بدر، در حالت کفر از دنیا رفت. بعضی گفته‌اند: او از خانه خارج شد و دوباره برنگشت و خبر و اثری از او یافت نشد. طالب دوستدار پیامبر ﷺ بود و در ستایش وی اشعاری نیز سروده بود. برای شرکت در جنگ بدر از روی ناچاری همراه مشرکان خارج شده بود، ولی در این میان، بین او و قریش گفت و گویی صورت گرفت؛ قریشی‌ها گفتند: به خدا! ما می‌دانیم که تمایل و رغبت شما بنی‌هاشم با محمّد است، گرچه از روی ناچاری همراه ما به جنگ آمده‌اید. بنابراین او از همانجا برگشت و در مدح پیامبر ﷺ قصیده‌ای سرود و طی آن در رثای کشته‌های مشرکان که در چاه بدر انداخته شده بودند، نیز شعر گفت[۳]. برادر دیگر علی رضی الله عنه؛ عقیل بن ابی‌طالب که کنیه‌اش ابویزید بود، در سال فتح مکه مسلمان شد و بنابر یک روایت، بعد از صلح حدیبیه، اسلام آورد و در اول سال هشتم به مدینه هجرت کرد. عقیل در جنگ بدر به دست مسلمانان اسیر شده بود. عمویش، عباس فدیه‌ی او را پرداخت کرد. در چند مورد از حدیث‌های صحیح نام او آمده است. وی در غزوه‌ی مؤته شرکت کرد، ولی در فتح مکه و جنگ حُنین نامی از او برده نشده است. گویا در آن هنگام مریض بوده

رسول خدا ﷺ از این بابت بسیار تأسف خوردند و اندوهگین شدند. این امر دال بر این است که دین اسلام، دین قانون و عقیده است و از هیچ فرد، نژادی بر اساس نسب و خویشاوندی، محبت و فداکاری، حمایت نمی‌کند، بلکه معیار، فقط عقیده‌ی صحیح و ایمان به رسالت پیامبر ﷺ است.

۱- ابن هشام، السیرة النبویه، ج ۱، ص ۴۱۶ ـ ۴۱۵.

۲- ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۷، ص ۲۲۳، ریاض، ۱۹۶۶ م.

۳- تلمسانی؛ محمد بن ابوبکر، الجوهرة فی نسب النبی وأصحابه العشره، چاپ دارالرفاعی، ریاض.

است. ابن سعد در تاریخ خود این مطلب را آورده است؛ لیکن زبیربن بکار، با سند خود از حسن بن علی، نقل قول کرده که عقیل از جمله کسانی بود که روز نبرد حنین مقاومت و پایداری کردند.

ابوطالب، عقیل را از سایر فرزندانش بیشتر دوست داشت. از این‌جا بود که چون پیامبر ﷺ و عباس در سال قحطی از ابوطالب خواستند که فرزندانش را برای کفالت بین آنان تقسیم کند تا از فشار زندگی او بکاهند، در جواب آنان گفت: «اگر عقیل را برایم بگذارید در حقّ دیگران اختیار دارید». آن‌گاه پیامبر ﷺ، علی رضی الله عنه را؛ و عباس، جعفر را تحت کفالت خود قرار دادند[۱]. عقیل بن ابی‌طالب رضی الله عنه از خصوصیات و سلسله نسب قریش آگاهی کامل داشت. مردم در مورد نسب‌ها و تیره‌های قریش در مسجد نبوی به وی مراجعه می‌کردند. او بسیار حاضر جواب بود. هشام بن کلبی با سند خود از ابن عباس نقل کرده است که در میان قریش چهار نفر وجود داشت که مردم برای حل اختلاف‌های خود به آنان مراجعه می‌کردند: عقیل، مخرمه، حویطب و ابوجهم.

عقیل برای پرداخت وام‌های خویش، از امیر معاویه، یاری طلبید و او نیز وی را مساعدت نمود[۲]. ابن سعد می‌گوید:

عقیل رضی الله عنه در زمان خلافت امیر معاویه رضی الله عنه از دنیا رفت، ولی در کتاب «تاریخ البخاری الأصغر» با سند صحیح آمده که عقیل رضی الله عنه قبل از واقعه‌ی حره در زمان حکومت یزید، در گذشت[۳]. او به هنگام وفات ۹۶ سال داشت[۴]. عقیل رضی الله عنه مردی عیالمند بود و خانه‌ی بزرگی داشت. او پس از آنکه نابینا شد از جهان رفت و دوازده فرزند پسر به جای گذاشت، نه تن از آنان همراه حسین رضی الله عنه در میدان کربلا شهید شدند. شجاع‌ترین آنان مسلم بن عقیل بود که حسین رضی الله عنه او را به کوفه فرستاد و ابن زیاد او را پس از اسارت به قتل رسانید[۵]. برادر دیگر علی رضی الله عنه، جعفر بن ابی‌طالب رضی الله عنه یکی از مسلمانان

۱- تلمسانی، الجوهرة فی نسب النبی وأصحابه العشرة، ج ۲، ص ۱۹۳ ـ ۱۹۲، چاپ اول، ۱۹۸۳ م.

۲- مسعودی، مروج الذهب، (ترجمه‌ی فارسی) ج ۲، ص ۴۰، چاپ چهارم، ۱۳۷۰ ه . ق. (مترجم)

۳- عسقلانی؛ ابن حجر، الاصابة فی تمییز الصحابة، ج ۲، ص ۴۹۴، بیروت.

۴- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۲۵۰، چاپ سوم، ۱۹۸۹ م.

۵- تلمسانی، الجوهرة فی نسب النبی و أصحابه العشرة، ج ۲، ص ۴۱ ـ ۴۰.

نخستین بود[۱]. گویند: پیامبر اسلام ﷺ بین او و معاذبن جبل، پیمان برادری بسته بود. خالد حذاء از عکرمه نقل می‌کند که ابوهریره رضی الله عنه گفت: جعفر از شریف‌ترین افراد بعد از رسول اللّه ﷺ بود. این روایت در کتاب ترمذی و نسائی با سند صحیح آمده است.

بغوی از طریق مقبری از ابوهریره رضی الله عنه نقل می‌کند که گفت: جعفر با بینوایان بسیار محبت داشت و در جلسات آنان حضور می‌یافت و به آنان خدمت می‌کرد، آنان نیز در مقابل، خدمتگزار او بودند. رسول خدا ﷺ او را پدر بینوایان نام نهاد. همچنین آن حضرت ﷺ به او فرمود: «تو در صورت و سیرت با من شباهت داری»[۲]. جعفر رضی الله عنه به حبشه هجرت کرد. نجاشی پادشاه حبشه و پیروانش به دست او مسلمان شدند، هنگامی که جعفر و یارانش (بعد از غزوه‌ی خیبر) از حبشه باز می‌گشتند، رسول خدا ﷺ از آنان استقبال نمود و بر پیشانی جعفر بوسه زد و فرمود: «نمی‌دانم از فتح خیبر بیشتر شاد شوم یا از ورود جعفر».

جعفر رضی الله عنه در زمان حیات رسول خدا ﷺ در جمادی الاول سال هشتم هجری در سرزمین موته منطقه‌ی شام، در جنگ با رومیان شهید شد. وی هنگامی که به کارزار روی آورد، از اسب سرخ رنگ خود پیاده شد و دست و پای آن را پی زد و آنگاه با دشمن جنگید تا کشته شد. ابن عمر می‌گوید: من در آن غزوه حضور داشتم، وقتی جعفر را در میان شهدا یافتیم، در قسمت جلوی بدن او بیش از نود زخم نیزه و تیر وجود داشت. طبرانی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرمودند: جعفر رضی الله عنه را در بهشت دیدم که همراه فرشتگان پرواز می‌کند. همچنین در همین روایت آمده که پیامبر ﷺ جعفر را در حالی دید که به شکل فرشته بود و دو بال آلوده به خون داشت؛ زیرا دو دستش در جنگ قطع شده بود.

آن‌گاه که سپاه مؤته [هنگام بازگشت] به نزدیک شهر مدینه رسیدند، رسول اللّه ﷺ همراه با سایر مسلمانان به استقبال آنان [به بیرون شهر] رفتند، کودکان نیز به سوی

۱- ابن سعد در «الطبقات الکبری» می‌گوید: جعفر بن ابی‌طالب قبل از آنکه رسول خدا ﷺ به دارالأرقم بیاید و به دعوت عمومی مشغول شود، مسلمان شده بود. (طبقات ج ۴، ص ۳۴، بیروت)

۲- صحیح بخاری و صحیح مسلم، به روایت براء بن عازب.

آن‌ها می‌دویدند، رسول خدا در حالی که بر مرکبی سوار بود، فرمود: بچه‌ها را سوار کنید و فرزند جعفرﷺ را به من بدهید! عبدالله فرزند جعفر را به او دادند، آن حضرت او را گرفت و جلوی خویش بر مرکب سوار کرد[۱]. از عایشه‌ی صدیقه‌ﷺ روایت شده است که گفت: وقتی خبر شهادت جعفرﷺ به رسول خدا ﷺ رسید، آثار اندوه را در چهره‌ی آن حضرت ﷺ مشاهده کردیم[۲]. پیامبر خدا ﷺ به اهل بیت جعفرﷺ فرمود: «فرزندان برادرم را نزد من بیاورید!» کودکان جعفر را نزد پیامبر ﷺ آوردند، تو گویی جوجه پرندگانی هستند (که والدین خود را از دست داده‌اند). آن حضرت ﷺ دستور داد تا موی سر آنان اصلاح شود. سپس به مادر آنان گفت: نباید نسبت به آینده‌ی آن‌ها نگران باشی؛ زیرا من در دنیا و آخرت ولیّ آن‌ها هستم[۳]. در روایت دیگری آمده که پیامبر ﷺ به همسر جعفرﷺ گفت: فرزندان جعفرﷺ را نزد من بیاور! او آنان را آورد. رسول خدا ﷺ بچه‌ها را در آغوش گرفت و نوازش داد و اشک از چشمانش سرازیر شد و سپس خبر شهادت جعفرﷺ را به اطلاع همسرش رساند. زمانی که پیامبر ﷺ از شهادت جعفرﷺ مطلع شد به اهل بیت خود فرمود:

«اصنعوا لآل جعفر طعاما فقد أتاهم أمر يشغلهم».

«برای خانواده‌ی جعفر غذایی تهیه کنید[۴]؛ زیرا مشکلی برایشان پیش آمده که به کار دیگر نمی‌رسند»[۵].

عبدالله بن جعفرﷺ نخستین مولود مسلمانی است که در سرزمین حبشه به دنیا آمد. او یکی از سخاوتمندان عرب بود و دو برادر، به نام‌های: محمد و عون داشت[۶]. آنگاه که نجاشی، پادشاه حبشه از مسلمانان مهاجر پرسید که این چگونه دینی است که شما به سبب آن از قوم خود جدا شده‌اید و به آیین ملت‌های دیگر نیز نپیوسته‌اید؟

۱- به روایت امام احمد بن حنبل.

۲- ابن حجر، الإصابة فی تمییز الصحابة، ج ۱، ص ۲۳۷ و ۲۳۸.

۳- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۳۷، بیروت.

۴- این عمل از آن پس سنت قرار گرفت.

۵- ابن هشام، السیرة النبویه، ج۲، ص ۳۸۰ و ۳۸۱، با اختصار، روایت در سنن ترمذی موجود است.

۶- تلمسانی، الجوهرة فی نسب النبی وأصحابه العشرة، ج ۲، ص ۴۱ و ۴۲.

جعفرﷺ برای پاسخ‌گویی برخاست؛ ابتدا تصویر دقیقی از چهره‌ی زشت وضع زمان جاهلیت را برای پادشاه ترسیم نمود و سپس دگرگونی‌ای را که اسلام در زندگی مسلمانان به وجود آورده بر شمرد. جعفرﷺ در این سخن نه تنها جانب نجاشی را که یک پادشاه مسیحی بود و نسبت به آیین خود وفادار و از تعصّب خاصی برخوردار بود، مراعات کرد، بلکه از عنوان کردن مسایلی که جدال و تعصب جاهلی عموم غیر مسلمانان را برمی‌انگیخت، نیز اجتناب ورزید. به راستی این سخن حکیمانه‌ی او بسیار به موقع و عین واقعیت بود[۱]. این سخن پیش از آن که به فصاحت عربی دلالت داشته باشد بیانگر نبوغ عقلی گوینده است؛ و همچنین مطابق با خردمندی و فطرت سالمی است که بنی‌هاشم، به ویژه جعفر بدان ممتاز بودند و قبیله‌ی قریش از سایر عرب‌ها بدان برتری داشتند[۲]. یکی از خواهران علیﷺ، ام هانی دختر ابوطالب و دختر عموی پیامبرﷺ بود. بعضی نام او را فاخته و عده‌ای فاطمه و گروهی هند گفته‌اند، ولی قول اول مشهورتر است. او همسر هبیره بن عمرو بن عائذ مخزومی بود. رسول خداﷺ درباره‌ی وی فرمودند: بهترین زنان شریف و آزاده و مهربان‌ترین آن‌ها نسبت به فرزندان، زنان قریش هستند. ابوعمر می‌گوید: هنگامی که مکه فتح شد، هبیره به نجران گریخت و در این مورد شعری سرود و در آن عذر فرار خود را یادآور شد و وقتی خبر شد که ام هانی مسلمان شده است، در این باره نیز شعری گفت. هبیره از ام هانی فرزندی به نام عمرو داشت؛ به همین دلیل کنیه‌اش ابوعمرو بود.

ام هانی در روز فتح مکه، دو مرد از بنی مخزوم را که علیﷺ آنان را به قتل تهدید نموده بود در پناه خود درآورد. رسول خداﷺ فرمودند: هر کس را که تو (ام هانی) امان داده‌ای ما نیز امان دادیم و از قتل آن‌ها گذشتیم. در صحیح بخاری آمده است که رسول خداﷺ به خانه‌ی ام هانی وارد شد و در آنجا استحمام نمود و هشت رکعت نماز شکر به خاطر فتح مکه به جای آورد[۳]. امام هانی احادیثی از رسول خداﷺ روایت کرده که در کتاب‌های صحاح سته و غیره نقل شده‌اند. امام ترمذی و دیگران

۱- در مورد جواب جعفرﷺ به نجاشی رک: سیره‌ی ابن هشام، ج ۱، ص ۳۳۸ ـ ۳۳۴.

۲- برای اطلاع بیشتر به کتاب دیگر مؤلف «السیرة النبویه» صفحات ۱۳۳ و ۱۳۴ مراجعه فرمایید.

۳- صحیح بخاری، باب منزل النبی یوم الفتح؛ البدایة والنهایة، ج ۴، ص ۳۰۰.

گفته‌اند: وی بعد از شهادت علیؓ زنده بود[۱]. خواهر دیگر علیؓ، جُمانه دختر ابوطالب بود. ابو احمد العسکری می‌نویسـد: او مادر عبداللّه بن ابی سفیان بن الحارث ابن عبدالمطلب بود. دارقطنی در کتاب «الأخوّة» نیز گفته است: ابوسفیان بن حارث با جمانه ازدواج کرد و عبداللّه از او متولد شد. زبیر بن بکار می‌گوید: جمانه خواهر ام هانی بود. ابن اسحاق نام او را در ردیف کسـانی قرار داده که پیامبر ﷺ از غنایم خیبر سی وسق به او بخشید[۲]. فاکهانی در «کتاب مکه» به روایت عبداللّه بن عثمان بن جُشم آورده است که او گفت: من عطاء، مجاهد و بسیاری دیگر را دیده‌ام که در شب ۲۷ رمضان به محل «تنعیم» می‌رفتند و از خیمه‌ی جمانه، دختر ابوطالب احرام عمره می‌بستند. ابن سعد در کتاب طبقات، جلد هشتم در شرح حال فاطمه بنت اسد، مادر جُمانه، نام او را آورده است و سپس در فهرست «دختر عموهای پیامبر ﷺ» نیز جداگانه نام او را آورده و گفته است: از بطن او جعفربن ابی‌سفیان به دنیا آمد و رسول خدا ﷺ او (جُمانه) را از خیبر سی وسق داد[۳].

تولد علیؓ

علی بن ابی‌طالبؓ بنابر قول صحیح، ده سال قبل از بعثت به دنیا آمد[۴]. ابن سعد می‌گوید: علیؓ در قرن ششم میلادی، سی سال بعد از عام الفیل، پس از گذشت دوازده شب از ماه رجب به دنیا آمد[۵]. علیؓ در خطبه‌ی ۲۷ نهج‌البلاغه‌ی منسوب به او به مناسبت ورود سپاه معاویه به شهر انبار و قتل کارگزار او به نام حسان بن حسان گفته است:

۱- ابن حجر، الإصابة فی تمییز الصحابة، ج ۸، ص ۳۱۷ و ۳۱۸.

۲- در قرون نخستین اسلامی، یک وسق، بار شتر برابر با ۶۰ صاع یعنی ۱۹۴/۳ کیلوگرم بود. (مترجم، به نقل از کتاب اوزان و مقیاس‌ها در اسلام، اثر دکتر والترهینس).

۳- ابن حجر، الإصابة فی تمییز الصحابة، ج ۷، ص ۵۵۴ و ۵۵۳، شماره‌ی ۱۰۹۷۴، چاپ نهضة مصر.

۴- همان منبع، ج ۲، ص ۵۰۷.

۵- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۳ والبدریین ص ۱۱ و مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۵۸، چاپ اول، مصر، ۱۳۰۳ هـ. ق.

«... تا جایی که قریش گفتند: پسر ابوطالب مرد شجاعی است، ولی از دانش رزم آگاهی ندارد. خدا پدرانشان را بیامرزد! آیا کسی از آنان تجربه‌ی جنگی مرا دارد؟ و از من پیش قدم‌تر بوده است؟ هنوز به سنّ بیست سالگی نرسیده بودم که آماده‌ی جنگ شدم و اکنون عمرم از شصت گذشته است»[۱]. این سخن علیﷺ نشان می‌دهد که تولد او چهار یا پنج سال قبل از بعثت بوده است.

حاکم در شرح حال حکیم بن حزام می‌گوید: بنابر اخبار متواتر، فاطمه بنت اسد امیرالمؤمنین علی را در داخل کعبه به دنیا آورد[۲]. حکیم بن حزام نیز در کعبه به دنیا آمد[۳]. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نوشته است: درباره‌ی محل تولد علیﷺ اختلاف نظر وجود دارد، بسیاری از شیعیان معتقدند که وی در کعبه متولد

۱- مبرّد، الکامل، ج ۱، ص ۳۰، چاپ مؤسسة الرسالة.

۲- قول حاکمﷺ ضعیف‌تر از آن است که ردی بر آن نوشته شود.. طوری‌که معلوم است که امام حاکمﷺ در تصحیح نمودن احادیث بسیار متساهل بود و احادیث ضعیف زیادی را و حتی موضوع و ساختگی را هم صحیح قرار داده است. و کتاب مستدرک ایشان بهترین دلیل بر این ادعاست. و دیگر اینکه امام حاکم مشهور به شیعه‌گرایی بود که نظرش دراینمورد قابل قبول نیست. سوم اینکه حاکمﷺ هیچ دلیلی بر این گفته‌ی خود نیاورده است. ادعای متواتر بودن تولد علیﷺ را در کعبه نموده، اما یک روایت ضعیف هم ذکر نکرده است تا این ادعایش را ثابت کند چه رسد به روایات متواتر! پس ازاین معلوم است که هر عالمی با داشتن مقام و منزلت علمی بزرگ، حتما دارای اخطا و اشتباهاتی هم هست و امام حاکم هم خالی از اشتباهات نیست و ایشان بر این قول خویش دلیلی نیاورده است، بناء این قول ایشان اشتباه و غلط است. چنانچه امام سیوطیﷺ در (تدریب الراوی۳۵۹/۲) روایت تولد حضرت علی را در کعبه ضعیف شمرده و قول حاکم را اشتباه دانسته است. (مصحح)

۳- مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۲ و سیره‌ی حلبیه، ج ۳، ص ۴۹۸، چاپ اول، مصر، ۱۹۶۴ م،

حکیم الاسلام شاه ولی‌اللّه دهلوی در کتاب «ازالة الخفا» همین قول را ترجیح داده است، (چاپ اول، ۱۹۷۶، آکادمی سهیل، لاهور).

و عبارت شاه ولی‌الله در کتاب «ازالة الخفاء» این است: «و از مناقب ویﷺ که در حین ولادت او ظاهر شد یکی آن است که در جوف کعبه معظمه تولد یافت». (مصحح)

شده، ولی محدثان این را قبول ندارند و می‌گویند: مولود کعبه حکیم بن حزام بن خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی است[۱].

علی رضی الله عنه تحت کفالت رسول خدا صلی الله علیه و سلم

طبری در «تاريخ الامم و الملوك» به نقل از مجاهد می‌گوید: یکی از نعمت‌های خداوند و اراده‌ی خیری که نسبت به علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه داشت، کفالت و سرپرستی پیامبر صلی الله علیه و سلم بر وی بود. سبب ظاهری آن این بود که قریش با بحران اقتصادی شدیدی مواجه شدند و ابوطالب مردی عیالمند بود. رسول الله صلی الله علیه و سلم به عمویش، عباس رضی الله عنه ـ که از سایر بنی‌هاشم دارایی بیشتری داشت ـ گفت: برادرت ابوطالب مردی عیالمند است، و می‌بینی که مردم چگونه با مشکل مواجه شده‌اند، بیا نزد او برویم و بار او را سبک کنیم. من یکی از فرزندانش را نزد خود می‌برم و تو هم یکی از آن‌ها را پیش خودت ببر! عباس رضی الله عنه با پیشنهاد پیامبر صلی الله علیه و سلم موافقت کرد؛ بنابراین نزد ابوطالب رفتند و از او خواستند کفالت فرزندانش را تا رفع بحران به آنان بسپارد. ابوطالب گفت: عقیل را برای من بگذارید و هر کدام را می‌خواهید ببرید، آنگاه، رسول خدا صلی الله علیه و سلم، علی رضی الله عنه را و عباس رضی الله عنه، جعفر رضی الله عنه را به خانه‌های خود بردند.

علی رضی الله عنه تا زمان بعثت پیامبر صلی الله علیه و سلم نزد ایشان بود و به رسالت وی ایمان آورد. جعفر رضی الله عنه نیز نزد عباس رضی الله عنه ماند تا آنکه مسلمان شد و از او بی‌نیاز گشت[۲].

داستان مسلمان شدن علی رضی الله عنه

ابن اسحاق می‌گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و سلم و همسرش خدیجه مشغول نماز بودند که علی رضی الله عنه وارد شد و از پیامبر صلی الله علیه و سلم پرسید این چه عملی است؟ رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: این همان دین برگزیده‌ی خداست که پیامبران خود را برای ابلاغ آن فرستاده است، من تو را به پرستش خدای یگانه که هیچ شریک ندارد فرا می‌خوانم و از تو می‌خواهم که به لات و عزی کفر ورزی. علی رضی الله عنه گفت: این چیزی است که تا امروز نشنیده‌ام، من بدون مشورت ابوطالب نمی‌توانم تصمیم بگیرم. رسول خدا صلی الله علیه و سلم که نمی‌خواست قبل از دعوت

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۴.

۲- طبری، تاريخ الأمم والملوك، ج ۲، ص ۳۱۳، چاپ دارالمعارف.

عمومی، رازش آشکار گردد، به علی‌ﷺ گفت: «اگر تو ایمان نمی‌آوری پس این راز را پنهان نگه دار!»

علی‌ﷺ آن شب را پشت سر گذاشت، خداوند در قلبش حقانیت اسلام را القا نمود. صبح روز بعد، اولِ وقت نزد پیامبر ﷺ حاضر شد و اسلام خود را عرضه داشت. از آن پس در خفا و پنهانی و دور از چشم ابوطالب به همراه رسول خدا ﷺ می‌رفت (و با ایشان نماز می‌خواند) و اسلام خود را (بنابر راهنمایی پیامبر ﷺ) آشکار نساخت[۱]. روایت صحیح‌تر که مورد تایید اکثر راویان است آن است که پس از خدیجه، نخستین کسی که به رسول خدا ﷺ ایمان آورد و با او نماز گزارد، علی‌ﷺ بود. زید بن ارقم می‌گوید: نخستین کسی که با پیامبر ﷺ به اسلام گرایید، علی‌ﷺ بود. ابن عباس می‌گوید: نخستین مسلمان بعد از خدیجه، علی‌ﷺ بود. محمد بن عبدالرحمن بن زراره می‌گوید: علی‌ﷺ در سن نه سالگی اسلام آورد. مجاهد می‌گوید: نخستین کسی که نماز خواند، علی بود. وی در آن هنگام ده ساله بود. حسن بن زید می‌گوید: علی‌ﷺ بت نپرستید؛ زیرا کودکی خردسال بود[۲]. قراین و شواهد و طبیعت اشیا همین چیز را تقاضا می‌کند؛ زیرا علی‌ﷺ در آغوش پیامبر ﷺ و در محیط اسلامی نبوی و در خانه‌ی دعوتگری پرورش یافت که مسئولیت رساندن پیام الهی به همه‌ی جهانیان به عهده‌ی ایشان سپرده شده بود. متأثر شدن از چنین محیط (در صورتی که مانع قوی و انحراف از فطرت صحیح وجود نداشته باشد، آن گونه که برای علی‌ﷺ وجود نداشت) امری طبیعی و موافق فطرت بشری است.

برخی از محققان و پژوهشگران بین روایات مختلف درباره‌ی نخستین مسلمان، این گونه تطبیق داده‌اند که پیشگامان اسلام، از میان زنان و اهل بیت، ام المؤمنین خدیجه ﷺ و از مردان، ابوبکر صدیق‌ﷺ[۳] و از کودکان علی‌ﷺ بودند. واللّه اعلم[۱].

۱- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۳، ص ۲۴.

۲- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۱ و ابن جزری، اسدالغابه، ۲۳/۷ - ۲۱. عده‌ی زیادی از مورخان گفته‌اند: «برترین قول این است که علی‌ﷺ هنگام مسلمان شدن، یازده سال و هنگام هجرت ۲۴ سال داشت ـ واقدی، طبری، ابن اثیر، مقریزی ـ (امتاع الاسماع ۱۷/۱)

۳- علی‌ﷺ در نطقی که به مناسبت وفات ابوبکر صدیق‌ﷺ ایراد کرده است، به این حقیقت تصریح کرده است، آنجا که می‌گوید: «خدا تو را رحمت کند ای ابوبکر! به خدا تو نخستین مسلمان بودی

سرگذشت علی‌ رضي الله عنه و ابوطالب

ابن اسحاق می‌گوید: بعضی از اهل علم گفته‌اند که رسول اکرم ﷺ هنگام نماز به درّه‌های اطراف شهر مکه می‌رفت و علی‌بن ابی‌طالب رضي الله عنه نیز پنهانی و دور از چشم پدرش؛ ابوطالب و دیگر عموها و خاندانش به همراه رسول خدا ﷺ بیرون می‌رفت و با او نماز می‌خواند و هنگامی که شب می‌شد، به خانه باز می‌گشتند. مدت زمانی که خواست خدا بود به این ترتیب گذشت تا آنکه یک روز، در حالی که آنان مشغول نماز بودند، ابوطالب آنان را دید و از رسول خدا ﷺ پرسید: ای برادرزاده! این دین که برگزیده‌ای چگونه آیینی است؟ فرمود: ای عمو! این دین خدا و فرشتگان و پیامبرانِ او و دین پدر ما، ابراهیم است. خدای تعالی مرا به پیامبری برگزیده و به سوی مردم فرستاده است و تو ای عمو، از دیگران سزاوارتری که نسبت به تو خیرخواهی کنم و تو را به هدایت فرا خوانم و تو نیز بیش از هر کس شایستگی داری که دعوت مرا بپذیری و مرا یاری کنی.

ابوطالب گفت: ای برادرزاده! من نمی‌توانم از آیین و روش پدران خود برگردم، ولی تا زنده هستم، آسیب و گزندی به تو نخواهد رسید[۲].

برخی از مورّخان گفته‌اند که ابوطالب به علی‌ رضي الله عنه گفت: پسر جان! این چه دینی است که پیرو آن شده‌ای؟ علی‌ رضي الله عنه پاسخ داد: «پدر جان! به خدا و رسولش ایمان آورده‌ام و او را در آنچه از جانب خدا آورده است تصدیق نموده‌ام و همراه او برای خدا نماز به جای آوردم و از او پیروی کردم.»

و ایمانت از همه راسخ‌تر بود...» (الجوهره، ج ۲ ص ۱۲۶) «مؤلف» صحیح همین است که نخستین مسلمان از افراد خارج خانه‌ی پیامبر ابوبکر رضي الله عنه بود. (مترجم)

۱- در اینجا کتاب‌های سیره، داستان مهمانی کردن بنی‌عبدالمطّلب توسط پیامبر را پس از نزول آیه‌ی ﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ﴾ [الشعراء: ٢١٤]. «و به خویشاوندان نزدیکت هشدار بده.» آورده‌اند و می‌گویند: در آن جلسه پیامبر ﷺ آنان را به اسلام فراخواند و جز علی کسی دیگر اجابت نکرد. این داستان را ابن‌کثیر در البداية والنهاية، ج ۳، ص ۳۹ و ۴۰ با تفصیل آورده است، و برخی از راویان آن را غیر معتبر دانسته است و در این داستان مطلبی وجود دارد که صحّت آن مورد تردید است.

۲- ابن میثم، شرح نهج البلاغه، فصل پنجم از خطبه قاصعه، شماره خطبه: ۲۳۴.

به گمان آنان، ابوطالب به علی‌ﷺ گفت: ای فرزند! بدان که او تو را جز به سوی خیر و نکویی فرا نمی‌خواند، پس خدمت او را لازم بگیر[۱].

علی‌ﷺ دستیار و رهنمای پویندگان اسلام در مکه

علی‌ﷺ کسانی را که برای جستجوی حق و تحقیق درباره‌ی اسلام به مکه می‌آمدند کمک می‌کرد و به محضر پیامبر ﷺ رهنمون می‌شد. او دارای فراست و ذکاوت ویژه‌ای بود که خاصه‌ی بنی‌هاشم بود. امام بخاری با سند خود از ابن عباس‌ﷺ داستان اسلام ابوذر غفاری‌ﷺ را این گونه آورده است:

هنگامی که خبر بعثت رسول خدا ﷺ به ابوذرﷺ رسید، به برادرش گفت: به مکه برو و در مورد این شخص که ادعای پیامبری دارد و می‌گوید از آسمان برای او خبر می‌آید، تحقیقاتی به عمل بیاور! سخنان او را بشنو و زود برگرد! برادر ابوذر در خدمت پیامبر ﷺ حاضر شد و سخنان او را شنید و برگشت و در گزارش خود به ابوذر گفت: این مرد به نیکی‌ها و اخلاق پسندیده فرا می‌خواند، گفتار او به شعر نمی‌ماند. ابوذر گفت: این گفته‌ی تو هیچ دردی را دوا نمی‌کند؛ لذا خود، رخت سفر بست و راه مکه را در پیش گرفت. چون به مکه رسید، وارد مسجدالحرام شد و سراغ رسول خدا ﷺ را گرفت، اما نه ایشان را می‌شناخت و نه جرأت می‌کرد از کسی بپرسد و خود می‌کوشید تا با علایم او را پیدا کند. چون شب فرا رسید گوشه‌ای استراحت کرد، علی‌ﷺ او را دید و دانست که او اهل مکه نیست، لذا به دنبال او رفت، ولی هیچ کدام از آنان با دیگری چیزی نمی‌گفت. صبح روز بعد ابوذر کوله‌بار خود را برداشت و راه مسجد را در پیش گرفت.

این روز نیز پیامبر ﷺ را نیافت. شب دوباره به خوابگاه خود بازگشت. علی‌ﷺ از کنار او گذشت و گفت: آیا هنوز جایی پیدا نکرده‌ای؟ سپس او را با خود به خانه برد، ولی باز هم خویشتن را به یکدیگر معرفی نکردند. روز سوم علی از او پرسید: آیا می‌توانی منظورت از آمدن به مکه را برای من بیان کنی؟ ابوذر گفت: به شرطی که

۱- ابن هشام، السیرة النبویه، ج ۱، ص ۲۴۶. همچنین رجوع نمایید به کتاب روح اسلام، ص ۳۱، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶، اثر نویسنده‌ی معروف شیعه، دکتر سید امیر علی. (مترجم)

قول بدهی مرا راهنمایی کنی، علیﷺ قول داد. آنگاه مقصد خود را بیان کرد. علی گفت: آری، او رسول بر حق خداست. صبح دنبال من بیا! اگر من در راه، احساس خطر کردم، به بهانه‌ی قضای حاجت، از تو جدا می‌شوم و اگر به راه خود ادامه دادم به دنبال من بیا! بدین ترتیب صبح روز بعد ابوذرﷺ به همراه علیﷺ نزد پیامبرﷺ رفت و به سخنان او گوش فرا داد و همان جا مسلمان شد[۱].

بزرگ‌ترین افتخار

علیﷺ می‌گوید: روزی همراه با پیامبر ﷺ به صحن کعبه رفتم، رسول خدا ﷺ خواست تا تمثال‌هایی را که مشرکان بر بالای بام کعبه نصب کرده بودند، فرو ریزد، لذا به من امر کرد تا بنشینم. آنگاه پای خود را بر شانه‌ام گذاشت تا بالا رود. من خواستم بلند شوم، ولی نتوانستم. چون ناتوانی مرا احساس کرد پایین آمد و خود بر زمین نشست و مرا بر شانه‌هایش سوار کرد و سپس بلند شد. من احساس کردم که دارم به افق آسمان می‌رسم. آنگاه بر بالای بام کعبه بالا رفتم و تمثالی را که با مس یا روی، نصب و محکم شده بود، از جای کندم و به دستور پیامبرﷺ بر زمین انداختم. تمثال، همانند شیشه خرد شد. سپس فرود آمدم و به همراه آن حضرتﷺ با سرعت از آنجا دور شدیم و پشت دیوار خانه‌ها پنهان شدیم تا کسی از کفّار متوجّه کار ما نشود[۲]. روشن است که این واقعه - آن گونه که در مستدرک حاکم است - قبل از هجرت به وقوع پیوسته است[۳].

۱- بخاری، الجامع الصحیح، باب إسلام ابی‌ذر، کتاب مناقب الأنصار.

۲- مسند امام احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۶۴۵ ـ ۶۴۴، تاریخ امام بخاری، ابن ماجه، حاکم، نسایی در خصائص.

۳- برخی از سیره نویسان متأخر، این واقعه را مربوط به فتح مکه دانسته‌اند که رسول خدا کعبه را از آلودگی وجود بت‌ها پاک نمود، ولی صحیح این است که قبل از هجرت رخ داده است. علامه علی بن برهان الدین در کتاب سیره‌ی حلبیه ج ۳، ص ۳۰ نوشته است: این گفته‌ی علیﷺ که «به سرعت از آنجا دور شدیم ...» دلالت دارد که این واقعه روز فتح مکه نبوده است.

هجرت

دعوت قریش و سایر قبایل به سوی اسلام، همچنان ادامه داشت و از سوی دیگر مخالفت و دشمنی قریش روبه افزایش بود، تا آنکه بنی‌هاشم را تحریم اقتصادی نمودند و به پناه بردن در «شعب ابی‌طالب» مجبور کردند.

جعفر بن ابی‌طالب رضی الله عنه و عدّه‌ی زیادی از مسلمانان به حبشه هجرت کردند. رسول اللّه ﷺ برای دعوت مردمِ طایف به آنجا رفت ولی مورد آزار و شکنجه قرار گرفت. سپس واقعه‌ی معراج پیامبر ﷺ پیش آمد. حمزه بن عبدالمطّلب رضی الله عنه و عمربن خطاب رضی الله عنه و کسانی دیگر از اهل مکه و بیرون مکه که خداوند نظر لطفی به آن‌ها داشت، به اسلام گرویدند. ابوطالب و خدیجه، دو مدافع و پشتیبان رسول خدا ﷺ از دنیا رفتند، آزار قریش به مسلمانان و پیامبر ﷺ شدت گرفت و هر چه در توان داشتند برای خاموش کردن شعله‌های فروزان دعوت حق به کار بردند.

گروهی از اوس و خزرج ـ که دو قبیله‌ی بزرگ قحطان بودند ـ به اسلام گرویدند. بیعت عقبه‌ی اول و دوم انجام شد و اسلام در مدینه انتشار یافت. پیامبر ﷺ به اصحاب خود فرمان داد تا به یثرب (مدینه‌ی منوره) هجرت کنند. مسلمانان گروه گروه به مدینه هجرت کردند تا جایی که در مکه جز رسول خدا ﷺ و علی رضی الله عنه و ابوبکر رضی الله عنه و چند تن دیگر از زندانیان و ضعیفان، کسی دیگر باقی نماند. قریش احساس خطر کردند که به زودی رسول خدا ﷺ نیز به مسلمانان در مدینه می‌پیوندند و در آنجا قدرت بزرگی تشکیل خواهند داد.

تفصیل این رویدادها در ضمن گفتاری که مخصوص امیر المومنین، علی رضی الله عنه است نه آسان است و نه ضروری؛ لذا علاقمندان می‌توانند به کتاب‌های سیره که اقیانوس بیکرانی از شرح این وقایع و رویدادها هستند، مراجعه کنند[1]. سرانجام، سران قریش در «دارالندوه» تشکیل جلسه دادند و پس از مذاکره، در نهایت به توافق رسیدند که از هر قبیله، یک جوان شجاع و با نسب برگزینند و همه یکباره مانند فرد واحد بر پیامبر ﷺ یورش برند و او را از پای در آورند، بدین گونه خون او در میان همه‌ی قبایل

۱- برای نمونه به کتاب دیگر همین نویسنده «السیرة النبویه»، «نبی رحمت»، ترجمه‌ی مولانا محمّد قاسم قاسمی مراجعه شود.

تقسیم می‌شود و فرزندان عبد مناف نمی‌توانند با قبایلِ همه‌ی آن‌ها بجنگند. پس از توافق بر این تصمیم، جلسه به پایان رسید و متفرق شدند.

خداوند پیامبرش را از این توطئه آگاه ساخت، آن حضرت ﷺ به علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه دستور داد که شب در بستر او بخوابد و رواندازِ مخصوص او را بر روی خود بکشد و فرمود: «مطمئن باش که هیچ گزندی به تو نخواهد رسید.» این کار، آسان و ساده نبود و کسی که از ایمان قوی و محبت رسول برخوردار نباشد و به گفته و وعده‌ی پیامبر ﷺ اطمینان کامل نداشته باشد و خود را برای فدا ساختن آماده نکرده باشد، هرگز چنین کاری از او ساخته نیست و در بستری که خطرها گرداگرد آن را فرا گرفته‌اند هرگز چشمانش را خواب نمی‌برد.

علی رضی الله عنه از شدت فشار قریش و جوّ اختناق آگاه بود و می‌دانست اگر مشرکان پیامبر ﷺ را نیابند برای تسلّی خاطر خود، او را خواهند کشت، اما علی رضی الله عنه همه‌ی این واقعیت‌ها را نادیده گرفت و با آرامش خاطر بر بستر رسول خدا ﷺ خوش خوابید.

مشرکان درِ خانه‌ی پیامبر ﷺ گرد آمدند و آماده‌ی اجرای نقشه‌ی شوم خود بودند، در این هنگام آن حضرت ﷺ مشتی خاک برداشت و از خانه خارج شد، خداوند بر چشمان آنان پرده افکند که او را ندیدند. ایشان در حالی که بر سر مشرکان خاک می‌افشاند، سوره‌ی یس را تا آیه‌ی:یس:﴿وَجَعَلۡنَا مِنۢ بَيۡنِ أَيۡدِيهِمۡ سَدّٗا وَمِنۡ خَلۡفِهِمۡ سَدّٗا فَأَغۡشَيۡنَٰهُمۡ فَهُمۡ لَا يُبۡصِرُونَ ٩﴾ [یس: ۹]. «و پیشاپیش آنان و نیز پشت سرشان مانع و سدی قرار داده و پرده‌ای بر (چشمان) آنان نهاده‌ایم؛ پس نمی‌بینند».[۱] تلاوت می‌کرد.

بعد از رفتن پیامبر ﷺ، رهگذری از کنار آنان گذشت و گفت: در اینجا منتظر چه کسی هستید؟ گفتند: منتظر محمّد ﷺ، رهگذر گفت: خدا نومیدتان گردانید! به خدا او از خانه خارج شد و به دنبال کار خود رفت، آنان از کناره‌ی در، به درون خانه نگاه کردند، دیدند که کسی بر رختخواب خوابیده است، مطمئن شدند که او رسول خداست، به همین دلیل، تا صبح در آنجا ماندند. چون صبح شد و علی رضی الله عنه از بستر

۱- ترجمه: «از پیش رویشان و از پشت سرشان سدی قرار دادیم و چشم‌های‌شان را تیره ساختیم تا چیزی نبینند».

برخاست، شرمسار گشته و ناکام برگشتند[1]. ابن سعد از علی‌ﷺ نقل کرده است که گفت: آنگاه که رسول اللهﷺ برای هجرت به مدینه خارج شد، به من فرمود تا بعد از او بمانم و امانت‌هایی که نزد او بود به صاحبان‌شان باز گردانم؛ زیرا وی به صداقت و امانت شناخته شده بود و مردم اموال خود را به او می‌سپردند، به همین دلیل او را «امین» می‌گفتند. من سه روز در مکه ماندم و همواره در میان مردم حضور داشتم. بعد از سه روز به دنبال پیامبر ﷺ رهسپار گشتم تا در محله‌ی بنی عمرو بن عوف رسیدم. سپس به خانه‌ی کلثوم بن الهدم که پیامبرﷺ در آنجا مقیم بود وارد شدم[2]. علی‌ﷺ شب راه می‌پیمود و روز در جایی خود را پنهان می‌کرد، وقتی به مدینه رسید، هر دو پایش شکافته شده بود. رسول خداﷺ گفت: علی را نزد من فرا خوانید! گفتند: او توان راه رفتن ندارد، پیامبرﷺ نزد وی آمد و او را در آغوش فشرد و از روی مهربانی بر وی گریست؛ زیرا دید که پاهایش ورم کرده است. آنگاه آب دهان در دست خود انداخت و بر پاهای او مالید. پس از آن علی‌ﷺ تا هنگام شهادت از درد پا شکایت نکرد[3]. ورود علی‌ﷺ در نیمه‌ی ماه ربیع الاول بود و تا آن هنگام پیامبر ﷺ هنوز در قباء تشریف داشتند[4].

* * *

۱- ابن هشام، السیرة النبویه، ج ۱، ص ۴۸۳ ـ ۴۸۰.

۲- متقی؛ علی، کنزالعمال، ج ۸، ص ۳۳۵۷، حیدر آباد، چاپ اول، ۱۳۱۲ هـ. ق.

۳- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۷۵، دار صادر، بیروت، ۱۳۹۹ م.

۴- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۲.

بخش دوم:
از هجرت تا رحلت رسول اکرم ﷺ

پیوند اخوت و برادری ـ ازدواج علی با فاطمه رضي الله عنها ـ زندگی علی و فاطمه رضي الله عنها ـ تحمل مشقت برای آسایش پیامبر ﷺ ـ لقب پرافتخار و محبّت‌آمیز ـ غزوه‌ی بدر و نقش علی رضي الله عنه در آن ـ جنگ اُحد ـ غزوه‌ی خندق و توان رزمی علی رضي الله عنه ـ صلح حدیبیه و محبّت و احترام پیامبر ﷺ در قلب علی رضي الله عنه ـ جنگ خیبر و جوانمردی علی رضي الله عنه ـ پیکار شیرخدا با مرحب؛ پهلوان نامدار یهود ـ ایمان قوی و اعتماد راسخ به گفته‌ی پیامبر ﷺ ـ دلجویی و تسلّی پیامبر به علی هنگام به جا گذاشتن او در مدینه ـ اعزام علی رضي الله عنه به یمن و مسلمان شدن قبیله‌ی همدان ـ نیابت از رسول اللّه ﷺ و فروتنی ـ حجة الوداع و خطبه‌ی غدیر خم ـ رحلت رسول خدا ﷺ.

از هجرت تا رحلت رسول اکرم

پیوند اخوت و برادری[۱]

در کتاب «الطبقات الکبری»، اثر ابن سعد آمده است: رسول خدا ﷺ بین علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه و سهل بن حنیف رضی الله عنه، پیوند برادری برقرار نمود[۲]. حافظ ابن کثیر نیز می‌گوید «پیامبر بین علی و سهل بن حنیف رضی الله عنهما پیوند برادری بست. ابن اسحاق و دیگر سیره نویسان آورده‌اند که رسول خدا ﷺ با علی رضی الله عنه پیمان برادری بست. در این مورد احادیثی نقل شده که به علت ضعف سند بعضی و ضعف متون برخی دیگر، قابل اعتبار نیستند»[۳].

ازدواج علی با فاطمه رضی الله عنهما

در سال دوّم هجرت، رسول خدا ﷺ دخترش، فاطمه رضی الله عنها را به ازدواج علی مرتضی رضی الله عنه در آورد و به فاطمه رضی الله عنها گفت: «عقد نکاح تو را با محبوب‌ترین افراد اهل بیت خویش بستم.» سپس برای‌شان دعای خیر نمود و بر آنان قطراتی آب پاشید[۴]. ابو عمر از عبیداللّه بن سماک بن جعفر هاشمی روایت کرده که رسول خدا ﷺ بعد از جنگ احد، فاطمه را به نکاح علی درآورد. در کتاب مسند علی حدیث مفصلی پیرامون خواستگاری فاطمه، دختر رسول خدا ﷺ آمده است، در آن روایت علی رضی الله عنه می‌گوید: «تصمیم گرفتم از دختر رسول خدا ﷺ خواستگاری کنم، باز به خود گفتم این چگونه

۱- از جمله کارهای مهمی که رسول خدا ﷺ در آغاز ورود به مدینه در سال اول هجرت انجام داد، پیوندِ برادری میان مهاجران و انصار بود که سهم به سزایی در ایجاد الفت و دوستی میان مسلمانان داشت. این پیوند به «مؤاخات» معروف است. (مترجم)

۲- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۳.

۳- ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۳، ص ۲۲۷ ـ ۲۲۶.

۴- دهلوی؛ ولی اللّه، إزالة الخفاء، ص ۲۵۴.

ممکن است در حالی که من چیزی ندارم؟![۱] سپس رابطه و محبّت پیامبر ﷺ نسبت به خودم را یادآور شدم و به خود جرأت دادم و از او خواستگاری کردم. پیامبر ﷺ فرمود: آیا چیزی داری؟ گفتم: خیر، فرمود: زره حطمی که فلان روز به تو دادم کجاست؟ گفتم: آن زره نزد من موجود است، فرمود: آن را (بابت مهریه) به فاطمه بده!»[۲]

عطاء بن السائب از پدرش نقل می‌کند که علی رضی الله عنه فرمود: جهیزیه‌ی فاطمه رضی الله عنها که رسول خدا ﷺ برایش تهیه دیده بود، عبارت بود از یک چادر، یک بالشت از پوست که با گیاه اذخر پر شده بود، یک آسیاب دستی (دستاس) و یک مشکیزه و دو کوزه‌ی سفالین[۳].

زندگی علی و فاطمه رضی الله عنهما

علی و فاطمه با آنکه نزد پیامبر ﷺ (پسندیده‌ترین خلق خدا) از محبوبیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بودند، ولی زندگی آنان بسیار ساده و پر مشقت و سخت‌کوشانه

۱- دانشمند معروف شیعه، ملا باقر مجلسی در کتاب «جلاء العیون» باب تزویج فاطمه می‌گوید: ابوبکر و عمر و سعد بن معاذ، نزد علی رفتند و او را تشویق کردند تا از فاطمه رضی الله عنها خواستگاری کند، او تنگ‌دستی خود را عذر آورد. آنان به هر نحوی که بود او را قانع کردند. «تاریخ چهارده معصوم» (جلاء العیون) فصل پنجم ص ۱۹۹ و ۲۰۳، تحقیق و نشر، انتشارات سرور، قم، چاپ اول ۱۳۷۳ در دیگر کتاب‌های معتبر شیعه نیز آمده است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه در تهیه‌ی جهیزیه به علی کمک کرد. ملاحظه شود «الأمالی» شیخ طوسی، ج ۱، ص ۲۹، چاپ نجف عراق. «کشف الغُمه» ج ۱ ص ۳۵۹. (مترجم)

۲- مسند امام احمد بن حنبل، مسند علی بن ابی‌طالب، ج ۱، ص ۸۰ دارالفکر العربی. در برخی از کتاب‌های شیعه آمده است که علی رضی الله عنه این زره را در برابر چهارصد درهم به عثمان رضی الله عنه فروخت، هنگامی که علی رضی الله عنه پول را تحویل گرفت، عثمان ذی‌النورین زره را دوباره به او هدیه داد. وقتی علی رضی الله عنه ماجرا را برای رسول اکرم ﷺ بیان نمود، آن حضرت برای عثمان رضی الله عنه دعای خیر کرد. سپس مقداری از آن پول را به ابوبکر رضی الله عنه داد که برای فاطمه وسایل مورد نیاز را خریداری کند. (اردبیلی، کشف الغمه، ج ۱، ص ۳۵۹، باب «فی تزویجه فاطمة» دارالکتب الاسلامی، بیروت، لبنان، نیز ترجمه «مناقب خوارزمی» بخش بیستم ص ۳۴۶، سامه، چاپ دوم ۱۳۷۵). (مترجم)

۳- مسند امام احمد بن حنبل، مسند علی بن ابی طالب، ج ۱، ص ۱۰۴.

بود، هنّاد به روایت عطاء از علیس عنه نقل می‌کند که وی گفت: چند روزی سپری شد، نه چیزی برای خوردن نزد ما پیدا می‌شد و نه نزد پیامبرﷺ، از خانه خارج شدم، دیدم دیناری سر راه افتاده است، اندکی توقّف کردم و اندیشیدم که آن را بردارم یا خیر، سپس بنا بر شدت نیاز و تنگدستی آن را برداشتم و از بازرگانانی که از خارج، آرد وارد می‌کردند، مقداری آرد خریدم و به فاطمه دادم تا آن را خمیر کند. فاطمه در حالی که مشغول خمیر کردن بود از شدت ضعف و گرسنگی بارها دستش از کاسه خارج می‌شد و به زمین می‌خورد. سرانجام با مشقت فراوان نان را تهیه نمود. آن گاه نزد پیامبر ﷺ رفتم و داستان را برایش تعریف نمودم، آن حضرتﷺ فرمودند: آن را بخورید، همانا این رزقی است که خدا به شما داده است[1]. هنّاد دینوری از شعبی روایت کرده است که علیس گفت: من با فاطمه، دختر رسول اللّهﷺ ازدواج نمودم، در حالی که برای ما بستری غیر از یک پوست میشینه که شب روی آن می‌خوابیدیم و روز گوسفند خود را در آن علف می‌دادیم، میسّر نبود و خادمی هم نداشتیم[2]. طبرانی با سند معتبر به نقل از فاطمهل آورده است که روزی رسول خداﷺ نزد او رفت و گفت: فرزندانم کجا هستند؟! ـ منظورش حسن و حسینب بود ـ فاطمهل گفت: در خانه چیزی برای خوردن نبود، لذا علی آن‌ها را همراه خود پیش فلان مرد یهودی برده است تا در خانه از گرسنگی گریه نکنند، پیامبرﷺ از آنجا بیرون آمد و نزد همان یهودی رفت، دید که حسن و حسینب در حوضچه‌ای[3] مشغول بازی هستند و جلوی آن‌ها خرماهای پس مانده‌ای قرار دارد، پیامبر ﷺ به علیس گفت: آیا قبل از آنکه هوا گرم شود فرزندانم را به خانه بر نمی‌گردانی؟ علیس در جواب گفت: لطفا اندکی صبر کنید تا از این خرماهای پس مانده مقداری برای فاطمه جمع کنم. رسول اللّه ﷺ توقف نمود تا علیس مقداری خرما جمع نمود و آن‌ها را در پارچه‌ای گذاشت. سپس پیامبرﷺ و علیس به اتفاق هم برگشتند، در حالی که یکی از

۱- متقی؛ علی، کنز العمال، ج ۷، ص ۳۲۸. ابوداود نیز این واقعه را به روایت سهل بن سعد با تفصیل آورده است: ج ۱ ص ۲۴۰. عدنی نیز از محمّد بن کعب القرظی نقل نموده است.

۲- متقی؛ علی، کنزالعمال، ج ۷، ص ۱۳۳.

۳- حوضچه: گودال محصول که پای درختان، به منظور آب‌ری آن‌ها درست می‌شود.

آن دو پسر را پیامبر ﷺ بر دوش خود حمل نمود و دیگری را حضرت علی ﷛[۱]. امام بخاری از علی ﷛ نقل می‌کند که فاطمه ﷺ از خستگی و مشقّت آرد نمودن گندم با آسیاب دستی به ستوه آمده بود، به او خبر رسید که نزد پیامبر ﷺ گروهی از اسیران جنگی را آورده‌اند؛ لذا نزد ایشان رفت تا خدمتگزاری به او بدهد، اما پیامبر ﷺ در خانه تشریف نداشتند؛ بنابراین موضوع را با ام المومنین عایشه‌ی صدیقه ﷺ در میان گذاشت. هنگامی که پیامبر ﷺ برگشتند، عایشه ﷺ جریان را برایشان تعریف نمود (علی ﷛ می‌گوید:) آنگاه پیامبر نزد ما آمد، در حالی که ما مشغول استراحت بودیم. خواستیم به احترام او بلند شویم، فرمود: سر جای خود باشید! سپس گفت: آیا شما را به چیزی با ارزش‌تر از آنچه از من خواسته‌اید راهنمایی ننمایم؟ و آن این که: هنگام خواب ۳۴ مرتبه اللّه اکبر، ۳۳ مرتبه الحمدللّه، ۳۳ مرتبه سبحان اللّه بگویید! این برای شما بهتر است از آنچه از من خواسته‌اید[۲]. در روایتی دیگر درباره‌ی این واقعه آمده است که پیامبر ﷺ به علی و فاطمه ﷺ گفت: به خدا سوگند! از این غلامان به شما نخواهم داد در حالی که اهل صفّه[۳] از گرسنگی به خود می‌پیچند و نزد من چیزی برای مخارج آنان وجود ندارد. لذا آن‌ها را می‌فروشم و هزینه‌ی زندگی اهل صفّه را تأمین می‌کنم[۴].

تحمل مشقت برای آسایش پیامبر ﷺ

علی ﷛ زندگی مرفّهی نداشت ولی در راه آسایش پیامبر و فارغ ساختنِ او برای دعوت به سوی خدا و جهاد در راه او، دقیقه‌ای فروگذار نمی‌کرد.

۱- منذری، الترغیب و الترهیب، ج ۵، ص ۱۷۱، انتشارات مصطفی البابی الحلبی، چاپ دوم، ۱۹۵۴ م،

۲- صحیح بخاری، الجامع الصحیح، کتاب الجهاد، باب الدلیل علی أن الخمس لنوائب رسول الله ﷺ.

۳- اهل صفّه شاگردان مکتب پیامبر ﷺ بودند که در جنب مسجد نبوی زیر سقفی که با چوب درخت خرما پوشیده بود، سکونت داشتند. (مترجم)

۴- به روایت امام احمد (فتح الباری ج ۷، ص ۲۴ ـ ۲۳). از علی ﷛ نیز این‌گونه روایت شده است. رجوع شود: مسند علی ﷛ در مسند امام احمد بن حنبل.

ابن عساکر به روایت ابن عباسب آورده است که یک بار در خانه‌ی رسول خداﷺ گرسنگی و تنگی روی داد، وقتی علیس مطلع شد از منزل خارج شد به قصد این که کاری پیدا کند و با دستمزد آن به کمک پیامبر بشتابد. بنابر این، به باغ یک یهودی رفت و هفده دلو آب، در مقابل هفده عدد خرما کشید. یهودی او را اختیار داد تا هر نوع خرمایی که می‌خواهد بردارد، علی هفده دانه خرمای «عجوه»[۱] گرفت و نزد پیامبر برد. آن حضرت فرمود: ابوالحسن! این‌ها را از کجا به دست آورده‌ای؟ علی گفت: خبر یافتم که شما دچار گرسنگی هستید. لذا برای کسبی خارج شدم تا برای شما غذایی تهیه کنم. پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: ای علی! محبت خدا و رسولش تو را به چنین کاری وادار نمود؟ علی مرتضی گفت: آری یا رسول خدا! پیامبرﷺ فرمود: «هیچ بنده‌ای نیست که خدا و رسولش را دوست داشته باشد مگر این که فقر، سریع‌تر از جریان سیل، به سوی او می‌شتابد؛ و هر کس خدا و رسول او را دوست دارد، باید خود را برای مبارزه با بلاها و مصائب آماده کند»[۲].

لقب پر افتخار و محبّت‌آمیز

رسول اکرم ﷺ علیس را، از سر دوستی و نازپروردگی، ابوتراب لقب داد. ابن عباسب می‌گوید: روزی علی در حجره‌ی فاطمه داخل شد و سپس (بنابر علّتی) بیرون رفت و در مسجد خوابید، در این هنگام، پیامبر ﷺ تشریف آورد و سراغ علی را گرفت. فاطمه گفت: او در مسجد است، پیامبرﷺ به مسجد رفت و دید که علیس دراز کشیده و چادر از رویش افتاده و بدنش خاک‌آلود شده است. آن حضرت در حالی که با دست خود خاک را از پشت علی پاک می‌نمود، دوبار فرمود: «بنشین ای ابوتراب»![۳]

غزوه‌ی بدر بزرگ و نقش علیس در آن

در ماه رمضان سال دوم هجری جنگ بدر بزرگ رخ داد. این جنگ، نبرد قاطعانه‌ای بود که سرنوشت امّت اسلام و دعوت اسلامی را تعیین نمود و مسیر تاریخ

۱- عجوه، بهترین نوع خرمای مدینه‌ی منوره است.

۲- متقی؛ علی، کنزالعمال، ج ۲، ص ۳۲۱.

۳- صحیح بخاری، الجامع الصحیح، کتاب المناقب، باب مناقب علی بن ابی‌طالب القرشی الهاشمی. (ابوتراب به معنی خاک‌آلود)

را تغییر داد[۱]. هنگامی که رسول خدا ﷺ در این غزوه مردم را برای رویارویی با دشمن تشویق می‌کرد، از سپاه دشمن، عتبه بن ربیعه و برادرش، شیبه و پسرش، ولید به میدان آمدند و مبارز طلبیدند، آنگاه سه تن از جوانان انصار برای مبارزه آماده شدند. مبارزان دشمن از نسب این سه نفر سؤال کردند، وقتی جوانان اظهار داشتند که ما گروهی از انصار هستیم، گفتند: شما همتایان گرامی هستید، اما حریفان ما را از میان خویشان و عموزادگان ما انتخاب کنید و برای مبارزه با ما بفرستید!

رسول خدا ﷺ بیش از هر کسی دیگر از قدرت رزمی و توان مبارزه‌ی قریش آگاه بود و می‌دانست که آنان از جنگ آزموده‌ترین قهرمانان هستند، و در میان قریش افرادی از دلاوران و سلحشوران وجود داشت که برای این کار، اعلام آمادگی می‌نمودند؛ اما رسول خدا ﷺ بی‌درنگ رو به سپاه خویش کرد و از میان آنان، حمزه، علی و عبیده[۲] را برای مبارزه فرا خواند، ـ ایشان از نزدیک‌ترین خویشان پیامبر و محبوب‌ترین دوستان ایشان بودند؛ اما به خاطر حفظ جان آن‌ها هرگز آنان را دریغ ننمود ـ هنگامی که این افراد به میدان آمدند، کافران گفتند: آری، این‌ها همتایان بزرگواری هستند.

عبیده که مسن‌ترین آنان بود، با عتبه، و حمزه با شیبه، و علی با ولید، فرزند عتبه به مبارزه پرداختند. حمزه و علی، حریفان خود را مهلت ندادند و در همان دقایق نخستین آنان را به دیار نیستی فرستادند؛ اما عبیده و عتبه هنوز مشغول نبرد بودند و ضربه‌های سنگینی بر یکدیگر وارد کرده و به شدت مجروح شده بودند، حمزه و علی پس از کشتن حریفان خود بر عتبه یورش بردند و او را از پای درآوردند و عبیده را که مجروح بود از میدان بیرون بردند. سپس عبیده بر اثر شدت جراحات به شهادت نایل آمد[۳].

۱- برای تفصیل بیشتر رجوع شود، به کتاب دیگر نویسنده «السیرة النبویه» ص ۲۲۸ ـ ۲۱۵ و منابع دیگر سیره.

۲- وی عبیده بن الحارث بن المطلب بن عبدمناف بود.

۳- ابن هشام، السیرة النبویه، ج ۱، ص ۶۲۵.

در «الطبقات‌الکبری» اثر ابن سعد، به روایت قتاده آمده است که علیس در روز بدر، پرچمدارِ رسول خداﷺ بود[۱].

غزوه‌ی اُحد

در ماه شوال سال سوم هجری غزوه‌ی احد رخ داد[۲]، خداوند مسلمانان را یاری نمود و وعده‌اش را در حق آنان تحقّق بخشید تا آنکه سپاه مشرکان را از میدان نبرد بیرون راندند و زنان دشمن در حالی که لباس خود را بالا زده بودند پا به فرار گذاشتند. رسول خداﷺ پنجاه تن از تیراندازان را بر تنگه‌ای در بالای کوهی گماشته بود و عبداللّه بن جبیر را فرمانده‌ی آنان تعیین نموده و به او گفته بود که: به وسیله‌ی تیراندازی، سواران دشمن را از ما دور بدار تا از پشت بر ما نتازند و در جای خود استوار باش! چه جنگ به سود ما باشد یا به زیان ما و به آنان تأکید کرده بود که در هیچ حال جایگاه خویش را رها نکنند، حتی اگر ببینند که پرندگان لاشخور بر سپاه هجوم آورده‌اند.

اما وقتی مشرکان شکست خوردند و پا به فرار گذاشتند، (عده‌ای از) تیراندازان مسلمان پس از آنکه یقین نمودند پیروزی حاصل شده است، خواستند به سپاه اسلام بپیوندند و آنان را در جمع‌آوری غنایم یاری کنند، بنابراین گفتند: «بشتابید به سوی غنیمت!» فرمانده‌شان سفارش پیامبر ﷺ را یادآور شد، اما آنان مطمئن بودند که دشمن دوباره بر نمی‌گردد. به همین دلیل سنگر را خالی گذاشته و فرود آمدند. بدین ترتیب راه حمله‌ی سوارانِ دشمن هموار شد، مشرکان نیز فرصت را غنیمت شمرده بار دیگر برگشتند و از پشت سر غافلگیرانه یورش آوردند. در این هنگام مردی فریاد برآورد که محمّد کشته شد، مسلمانان با شنیدن این صدا عقب‌نشینی کردند، در نتیجه، کفّه‌ی جنگ به ضرر مسلمانان عوض شد.

۱- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۳.

۲- برای اطلاع بیشتر به اثر دیگر مؤلّف «السیرة النبویة» ص ۲۴۶ ـ ۲۲۹ مراجعه شود و همچنین کتاب‌های دیگر سیره.

دشمن به پیامبر ﷺ نزدیک شد و پاره‌سنگی به آن حضرت اصابت نمود و به پهلو بر زمین افتاد و یکی از دندان‌های چهارگانه‌ی فک پایین، سمت راست ایشان شکست[۱] و بر لب ایشان شکاف آورد و سر مبارکش نیز زخمی شد. مسلمانان نمی‌دانستند که پیامبر ﷺ کجاست. علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه دست آن حضرت را گرفت و طلحة بن عبیداللّه رضی الله عنه او را بلند کرد تا بر پای خویش ایستاد. مالک بن سنان رضی الله عنه خونی را که بر چهره‌ی رسول خدا ﷺ جاری بود مکید و فرو برد.

امام بخاری از سهل بن سعد روایت کرده است که وی درباره‌ی کیفیت جراحت رسول خدا ﷺ گفته است: «من کسی را که زخم پیامبر ﷺ را شست‌وشو داد و کسی را که آب می‌ریخت، می‌شناسم و نیز می‌دانم که ایشان با چه چیزی مداوا شد؛ فاطمه رضی الله عنها دختر رسول خدا ﷺ زخم‌های وی را می‌شست و علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه با سپر خود آب می‌ریخت. وقتی فاطمه رضی الله عنها دید که خون با آب کاهش نمی‌یابد، تکه‌ای از حصیر را گرفت و آتش زد و خاکستر آن را بر زخم‌ها گذاشت که خون بند آمد»[۲].

حافظ ابن کثیر گفته است: علی رضی الله عنه در جنگ احد شرکت کرد و سرپرستی جناح راست سپاه را به عهده داشت و بعد از شهادت مصعب بن عمیر رضی الله عنه، پرچم به او سپرده شد. وی در این جنگ دلاورانه جنگید و تعداد زیادی از مشرکان را به دیار نیستی فرستاد و خونی را که بر اثر جراحت بر چهره‌ی رسول‌اللّه ﷺ بود شست[۳].

غزوه‌ی خندق و توان رزمی علی رضی الله عنه

در ماه شوال سال پنجم هجری، جنگ خندق یا احزاب پیش آمد. این حادثه، تأثیر عمیقی در تاریخ اسلام و مسلمانان و گسترش اسلام به جای گذاشت. جنگی بود سرنوشت‌ساز که مسلمانان با آزمایشی سخت مواجه گشتند که پیش از آن نظیر

۱- علامه محمد طاهر فتنی در کتاب «مجمع بحارالانوار» نوشته است که دندان پیامبر ﷺ از بیخ نشکسته بود، بلکه قسمتی از آن شکسته بود.

۲- صحیح بخاری، الجامع الصحیح، کتاب المغازی، باب غزوة اُحد.

۳- ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۷، ص ۲۲۴.

نداشت(۱). تصویری راست‌تر و دقیق‌تر از گفته‌ی خداوند درباره‌ی این جنگ وجود ندارد، آنجا که می‌فرماید:

﴿إِذۡ جَآءُوكُم مِّن فَوۡقِكُمۡ وَمِنۡ أَسۡفَلَ مِنكُمۡ وَإِذۡ زَاغَتِ ٱلۡأَبۡصَٰرُ وَبَلَغَتِ ٱلۡقُلُوبُ ٱلۡحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِٱللَّهِ ٱلظُّنُونَا۠ ١٠ هُنَالِكَ ٱبۡتُلِيَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَزُلۡزِلُواْ زِلۡزَالٗا شَدِيدٗا ١١﴾ [الأحزاب: ۱۰-۱۱].

«به خاطر آورید هنگامی را که (سپاه کفّار) از فراز سرتان و پایین پایتان آمدند و هنگامی که دیدگان خیره گشت و دل‌ها به حنجره‌ها رسید و به خداوند گمان‌ها بردید، آن هنگام مؤمنان به آزمون مواجه شدند و به سختی تکان داده شدند.»

در این جنگ پهلوانی و توان رزمی علیؓ با شگفت انگیزترین مظاهر آن برای اولین‌بار به ظهور پیوست. خندق ـ که مسلمین با مشورت سلمان فارسی در شمال غربیِ مدینه که بیم ورود دشمن می‌رفت، کنده بودند ـ میان مسلمانان و قریش و غطفان که شمارشان به ده هزار نفر می‌رسید حایل بود. سوارانی از قریش با سرعت پیش آمدند و هنگامی که خندق را دیدند، گفتند: سوگند به خدا! این تدبیری است که عرب‌ها از آن آگاهی نداشتند. سپس در طول خندق جایی یافتند که تا حدی تنگ‌تر بود. اسب‌های خود را از آنجا پرش دادند و آن سوی خندق در برابر لشکر اسلام حاضر شدند.

از جمله‌ی این سواران، یکی قهرمان معروف عرب، «عمرو بن عبد وَدِّ» بود. وقتی عمرو در برابر صفوف مسلمانان ایستاد و مبارز طلبید، علیؓ به میدان آمد و گفت: ای عمرو! تو با خدا پیمان بسته‌ای که هرگاه مردی از قریش تو را به یکی از دو کار فرا خواند، یکی از آن دو را بپذیری، گفت: آری، چنین است. علیؓ فرمود: پس من تو را به خدا و رسولش و به اسلام دعوت می‌کنم. عمرو گفت: من نیازی بدان ندارم، علیؓ گفت: پس تو را به جنگ تن به تن می‌خوانم، عمرو گفت: چرا ای برادرزاده؟ به خدا سوگند من دوست ندارم تو را بکشم. علیؓ گفت: ولی من دوست دارم تو را بکشم. در این حال عمرو خشمگین شد و از اسبش فرود آمد و آن را پی کرد و سپس به علیؓ روی آورد. آن دو با یکدیگر به مبارزه پرداختند تا آنکه سرانجام علیؓ او را

۱- شرح ماجرای این جنگ را در کتاب «السيرة النبويه»، ص ۲۵۷ ـ ۲۴۷ اثر مؤلّف بخوانید.

کشت[۱]. در روایتی دیگر آمده که عمرو مبارز طلبید و با لحنی تحقیرآمیز، عقاید مسلمانان را به باد تمسخر گرفت و گفت: کجاست بهشتی که می‌پندارید هر کس از شما کشته شود به بهشت می‌رود؟ پس چرا کسی را برای مبارزه با من نمی‌فرستید؟ علی‌ﷺ دوبار برخاست و عرض کرد: یا رسول اللّه ﷺ من به مقابله‌ی او می‌روم. پیامبرﷺ فرمود: بنشین! بار سوم عمرو غرّید و مبارز طلبید، باز هم علی مرتضی‌ﷺ ایستاد. پیامبر ﷺ فرمود: این عمرو است، علی‌ﷺ گفت: من آماده‌ام هر چند عمرو باشد. آن‌گاه پیامبر به او اجازه‌ی جنگ داد. هنگامی که این دو جنگاور با هم روبه رو شدند و علی‌ﷺ خود را معرفی کرد، عمرو گفت: ای برادرزاده! بهتر است کسی دیگر از عموهایت که (از نظر سن) از تو بزرگ‌تر باشد به مبارزه‌ی من بیاید؛ زیرا من دوست ندارم خون تو را بریزم. علی‌ﷺ گفت: ولی من دوست دارم که خون تو را بریزم. نبرد آغاز شد و علی‌ﷺ عمرو را کشت[۲]. سرانجام، پس از بروز اختلاف بین قریش و بنی‌قریظه که هم پیمانِ قریش بودند و پس از آنکه خداوند در آن شب‌های سردِ زمستانی طوفان تندی بر آنان مسلط گردانید که دیگ‌های آن‌ها را واژگون و خیمه‌هایشان را پراکنده ساخت[۳]، جنگ به پایان رسید و دیگر پس از آن رویداد، قریش به جنگ با مسلمانان جرأت نیافتند؛ رسول اللّه‌ﷺ فرمود: قریش از این تاریخ به بعد هرگز به جنگ شما نخواهد آمد، بلکه شما به جنگ آنان می‌روید[۴].

صلح حدیبیه و محبّت و احترام پیامبر در قلب علی

در ماه ذی قعده‌ی سال ششم هجری پیمان صلح حدیبیه منعقد شد[۵]، قریش پس از تعلّل و اظهار عناد و جلوگیری از ورود مسلمانان به مکه برای ادای عمره، سرانجام سهیل بن عمرو را نزد پیامبرﷺ فرستادند. همین که سهیل از دور نمایان شد، پیامبر

۱- ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۴، ص ۱۰۰.

۲- منبع سابق، ج ۴، ص ۱۰۶.

۳- سوره‌ی احزاب و دیگر کتاب‌های سیره.

۴- ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۴، ص ۱۱۵.

۵- انگیزه و پیامدها و تفاصیل این رویداد در کتاب‌های سیرت بیان شده‌و همچنین رجوع شود به «السیرة النبویه» ص ۲۸۳ ـ ۲۷۳ اثر همین مؤلّف.

اکرم ﷺ فرمود: «آنان با فرستادن این مرد قصد صلح دارند.» سهیل پس از مذاکره گفت: قرارداد صلح باید نوشته شود، آنگاه رسول خدا ﷺ علی رضی الله عنه را فرا خواند و فرمود: بنویس «بسم الله الرّحمن الرّحیم»، سهیل گفت: ما نمی‌دانیم رحمان کیست؟ همان‌گونه که قبلاً می‌نوشتید، بنویس: «باسمك اللهم». مسلمانان گفتند: به خدا سوگند! ما جز «بسم اللهّ الرحمن الرحیم»، چیز دیگری نخواهیم نوشت.

پیامبر ﷺ فرمود: بنویس «باسمك اللهم» سپس فرمود: بنویس: «این پیمانی است که محمّد، رسول خدا آن را بسته است.» سهیل گفت: اگر به یقین می‌دانستیم که شما رسول خدا هستید از زیارت خانه‌ی خدا باز نمی‌داشتیم و با شما نمی‌جنگیدیم. بنویس: محمد، فرزند عبداللّه. آنگاه رسول اللّه ﷺ فرمود: من رسول خدا هستم گر چه شما قبول نداشته باشید. سپس به علی فرمود: کلمه‌ی «رسول اللّه» را پاک کن و به جای آن بنویس: «محمد بن عبداللّه»، علی رضی الله عنه گفت: به خدا سوگند! که این کار را نخواهم کرد. پیامبر فرمود: جایش را به من نشان بده تا خودم آن را پاک کنم، آنگاه پیامبر خود آن را پاک کرد[۱].

جنگ خیبر و جوانمردی علی رضی الله عنه

در آخر ماه محرم سال هفتم هجری، جنگ خیبر روی داد[۲]. در این جنگ جوانمردی شیر خدا و جایگاه او نزد خدا و رسولش به گونه‌ای شگفت آشکار گشت و خداوند خیبر را که از نظر موقعیت جنگی و استراتژیکی بسیار مهم بود، به دست وی گشود.

خیبر یک آبادی یهودی‌نشین بود که یهودیان در آن دژهای محکم و پایگاه‌های جنگی فراوان داشتند و آخرین پناهگاه آنان در جزیرة العرب به شمار می‌آمد و آنان همواره در کمین بودند تا آسیبی به مسلمانان وارد کنند؛ و با یهود مدینه و خارج

۱- صحیح مسلم، کتاب الجهاد و السیر، باب صلح الحدیبیه، دار احیاء الکتب العربیه، چاپ اول، ۱۹۵۵م.

۲- سیره‌ی پیامبر، اثر مؤلّف ص ۳۱۹ ـ ۳۱۱ و کتاب‌های دیگر سیره.

مدینه سازش و طرح‌های پنهانی داشتند تا بر مدینه حمله کنند، لذا رسول خدا ﷺ خواست تا از ناحیه‌ی آنان آسوده خاطر و در امان باشد.

خیبر در شمال‌شرقی مدینه واقع بود و با شهر مدینه هفتاد مایل فاصله داشت. رسول اللّه ﷺ با سپاه خود که مرکب از هزار و چهارصد نفر بود به سوی خیبر حرکت نمود و طی یک حمله‌ی گسترده قلعه‌های آن را یکی پس از دیگری فتح نمود، ولی فتح قلعه‌ی «قموص» برای مسلمانان دشوار می‌نمود. علی رضی الله عنه در آن هنگام از چشم درد رنج می‌برد، پیامبر ﷺ فرمود:

«فردا پرچم را کسی به دست خواهد گرفت که خدا و رسولش او را دوست دارند و قلعه به دست او گشوده خواهد شد.» هر یک از بزرگان صحابه امیدوار بود که پرچم به او سپرده شود، پیامبر ﷺ علی را ـ که در آن هنگام به چشم درد مبتلا بود ـ نزد خود خواست و بر چشمان او از لعاب دهان مبارک خویش مالید و برای وی دعا کرد. بی درنگ چشمانش چنان بهبود یافت که گویی اصلاً دردی نداشته‌اند. آنگاه پرچم را به او سپرد. حضرت علی رضی الله عنه پرسید، آیا با آنان پیکار کنم تا همانند ما مسلمان شوند؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «راهت را ادامه بده تا در کنارِ قلعه‌ی آن‌ها فرود آیی. آنگاه آنان را به اسلام فراخوان و حق خدا را بر آنان عرضه کن! به خدا سوگند! اگر خداوند به دست تو یک فرد را هدایت نماید، برایت از گلّه‌ی شتران سرخ موی و گران‌بها بهتر است[1].

پیکار شیر خدا با مرحب، پهلوان نامدار یهود

علی رضی الله عنه به قلعه‌ی «قموص» رسید. مرحب، پهلوان مشهور در حالی که رجز می‌خواند بیرون آمد، علی و مرحب دو ضربه رد و بدل کردند، آنگاه علی رضی الله عنه ضربه‌ای به او زد که شمشیرش کلاه آهنین و سر او را شکافت و تا به دندان‌هایش پیش رفت[2] و

۱- صحیح بخاری و مسلم باب غزوة خیبر.

۲- در سیره‌ی ابن هشام آمده است که قاتل مرحب، محمد بن مسلمه بود، (ق، ص ۳۳۴ ـ ۳۳۳) ولی صحیح این است که علی بن ابی طالب، مرحب را به قتل رسانید (طبری ص ۱۵۷۹). این مطلب در صحیح مسلم به صراحت ذکر شده و اشعاری که علی رضی الله عنه به طور رجز خوانده بود نیز نقل شده است و روایت مسلم معتبرتر و برتر است. (صحیح مسلم حدیث شماره: ۱۸۰۷ کتاب الجهاد و السیر)

بدین سان شهر فتح شد. در کتاب مصنف ابن ابی شبیه از لیث روایت شده که او گفت: نزد ابو جعفر[۱] رفتم، او یادی از گناهان کرد و گریه نمود و سپس گفت: جابر برایم روایت کرده که علی روز خیبر درِ دژ را به سویی کشید تا مسلمانان بالا رفتند و آن را فتح نمودند.[۲]

ایمان قوی و اعتماد راسخ به گفته‌ی پیامبرﷺ

هنگامی که رسول خداﷺ در ماه رمضان سال هشتم هجری برای فتح مکه تدارک می‌دید، به مسلمانان فرمان داد که خود را آماده نمایند و خواست که قریش از حرکت آنان به سوی مکه با خبر نشوند؛ و فرمود:

«خدایا! گزارشگران و گزارش‌ها را از قریش بازدار تا ناگهان به سرزمین‌شان وارد شویم»[۳]. حاطب بن ابی بلتعه از مسلمانانی بود که از مکه هجرت کرده و در جنگ بدر شرکت داشت. او از قریش نبود ولی با آنان پیوند داشت و اهل و اولادش در میان قریش بودند و در آنجا فامیل و قبیله‌ای نداشت که از فرزندانش حفاظت کنند؛ بنابراین خواست تا بر قریش منّت نهد و آنان را مدیون خود نماید تا از فرزندانش حفاظت کنند، لذا نامه‌ای به قریش نوشت تا آن‌ها را از تصمیم پیامبر آگاه سازد. نامه را به زنی داد تا آن را در برابر اجرت، به قریش برساند، (این عمل وی به هر حال کار اشتباهی بود. خداوند از او در گذرد!) و رسول اللّهﷺ نسبت به او به نکویی سخن گفت و فرمود: «شاید خداوند بر اهل بدر (به خاطر اخلاص و فداکاری‌شان) بخشایش نموده که فرموده است: عملتان هر چه باشد من شما را آمرزیده‌ام»[۴]. به هر حال، آن زن، نامه را در موهای بافته‌اش پنهان کرد و به سوی مکه راه افتاد. در این هنگام خداوند پیامبرﷺ را به آنچه حاطب انجام داده بود آگاه ساخت. آن حضرت فورا علی و زبیر را فرستاد و به آن‌ها گفت: «بروید تا به «روضه‌ی خاخ»[۵] برسید. آنجا زنی را می‌یابید که

۱- مراد از ابوجعفر، محمد باقر بن علی بن حسین زین العابدین است.

۲- ابن کثیر، البداية و النهاية، ج ۷، ص ۲۲۵، چاپ مکتبة المعارف.

۳- ابن قیم، زادالمعاد، ج ۱، ص ۴۲۱، چاپ المیمنه، مصر و ابن هشام، ج ۲، ص ۳۹۷.

۴- منبع سابق، ج ۱، ص ۴۲۱، این داستان در کتاب‌های صحاح نیز آمده است.

۵- مکانی است بین مکه و مدینه که دوازده میل با مدینه فاصله دارد (مجمع بحار الانوار ـ فتنی)

نامه‌ای برای قریش به همراه دارد.» آنان شتابان با اسب به راه افتادند تا زن را در همان جا که پیامبر فرموده بود یافتند. از او خواستند تا از مرکبش فرود آید و سپس درباره‌ی نامه پرسیدند، او انکار کرد، پالان شتر و باروبنه‌ی آن زن را تفتیش کردند، ولی چیزی نیافتند. علیس به زن گفت: به خدا سوگند! که رسول خدا راست گفته و ما نیز به ناحق مدعی نیستم. به خدا سوگند! اگر نامه را بیرون نیاوری، لباست را بیرون می‌آوریم و تو را تفتیش می‌کنیم. زن وقتی که او را جدّی دید، گفت: رویت را بگردان! علیس رویش را برگرداند. آنگاه گیسوهایش را باز کرد و نامه را از میان آن‌ها بیرون آورد. آنان نامه را از او گرفتند و نزد رسول خداص آوردند[۱].

دلجویی و تسلّی پیامبر به علی هنگام به جا گذاشتن او در مدینه

در ماه رجب سال نهم هجری جنگِ تبوک روی داد. این جنگ اهمیت زیادی در سیره‌ی نبوی داشت؛ با این جنگ اهدافی تحقق یافت که در قلوب مسلمانان و اعراب و مسیر حوادث و رویدادها در تاریخ اسلام اثر عمیق و ژرفی داشت[۲]. رسول خداص محمد بن مسلمه را برای اداره‌ی امور مردم مدینه تعیین نمود [و ابن مکتوم را برای امامت و نمازگزاردن با مردم، انتخاب کرد] و علیس را برای سرپرستی و حراست اهل بیت خویش مقرر کرد، زمانی که علیس از شایعه پراکنی منافقان به پیامبرص شکایت برد، آن حضرت فرمود: «آیا از این خشنود نیستی که برای من همانند هارون نسبت به موسی باشی، جز آنکه پس از من پیامبری نیست»[۳]. در روایتی دیگر آمده که رسول خداص علیس را به جای خویش در مدینه گذاشت. علیس گفت: یا رسول اللّهص آیا مرا با زنان و کودکان در مدینه می‌گذاری؟... تا پایان روایت[۴].

۱- ابن قیم، زاد المعاد، ج ۱، ص ۴۲۱، این داستان در کتاب‌های صحاح آمده است.

۲- ر.ک: سیره‌ی پیامبر، ص ۳۷۲ ـ ۳۶۱، اثر نگارنده.

۳- صحیح بخاری باب غزوة تبوک (باید دانست که هارون، بنابر گواهی تاریخ، پس از رحلت موسی÷ جانشین او نبود، بلکه چهل سال قبل از موسی از جهان رفت. فقط زمانی که موسی÷ به کوه طور رفته بود هارون÷ جانشینی او را به عهده داشت. نیز نباید فراموش کرد که هارون÷، بنابر تصریح قرآن (یونس / ۷۵ و مریم / ۵۳) خودش پیامبر بوده است.(مترجم)

۴- ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۷، ص ۲۲۵.

اعزام علیس به یمن و مسلمان شدن قبیله‌ی همدان

در سال نهم هجرت بعد از فتح مکه و مراجعت از جنگ تبوک، گروه‌های نمایندگی عربها از گوشه و کنار به مدینه روی آوردند و گروه گروه در اسلام داخل شدند[۱]، در میان آن‌ها کاروان اشعری‌ها و یمنی‌ها نیز بود که رجز می‌خواندند و می‌گفتند:

غـــــــدا نلقـــــــى الأحبّـــــــة محمّـــــــــــدا و حـزبــــــــــــه

«فردا با دوستان ملاقات خواهیم کرد و به محمد و یارانش خواهیم پیوست.»

رسول خدا ﷺ به یارانش فرمود: اهل یمن نزد شما آمده‌اند، آنان بسیار نرم دل و مهربان هستند. ایمان سهم آنان است و حکمت سرمایه‌ی یمنی‌هاست[۲]. رسول اللّهﷺ خالد بن ولیدس را با جماعتی از مسلمانان به سوی مردم یمن فرستاد تا آنان را به اسلام فرا خوانند، خالدس به مدّت شش ماه در آنجا مانده و مردم را به سوی اسلام دعوت می‌کرد، ولی آنان اجابت نمی‌کردند. مرحله‌ی دوم، رسول خدا ﷺ علی بن ابی‌طالبس را به سوی آنان فرستاد، همین که علیس نامه و پیام پیامبر ﷺ را برای آنان قرائت نمود. همه‌ی قبیله‌ی همدان اسلام را پذیرفتند. سپس علیس خبر مسلمان شدن آن‌ها را طی نامه‌ای به اطّلاع پیامبر خدا ﷺ رسانید. وقتی آن حضرت نامه را خواند، به سجده افتاد و پس از آنکه سرش را بلند کرد گفت: «سلام بر قبیله‌ی همدان، درود بر قبیله‌ی همدان»[۳].

نیابت از رسول اللّهﷺ و فروتنی

در سال نهم هجری حج فرض شد، رسول خدا ﷺ ابوبکر صدیقس را امیر و سرپرست حجّاج مقرّر فرمود تا مراسم حج را با آن‌ها برگزار کند. تا آن زمان هنوز مشرکان (همراه با مسلمانان) به شیوه‌ی جاهلی خویش مراسم حج را به جای می‌آوردند. صدیق اکبرس با مسلمانان که سیصد تن بودند حرکت کرد.

۱- تفصیل داستان را در سیره‌ی پیامبر، اثر نگارنده تحت عنوان «عام الوفود» ص ۳۸۳-۳۷۷ مطالعه کنید.

۲- صحیح بخاری، باب قدوم الاشعریین وأهل الیمن، زادالمعاد، ج۲، ص ۳۲.

۳- ابن قیم، زادالمعاد، ج ۲، ص ۳۳ نیز به «انساب الاشراف» نوشته‌ی بلاذری ص ۸۲۶، چاپ قاهره رجوع کنید؛ در آن‌جا آمده که آنان زکات اموال خویش را پرداخت نمودند.

بعد از رفتن وی، پیک وحی سوره‌ی برائت (توبه) را بر پیامبر ﷺ فرود آورد. ایشان، علی‌رضی الله عنه را خواست و فرمود: آیات نخستین سوره‌ی برائت را بگیر و در روز نحر (عید قربان) هنگامی که مردم در «منا» گرد می‌آیند، قرائت کن و به آنان ابلاغ کن که هیچ کافری به بهشت وارد نخواهد شد و پس از این سال هیچ مشرکی حج نگزارد و هیچ برهنه‌ای خانه‌ی خدا را طواف نکند و هر کس با پیامبر خدا عهد و پیمانی دارد آن پیمان تا پایان مهلت خود دارای اعتبار است.

علی‌رضی الله عنه بر شتر پیامبر ـ که «عضباء» نام داشت ـ سوار شد و راه مکه را در پیش گرفت تا به ابوبکر صدیق‌رضی الله عنه رسید، ابوبکر صدیق از او پرسید آیا برای انجام مأموریتی آمده‌ای یا این که امارت و سرپرستی حجاج به تو سپرده شده است؟ علی‌رضی الله عنه گفت: برای انجام مأموریتی آمده‌ام. سپس آن دو به راه خود ادامه دادند. مردم با سرپرستی ابوبکررضی الله عنه مراسم حج را انجام دادند. هنگامی که روز نحر (دهم ذی‌الحجه) فرا رسید، علی‌رضی الله عنه در میان مردم ایستاد و آنچه را پیامبر ﷺ به او فرموده بود، به مردم ابلاغ کرد[1].

حجّة الوداع و خطبه‌ی غدیر خم

علی‌رضی الله عنه در حجّة الوداع در حالی که از «نجران» (یکی از شهرهای) یمن بر می‌گشت خود را به پیامبر ﷺ رساند. رسول خدا ﷺ در این حج یکصد شتر برای قربانی به همراه داشت؛ شصت و سه شتر را به دست خویش سر برید (این تعداد برابر با سال‌های عمر ایشان بود) و سپس به علی‌رضی الله عنه فرمود که باقی‌مانده را از جانب او گلو ببرد (نحر کند). بدین ترتیب یکصد قربانی کامل شد. بعد از آنکه رسول خدا ﷺ روزهای سه گانه‌ی تشریق را در منا گذرانید، رهسپار کعبه شد و طواف وداع را انجام داد و سپس به مردم فرمان داد که به خانه‌های خود بازگردند و خود با همراهانش به سوی مدینه حرکت کرد، وقتی به غدیر خم[2] رسید، خطبه‌ای ایراد نمود[1] و در آن خطبه، از فضایل علی سخن گفت و فرمود:

۱- ابن هشام، السیرة النبویه، ج ۲، ص ۵۴۶ ـ ۵۴۳.

۲- غدیر خم آبی بود بین مکه و مدینه در دو مایلی (یا سه مایلی) جحفه.

«مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعلِيٌّ مَوْلاهُ، اَللَّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ و عادِ مَنْ عادَاهُ»(۲). «هر کس مرا دوست دارد، علی را نیز دوست داشته باشد؛ خدایا! هر که با او دوستی کند، او را دوست بدار و هر که با او دشمنی ورزد، او را دشمن بدار!»

انگیزه‌ی ایراد این سخنان این بود که بعضی از مردم بر علیؓ انتقاداتی داشتند و او را مورد ملامت قرار داده بودند. عده‌ای از سربازانی که در یمن با او همراه بودند، به علت اجرای عدالت(۳) در اموری که آنان به گمان خود ظلم و اجحاف و بخل

۱- این خطبه نه روز بعد از نزول آیه‌ی تکمیل دین (الیوم اکملت لکم دینکم...) ایراد شده است؛ زیرا این آیه به اتفاق روایات معتبر سنی و شیعی، در روز عرفه نهم ذی حجه نازل شده است (رجوع کنید به اصول کافی، باب ما نصّ اللّه، روایت ابوالجارودیه از جعفر صادق) ـ مترجم ـ

۲- ابن کثیر، السیرة النبویة، ج ۴، ص ۴۱۵، ۴۱۶، به نقل از امام احمد و نسایی.

۳- در کتاب‌های معتبر تاریخ آورده‌اند که وقتی علیؓ برای حجّة الوداع از یمن حرکت کرد تا خود را به پیامبرﷺ برساند، یکی ازیارانش را برای فرماندهی سپاه به جانشینی خود برگزید و پیش از آنان خود را به مکه نزد پیامبرﷺ رسانید. آن مرد لباس‌هایی را که علیؓ از یمنی‌ها به غنیمت گرفته بود، بین لشکریان خود تقسیم کرد. وقتی سپاهیان نزدیک مکه رسیدند، علیؓ به پیشواز آن‌ها شتافت. وقتی لباس‌ها را بر آنان دید دستور داد تا همگی لباس‌ها را از تن بیرون کنند. این جریان و همچنین دو جریان دیگر در مورد غنایم موجب دلگیری آنان شد و در این باره به پیامبرﷺ شکایت بردند. از اینجا بود که رسول خداﷺ برای شکستن‌جوّی که علیه علیؓ به‌وجود آمده بود، در آن‌جمع که علیؓ و سپاهیانش حضور داشتند، ایراد سخن فرمود و آنان را از ناراحتی و بدبینی از علی برحذر داشت. ابن اثیر می‌گوید پیامبر چنین نیز فرمود: «ای مردم! از علی گله نکنید که او در راه خدا و برای خدا از همه سخت‌گیرتر است».

(ر.ک: ابن اثیر، تاریخ کامل، حوادث سال دهم، ج سوم ـ همچنین بامداد اسلام، تالیف دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، ص ۴۸، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۹ ـ سیره‌ی ابن هشام، (ترجمه فارسی) ج ۲، ص ۳۷۴، کتابخانه‌ی اسلامیه ۱۳۶۶ هـ . ش ـ خاتم پیامبران اثر محمد ابوزهره، ج ۳، ص ۵۶۹ ـ ۵۶۱، آستان قدس ۱۳۷۳.

پیامبر اسلام کلمه‌ی مولی را برای کسانی دیگر جز علیؓ به کار برده است؛ از جمله درباره‌ی سلمان فرمود: (سلمان مولای اهل مدینه است)؛ «سَلْمانُ مولا لأهل المدينة» و همچنین خطاب به زید فرمود: «أنت أخونا ومولانا»؛ ای زیدا! تو برادر و مولای ما هستی. (سیره‌ی ابن‌کثیر ۳ / ۴۴۳) ـ مترجم ـ

می‌پنداشتند، در مورد ایشان سخنان نادرستی به زبان آوردند، در صورتی که حق با علیﷺ بود و اعتراض آنان موردی نداشت[۱]. حافظ ابن کثیر می‌گوید: هنگامی که پیامبرﷺ از انجام مناسک حج فراغت یافت و به مدینه بازگشت در بین راه، در مکانی به نام غدیر خم، زیر درختی، در روز یکشنبه، هیجدهم ذی حجّه‌ی همان سال توقف نمود و خطبه‌ی مهمی ایراد فرمود. در آن خطبه درباره‌ی مطالب زیادی سخن گفت و همچنین درباره‌ی امانت، عدالت و صفات نیکوی علیﷺ و قرابت وی با پیامبر سخن گفت. با این سخنان به کدورتی که در قلوب عده‌ای نسبت به علیﷺ پیش آمده بود، پایان داد. سپس ابن کثیر به تجزیه و تحلیل احادیث وارده در این باره پرداخته و می‌گوید: احادیث صحیح و غیر صحیح در این مورد با هم آمیخته است و شیوه‌ی اکثر محدثان بر آن بوده که هر روایتی در مورد یک موضوع یافته‌اند، بدون بررسی و جدا نمودن صحیح از ضعیف آن را نقل کرده‌اند[۲].

رحلت رسول خداﷺ

سرانجام سنّت خدایی نسبت به آفریدگان و انبیا، در حقّ رسول خاتمﷺ نیز تحقق یافت؛ راست گفته است خدای بزرگ و برتر:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِ ٱلرُّسُلُۚ أَفَإِيْن مَّاتَ أَوۡ قُتِلَ ٱنقَلَبۡتُمۡ عَلَىٰٓ أَعۡقَٰبِكُمۡۚ ١٤٤﴾ [آل عمران: ١٤٤].

«و محمد، فقط پیامبر است؛ پیش از او نیز پیامبرانی بوده‌اند که در گذشته‌اند. آیا اگر محمد بمیرد یا کشته شود، به آیین گذشته باز می‌گردید؟.»

رسالت پیامبرﷺ پایان یافت و مأموریت تبلیغ دین و تصویب شریعت و قانون الهی تکمیل شد، خداوند دیدگان پیام‌آورش را با دخول دسته جمعی مردم در دین اسلام روشن گردانید و آثار و علایم گسترش دین در جهان نمایان گشت. رسول خداﷺ به وفاداری مردانی که در دامان خویش پرورده و زیر نظر مستقیم خود تربیت نموده بود، اطمینان کامل پیدا کرد و یقین نمود که آنان وفاداری خود به این دین را ثابت خواهند

۱- ابن کثیر، السیرة النبویه، ج ۴، ص ۴۱۴، دارالفکر العربی، بیروت.

۲- ابن کثیر: البدایة و النهایة، ج ۵، ص ۲۰۸، دارالفکر العربی، بیروت.

کرد و با بهره‌گیری از غیرت دینی خویش، اصالت دین را حفظ نموده و تعالیم آن را به اجرا خواهند گذاشت. بدون شک شواهد و آثار این امر به ظهور پیوسته بود. آنگاه خود را برای لقای خدا آماده کرد. خداوند نیز دیدار او را دوست داشت. پس مسلمانان را سفارش‌ها کرد و بارها در جمع آنان سخن گفت، و اندک دارایی باقی مانده‌ی خویش را که بین پنج، تا نه سکه بود، انفاق نمود و فرمود: «گمان محمّد نسبت به خدایش چه خواهد بود، اگر در حالی او را ملاقات کند که این (مقدار مال) نزد او موجود است»:

«ما ظَنُّ مُحَمَّدٍ بِاللّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَوْ لَقِيَهُ وَ هذا الْمٰالُ عِنْدَهُ».

لذا به امّ المؤمنین، عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها فرمان داد تا آن سکه‌ها را بین نیازمندان مصرف کند[1]. بیماری پیامبر ﷺ شدت گرفته بود، در همین حال غسل نمود و خواست برگردد که ناگاه بیهوش شد. وقتی به هوش آمد، پرسید: آیا مردم نماز خواندند؟ گفتند: خیر، یا رسول اللّه ﷺ آن‌ها منتظر شما هستند. در آن هنگام مردم در مسجد منتظر آن حضرت برای اقامه‌ی نماز عشا بودند، رسول اللّه ﷺ کسی را به دنبال ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرستاد تا با مردم نماز بخواند. ابوبکر مردی نرم‌دل بود، لذا به عمر فاروق گفت: تو با مردم نماز بخوان! فاروق اعظم رضی الله عنه گفت: شما به این کار از من سزاوارتر هستید. بنابراین در طی مدت بیماری پیامبر ﷺ، ابوبکر صدّیق رضی الله عنه به فرمان آن حضرت نمازهای جماعت را به جای ایشان با مردم می‌خواند.

یک روز که ابوبکر صدیق رضی الله عنه با مردم نماز می‌خواند[2]، پیامبر ﷺ آرامشی یافت، لذا به کمک عباس و علی رضی الله عنهما برای نماز ظهر بیرون آمد. همین که ابوبکر رضی الله عنه پیامبر ﷺ را دید، خواست کنار رود؛ اما آن حضرت به او اشاره کرد که در جای خویش بماند. سپس به آنان دستور داد تا ایشان را کنار ابوبکر بنشانند. پیامبر ﷺ نشست و در کنار ابوبکر رضی الله عنه نشسته نماز خواند و ابوبکر رضی الله عنه ایستاده نماز می‌خواند. ابوبکر رضی الله عنه با نماز پیامبر ﷺ نماز می‌خواند و مردم به ابوبکر صدیق اقتدا کرده بودند[3]. علی رضی الله عنه می‌گوید:

۱- مسند امام احمد، ج ۶، ص ۴۹.

۲- مورّخان این روز رآیا روز دوشنبه آخرین روز حیات رسول اللّه ﷺ ضبط کرده‌اند. مراجعه شود به سیره‌ی ابن هشام، ج ۴، ص ۳۲۲، چاپ بیروت. (مترجم)

۳- صحیح بخاری، باب مرض النبی ﷺ ووفاته، در کتاب «شیخین» اثر سید عبدالرحیم خطیب به نقل از کتاب‌های حدیث آمده است که پیامبر به ابوبکر اقتدا کرد، ص ۱۸، چاپ اول. (مترجم)

رسول خدا ﷺ (در آن روزها) نسبت به ادای نماز و پرداخت زکات و خوش رفتاری با زیردستان، سفارش نمود[۱]. عایشه رضی الله عنها می‌گوید: پیامبر ﷺ چشمانش را به طرف آسمان بلند نمود و گفت: «فی الرفیق الأعلی ـ به سوی یار برتر» ظرفی پر از آب در کنار حضرت بود که گاه دست خود را در آن فرود می‌برد و به صورت خویش می‌مالید و می‌گفت «لا إله إلا اللهّ، مرگ سختی‌ها دارد.» سپس انگشت چپ را بلند کرد و فرمود: «فی الرفیق الأعلی، فی الرفیق الأعلی» تا آنکه روحش پرواز نمود و دستش به طرف ظرف آب مایل شد[۲]. خبر جانگداز وفات رسول اللّه ﷺ همانند صاعقه‌ای بر اصحاب و یارانش فرود آمد؛ زیرا محبت شدیدی با پیامبر ﷺ داشتند و با زندگی در سایه‌ی او عادت کرده بودند؛ همانند زندگی فرزندان در آغوش پدران مهربان، بلکه به مراتب بیش از آن به رسول اللّه ﷺ دلبستگی داشتند. طبعا فراق و دوری رسول خدا ﷺ بر اهل بیت وی و خاندان هاشمی به ویژه فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها و علی مرتضی رضی الله عنه بیش از دیگران گران آمد؛ زیرا قانون فطرت و خویشاوندی نزدیک و اضافه بر آن احساسات لطیف، نیروی عاطفی و شدت محبت چنین اقتضا می‌کرد؛ امّا آنان این غم جانکاه را با قدرت ایمان و رضا به قضای خدا که ثمره‌ی تربیت نبوی بود، تحمّل کردند.

تجهیز و تکفین پیکر پاک رسول اللّه ﷺ را اهل بیت وی به عهده گرفتند؛ اما با وجود محبّت و علاقه‌ی شدیدی که با آن حضرت داشتند هیچ یک از آنان بر پیامبر نوحه‌گری نکرد؛ زیرا ایشان از نوحه‌گری به شدت منع فرموده بود؛ در واپسین روزهای زندگی خویش [در مورد پرهیز از عمل یهود و نصاری] فرموده بود:

«لَعْنَةُ اللّه عَلَى الْیَهُودِ وَالنَّصاری، إِتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِیائِهِمْ مَساجِدَ»[۳] «نفرین خدا بر یهود و نصاری که قبور پیغمبرانشان را مسجد (محل سجده) قرار دادند.»

پیامبر اسلام ﷺ هنگام وفات، شصت و سه سال داشت، آن روز تاریک‌ترین و وحشتناک‌ترین روز برای مسلمانان و سخت‌ترین روز در تاریخ جهان بشریت بود، همان

۱- روایت امام احمد، همچنین ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۷۳.

۲- بخاری، باب مرض النبی ووفاته.

۳- صحیح بخاری.

گونه که روز ولادت آن حضرت، با سعادت‌ترین روزی بود که خورشید در آن طلوع کرده است[1].

* * *

۱- اختصار از «السیرة النبویه» (یا نبی رحمت) با همین قلم، ص ۴۰۷ ـ ۳۹۳.

بخش سوم:
علیرضي الله عنه در زمان خلافت ابوبکر صدیقرضي الله عنه

لحظه‌ای حساس و سرنوشت‌ساز ـ سرانجام ادیان کهن ـ ویژگی‌ها و شرایط لازم برای جانشینی پیامبر صلى الله عليه وسلم ـ ابوبکر صدیقرضي الله عنه واجد شرایط خلافت ـ شورا در اسلام و خلافت ابوبکررضي الله عنه ـ مراسم بیعت با ابوبکررضي الله عنه ـ بیعت عمومی ـ راز تأخیر خلافت علیرضي الله عنه ـ نخستین آزمون سخت ابوبکر صدیقرضي الله عنه و موضع قاطع وی ـ فاطمه‌ی زهرارضي الله عنها ـ بیعت علیرضي الله عنه با ابوبکررضي الله عنه ـ آزمون علیرضي الله عنه و پایداری او ـ تعاون و همیاری صادقانه‌ی علیرضي الله عنه با ابوبکررضي الله عنه ـ روابط دوستانه‌ی ابوبکر صدیقرضي الله عنه با اهل بیت ـ نگاهی کوتاه به زندگی حضرت ابوبکررضي الله عنه به عنوان یک زمامدار ـ جمع‌آوری قرآن ـ ابوبکر از زبان علی.

علیرضی‌الله‌عنه در زمان خلافت ابوبکر صدیقرضی‌الله‌عنه

لحظه‌ای حساس و سرنوشت‌ساز

رسول خدا ﷺ در حالی به دیدار پروردگارش شتافت که هنوز اسلام در برابر اقیانوس بیکران جاهلیت (با عقاید شرکی، اخلاق حیوانی، رفتارهای وحشیانه و جوامع فاسد و حکومت‌های ظالم و بیدادگر) همچون جزیره‌ای کوچک بود. عربها تازه به اسلام گرویده و در زندگی جاهلی پیشین خود به وحدت و انسجام و کرنش در برابر یک نظام، خوی نگرفته بودند؛ بنابراین، رحلت رسول خدا ﷺ در چنین موقعیتی از حساس‌ترین و سرنوشت سازترین لحظات تاریخ امت اسلامی به شمار می‌آمد.

ادیان بزرگ جهان قبل از اسلام که پیروان آن‌ها روزی مناطق و آبادی‌های وسیعی از دنیا را در اختیار داشتند، سرانجام طعمه‌ی انحراف و تحریف و دستخوش توطئه‌های داخلی و جنگ‌های خارجی شده و نابود گشتند؛ به دلیل این که بعد از رحلت پیشوایان نخستین آن ادیان، جانشینی و توضیح و تفسیر آن‌ها به افراد ضعیفی سپرده شد که از اهداف و اصول اساسی ادیان یاد شده، فهمِ عمیق و شناخت دقیقی نداشتند، یا از اخلاص و دلسوزی نسبت به مذهب بی‌بهره بودند، یا غیرت و شهامتی که برای حفظ اصالت آن ادیان لازم بود، در وجود آن‌ها یافت نمی‌شد، یا ثروت‌اندوزی و جاه‌طلبی در قلوب آنان ریشه دوانده بود، در نتیجه این ادیان و مذاهب قدرتمند، در نظام‌ها و فلسفه‌هایی که برای نابودی آن‌ها به وجود آمده بودند، ذوب شدند یا این که با آن‌ها طبق مصلحت روز به مصالحه و سازش تن دادند و به خدمت پادشاهان و حکامی که آن مذهب را می‌پذیرفتند و حکومت‌هایی که خود را به آن ادیان منتسب می‌کردند و به جای ترویج و نفع‌رسانی به مذهب، بیشتر به بهره‌برداری از آن می‌پرداختند، درآمدند. ادیان برهمایی، بودایی و زردشتی در مدت کوتاهی پس از فقدان نخستین مؤسّسان خود به چنین سرنوشتی دچار شدند. مذهب یهود نیز در فاصله‌ی زمانی کوتاهی دستخوش تحریف شد و مسیحیت نیز پس از حضرت مسیحعلیه‌السلام با همین فرجام مواجه گشت.

سرانجام آیین‌های کهن

نخست، تاریخ دین یهود و مسیحیت را ورق می‌زنیم؛ زیرا آن‌ها دو آیین آسمانی بودند که قرآن و اسلام پیروان آن‌ها را اهل کتاب نامیده‌اند.

در دائرة المعارف یهودی مضمونی به شرح زیر آمده است:

«اظهار خشم و نارضایتی انبیا از بت‌پرستان، دلیل این واقعیت است که پرستش بتان و خدایان ساختگی از همان قدیم، در دل‌های اسراییلی‌ها راه یافته بود و بعد از مراجعت از آوارگی و تبعید در بابل نیز، ریشه‌های آن باقی بود؛ آنان اعتقادات خرافی و شرکی را پذیرفته بودند»[۱]. اما مسیحیت، در همان عصر نخست به تحریف افراطی‌ها و تأویل‌های بی‌مورد جاهلان و بت‌پرستی مسیحیان روم گرفتار شد و تعالیم ساده و آسان حضرت مسیح زیر آوارهای این تأویل‌ها و تحریف‌ها مدفون شد و نور توحید و یکتاپرستی پشت ابرهای تیره پنهان ماند. پولس راهب SANT PAUL (۱۰ ـ ۶۵ م.) که زمام رهبری دین مسیحی و توجیه و تفسیر آن را در زمانی نزدیک به زمان مسیح به عهده داشت، سهم بزرگی در ایجاد تحول و انحراف در مذهب مسیح داشته است. برخی از محققان معتقدند که مسیحیت رایج کنونی، در شکل و بافت و در روش تجسیم، تمثیل و پیروی از آداب و رسوم بودیسم، بیش از جانشینان نخستین مسیح، مدیون پولس است، و همین عقاید ساختگی پولس است که دنیای مسیحیت به مدت هیجده قرن آن‌ها را اصول عقاید مذهب مسیحی ارتودکسی قرار داده است.

مذهب برهمایی نیز خیلی زود از جاده‌ی نخستین خویش منحرف شد و سادگی خود را از دست داد و رشته‌ی ارتباط مستقیم روحی او با آفریدگار جهان، منقطع گشت و بت‌پرستی بر آن چیره شد و تعداد بتان و معبودان وی به ۳۳۰ میلیون رسید[۲].

بوداییسم نیز چنین سرگذشتی دارد؛ این آیین خود منحرف شد و دیگران را نیز به انحراف کشانید؛ بت‌پرستی و آداب و رسوم مذهبی چنان بر این آیین هجوم آورد که در مدت کوتاهی به یک مذهب بت‌پرست مبدل شد که از مذهب برهمایی جز با اسامی و تعداد بتان و مجسمه‌ها، قابل تشخیص و شناخت نبود، تا جایی که در بعضی از

۱- JEWISH ENCYCLOPEDIA. VOL.×IIP. 568-569

۲- L.S.O. MALLEY POPULAR HINDUISM. P.P.6.7

زبان‌های شرقی نام «بودا»[۱] مترادف با «بت» شناخته شد[۲]. مذهب زردشتی نیز از این فرجام جان سالم بدر نبرد، نویسندگان «ادیان جهان» (RELIGIONS WORLD OF THE) می‌گویند:

جنبش و عکس‌العملی که بعد از مرگ زردشت به عنوان جنبش اصلاحی متعادل پدید آمد، معبودان ادیان کهن را دوباره زنده گردانید. پیروان و دوستداران این مذهب از این حرکت به گرمی استقبال کردند. کاهنان قدیم (پیشوایان مذهبی) این حرکت را رهبری و اظهار خشنودی و مسرّت نمودند. بدین ترتیب مذهبی که بی‌محابا به یکتاپرستی دعوت می‌کرد، در سیل خدایان بی‌شمار غرق گردید[۳].

ویژگی‌ها و شرایط لازم برای جانشینی پیامبر ﷺ

مسلمانان پس از رحلت رسول اللّه ﷺ با بحران بزرگی مواجه شدند؛ بحرانی که راه گریزی از آن وجود نداشت و باید روزی با آن روبه رو می‌شدند؛ زیرا «شیوه و سنت الهی نسبت به امت‌های گذشته نیز این چنین بوده و سنت الهی تغییرپذیر نیست»[۴]. یگانه راه حل این مشکل و چیره گشتن بر این بحران بزرگ که امت نوپای اسلامی با آن مواجه بود، انتخاب خلیفه و جانشینی بود که دارای ویژگی‌هایی باشد که به توفیق خدا بتواند دین را از تحریف و دستبرد، و امّت اسلامی را از انحراف باز دارد. این ویژگی‌ها عبارتند از:

۱- ر طول زندگی، بعد از گرویدن به اسلام، همواره مورد اعتماد رسول اللّه ﷺ بوده و شخص رسول ﷺ در حق او گواهی دهد و او را در اقامه‌ی بعضی از ارکان اساسی دین و انجام کارهای مهم، جانشین و نماینده‌ی خود قرار داده باشد و در مراحل خطرناک و حساس، که انسان جز فردی را که به او اطمینان و اعتماد کامل داشته باشد به همراهی بر نمی‌گزینند، او را به همراهی خویش انتخاب کند.

۱- در زبان اردو بودا به نام «بُدْه»یاد می‌شود که بر وزن بت است. (مترجم)

۲- C.VAIDYA ,(MEDIAEYAL OF Bk1:HISTORY C.VAIDYA) HINDUINDIA.V.1.P.101

۳- ص ۱۳۹ ـ چاپ نیویورک.

۴- الأحزاب: ۶۲.

۲- دارای روحیه‌ای قوی باشد که در برابر طوفان‌های سهمگینی که اصل و روح دین را تهدید می‌کنند و این خطر وجود داشته باشد که تلاش‌ها و زحمت‌های صاحب رسالت به باد فنا برود و همچنین در برابر گردبادهای تندی که قلوب بسیاری از مؤمنان مخلص و با سابقه را به لرزه می‌اندازد، این جانشین مانند کوه، استوار و ثابت قدم باشد و نقش جانشینان راستین انبیای راسخ را در استقامت و پایداری ایفا کند؛ و تسلّی بخش دل‌های پیروان پیامبر ﷺ باشد و دین و عقیده‌ی ناب محمدی را از هرگونه گزند حفظ کند.

۳- در زمان حیات پیامبر با اسلام زیسته و از شناخت دقیق اسلام و درک موقعیت آن برخوردار باشد و در تمام احوال؛ چه در حالت صلح یا جنگ، خوف یا امنیت، تنهایی یا اجتماع، تنگ‌دستی یا رفاه، عمل و شیوه‌ی پیامبر ﷺ را الگو و نمونه قرار دهد.

۴- در غیرت شدید دینی ممتاز باشد و غیرت او نسبت به حفظ اصالت دین و بقای آن بر شیوه‌ی زمان پیامبر ﷺ بیش از غیرت یک فرد غیور بر ناموس و آبروی خود و خانواده‌اش باشد و در این راستا چنان استوار باشد که هیچ گونه ترس یا طمع یا تأویل و توجیه یا مخالفت نزدیک‌ترین و محبوب‌ترین دوستان مانع اهداف خدا پسندانه‌ی او قرار نگیرد.

۵- در اجرای خواسته‌ها و آرزوهای به جا مانده‌ی پیامبر ﷺ بعد از رحلت وی، عزم آهنین و شکست‌ناپذیری داشته باشد و حاضر نباشد در برابر هیچ قیمتی سرمویی از آرمان‌های به جامانده‌ی پیامبر منحرف شود و در این زمینه از ملامت و سرزنش نترسد.

۶- از دل بستن به دنیا و مظاهر فریبنده‌ی آن به قدری گریزان باشد که نظیرش جز در امام و پیشوای او (محمد رسول اللّه ﷺ) یافت نشود و هرگز به ذهنش خطور نکند که برای خود حکومت شخصی و موروثی تأسیس کند و آن را برای ورثه و خاندان خویش توسعه دهد، آن گونه که خانواده‌های سلطنتی در حکومت‌های همجوار جزیرة العرب، مانند روم و فارس به آن عادت داشته‌اند.

ابوبکر صدیق﵁ واجد شرایط خلافت

ابوبکر صدیق﵁ واجد همه‌ی این صفات و شرایط بود و این خصوصیات در زندگی و سیره‌ی او آشکار و نمایان بود و در تمام مراحل زندگی خویش چه قبل از خلافت و در زمان حیات رسول خدا ﷺ و چه بعد از خلافت تا پایان عمر این صفات را همراه داشت[۱] و برای همگان به طور قطع و یقین، از طریق تواتر به اثبات رسیده است که جای هیچ گونه شک و انکار وجود ندارد.

اینک به ترتیبی که گذشت، به تشریح چگونگی این صفات و شرایط در وجود ابوبکر صدیق﵁ می‌پردازیم:

۱- اعتماد کامل رسول اللّه ﷺ بر ابوبکر﵁ هنگامی آشکار گشت که در سفر تاریخی، خطیر و طاقت‌فرسای هجرت از مکه‌ی مکرمه به سوی مدینه‌ی منوره به شرف مصاحبت و همراهی رسول اللّه ﷺ و افتخار عنوان «یار غار» نایل آمد،[۲] سفری که دشمن در کمین بود و ترس و وحشت، مکه را فرا گرفته بود و از همه سو دشمنان قسم خورده، آماده‌ی دستگیری و قتل ایشان بودند، مسلّم است که هیچ انسان عاقل در چنین سفر پر خطر، هرگز فردی را که مورد اعتمادش نباشد و به صداقت و خلوص و جان‌نثاری و فداکاری او اطمینان نداشته باشد، به همراهی و راز داری خویش انتخاب نخواهد کرد[۳].

۱- برای آگاهی از سیره‌ی ابوبکر صدیق به کتاب‌های «البدایة و النهایة»، ابن کثیر، ج ۶ و «الإصابه فی تمییز الصحابة» اثر حافظ ابن حجر و دیگر کتاب‌های تاریخ و سیره مراجعه شود.

۲- در برخی از کتاب‌های شیعه تصریح شده است که همراهی ابوبکر﵁ با پیامبر به فرمان خدا بوده است؛ به عنوان نمونه نویسنده‌ی «مجالس المؤمنین» می‌نویسد: ... بردن ابوبکر بی‌فرمان خدا نبوده است (مجالس المؤمنین، مجلس پنجم، ص ۳۱۰، ـ مترجم ـ

۳- نویسنده‌ی معروف شیعه، ابن مطهّر حلّی، نویسنده‌ی کتاب «منهاج الکرامة فی معرفة الإمامة» می‌گوید: «مصاحبت ابوبکر با پیامبر در غار، فضیلتی برای ابوبکر به شمار نمی‌آید؛ زیرا ممکن است پیامبر او را از ترس این که رازش را فاش کند، با خود همراه ساخته است».
آورده‌اند وقتی موضوع بالا برای ولی نعمت حلّی، پادشاه تاتاری «اولیجا خدابنده خان» که این کتاب را برای وی تألیف کرده نقل شد، پادشاه گفت: «هرگز یک انسان عاقل چنین کاری نخواهد کرد.» (آری، اگر رسول خدا از همراهی ابوبکر راضی نبود، می‌توانست مشتی خاک به رویش

خداوند این سفر تاریخی را با ثبت نمودن در قرآن مجید برای همیشه ماندگار قرار داده است، آنجا که می‌فرماید:

﴿إِذۡ أَخۡرَجَهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ثَانِيَ ٱثۡنَيۡنِ إِذۡ هُمَا فِي ٱلۡغَارِ إِذۡ يَقُولُ لِصَٰحِبِهِۦ لَا تَحۡزَنۡ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَاۖ ٤٠﴾ [التوبة: ٤٠].

«هنگامی‌که کفار او (پیامبر ﷺ) را از مکه اخراج‌کردند، در حالی‌که او یک‌نفر بود از دو نفری‌که در غار بودند، آنگاه که به‌رفیقش (ابوبکر) می‌گفت: غم مخور! همانا خدا با ماست.»

این فضیلت و منقبت، ویژه‌ی شخص ابوبکر است که کسی با او شریک نیست.

اما جانشینی در مورد برگزاری بعضی از ارکان اساسی دین؛ مسلم است که نمی‌توان در ادای فریضه‌ی روزه و زکات جانشین تعیین کرد؛ زیرا این دو فریضه را هر فرد به صورت انفرادی انجام می‌دهد. ولی در مورد امامت نماز و سرپرستی اقامه‌ی حج می‌توان جانشین انتخاب نمود و این شرف و افتخار برای ابوبکر صدیق رضی الله عنه ثابت است. رسول الله ﷺ او را جانشین خود در نمازگزاردن با مردم قرار داد و کسی را با او برابر ندانست[۱]. [ماجرای جانشینی ابوبکر صدیق برای نماز، در آخر بخش دوم زیر عنوان «رحلت رسول خدا ﷺ» بیان شد]

ابوموسی روایت می‌کند که وقتی بیماری رسول اکرم ﷺ شدت گرفت، فرمود: به ابوبکر بگویید با مردم به جای من نماز بگزارد، عایشه‌ی صدیقه گفت: یا رسول الله ﷺ ابوبکر مردی نرم دل است، اگر در جای شما بایستد (و جای شما را خالی بیابد) توان

بپاشد تا او را نبینند، همان گونه که هنگام خارج شدن از منزل، مشتی خاک به صورت محاصره کنندگان خانه‌ی خویش پاشید و خداوند بر چشمانشان پرده افکند که او را ندیدند. (مترجم))

۱- رسول خدا ﷺ، حضرت ابوبکر رضی الله عنه را در نمازهای پنجگانه، از روز سه شنبه، چهارشنبه تا روز دوشنبه‌ی هفته‌ی بعد جانشین خود کرد و نماز جمعه (و خطبه نیز) طی این مدت به امامت او برگزار شد و حضرت علی رضی الله عنه این نمازها را پشت سر حضرت ابوبکر رضی الله عنه ادا نمود. چنان که خود ایشان ضمن خطبه‌ای طولانی که مشروح آن در کتاب «شرف النبی» آمده است، می‌فرماید: «ابوبکر در حیات رسول الله ﷺ بنابر دستور وی هفت روز نمازها را به نیابت آن حضرت اقامه می‌کرد» (ابوسعید واعظ، شرف النبی، باب ۲۹، ص ۳۰۱، چاپ تهران ۱۳۶۱) ـ مترجم.

نمازگزاردن با مردم را ندارد. پیامبر ﷺ گفته‌ی خود را تکرار کرد و با تأکید فرمود تا ابوبکر نیابتِ او را به عهده گیرد[۱].

همچنین رسول خدا ﷺ ابوبکر صدیق را برای امارت و سرپرستی برگزار کردن مراسم حج که مقامی عالی و مسؤولیتی بزرگ بود، جانشین خویش قرار داد. در سال نهم هجری حج فرض شد و در این سال، رسول اللّه ﷺ حضرت ابوبکرﷺ را به جانشینی خویش برگزید تا برگزاری حج و راهنمایی حجّاج را به عهده گیرد. حضرت ابوبکرﷺ با سیصد تن از حجاج از مدینه به سوی مکه رهسپار شد[۲]. آن گونه که در صفحات گذشته بیان شد. ۲ـ نخستین مظهر پایداری و توان روحی حضرت ابوبکرﷺ [پس از فقدان پیامبر]در بزرگترین فاجعه‌ی جانکاه، یعنی وفات رسول اللّه ﷺ که مسلمانان با آن آزموده شدند، متجلّی گشت. زیرا خبر وفات رسول اکرم ﷺ همانند صاعقه‌ای بر اصحاب فرود آمد، تا جایی که بعضی یارای باور کردن آن را نداشتند؛ حتی عمر فاروقﷺ که به قوّت قلب و هوشمندی معروف بود، در پیشاپیش این گروه قرار داشت و [خبر فوت پیامبر، چنان او را هراسان و دگرگون کرد که] به مسجد رفت و طی سخنانی خطاب به مردم گفت:

«تا زمانی که خداوند منافقان را نابود نکند، رسول خداﷺ از دنیا نخواهد رفت»[۳].

در آن هنگام مردی لازم بود که چون کوه ثابت و استوار باشد و این تزلزل و تردید را از دل‌های مردم بیرون کند. براستی این سروش غیب، حضرت ابوبکر صدیقﷺ بود. او پس از اطلاع از وقوع این مصیبت جانگداز، از منزلش حرکت کرد و در برابر درِ مسجد پیامبر از مرکبش فرود آمد. در آن هنگام حضرت عمرﷺ مشغول سخنرانی بود، ولی ایشان به هیچ چیز توجه نکرد و ابتدا به اتاق عایشه که پیکرِ مبارک پیامبر ﷺ در آن بود، وارد شد و پارچه را از چهره‌ی ایشان برداشت و بر رخساره‌ی آن حضرت بوسه زد

۱- صحیح مسلم، کتاب الصلاة، «باب استخلاف الإمام إذا عرض له عذر». در روایتی دیگر آمده که رسول اکرم ﷺ فرمود: «خدا و مسلمانان نمی‌پسندند که چون ابوبکر حاضر باشد، دیگری امامت کند.» [ترجمه‌ی فارسی سیره‌ی ابن اسحاق ص ۵۴۳، چاپ اول، ۱۳۷۳، نشر مرکز]. (مترجم)

۲- ابن هشام، السیرة النبویه، ۲ / ۵۴۶ ـ ۵۴۳.

۳- ابن کثیر، السیرة النبویه، ج ۴، ص ۴۷۹، چاپ قاهره، ۱۹۶۴م.

و با حالتی گریان گفت: پدر و مادرم فدایت باد یا رسول اللّهﷺ! مرگی را که خداوند بر شما مقرر کرده بود، چشیدی و بعد از این، هرگز مرگ سراغ شما نخواهد آمد. آنگاه پارچه را بر روی ایشان کشید و سپس از اتاق بیرون رفت. دید که مردم آشفته و پریشان به سخنان حضرت عمرﷺ گوش می‌دهند، نزدیک رفت و از او خواست تا به سخن او گوش فرا دهد.

ولی حضرت عمرﷺ همچنان به سخنان خود ادامه داد، وی که چنین دید، خود به ایراد سخن پرداخت. همین که مردم صدای او را شنیدند به او روی آوردند. او بعد از حمد و ثنای پروردگار گفت: «ای مردم! هر کس محمّد را می‌پرستید، بداند که او از دنیا رفت و هر کس خدا را می‌پرستد، بداند که او زنده است و هرگز نخواهد مرد.» سپس این آیه را تلاوت کرد:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ ٱلرُّسُلُ ۚ أَفَإِيْن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ ٱنقَلَبْتُمْ عَلَىٰٓ أَعْقَٰبِكُمْ ۚ وَمَن يَنقَلِبْ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ ٱللَّهَ شَيْـًٔا ۗ وَسَيَجْزِى ٱللَّهُ ٱلشَّٰكِرِينَ﴿١٤٤﴾﴾ [آل عمران: ١٤٤] [۱]

«محمّد جز فرستاده‌ای نیست که پیش از او فرستادگان در گذشته‌اند، آیا اگر او بمیرد یا کشته شود به دین جاهلیت خود باز می‌گردید؟ و هرکس چنین کند به اللّه زیانی نمی‌رساند و به زودی خداوند شکرگزاران را پاداش خواهد داد.»

کسانی که در آن جمع حضور داشتند، روایت کرده‌اند که به خدا سوگند! گویا مردم تا آن زمان که ابوبکرﷺ این آیه را تلاوت می‌کرد از نزول آن بی‌خبر بودند. حضرت عمرﷺ می‌گوید: سوگند به خدا! همین که ابوبکر این آیه را تلاوت کرد، بهت‌زده شدم و پاهایم سست شد و بر زمین افتادم و دانستم که رسول خداﷺ از دنیا رحلت کرده است[۲]. ۳و۴ـ شناخت دقیق اسلام و درک صحیح اسلامیِ حضرت ابوبکر و غیرت دینیِ او برای حفظ اصالت دین و باقی ماندن آن بر شیوه‌ای که در زمان پیامبر بوده است، از جمله‌ای نمایان شد که با مانعان زکات به بیت‌المال یا منکران فرضیت زکات

۱- حضرت ابوبکرﷺ با تلاوت این آیه یادآور شد که آیین اسلام، آیین فرد پرستی نیست و با فوت رهبر و پیامبر ﷺ اسلام پایان نمی‌یابد، بلکه این شجره‌ی طیبه تا ابد جاودان خواهد ماند. (مترجم)

۲- ابن هشام، السیرة النبویه، ج ۲، ص ۶۵۶ ـ ۶۵۵، صحیح بخاری، باب مرض النبیﷺ.

گفته بود[۱]. حقا که این جمله با خطبه‌ای طولانی و کتابی قطور، برابری می‌کند و آن این گفته‌ی تاریخی او است:

«قَدِ انْقَطَعَ الْوَحْيُ وَتَمَّ الدّينُ، أَيَنْقُصُ الدّينُ وَأَنَا حَيٌّ؟»[۲] «وحی منقطع و دین کامل گردیده است، آیا امکان دارد که در دین نقصی وارد شود و من زنده باشم؟»

بعضی از بزرگان صحابه نسبت به جواز جنگ با مانعان زکات تردید داشتند به دلیل این که آنان کلمه‌ی اسلام را بر زبان می‌آوردند و به بسیاری از احکام آن اقرار می‌نمودند، ولی حضرت ابوبکر‌رضی الله عنه لحظه‌ای دچار تردید شد و قاطعانه بر رأی خود اصرار ورزید و گفت: «به خدا سوگند! اگر از آنچه قبلاً به پیغمبر‌صلی الله علیه و سلم می‌دادند حتی بزغاله‌ای ـ و در روایت دیگری آمده، زانوبند شتری ـ[۳] کم کنند، برای گرفتن آن با آن‌ها جنگ خواهم کرد؛ زیرا زکات، حقّی از حقوق دارایی است. به خدا قسم! هر کس بین نماز و زکات، فرق قایل باشد، با او خواهم جنگید»[۴]. در واقع، منع زکات و پرداخت نکردن آن به امام، شکاف بزرگی در اسلام و دروازه‌ی گشاده‌ای برای شورش و تمرّد محسوب می‌شد، اگر خدای ناخواسته حضرت ابوبکر‌رضی الله عنه سهل‌انگاری می‌نمود و برای سدّ باب این فتنه، قاطعانه مقاومت نمی‌کرد، کسی دیگر بعد از وی هرگز نمی‌توانست آن را مسدود کند و این فتنه، به تدریج فرایض دیگر را تحت‌الشعاع قرار می‌داد و در مورد نماز، گروهی می‌گفتند که لزومی ندارد برای نماز جمعه و جماعات در مسجد حضور یافت، کافی است که در منزل یا به تنهایی نماز خواند، و در مورد روزه می‌گفتند: نیازی به تخصیص روزه در ماه رمضان و مراعات آغاز و پایان نیست. همچنین نسبت به حج که

۱- تفصیل آرای مانعان و منکران زکات را در کتاب دیگر نویسنده «الأركان الأربعة» چاپ دار القلم کویت بخوانید و نیز به «معالم السنن» اثر علامه خطابی مراجعه شود.

۲- در کتاب «مشكاة المصابيح» آمده که عمر‌رضی الله عنه گفت: به ابوبکر گفتم: ای خلیفه‌ی رسول اللّه! با مردم به خویشتنداری و نرمی رفتار کن! در پاسخ گفت: ای عمر! تو در جاهلیت بسیار قاطع و سخت بودی، چه شده که اینک بعد از اسلام نرم شده‌ای؟ وحی منقطع و دین کامل گشته است، آیا ممکن است در دین نقصی پدید آید و من زنده باشم؟ (به روایت رَزین)

۳- در نص حدیث آمده که: «وَاللّٰه لَوْ مَنَعُونی عِقالاً». عقال به معنی زکات سالانه‌ی شتر و گوسفند است و به معنی زانوبند شتر نیز آمده است.

۴- ابن کثیر، البداية و النهاية، ج ۶، ص ۳۱۱.

فریضه‌ای اجتماعی و دارای مناسک معین و اوقات محدود است، نیز چنین چیزی گفته می‌شد و بدین ترتیب، سایر فرائض و عبادات و احکام دین به چنین سرنوشتی مواجه می‌شدند؛ در نتیجه، خلافت نبوی و نظام اسلامی که حدود و احکام و عزّت اسلام مربوط به آن است، به اسمی بی‌مسمّی و کالبدی بی‌روح تبدیل می‌شد و بعد از وفات رسول اللّهﷺ نظام اسلام از هم می‌پاشید[۱].

بنابراین، موضع مستحکم و قوی حضرت ابوبکرؓ که هیچ گونه ضعف و نرمشی در آن راه نداشت، موضعی موفق و الهام شده از جانب خداوند بود. سالم ماندن دین از تغییر و تحریف و باقی ماندن آن بر اصالت خویش، مرهون همین موضع و رشادت‌های ایشان است.

همگان به این حقیقت تاریخی اعتراف دارند و تاریخ شاهد است که حضرت ابوبکرؓ در مورد سرکوبی فتنه‌ی ارتداد و مبارزه با توطئه‌ی فروپاشی پایه‌های اسلام، همان شیوه و موضعی را انتخاب کرد که انبیا و رسولان در زمان خویش برگزیده‌اند و همین بود خلافت نبوت که ابوبکرؓ حق آن را ادا نمود و تا قیامت تقدیر و تشکر و دعاهای امت اسلامی را به خود اختصاص داد[۲]. ۵ـ اما دقت کامل و اشتیاق فراوان ابوبکر صدیق به اجرای خواسته‌های پیامبر ﷺ بعد از رحلت آن حضرت، در ماجرای اعزام سپاه اسامه، که پیامبرﷺ به اعزام آن تمایل شدیدی داشت، کاملا آشکار گشت.

رسول اللّهﷺ در ساعات آخر عمر خویش، لشکری به فرماندهی اسامه‌بن زید فراهم فرموده بود تا به بیزانس[روم شرقی] اعزام فرماید. لشکر در یک فرسخی مدینه در مقام

۱- عده‌ای از نویسندگان معاصر معتقدند که اهل کتاب (یهود و نصاری) در جنگ‌های ردّه و شعله‌ور ساختن آن‌ها دست داشتند؛ زیرا آنان در جزیرة العرب فرصتی برای تبلیغ عقاید و گسترش نفوذ و سلطه‌ی خویش نیافته بودند، لذا در صدد برآمدند تا با حمایت و مشتعل ساختن اهل ردّه انتقام‌جویی کنند. دکتر جمیل عبداللّه مصری در کتاب «أثر أهل الكتاب فی الفتن والحروب الأهلية فی القرن الأول الهجری» می‌نویسد: «این هم پیمانی‌ها در حقیقت شورش و توطئه‌ای یهودی بود که در نقاب حرکت ردّه‌ی عشایر خودنمایی کرد و بدین وسیله اهل کتاب بار دیگر امکان یافتند که احزاب خود را به رهبری مسیلمه در سطحی گسترده‌تر و شدیدتر گردآوردند و سازماندهی کنند.» (ص ۱۸۶ ـ ۱۷۹)

۲- اقتباس از کتاب دیگر نویسنده: الأركان الأربعة، ص ۱۳۹ ـ ۱۳۸، چاپ دوم، دارالفتح.

«جرف» اردو زده بود که پیامبر به ملکوت اعلا شتافت، بنابراین لشکر از حرکت بازماند و توقف نمود. در آن اوضاع نابسامان و بحرانی که بعد از رحلت رسول خدا ﷺ حاکم بود و صاحب‌نظران، شورش قبایل داخلی را خطرناک‌تر از حمله‌ی سپاه بیزانس می‌دانستند و مدینه از هر سو در معرض تجاوز و غارت مرتدان و دشمنان خارجی قرار گرفته بود و کسی به اعزام سپاه اسامه مصلحت نمی‌دید، اما حضرت ابوبکر‌ﺭﺿﻲ الله عنه بدون تردید و تزلزل، اسامه را به سوی مقصدی که خواستِ رسول اللّه ﷺ بود، روانه کرد[1].

ابوهریره‌ﺭﺿﻲ الله عنه این حقیقت را با تعبیری بسیار زیبا بیان داشته است؛ ابوالاعرج از قول وی نقل می‌کند که چنین گفت:

«واللّه الذی لا إلٰه إلا هو، لو لا أن أبابكر استخلف ما عُبد اللّه».

«سوگند به خدایی که جز او معبودی نیست، اگر ابوبکر (بعد از پیامبر) خلیفه نمی‌شد، پرستش خدای یگانه به درستی انجام نمی‌گرفت.»

این گفته را سه بار تکرار نمود و سپس داستان اعزام سپاه اسامه را بازگو کرد و گفت: ابوبکر‌ﺭﺿﻲ الله عنه هنگام اعزام سپاه اسامه گفت: «هرگز سپاهی را که رسول اللّه ﷺ برای حرکت آماده کرده بر نخواهم گرداند و هرگز پرچمی را که پیامبر ﷺ با دست خود بسته، باز نخواهم کرد». در نتیجه هنگامی که اسامه از کنار قبایلی که اراده‌ی پیوستن به اهل ردّه را داشتند می‌گذشت، آنان حساب کار خود را می‌کردند و با یکدیگر می‌گفتند: اگر مسلمانان نیرویی قوی و ارتشی مجهز نمی‌داشتند، هرگز چنین سپاهی را به خارج اعزام نمی‌کردند، لذا خود را با آنان درگیر نکنید و بگذارید تا با رومیان بجنگند. بدین ترتیب، سپاه اسامه با لشکر بیزانس روم رویاروی شد و آن را شکست داد و سالم به مدینه مراجعت نمود.

۱- دکتر عبدالحسین زرین‌کوب نوشته است: «بدین گونه ابوبکر در آغاز خلافت از همه سوی با فتنه و عصیان مواجه شد. بسیاری از مسلمانان در آن روزها نگرانی و نومیدی خود را نشان دادند، اما خلیفه با وجود دشواری‌هایی که در پیش داشت خود را نباخت و خونسردی و آرامش خویش را از دست نداد. با آنکه حتی مدینه در معرض تجاوز و غارت بود، ولی بدون تردید و تزلزل اسامه بن زید را به شام روانه کرد. در روزهایی که عمده‌ی لشکریان اسلام همراه اسامه و برای اجرای آخرین دستور پیامبر به سوی شام رفته بودند، مدینه مورد تهدید طوایف غطفان و اسد شد، اما خلیفه‌ی پیامبر از دشواریِ وضع نیندیشید و قبایل غطفان و اسد را که در صدد هجوم به مدینه و نزدیک مدینه بودند، در ذوالقصه مغلوب کرد. (بامداد اسلام، ص ۷۲ ـ تهران ۱۳۶۹) (مترجم)

[بدین سان آنان که بر سر دو راهی کفر و اسلام قرار داشتند، بر اسلام ثابت قدم ماندند][۱]. کسانی که حضرت ابوبکرﷺ با آن‌ها جنگید، عبارت بودند از: آنان که آیین اسلام را ترک کردند و به جاهلیت پیشین برگشتند و احکام اسلامی از قبیل نماز و غیره را انکار نمودند[۲]. این‌ها را علامه خطابی از گروه اول شمرده است. دسته‌ی دیگر کسانی بودند که بین نماز و زکات فرق گذاشتند و منکر وجوب زکات شدند. این گروه را خطابی از دسته‌ی دوم شمرده است. جنگِ حضرت ابوبکرﷺ با هر دو گروه بر این اساس بود که آنان اهل ارتداد و منکر امری از ضروریات دین هستند. از اینجا بود که گفت: «به خدا سوگند، هر کس بین نماز و زکات، جدایی و فرقی قایل باشد با او خواهم جنگید؛ زیرا زکات حق مال است.»

اما آنان که از پرداخت زکات به امام مسلمانان خودداری می‌کردند و می‌خواستند آن را در تصرف خویش درآورند و یا بین قبایل خود مصرف کنند و آنان که شخصا تمایلی به منع زکات نداشتند، اما به خاطر پیروی از رؤسا و حکام خود، دست به چنین کاری زده بودند، جنگ ابوبکر با آن‌ها بر این اساس بود که آنان باغی هستند و جنگ با اهل بغی از قرآن ثابت و مورد اتفاق همه‌ی مسلمانان است. خداوند می‌فرماید:

۱- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۶، ص ۳۰۴.

۲- باید دانست که این قبایل، از اعراب صحرانشین بودند که به تازگی مسلمان شده و روح اسلام هنوز در دل‌های‌شان جایگزین نشده بود؛ زیرا آنان از مرکز اسلام و شهر مدینه که پایگاه ایمان و هجرتگاه مسلمانان بود، فاصله داشتند و در چنین محیطی که اسلام را به خوبی بفهمند و با لذت و شیرینی آن آشنا شوند و مفاهیم دینی در رگ و ریشه‌ی آنان سرایت کند، زندگی نکرده بودند و از طرفی دیگر هنوز هم بقآیای تعصب جاهلی در وجود آنان زنده بود، آثار درگیری‌های ربیعه و مضر، عدنان و قحطان، تعصب‌نژادی و اختلافات قومی هنوز در آنان باقی بود؛ زیرا در مدت کوتاهی که از زمان مسلمانی آنان می‌گذشت، مجالی نبود که مبلّغان اسلام کاملا آن‌ها را با احکام اسلام آشنا سازند، بنابراین با روح شریعت اسلام بیگانه بودند. اینها همان اعرابی بودند که قرآن در حق آنان می‌گوید: «اعراب بادیه‌نشین می‌گویند که ایمان آوردیم، ای پیامبر! به آنان بگو که در واقع ایمان نیاورده‌اید بلکه بگویید تسلیم شده‌ایم؛ زیرا هنوز ایمان در دلهای شما جای نگرفته است.» (حجرات: ۱۴)

همچنین جایی دیگر می‌فرماید: «هیچکس را از میان آنان به دوستی بر نگزینید تا زمانی که در راه خدا هجرت و ترک وطن نکرده‌اند» (نساء: ۸۹)

﴿فَإِنۢ بَغَتۡ إِحۡدَىٰهُمَا عَلَى ٱلۡأُخۡرَىٰ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبۡغِي حَتَّىٰ تَفِيٓءَ إِلَىٰٓ أَمۡرِ ٱللَّهِۚ﴾ [الحجرات: ۹].

«اگر گروهی بر طایفه‌ی مسلمانان تجاوز کند، شما موظفید با طایفه‌ی باغی پیکار کنید تا به فرمان خدا باز گردد و گردن نهد.»

حضرت ابوبکرؓ بدین گونه فتنه‌ی ارتداد برخی از قبایل عرب را سرکوب کرد و نیز فتنه‌ی مدعیان دروغین نبوت را ریشه‌کن کرد؛ فتنه‌ای که اگر استمرار و گسترش می‌یافت، نشانی از اسلام باقی نمی‌گذاشت. حضرت ابوبکرؓ مسیلمه‌ی کذّاب[۱] را به کیفر اعمالش رسانید و برای مبارزه با اهل ردّه و مانعان زکات، مجاهدان را بین یازده نفر از فرماندهان ورزیده تقسیم نمود که آنان فتنه‌ی سجاح، بنی تمیم[۲] و الفجأة را ریشه‌کن کردند و بدین ترتیب مردم بحرین، عمّان، مهره و یمن دوباره به آغوش اسلام بازگشتند.

در زمان خلافت ابوبکر صدیقؓ جمعا حدود پنجاه هزار تن[۳] از کفّار و مشرکان و مرتدان در عراق و جزیرة العرب کشته شد. حافظ ابن کثیر با صداقت و بلاغت تمام می‌گوید:

ابوبکر، اقوام عصیانگر و دین گریزان را دوباره برگردانید، حق را به اصل و مسیرش بازگرداند و بار دیگر صلح و وحدت در سراسر جزیرة العرب استقرار یافت و بین مردم دورترین نقطه با مردم نزدیک فرقی وجود نداشت[۱]. محمد بن اسحاق می‌گوید:

۱- برای اطلاع بیشتر ر.ک: به البداية والنهاية، ج ۶، ص ۳۶۴. دکتر جمیل عبداللّه مصری در کتاب «أثر أهل الكتاب فى الفتن والحروب الأهلية فى القرن الأول الهجرى» می‌نویسد: «در نتیجه‌ی در هم شکستن قدرت مسیلمه، بزرگ‌ترین خطری که در نقاب جنگ ارتداد، اسلام را تهدید می‌کرد، از میان برداشته شد و آخرین عملیات اهل کتاب برای به دست گرفتن رهبری جزیرة العرب با شکست مواجه شد. اینک وقت آن فرا رسید که آرامش و اطمینان خاطر به دین اللّه استوار باشد؛ زیرا بقیه‌ی مرتدان، قدرتی به شمار نمی‌آمدند. بدین صورت آرامش به قلوب مسلمانان بازگشت.» (ص ۱۸۸). سپس می‌افزاید: «جنگ ردّت پایان یافت و با نابودی سران فتنه، شبه جزیره‌ی عربی، یکپارچه زیر پرچم و قلمرو اسلام درآمد و نفوذ سیاسی اهل کتاب در جزیره خاتمه یافت.» (ص ۱۹۰)

۲- ابن کثیر، البدايه والنهايه، ج ۶، ص ۳۱۹.

۳- همان منبع، ج ۶، ص ۲۲۹.

بعد از وفات پیامبر ﷺ برخی از عربهای تازه مسلمان از اسلام برگشتند، یهود و نصاری قدعلم کردند، نفاق و دوگانگی آشکار گشت و مسلمانان از شدّت غم فقدان پیامبر و رهبر خویش، همانند گوسفندان، در شب بارانی و سرد زمستان به کنجی خزیدند، تا آنکه خداوند با رهبری ابوبکر آن‌ها را از آن سراسیمگی رهانید[۲]. حضرت ابوبکرؓ خالدبن ولیدؓ را به عراق اعزام کرد، وی بخش بزرگ آن را فتح کرد و همچنین شهر انبار و دومة الجندل را گشود و نیز جنگ‌ها و رویدادهای دیگری روی داد که در تمام آن‌ها فتح و پیروزی نصیب اسلام گردید[۳]. بدین ترتیب صلح و امنیت، بین اعرابی که اصل و سرمایه‌ی اسلام بودند حکمفرما شد و جزیره‌ی عربی که منبع و پناهگاه اسلام بود، بار دیگر آرامش خود را بازیافت و امواج فتوحات، عراق و شام را فرا گرفت و مسلمانان به گسترده ساختن سایه‌ی اسلام و توسعه‌ی مملکت و حاکمیت آن در دولت‌های مجاور، مشغول شدند و این سلسله تا زمان عمر و عثمانؓ ادامه یافت. حضرت ابوبکر صدیقؓ دنیای فانی را در حالی وداع گفت که دمشق فتح شده و پیروزی در واقعه‌ی سرنوشت‌ساز یرموک نزدیک بود. در واقع تمام فتوحاتی که در زمان حضرت عمر و عثمانؓ (و حتی در زمان امویان) نصیب اسلام شد، نتیجه و دستاورد نقشی بود که حضرت ابوبکر در خلافت خود ایفا نمود، و تلاش‌های مستمر او اساس و شالوده‌ی گسترش اسلام و جریان دریای رحمت اسلام در جهان بود.

۶ـ برای اثبات بی‌رغبتی حضرت ابوبکرؓ به متاع دنیا و دوری از راحت‌طلبی و اثبات پرهیزگاری او در استفاده از اموال بیت المال، دو مثال از سیره‌ی ابوبکرؓ کافی است:

أ: روایت شده که روزی همسرِ حضرت ابوبکرؓ تقاضای شیرینی نمود، تا دهان بچه‌هایش را شیرین کند ابوبکرؓ گفت: پولی نداریم که بتوانیم با آن شیرینی تهیه کنیم. همسرش گفت: از خرج روزانه مقداری پس‌انداز می‌کنیم تا پول شیرینی جمع شود، ابوبکر صدیقؓ به او اجازه داد. پس از چندین روز مبلغ بسیار کمی گرد آمد، آن را به ایشان تقدیم نمود تا شیرینی بخرد؛ اما حضرت ابوبکرؓ آن پول را گرفت و به

۱- همان منبع، ج ۶، ص ۳۳۲.

۲- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۵، ص ۳۷۹.

۳- منبع سابق، ج ۷، ص ۳-۲.

بیت المال بازگرداند و گفت: «تجربه ثابت کرد که این مقدار از مخارج ما اضافه بوده است.» لذا فرمان داد تا همان اندازه که او هر روز پس انداز می‌کرده است از شهریه‌اش بکاهند و غرامت روزهای گذشته را از ملک شخصی خویش (که قبل از خلافت به دست آورده بود) پرداخت کرد[1]. ب: از حسن بن علی‌رضی الله عنهما روایت شده که ابوبکررضی الله عنه در هنگام وفات خود به عایشه‌ی صدیقه وصیت کرد تا ماده شتری را که از شیر آن استفاده می‌کرد و کاسه‌ای که در آن غذا می‌خورد و قطیفه‌ای را که می‌پوشید، بعد از وفات وی به خلیفه‌ای که بعد از او به خلافت می‌رسد، بدهد و اضافه کرد که استفاده از این اموال تا زمانی برایم جایز بود که متولّی امور مسلمانان بودم، چنان که بعد از رحلت وی آن‌ها را به عمر فاروق‌رضی الله عنه سپردند. وقتی این‌ها را نزد وی بردند گریست و گفت: «خدا تو را رحمت کند ای ابوبکر! کسی را که بعد از تو آمد، به مشقت انداختی!!»[2]

شورا در اسلام و خلافت حضرت ابوبکررضی الله عنه

قبل از اسلام، حکومت دنیوی و پیشوایی دینی و روحانی، موروثی بود که از یک نسل به نسل دیگر، در همان یک خاندان منتقل می‌شد. هنگامی که اسلام آمد و به پایه‌ی تکمیل رسید، جهان، در سلطه‌ی دو دولت موروثی و نژادی قرار داشت: یکی حکومت دنیوی و اداره‌ی مملکت که مخصوص طایفه‌ی معینی بود. این حکومت مطلق از پدر به پسر یا از یک فرد خانواده به فرد دیگر بنا بر وصیت و تدبیر شاه منتقل می‌شد، یا به فردی واگذار می‌شد که از نظر قدرت یا سیاست بر دیگران چیره می‌گشت، بی‌آنکه لیاقت و شایستگی این مقام را داشته باشد، یا مصلحت ملّت و کشور در نظر گرفته شود. تمام درآمد کشور ملک شخصی پادشاهان محسوب می‌شد. آنان در پس انداز کردن ثروت‌های کلان و اشیای نفیس و گرانبها و افراط در داشتن زندگی مرفّه و کاخ‌های زیبا و مسابقه در جمع‌آوری و بهره‌برداری از مظاهر ثروت و قدرت به حدّی رسیده بودند که برای کسی که مطالعه‌ی وسیعی در کتاب‌های تاریخ قدیم (باستان) ندارد، هرگز باور کردنی نیست و در نظر او جز افسانه چیز دیگری

۱- ابن اثیر، التاریخ الکامل، ج ۲، ص ۴۲۳.

۲- سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۸۷، مطبعة المیمنیه، مصر، ۱۳۰۵، هـ . ق.

نمی‌تواند باشد[۱]. این پادشاهان، حکومت را یکی پس از دیگری به ارث می‌بردند و خود را بالاتر از نوع بشر می‌دانستند و مردم اعتقاد داشتند که در رگ‌های آنان خون مقدّس خدایی جریان دارد.

از طرفی دیگر، ملت از فقر و ستم و بدبختی و بینوایی رنج می‌برد و زندگی اسفبار و ذلّت آوری داشت. مردم ستمدیده برای به دست آوردن لقمه نانی که خود را از مرگ حتمی برهانند و قطعه پارچه‌ای که بدن خود را با آن بپوشانند، سخت‌ترین زحمات را متحمل می‌شدند و زیر بار مالیات سنگین و هزینه‌های هنگفت زندگی، آه و ناله می‌کردند و زندگی‌شان بسان زندگی چهارپایان بود[۲]. دومین دولت و حکومت، فرمانروایی دینی و روحانی بود که عبارت بود از ریاست دینی و پیشوایی مذهبی که مخصوص یک خاندان و تیره‌ی معینی بود که از یک فرد به فرد دیگری منتقل می‌شد. این پیشوایان، حقّ توجیه و تفسیر دینی را به خود اختصاص داده و از چنان احترام فوق العاده‌ای برخوردار بودند که گهگاه مقدّس شمرده می‌شدند. آنان از این موقعیت در راه منافع اقتصادی و تحقق خواسته‌های نفسانی و شهوانی خود سوء استفاده می‌کردند و خود را واسطه و رابط بین خدا و انسان می‌دانستند، حرام را حلال و حلال را از جانب خویش حرام قرار می‌دادند و در ساخت قوانین مذهبی آزادی مطلق داشتند. قرآن مجید احوال آنان را چه زیبا به تصویر کشیده، آنجا که می‌فرماید:

﴿۞يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلۡأَحۡبَارِ وَٱلرُّهۡبَانِ لَيَأۡكُلُونَ أَمۡوَٰلَ ٱلنَّاسِ بِٱلۡبَٰطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۗ ٣٤﴾ [التوبة: ٣٤].

مؤمنان! بسیاری از دانشمندان و زاهدان اهل کتاب، اموال مردم را به ناحق می‌خورند و آنان را از راه خدا باز می‌دارند.»

این طبقه نزد مسیحیان «اکلیروس»[۳] (CLERGY) نامیده می‌شدند. دانشمند مسیحی لبنانی، «پطرس بستانی» در شرح این کلمه می‌گوید:

۱- ر.ک: سیره‌ی پیامبر، ص ۳۶ ـ ۳۵، به قلم همین نویسنده.

۲- برای تفصیل بیشتر مراجعه شود به کتاب: «ماذا خسرالعالم بإنحطاط المسلمین» به قلم همین نویسنده، فصل دوم: نظام سیاسی و مالی عصر جاهلیت، ص ۷۵ تا ۸۴، چاپ سیزدهم، دارالقلم، ۱۹۸۲ م.

۳- اکلیروس در لغت یونانی به معنای سهم ویا میراث است.

«این کلمه، لقب خادمان دین مسیحی است. علّت نامگذاری به این اسم، اشاره به این مطلب است که آن‌ها سهم یا میراث خدا هستند، همان گونه که «سبط لاوی» در وحی حضرت موسی میراث خدا نامیده شده ... اقوام عبرانی و مصری و ملل قدیم دیگر گروه ویژه‌ای را برای انجام عبادات مقرر ساخته بودند و کلیسای مسیحی از همان بدو تأسیس، ناظرانی را تعیین کرده بود که سیاست‌گذاری کلیسا را به عهده داشتند. هرگاه کلیسا از چنگ فقر نجات می‌یافت و ثروتی به دست می‌آورد، مورد دستبرد افراد «اکلیروس» قرار می‌گرفت. آنان فقط مربّی روحی و خدمتگزار مذهبی نبودند، بلکه تقریبا یگانه مرجع علمی نیز محسوب می‌شدند. اکلیروس (روحانی مسیحی) در زمان امپراطوری روم از پرداخت هرگونه مالیات و عوارض معاف بود و از وی خواسته نمی‌شد که به امور اجتماعی و مصالح عمومی بپردازد. بدین طریق به نوعی حکومت بر خود و بر جامعه دست یافته بودند»[۱]. در ایران باستان (فارس) نیز این‌گونه بود؛ رهبری دینی در فارس، مخصوص یک قبیله بود. در قدیم این امتیاز به قبیله‌ی «میدیا» اختصاص داشت و در زمان پیروان زردشت این رهبری به قبیله‌ی «مغان» انتقال یافت. افراد قبیله‌ی دینی، سایه‌ی خدا در روی زمین بودند که به گمان آن‌ها برای خدمت خدایان و حکومت خدایی آفریده شده بودند و فرمانروا باید از همین قبیله انتخاب می‌شد. آنان معتقد بودند که ذات خداوندی در آن‌ها حلول کرده و با آن‌ها آمیخته است. افتخار سرپرستی آتشکده نیز به این خاندان اختصاص داشت[۲].

براهمه در هند نیز چنین وضعی داشتند؛ آنان مذهب و تقدس را حق اختصاصی خود می‌دانستند، قانون مقدّس هندی برای براهمه مقام و جایگاه والایی اختصاص داده بود که کسی دیگر در آن شریک نبود. آنان معتقد بودند که شخص برهمایی از جانب خدا بخشوده شده است، گر چه با گناهان و اعمال زشتش جهان را آلوده و تباه

۱- بستانی، دائرة المعارف، ج ۴، ص ۱۴۶۷، بیروت، ۱۸۷۶ م.

۲- ایران در زمان ساسانیان، اثر پروفسور آرتورکریستن سن، ترجمه‌ی رشیدیاسمی. (وی می‌گوید: پادشاه چون زاده‌ی خدآیان آسمانی به شمار می‌رفت، سعی می‌نمود که ریاست عالیه‌ی جامعه‌ی مذهبی را نیز داشته باشد. ص ۳۵۸. سپس در فصل هفتم می‌گوید: «جامعه‌ی ایران بر دو رکن قائم بود: مالکیت و خون.» ص ۴۲۴، چاپ ۱۳۶۸، دنیای کتاب ـ ۱۳۶۸ مترجم)

کند. گرفتن مالیات از او جایز نبود. در هیچ حال (حتّی اگر کسی را می‌کشت) به قتل محکوم نمی‌شد و عبادات و مراسم دینی فقط به دست او انجام می‌شد[۱].

* * *

اسلام به عمرِ این دو حکومت موروثی انحصاری پایان داد؛ زیرا بر جهان بشریت ستم هایی روا داشتند که مظهر و نمونه‌اش در تاریخ روم، ایران و هند به وضوح مشهود است[۲]. اسلام، انتخاب خلیفه و حاکم بر سرنوشت ملت را به مسلمانان و اهل شورا و اهل علم و اخلاص واگذار نموده است به همین دلیل، رسول‌اللّه ﷺ تصریح ننمود که بعد از ایشان چه کسی جانشین وی و سرپرست امور مسلمانان گردد[۳]. اگر تعیین جانشین، جزو فرایض دینی بود و تصریح کردن آن لازم بود، حتما رسول اللّه ﷺ بدان عمل می‌نمود؛ زیرا خداوند می‌فرماید:

﴿۞يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥۚ وَٱللَّهُ يَعۡصِمُكَ مِنَ ٱلنَّاسِۗ ٦٧﴾ [المائدة: ٦٧].

۱- سیره‌ی پیامبر، اثر نگارنده، ص ۳۸، با استناد به قانون مدنی اجتماعی هند موسوم به «منوشاستر».

۲- ر.ک: ایران در زمان ساسانیان.

۳- علی رضی الله عنه می‌فرماید: «ای مردم هوشمند! هیچ کس حق اختصاصی در امر امارت و حکومت شما را ندارد، مگر کسی که خودتان امیر کنید». بحار الانوار، ج۸، ص ۳۶۷، چاپ تبریز. تاریخ کامل، ابن کثیر، ج۴، ص۱۲۷ و طبری ج۳، ص۴۵۶، نقل از کتاب «شورا و بیعت» اثر مهندس بازرگان. همچنین علی رضی الله عنه تصریح نمود که پیامبر ﷺ کسی را به جانشینی خود تعیین نکرده است. مراجعه شود به «مروج الذهب» ج۱، ص۷۷۴، چاپ چهارم، ۱۳۷۰. همچنین در نامه‌ی ششم نهج البلاغه خلافت و رهبری را بر اساس شورا و انتخاب مردم می‌داند. دانشمند معروف شیعه، نویسنده‌ی کتاب «منهاج الکرامه» در شرح این نامه می‌نویسد: «این گفته‌ی حضرت علی، مؤید نظر اهل سنت است.» (هدایة الشیعه، ص ۵۷)

پروفسور عباس شوشتری در کتاب خاتم النبیین ص ۴۲۹ چاپ چهارم انتشارات عطایی ۱۳۶۲ تحت عنوان «علت انتخاب نکردن جانشین به وسیله‌ی پیامبر» می‌نویسد: «آن حضرت صریحا نمی‌توانست کسی را معین کند، زیرا ختم نبوت شده بود و از تعیین یکی احتمال داشت که باز مقام خصوصیتی برای او پیدا گردد». (مترجم)

«ای فرستاده‌ی ما! آنچه از جانب پروردگارت به تو فرود آمده، به مردم ابلاغ کن و اگر چنین نکردی رسالت او را نرسانده‌ای، خداوند تو را از شرّ مردم حفظ می‌کند».

در جای دیگری می‌فرماید:

﴿سُنَّةَ ٱللَّهِ فِي ٱلَّذِينَ خَلَوۡاْ مِن قَبۡلُۚ وَكَانَ أَمۡرُ ٱللَّهِ قَدَرٗا مَّقۡدُورًا ٣٨ ٱلَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَٰلَٰتِ ٱللَّهِ وَيَخۡشَوۡنَهُۥ وَلَا يَخۡشَوۡنَ أَحَدًا إِلَّا ٱللَّهَۗ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ حَسِيبٗا ٣٩﴾ [الأحزاب: ۳۸-۳۹].

«این سنتِ الهی در پیامبران امت‌های پیشین نیز جاری بوده است و فرمان خدا روی حساب و برنامه‌ی دقیقی است و باید به مرحله‌ی اجرا درآید. (پیامبران پیشین) کسانی بودند که تبلیغ رسالت‌های الهی می‌کردند و تنها از او می‌ترسیدند و از هیچ‌کس جز خدا واهمه‌ای نداشتند و همین بس که خداوند حسابگر [اعمال آن‌ها] است».

در صحیح بخاری به روایت عبیدالله بن عبدالله بن عتبه از ابن عباس[۱] آمده که پیامبرﷺ پیش از وفات خود در حالی که جمعی نزد وی حضور داشتند فرمود: «بیایید

۱- داستان «قرطاس» در کتاب‌های حدیث به طرق متعدد و متضاد ذکر شده است. دانشمندان اسلامی با تحقیق و بررسی‌هایی که به عمل آورده‌اند، ثابت کرده‌اند که این روایت بدان گونه که مشهور است، صحت ندارد. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به کتاب «سیمای صادق فاروق اعظم» اثر ملاعبدالله احمدیان. همچنین دانشمند و نویسنده‌ی معروف اهل رومانی «کوئنستان ـ ویرژیل ـ گیورگیو» می‌نویسد: «محمد طوری در اطرافیان نفوذ کلام داشت که هر چه می‌گفت از طرف آن‌ها پذیرفته می‌شد. ایشان که در هشتاد جنگ کوچک و بزرگ شرکت کرد و فرماندهی آن‌ها را بر عهده داشت، دلیرتر از آن بود که نتواند جانشین خود را تعیین نماید و دچار رودربایستی شود، لذا این روایت قابل قبول نیست.» (محمد پیغمبری که از نو باید شناخت، ترجمه‌ی ذبیح الله منصوری، ص ۴۳۲، چاپ دهم، تهران)

حق این است که به موجب این روایت، ابتدا شخص پیامبر گرامی اسلامﷺ زیر سؤال می‌رود و در مرحله‌ی دوم علیﷺ و دیگر اهل بیت که در آن مجلس حضور داشتند مقصّر شناخته می‌شوند؛ زیرا آنان میزبان بودند و دیگران مهمان و عیادت کننده بودند که در مرحله‌ی سوم، نوبت به آن‌ها می‌رسد. مسلّم است که مخاطب پیامبرﷺ در مرحله‌ی نخست، اهل بیت او بوده‌اند، چنان که در روایتی از مسند امام احمد تصریح شده که علیﷺ فرمود: «رسول خدا به من دستور داد که لوحی بیاورم، من به خاطر این که نمی‌خواستم از محضر پیامبر دور شوم، عرض کردم آنچه را

برای شما نوشته‌ای بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید.» عده‌ای گفتند: پیامبر اکنون ناراحت است و درد شدیدی را تحمّل می‌کند، ضمنا قرآن نزد شما موجود است و کتاب خدا برای ما کافی است. بعضی دیگر به آوردن قلم و کاغذ اصرار داشتند، چون حاضران با هم اختلاف نظر داشتند پیامبر ﷺ فرمودند: برخیزید![1] رسول خدا ﷺ بعد از این جریان، سه روز در قید حیات بود و در خلال این مدّت چنین خواسته‌ای را تکرار نکرد و در مورد خلافت، هیچ گونه تصریحی ننمود، حتّی در همان روز و روزهای بعد، وصایا و سفارش‌های دیگری داشت، ولی راجع به جانشینی خویش سخنی به میان نیاورد. از جمله دستورها و سفارش‌های ایشان در مورد نماز و زیردستان بود. علی رضی الله عنه می‌گوید: رسول خدا به ادای نماز و زکات و رعایت حقوق زیردستان سفارش و وصیت کرد[2]. بخشی دیگر از وصایای آن حضرت این بود:

«قاتَلَ اللّه الْيَهُودَ وَالنَّصارى إِتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيائِهِمْ مَساجِدَ، لايَبْقَيَنَّ دينانِ عَلى أَرْضِ الْعَرَبِ»[3].

«خداوند یهود و نصاری را نابود کند که قبور انبیای خود را سجده گاه قرار دادند. در سرزمین عرب دو دین باقی گذاشته نشود.»

ام‌المؤمنین عایشه و ابن عباس رضی الله عنهما می‌گویند: پیامبر ﷺ هنگام احتضار، رواندازش را بر روی خود کشید و پس از مدّتی که احساس ناراحتی کرد، آن را از چهره برداشت و در همین حال فرمود: «لعنت خدا بر یهود و نصاری باد که مقبره‌های انبیای خود را محل سجده قرار دادند.» (منظور آن حضرت برحذر داشتن از این عمل یهود و نصاری بود)[4]. استاد عباس محمود العقاد ضمن توضیح حدیث قرطاس می‌نویسد:

می‌فرمایید به خاطر می‌سپارم و حفظ می‌کنم. بنابراین صحت جزئیات روایت قرطاس مورد تردید است. (مترجم)

۱- صحیح بخاری، الجامع الصحیح، کتاب‌المغازی، باب «مرض النبی ووفاته». برای آگاهی از داستان قرطاس به کتاب «شرح زندگانی خلیفه‌ی دوم» اثر پروفسور نعمانی با ترجمه‌ی عبدالسلام شیخ الاسلامی مراجعه کنید. (مترجم)

۲- روایت بیهقی و امام احمد.

۳- امام مالک، الموطا و ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۷۱.

۴- صحیح بخاری، الجامع الصحیح، «باب مرض النبی ﷺ ووفاته».

«این گفته که عمر فاروق﷛ مانع شد تا پیامبر÷ نسبت به جانشینی علی﷛ وصیت خود را بنویسد، گفته‌ای است بی‌ارزش و نامعقول که موجب اهانت و زیر سؤال رفتن شخصیت همه‌ی کسانی است که در این مسأله ارتباط داشتند و زشتی این گفته تنها به عمر فاروق و کسانی که با رأی او موافق بودند، منحصر و محدود نمی‌گردد.

حقیقت این است که رسول اکرم ﷺ کاغذ را برای این نخواسته بود که به خلافت علی﷛ یا کسی دیگر وصیت کند؛ زیرا وصیت برای جانشینی نیازی به بیش از یک جمله یا یک اشاره نداشت. کافی بود اشاره‌ای داشته باشد، همان گونه که به ابوبکر صدیق﷛ اشاره کردند تا با مردم نماز بگزارد و مسلمانان فهمیدند که منظور پیامبر ﷺ برتری ابوبکر﷛ برای امامت است.

علاوه بر این، پیامبر ﷺ بعد از این جریان، چند روز در قید حیات بود، ولی دوباره خواسته‌ی خود را تکرار ننمود و میان ملاقات علی با پیامبر هیچ گونه مانعی وجود نداشت و فاطمه ﵂، همسر علی﷛ تا آخرین لحظه که روح شریف پیامبر پرواز کرد در کنار آن حضرت بود، اگر ایشان چنین اراده‌ای داشت علی﷛ را می‌خواست و ولایت امور مسلمانان را به او می‌سپرد.

گذشته از این سکوت که هیچ گونه اجبار و اکراهی به همراه نداشت، اگر به شیوه‌ی پیامبر در تعیین امراء و والیانِ امور، نظری بیفکنیم، می‌بینیم که ایشان همواره خاندان خود را از پذیرفتن مسؤولیت‌ها و ولایت امور، برحذر داشته و از اجرای قانون وراثت در حقّ انبیا منع فرموده است.

پس با توجه به این شیوه و این سکوت، نمی‌توان گفت که منظور پیامبر ﷺ صراحت نمودن به امر خلافت در حق علی﷛ بوده[1]، ولی از اجرای مقصود ایشان جلوگیری به عمل آمده است»[2]. همچنین در کتاب «عبقریة علی» پیرامون وراثت در جانشینی پیامبر ﷺ می‌گوید:

۱- این که منظور پیامبر ﷺ از خواستن کاغذ، وصیت در حقّ علی بوده است، فقط یک احتمال است، دیگران نیز می‌توانند با در نظر داشتن قراین، مدعی شوند که منظور آن حضرت، وصیت در حق فلان شخص بوده است، چنان که در سیره‌ی حلبیه، ج ۳، ص ۳۸۱ آمده است که پیامبر فرمود: «لوحی ب،ورید تا درباره‌ی جانشینی ابوبکر مطلبی بنویسم.» (مترجم)

۲- عباس محمود عقاد، العبقریات الإسلامیه، ص ۶۱۹، قاهره.

«اگر وراثت، از فرمان‌های خداوندی بود پس شگفت‌آورترین چیز این خواهد بود که پیامبر ﷺ از جهان برود و فرزند ذکور نداشته باشد و قرآن کامل گردد و نصّ صریحی نسبت به خلافت کسی از اهل بیت در آن موجود نباشد.

اگر این امر از ضروریات دین، یا قضای خداوندی بود، همانند قضاهای مبرم، در دنیا به اجرا در می‌آمد[1] و در برابر آن هر خلافت دیگری به ناکامی می‌انجامید، همان گونه که هر کوششی که مخالف قانون فطرت و قضای الهی باشد به ناکامی می‌انجامد.

۱- حضرت علی رضی الله عنه خود وصی بودنش را تکذیب می‌کند و می‌فرماید: «آیا بر رسول خدا دروغ بگویم؟ (یعنی مدعی باشم که وصی او هستم و حال آنکه چنین نیست) ... در امر خلافت خود اندیشیدم، دیدم اطاعت از فرمان حضرت رسول (بیعت با خلفا) بر من واجب است، آنگاه بیعت کردم و بر طبق عهد و پیمان خود با آن حضرت، عمل نمودم.» (نهج البلاغه، ترجمه‌ی فیض الاسلام، خ ۳۷ ص ۱۲۲). همچنین از حضرت علی نقل شده است که فرمود: اگر رسول خدا مرا به جانشینی خویش برمی‌گزید، من از جنگ دست بر نمی‌داشتم تا حقّ خود را می‌گرفتم (ر.ک: تاریخ الخلفاء سیوطی و «الفتوح» اثر ابن اعثم کوفی، ص ۲۷۸، انتشارات انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۷۲، تهران. همین مضمون را جایی دیگر با تعبیری شفاف‌تر بیان داشته است. ر.ک: نهج‌البلاغه حکمت شماره: ۲۲ و مستدرک نهج البلاغه، باب الثانی ص ۳۰). همچنین می‌فرماید: به خدا سوگند! اگر من تنها با دشمن رو به رو شوم و جمعیت آن‌ها به قدری باشد که همه روی زمین را پر کنند، باکی نداشته و نمی‌هراسم. (نهج‌البلاغه فیض، نامه ۶۲) علاوه بر آن اگر حضرت علی رضی الله عنه از جانب خدا و رسول ﷺ به امامت منصوب شده بود، هرگز برای او جایز نبود که بنابر مصالح اجتماعی، شخصی، خلاف فرمان خدا عمل نماید و از این حق صرف‌نظر کند، به خصوص هنگامی که مردم به طور اتفاق بعد از شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه نزد او آمدند، به هیچ وجه برایش جایز نبود که بگوید: «دعونی والتمسوا غیری ... (دست از من بردارید و دیگری را بخواهید ...) نهج‌البلاغه، خ ۹۲.

زیرا این امر خلاف فرمان صریح خداوند است که می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ۗ وَمَن يَعْصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَٰلًا مُّبِينًا ٣٦﴾ [الأحزاب: ٣٦].

«هیچ مرد و زن مسلمانی حق ندارد هنگامی که خدا و رسولش کاری را مقرر کنند، از خود اخت،ری داشته باشد و هر کس خدا و رسول او را نافرمانی کند، به گمراهی آشکار گرفتار شده است».(مترجم)

پس بنابراین، نه نص صریح و نه اشاره و قرینه و نه اراده‌ی الهی، هیچ کدام از این‌ها گفته‌ی افراطیان (غلاة) را در مورد ترجیح خلافت براساس قرابت یا منحصر دانستن خلافت در خاندان هاشمی تأیید نمی‌کند»[۱].

مراسم بیعت با حضرت ابوبکر صدیق﷠

مسلمانان، در مدینه بعد از وفات پیامبر ﷺ به رغم این که خود اهل حلّ و عقد و دارای فهم و بصیرت بودند و در میان آنان، مهاجران و انصار نیز وجود داشتند و به هر نتیجه‌ای که آنان می‌رسیدند و مورد توافق آنان قرار می‌گرفت، در جزیرة العرب و در میان سایر مسلمانان جهان اجرا می‌شد ـ بر سر دو راهی قرار گرفتند. آنان دو راه در پیش داشتند: راه نخست وحدت کلمه و یکپارچگی و دست در دست هم دادن برای گسترش قلمرو اسلام و رساندن احکام خداوندی به مردم دنیا و سپردن زمام رهبری به کسی بود که همه‌ی مسلمانان به برتری و فضیلت وی معترف و از جایگاه والای او نزد پیامبر ﷺ آگاه بودند و می‌دانستند که پیامبر ﷺ به وفاداری و صداقت وی گواهی داده و او را در مراحل بسیار حساس و سرنوشت ساز مقدّم ساخته است، و راه دوم نزاع و اختلاف نظر و چند دستگی بود که پیشرفت و آینده‌ی اسلام را مورد تهدید قرار می‌داد و خدای ناکرده سرنوشت اسلام نیز همانند سایر ادیانی می‌شد که به علّت اختلاف بر سر ریاست و جدال برای خلافت و رهبری قربانی شدند.

از سوی دیگر، آنچه به پیچیدگی و حساسیت قضیه می‌افزود، وقوع این حادثه در شهر مدینه بود؛ شهری که مسکن دو تیره‌ی بزرگ از قبیله‌ی قحطان، یعنی اوس و خزرج (انصار) بود. آنان کسانی بودند که رسول اللّه ﷺ و مسلمانان را در شهر خود جای دادند و از هر گونه یاری و فداکاری و بذل محبت و ایثار دریغ نورزیدند. قرآن درباره‌ی آنان چنین می‌گوید:

﴿وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلۡإِيمَٰنَ مِن قَبۡلِهِمۡ يُحِبُّونَ مَنۡ هَاجَرَ إِلَيۡهِمۡ٩﴾ [الحشر: ۹].

«کسانی که در دار الاسلام (سرزمین مدینه) و در خانه‌ی ایمان، قبل از مهاجران، مسکن گزیدند، آنان کسانی را که به سویشان هجرت کنند، دوست می‌دارند.»

۱- عقاد، العبقریات الإسلامیة، ص ۹۳۶.

انصار، ساکنان و بومیان اصلی شهر مدینه بودند که مهاجران را پذیرفتند، لذا هیچ بعید نبود که برای خود حقّی در خلافت پیامبرﷺ که از مکه همراه با یاران و عشیره‌ی خود هجرت نموده و به دیار آن‌ها آمده، قایل باشند و یا خود را از دیگران سزاوارتر بدانند. این امر، خلاف عقل و منطق و غیر طبیعی نبود [امّا در میان آنان دو قبیله‌ی بزرگ و رقیب دیرینه (= اوس و خزرج) وجود داشت که هیچ یک در برابر دیگری کوتاه نمی‌آمد[1].]از روایات معلوم می‌شود که عده‌ای از انصار، در سقیفه‌ی بنی ساعده گردآمده بودند تا با یکی از رؤسای قبیله‌ی اوس و خزرج بیعت کنند و در آن صورت زمام کار از دست مهاجران خارج می‌شد و حتّی خدای ناکرده شیرازه‌ی وحدت مسلمانان از هم می‌پاشید.

عمر فاروق‌رضی الله عنه با درایت وتیزبینی ویژه‌ی خود که در میان معاصرانش بدان ممتاز بود، به این مطلب پی برد که اسلام با خطر و بلای بزرگی مواجه است و باید هر چه سریع‌تر به امر انتخاب خلیفه خاتمه داد؛ زیرا اگر ریسمان اتّحاد و انسجام از دست جماعت و گروهی رها شود که مسلمانان به آنان چشم دوخته‌اند و باید آموزگار و رهنمای جهانیان و محافظ کیان اسلام و آینده‌سازان آن باشند، هرگز بار دیگر باز نخواهد گشت؛ بنابراین، تأخیر در انتخاب خلیفه را روا ندانست؛ زیرا آگاه بود که انصار تمایل دارند خلیفه از میان آنان انتخاب شود، به دلیل این که آنان خود را صاحب منزل و از دیگران مستحق‌تر می‌دانند. از طرفی دیگر به این حقیقت نیز علم داشت که قبایل عرب، در برابر هیچ قبیله‌ای جز قبیله‌ی قریش سر تسلیم فرود نمی‌آورند؛ چرا که موقعیت برتر و سوابق رهبری دینی و اجتماعی قریش مسلّم بود، لذا ایشان حضرت ابوبکر صدیق‌رضی الله عنه را به نامزدی خلافت پیشنهاد نمود تا جلوی هر گونه فتنه و آشوبی را گرفته و شیطان فرصت و راهی برای متفرق ساختن جمعیت مسلمانان و القای وسوسه‌های شوم خود در دلهای آنان نداشته باشد و رسول اللّه ﷺ در حالی دنیا را وداع گفته باشد که قبل از تدفین وی یکپارچه و متّحد دارای امیر و رهبری باشند که

۱- در واقع مسأله چنان بود که ابوبکر صدیق‌رضی الله عنه گفته بود: «اگر زمامداری به اوس سپرده شود، خزرج اعتراض می‌کنند و اگر به خزرج سپرده شود، اوس رقابت می‌کنند و قبایلِ عرب همه تن به امارت هیچ قبیله‌ای جز همین تیره از قریش نمی‌دهند. پس بهتر است مهاجران به عنوان امیر زمامِ کار را به دست گیرند و شما انصار، وزیر و معاون آن‌ها باشید. هیچ مشورتی بدون دخالت شما صورت نخواهد پذیرفت و هیچ امری بدون شرکت شما انجام نخواهد،فت».

ولایت امور آن‌ها را به عهده گیرد و از جمله‌ی این امور، تشییع پیکر پاک رسول اللّهﷺ نیز بود[۱]، بنابراین (پس از آنکه حضرت ابوبکرﷺ به جانشینی برگزیده شد) حضرت عمرﷺ بلند شد و خطاب به حاضران گفت: «خداوند امور شما را به فردی تفویض نمود که بهترین شما و رفیق رسول اللّه ﷺ در غار بود، پس برخیزید و با او بیعت کنید!»[۲] آنگاه همه‌ی حاضران با حضرت ابوبکرﷺ بیعت کردند.

برای این که بیشتر به حساسیت بحران و ضرورت تعجیل در گزینش رهبر پی برید، به روایت امام مالک از زهری به نقل از خود حضرت عمرﷺ توجه فرمایید:

«هنگامی که در منزل پیامبر نشسته بودیم، ناگاه مردی از بیرون اتاق مرا صدا زد من جواب دادم که ما اکنون مشغول فراهم ساختن مقدمات تشییع و دفن پیکر پیامبرﷺ هستیم. آن مرد گفت: حادثه‌ای رخ داده است؛ انصار در سقیفه‌ی بنی ساعده گرد آمده‌اند، قبل از آنکه رویداد ناگواری رخ دهد آن‌ها را دریابید من به ابوبکر گفتم: بیا نزد آنان برویم تا از جریان آگاه شویم، سپس به اتفاق هم، حرکت کردیم»[۳]. [حضرت عمرﷺ این سخنان را در حضور صدها نفر از اصحاب، اظهار کرد که اگر نکته‌ای بر خلاف واقعیت در آن می‌بود، مسلما مورد اعتراض اصحاب قرار می‌گرفت، ولی بیانات وی مورد تأیید و تصدیق حاضران در جلسه قرار گرفت. از این روایت چنین نتیجه‌گیری می‌شود که اوّلاً؛ ابوبکر و عمرﷺ در عَلَم کردن مسأله‌ی خلافت و جانشینی پیامبر، دستی نداشته و کسی را به این کار تشویق و ترغیب نکرده‌اند، ثانیا؛

۱- علیﷺ می‌فرماید: در حکم خدا و حکم دین اسلام بر عموم مسلمانان واجب است بعد از این که امام و پیشوای آنان مرد، کشته شد ... هیچ عملی انجام ندهند و به هیچ کاری دست نزنند و قدمی به جلو بر ندارند پیش از آنکه برای خودشان پیشوایی عفیف و دانشمند ... انتخاب نمایند. (و الواجِب فِی حکم اللهّ وحُكْمِ الإسلامِ عَلى الْمُسْلِمينَ بَعْدَ ما يَموتُ إمامُهم أو يُقْتَلُ... أن لا يَعْمَلوا عَمَلاً وَلا يُحْدِثوا حَدَثا وَلا يقَدِّموا يَدَا ورِجْلاً ولا يبدؤا بِشَيءٍ قَبْلَ أنْ يَخْتاروا لأنفُسِهِمْ إماما...) (بحار الانوار، ج ۸، ص ۵۱۳) ـ (مترجم به نقل از کتاب شوری و بیعت)

۲- اگر در اینجا شاهد هستیم که حضرت عمرﷺ این انتخاب را به خدا نسبت می‌دهد، بنابر اصل مسلّمی است که حضرت علیﷺ در نامه‌ی ششم نهج البلاغه بیان داشته است. (مترجم)

۳- ابن حجر، فتح الباری، ج ۷، ص ۳۰. این روایت در «شرح نهج البلاغه/ ابن ابی الحدید ۱۷۵/۶ نیز آمده است» (مترجم).

این دو نفر با نظری خاص و طبق برنامه‌ای از پیش طرح شده و با طیبِ خاطر به سقیفه‌ی بنی‌ساعده نرفته‌اند[۱].]

بیعت عمومی

روز بعد (سیزدهم ربیع الاول سال یازدهم هجری) بیعت‌عمومی‌در مسجد رسول اللّه ﷺ انجام گرفت[۲] و حضرت ابوبکر؄ به ایراد سخن پرداخت و پس از ستایش خداوند گفت:

۱- عبارت داخل کروشه از سوی مترجم با اقتباس از کتاب «شرح زندگانی خلیفه‌ی دوم» تألیف پروفسور شبلی نعمانی افزوده شده است.

۲- پاسخ این سؤال را که چرا بیعت افراد حاضر در سقیفه که مرکب از مهاجران و انصار بودند، قبل از بیعت عمومی انجام شد و چرا بیعت اهل مدینه برای مردم سایر شهرها حجت قرار گرفت؟ بهتر است از زبان حضرت علی؄ بشنویم: حضرت می‌فرماید: «شورا حق مهاجرین و انصار است، پس اگر آن‌ها به شخصی رأی دادند و او را امام نامیدند، این عمل مورد رضایت خداست.» (نامه‌ی ۶ نهج البلاغه)

در جایی دیگر در پاسخ کسانی که گفته بودند چرا بدون رضایت و مشورت آنان بر امر حکومت مسلط شده، فرمود: «مردم تنها از مهاجران و انصار تبعیت می‌کنند و این‌ها نمایندگان مسلمانان در امر ولایت و امر دینشان هستند. (بحار الانوار، ج ۸، ص ۴۴۹). همچنین در پاسخ پیشنهاد حسن؄ در مورد تقدّم بیعت مردم شهرستان‌ها بر بیعت مردم مدینه، می‌فرماید: این که تو به من پیشنهاد می‌کنی بیعت مگیر تا اهل شهرستان‌ها بیعت کنند (چنین نیست) بلکه امر، امر اهل مدینه است. (وأما قولك لا تبايع حتى يبايع أهل الامصار فإن الأمر، أمر أهل المدينة) (کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۴۴). همچنین در جواب کسانی که می‌گویند باید عموم مردم در امر مشورت شرکت داشته باشند، می‌فرماید: «مهاجرین نخستین به جهت فضایلشان این تفوق را در،فتند، پس کسی که دارای سوابق آنان در دین نیست و فضایلشان را در اسلام ندارد، حق ندارد در امری که خاص ایشان است (تعیین زمامدار) با ایشان به رقابت و نزاع برخیزد. (فاز المهاجرون الأولون بفضلهم فلا يجدر لمن ليست له مثل سوابقهم فى الدين ولا مثل فضائلهم فى الإسلام أن ينازعهم فى الأمر الذى هم أهله)، (مستدرک نهج البلاغه، باب الثانی، ص ۲)، همچنین در خطبه‌ی ۱۷۳ نهج‌البلاغه می‌فرماید: «به جان خودم سوگند! که اگر بدون حضور همه‌ی مردم امانت و پیشوایی منعقد نشود، پس هرگز این کار امکان‌پذیر نیست، لذا آن‌ها که اهل این کار هستند از جانب کسانی که غایبند حکم می‌کنند، بعد از آن، کسانی که حاضر بوده‌اند حق برگشت

«ای مردم! من به زمامداری امور شما منتخب شده‌ام و از این جهت که زمامدار شما هستم خود را از شما بهتر نمی‌دانم. اگر در انجام امورتان به خوبی عمل کردم، مرا یاری کنید وگرنه مرا به راه درست رهنمون شوید. راستی، امانت است و دروغ، خیانت. همانا ضعیف و ناتوان شما در نظر من قوی و تواناست تا حق او (از ستمکار) گرفته شود، إن شاء اللّه، و قوی شما نزد من ضعیف است تا آنکه به خواست خدا حق ستمدیدگان را از او باز ستانم. هیچ قومی جهاد در راه خدا را ترک نمی‌گوید مگر آنکه خداوند آن‌ها را ذلیل و خوار می‌گرداند و هرگز فحشا و گناه در قومی شیوع پیدا نمی‌کند مگر آنکه خداوند آن‌ها را به بلای عمومی مبتلا می‌گرداند. تا زمانی که من از خدا و رسول او اطاعت می‌کنم از من اطاعت کنید و هرگاه از فرمان خدا سرپیچی کردم، حقّ اطاعتی بر شما ندارم[1].] در این هنگام وقت نماز فرا رسید، بنابر این در آخر خطبه‌اش فرمود:] برخیزید برای ادای نمازتان، رحمت و درود خدا بر شما باد!»[2]

انتخاب حضرت ابوبکر رضی الله عنه یک اتفاق تصادفی یا نتیجه‌ی دسیسه و برنامه‌ی از پیش طرح شده نبود که به موفقیت انجامید، بلکه برنامه‌ی تنظیمی الهی و تقدیر و

و رجوع از بیعت خود را ندارند و کسانی که غایب بوده‌اند نیز حق ندارند دیگری را برگزینند». (مترجم)

۱- همچنین وقتی عمار بن‌،سر از مردم برای حضرت علی رضی الله عنه بیعت می‌گرفت با این عبارت با آن‌ها پیمان می‌بست که: «ما با شما بر اطاعت خدا و عمل به سنت رسول او بیعت می‌کنیم، اگر بر آن وفا نکردیم حق اطاعتی بر شما نداریم و بیعتی بر گردن شما نیست. (نبایعكم على طاعة اللهّ وسنة رسوله، فإن لم نف لكم فلا طاعة لنا عليكم ولا بيعة فی أعناقكم)، (بحار الأنوار، ج ششم).

همچنین هنگامی که قیس‌بن سعد بن عباده در مصر، به نام امیرالمؤمنین علی بیعت می‌گرفت، در خطبه‌ی خود چنین می‌گفت: برخیزید و به شرط عمل بر کتاب خدا و سنت پیامبرش‌بیعت کنید، پس اگر ما در میان شما به کتاب خدا و سنت رسول او عمل نکردیم، بیعتی برگردن شما نداریم، (بحار الأنوار، ج ۸ ـ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۵۵۱). خود حضرت علی رضی الله عنه نیز در اولین خطبه بعد از خلافت خویش همین موضوع را ابراز داشت، آنجا که فرمود: اگر از جانب ما نیکی دیدید، آن‌را بپذیرید و اگر بدی دیدید، رد کنید. ر.ک: نهج‌البلاغه، فیض‌الإسلام، پایان خطبه ۱۶۶ (مترجم)

۲- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۵، ص ۲۴۸.

خواست[۱] خداوند مقتدر و دانا و مظهری از مظاهر لطف الهی به این دین بود که می‌خواست آن را بر سایر ادیان غالب گرداند[۲] و وحدت کلمه‌ی مسلمانان را حفظ نماید. همچنین این بیعت، موافق با عادت و شیوه‌ی انتخاب عرب‌ها بود که آنان با شورا و رأی آزاد، مسایل مهم خود از قبیل انتخاب رئیس قبیله و فرمانده‌ی لشکر را با رأی دادن به کسی که از نظر سنّ، تجربه و تدبیر و شایستگی بر دیگران برتری داشت، حل می‌کردند. این شیوه از نسل‌های گذشته همواره مورد توجّه و عمل اعراب بوده است[۳]. پروفسور سید امیر علی[۴] نویسنده‌ی معروف شیعه که قلم شیوایی به زبان انگلیسی دارد، این حقیقت تاریخی را این گونه بیان می‌کند:

۱- علی‌ﷺ نیز این مطلب را تأیید کرده‌است آنجا که‌می‌فرماید: «آگاه باشید! آنچه پیش از این مقدّر بود (خلافت خلفا و انتقال به ایشان) واقع‌شد و آنچه حکم واراده‌ی خدا به آن تعلق گرفته پی در پی پیش خواهد آمد.» (نهج‌البلاغه با ترجمه و شرح فیض‌الإسلام، خطبه‌ی۱۷۵، ص ۵۷۱ ـ ۵۷۰، انتشارات فیض الاسلام، ۱۳۷۰). همچنین در فرازی دیگر خشنودی‌خویش از این برنامه‌ی الهی را اعلام داشته می‌فرماید: «رضينا عن اللهّ قضاه وسلمنا للهّ أمره» «ما از قضا و قدر الهی خشنود و تسلیم فرمان او هستیم.» (منبع سابق، ص ۱۲۲، خطبه ۳۷) (مترجم)

۲- خداوند در سوره‌ی صف آیه‌ی نهم می‌فرماید: خدا ذاتی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه‌ی اد،ن غالب سازد، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند.

۳- استاد عقاد می‌گوید: عمرِ علی‌ﷺ به هنگام وفات رسول خداﷺ سی سال و اندی بود و این سن برای ملتی که اهمیت فراوانی به سن و احترام خاصی به بزرگسالان قایل بودند، یکی از دشوارترین موانع بود که گذشتن از آن آسان نبود. (العبقريات الإسلامية، ص ۳٤۱)

آنچه از تاریخ ثابت و سزاوار ترجیح است این است که حضرت علی‌ﷺ در آن هنگام سی و سومین بهار زندگی خود را می‌گذراند و حضرت ابوبکرﷺ ۶۱ سال داشت.

۴- امیر علی در سال ۱۸۴۹ میلادی دیده به جهان گشود. اجداد او ایرانی و شیعه بودند و جدّ اعلای او در زمان حمله‌ی نادر شاه به هند، وی را همراهی نمود و پس از فتح هند به خواهش امپراتور مغول در خدمت آن دولت باقی ماند. وی نویسنده و حقوقدانی است که بر زبان انگلیسی چیره بود. در سال ۱۹۰۰ از طرف نایب السلطنه‌ی هند قاضی کل دیوان دادگستری ولایت کلکته شد و در سال ۱۹۰۹ به عضویت کمیسیون قضایی شورای خاص سلطنتی انگلیس درآمد و در سال ۱۹۰۸ اتحادیه‌ی مسلمانان لندن را تأسیس کرد. آثار قلمی زیادی از وی به جای مانده که دو کتاب او به زبان انگلیسی شهرت زیادی دادند: «روح اسلام» و «تاریخ مختصر عرب»، که هر دو به زبان فارسی ترجمه شده‌اند. وی در سال ۱۹۲۸ رخت از جهان بر بست. (برای اطلاع بیشتر از شرح حال و افکار امیر علی به پیشگفتار کتاب روح اسلام و کتاب اقالیم قبله مراجعه کنید).

«نزد عرب‌ها زعامت و ریاست قبایل، موروثی نیست، بلکه از طریقِ انتخاب صورت می‌گیرد. آنان کاملا به اصلِ انتخاب ملزم و عامل هستند. تمام افراد قبیله در انتخاب رئیس قبیله، حق رأی دارند و از میان بازماندگان متوفی شخصی براساس سن و تقدّم (SENIORITY) انتخاب می‌شود.

مسلمانان در انتخاب جانشین پیامبر ﷺ بر همین اصل قدیمی ملتزم شدند و از آنجا که شرایط، بسیار دشوار بود و آن وضع فوق العاده‌ای که پیش آمده بود مجال هیچ گونه تأخیر در انتخاب خلیفه را نمی‌داد، انتخاب ابوبکر﷛ به جانشینی رسول ﷺ با در نظر گرفتن سنّ و اعتبار و احترامی که بین مردم عرب داشت، بدون تأخیر انجام گرفت. این دو صفت نزد عرب‌ها امتیاز بزرگی محسوب می‌شدند.

ابوبکر﷛ به صفت دانش و اعتدال معروف بود. علی﷛ و اهل بیت پیامبر ﷺ بنابر اخلاصی که از یکدیگر به ارث برده بودند و بنابر وفاداری و محبت به اسلام، ابوبکر﷛ را به عنوان خلیفه‌ی رسول ﷺ به رسمیت شناختند»[۱]. مسلمانان با این انتخاب، از حکومت قبیله‌ای موروثی که بر اساس خون و شرف نسبی استوار بود، نجات یافتند. اگر در مرحله‌ی نخست، خلیفه از بنی‌هاشم انتخاب می‌شد، آنگاه حکومت دنیوی و رهبری دینی و معنوی برای بنی‌هاشم محرز می‌شد و بدین وسیله در اسلام نیز نوعی پاپیسم و روحانیت گرایی (کهنوت = PRIESTHOOD)پدید می‌آمد، همان گونه که در بین مسیحی‌ها این مقام روحانیت به نام اکلیروس(GLERGY)وجود داشت. اگر

۱- تاریخ مختصر عرب، ص ۲۱ همچنین ابن ابی الحدید (متوفی ۶۵۵ هـ. ق) شارح نهج البلاغه که یک شیعه‌ی معتزلی است دراین باره می‌نویسد: «علمای گذشته و متأخرین ما و نیز علمای بصره و بغداد متفق‌اند که بیعت ابوبکر صدیق بیعتی صحیح و شرعی و قانونی بوده است. این بیعت گرچه بنابر نص صریحی نبود ولی براساس اصل انتخابی‌صورت گرفت که به‌اجماع، یکی‌از شیوه‌های‌تعیینِ امام و رهبر شناخته‌شده‌است.» (شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۷) (مؤلّف) همچنین پروفسور امیر علی در کتاب «روح اسلام» تعجیل در انتخاب حضرت ابوبکر را توجیه می‌کند و می‌نویسد: «شاید ضرورت فوری گزینش زعیمی برای‌دولت، این‌تعجیل‌را توجیه کند، علی﷣ با علو طبع و فداکاری همیشگی خود نسبت به این دین و با نگرانی بسیار از این که کوچک‌ترین اختلافی میان اصحاب آموزگار بروز نکند، بی‌درنگ با ابوبکر بیعت کرد.» (روح اسلام، ص ۲۷۰، ترجمه‌ی ایرج رزاقی، محمد مهدی حیدر پور- انتشارات آستان قدس رضوی ۱۳۶۶ هـ. ش.). همچنین به کتاب «خاتم النبیین» ص ۴۳۱ - ۴۲۸ اثر پروفسور عباس شوشتری، چاپ چهارم، مؤسسه‌ی عطایی مراجعه کنید. (مترجم)

چنین می‌شد، همان عواقب وخیم و آثار سوء که در مقام روحانیت مسیحی و نظام طبقاتی مجوسی و برهمایی پدید آمد، در جامعه‌ی اسلامی و در بین پیروان این دین نیز به وجود می‌آمد و رهبری جامعه و پیشوایی مذهبی و حق رأی و منافع اقتصادی، منحصر و مخصوص یک طبقه و خانواده دانسته می‌شد و در طول تاریخ، نسل‌هایی به وجود می‌آمد که این طبقات را از سطح عموم انسان‌ها و حتی از مقام بشریت نیز برتر می‌دانستند و معتقد می‌شدند که آنان باید با نذورات و هدایا و صدقات و سهم‌های مشخصی از اموال مردم، زندگی کنند. این امر کاملاً منافیِ حکمتی بود که رسول خداﷺ به خاطر آن قبول زکات را برای بنی‌هاشم حرام قرار داده است. ابوهریره‌رضی الله عنه می‌گوید: یک بار حسن بن علی‌رضی الله عنهما (در سنین کودکی) یک دانه خرما از اموال زکات برگرفت و در دهان گذاشت، وقتی پیامبرﷺ متوجه شد، خطاب به او گفت: «کخ کخ» تا آن را از دهان بیرون اندازد و سپس فرمود: «مگر نمی‌دانی که ما صدقه (زکات) نمی‌خوریم؟»[۱] عبدالمطّلب بن ربیعه بن الحارث در روایتی طولانی می‌گوید رسول اللّهﷺ فرمود: «همانا این صدقات (اموال زکات) چرک مال هستند، خوردن آن‌ها برای محمّد و آل محمّد حلال نیست»[۲]. خداوند، خاندان هاشمی و افراد اهل بیت را از این که مصداق آیه‌ی زیر قرار گیرند، حفظ نمود:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلۡأَحۡبَارِ وَٱلرُّهۡبَانِ لَيَأۡكُلُونَ أَمۡوَٰلَ ٱلنَّاسِ بِٱلۡبَٰطِلِ ٣٤﴾ [التوبة: ٣٤].

«ای مؤمنان! بسیاری از علما و زاهدان اهل کتاب، اموال مردم را به ناحق می‌خورند.»

اگر این دو ریاست (معنوی و مادی) از طریق ارث به بنی هاشم انتقال می‌یافت، هرگز از دست آنان خارج نمی‌گردید؛ زیرا آن را میراث به حق خود می‌دانستند. از اینجاست که بعضی از افراد رک گوی قریش بدون اغراق گفته بودند:

۱- صحیح بخاری، الجامع الصحیح، باب «ما یذکر فی الصدقة للنبی»، کتاب الزکاة و جامع صحیح مسلم، باب «تحریم الزکاة علی آل رسول اللهﷺ»، کتاب الزکاة. آل‌رسول که زکات برای آن‌ها حرام است عبارتند از: بنی‌هاشم و بنی‌المطلب؛ نه دیگران.

۲- صحیح مسلم، کتاب الزکاة، باب «ترك استعمال آل النبی علی الصدقة».

«اگر ولایت امور شما به دست بنی‌هاشم افتاد، بدانید که به تیره‌های دیگر قریش انتقال نخواهد یافت»[۱].

راز تأخیر خلافت علی‌رضی‌الله‌عنه

کسانی که از تاریخِ حرکت‌های انقلابی و نهضت‌های اصلاحی آگاهی دارند، به خوبی می‌دانند که بسیاری از جنبش‌های انقلابی و اصلاح‌طلب، بر اساس دعوت به اصلاح و مبارزه با فساد و گمراهی، آغاز و پایه‌گذاری شده‌اند؛ اما سرانجام به تأسیس حکومت و دست‌یابی به قدرتِ سیاسی و نظامی و اختصاص کرسی ریاست برای خاندان رهبر آن انقلاب و بنیانگذار آن حرکت و جنبش، منتهی گشته و دراین باره تجربه‌های تلخی به دست آورده‌اند. به همین دلیل، افراد زیرک و آینده‌نگرانِ تیزبین، نسبت به دعوت‌ها و نهضت‌های دینی حساسیت داشته و همواره از فرجام آن‌ها بدبین و هراسان بوده‌اند.

این حساسیت در گفت و گویی که بین هرقل (هراکلیوس) امپراطور بیزانس روم و ابوسفیان انجام گرفت، کاملا مشهود و آشکار است. این گفتمان زمانی صورت گرفته که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم طی نامه‌ای هرقل را به اسلام دعوت کرده بود. از این گفت و گو و همچنین از واکنش و برداشت او در برابر این نامه، به تیزهوشی و مطالعه‌ی گسترده‌ی وی و هم چنین به صداقت ابوسفیان پی می‌بریم. از جمله سؤالات او از ابوسفیان این بود که: «آیا کسی از اجداد او پادشاه بوده است»؟ وقتی ابوسفیان پاسخ منفی داد، هرقل گفت: «اگر کسی از نیاکان او پادشاه می‌بود، می‌گفتم که لابد این آیین را آورده است تا پادشاهیِ از دست رفته‌ی خود را باز ستاند و میراث پدری خود را مطالبه کند[۲].

وقتی هرقل نسبت به فردی که مردم را به ایمان به اللّه و رسالت خویش فرا می‌خواند، براساس و پایه‌ای تاریخی این گونه استنباط و قضاوت می‌کند، پس به نظر

۱- عقاد، العبقريات الإسلامية، ص ۹۳۸.

۲- صحیح بخاری، الجامع الصحيح باب «كيف كان بدء الوحی». حسن بن علی‌رضی‌الله‌عنهما به خوبی به این نکته پی برده بود، آنجا که می‌گوید: «به خدا سوگند! بعید به نظر می‌رسد که خداوند، نبوت و خلافت را در خاندان ما ـ اهل بیت ـ جمع کند.» (ذهبی، سير اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۷۸).

شما اگر در نتیجه‌ی دعوت پیامبر ﷺ حکومت و سلطنتی موروثی پدید می‌آمد و جانشینی بلافصل آن حضرت ابتدا به فردی از افراد خاندانش منتقل می‌شد، آیا جهان، این گونه استنباط نمی‌کرد که دعوت نبوی و کوشش‌های اصلاحی ـ معاذ اللّه ـ همه در خدمت خاندان پیامبر بوده و تمام تلاش‌های وی در جهت به قدرت رساندن خاندان خود و فراهم آوردن زندگی مرفّه و آینده‌ی درخشان و اختصاص زعامت و رهبری به آل خود بوده است؟

تقدیر و برنامه‌ی تنظیمی خداوند دانا چنین بود که رسول خدا ﷺ کسی را به جانشینی خود انتصاب نفرمود و بعد از وی هیچ یک از اهل بیت و خاندان هاشمی بلافاصله جانشین وی نگردید، بلکه نخستین جانشین ایشان حضرت ابوبکر رضی الله عنه بود که از قبیله‌ی بنی تمیم بود و بعد از وی حضرت عمر بن الخطاب رضی الله عنه که از قبیله‌ی بنی عدی بود و سپس حضرت عثمان بن عفان رضی الله عنه به خلافت رسید که از بنی امیه بود. و زمانی خلافت به حضرت علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه رسید که در میان مسلمانان و اصحاب رسول اللّه ﷺ کسی از او افضل و تواناتر برای حمل بار خلافت وجود نداشت. بدین وسیله جای اعتراض و شبهه‌ای برای هیچ کس باقی نماند؛ زیرا مسأله، مسأله‌ی طبقاتی و خاندانی و تعصب نژادی نبود، بلکه قضیه‌ی لیاقت و شایستگی و توانایی این کار بود. پس راز تأخیر خلافت حضرت علی رضی الله عنه بنا بر همین حکمت بود که خداوند در نظر داشت، و کار خدا همواره روی حساب و برنامه‌ی دقیقی است و باید به مرحله‌ی اجرا در آید (و کان أمر اللّه قدرا مقدورا).

نخستین آزمون سخت حضرت ابوبکر رضی الله عنه و موضع قاطع وی

محدثان و سیره‌نگاران، متفق‌اند که رسول اللّه ﷺ فرموده‌اند:

«اِنّا مَعْشَرَ الاَنْبِیاءِ لا نُوَرِّثُ ما تَرَکْناهُ صَدَقَةٌ»[(۱)]

«ما پیامبران میراثی نمی‌گذاریم، آنچه از ما به جای می‌ماند صدقه است»[(۲)].

۱- مسند امام احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۴۶۳، نسائی (فتح الباری، ج ۱۲، ص ۸)

۲- این مفهوم در روایات شیعه نیز به کثرت دیده می‌شود؛ به عنوان مثال کلینی به سند معتبر از صادق نقل می‌کند که: علما وارثان پیامبرانند؛ زیرا پیامبران هیچ گونه پول و ثروتی به میراث نمی‌گذارند. تنها میراث آن‌ها احادیثی از سخنانشان است. روایت کامل بدین شرح است: عن ابی

امام احمد با سند خود از ابوهریره﵁ روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمودند:

«لا يَقتَسِمُ وَرَثَتِى دينارا وَلا دِرْهَما، ماتَرَكْتُ بَعْدَ نَفَقَةِ نِسائى وَمَعُونَةِ عامِلِى فَهُوَ صَدَقَةٌ»

«ورثه‌ی من طلا و نقره‌ای بین خود تقسیم نمی‌کنند، آنچه پس از من به جای می‌ماند، پس از نفقه‌ی همسران و خدمتگزارانم، صدقه است.»

امام بخاری، امام مسلم و ابوداود از مالک بن انس با سندش از ابوهریره﵁ با همین الفاظ روایت کرده‌اند؛ همچنین امام بخاری از عروه و او از عایشه‌ی صدیقه﵂ روایت کرده که بعد از وفات پیامبر ﷺ همسران وی خواستند عثمان﵁ را نزد ابوبکر﵁ بفرستند تا نسبت به میراث آنان با وی سخن بگوید، ولی عایشه﵂ گفت: مگر رسول الله ﷺ نگفته که ما میراث نمی‌گذاریم، آنچه از ما به جای می‌ماند صدقه است؟ این روایت در کتاب صحیح مسلم نیز آمده است.

آری، این عمل، در شأن پیامبر ﷺ و مطابق با شیوه‌ی همیشگی وی در طول حیات مبارک اوست؛ زیرا آن حضرت ﷺ اهل بیت خود و بنی‌هاشم را در مواقع خطر، پیش می‌انداخت و به هنگام منفعت و غنیمت دور نگه می‌داشت؛ چنان که روز بدر با حمزه و علی و عبیده همین شیوه را اعمال داشت و آنان را برای مبارزه با پهلوانان نامدار عرب مقدّم کرد. آن حضرت ﷺ مصرف زکات و صدقه را که بزرگ‌ترین منبع درآمد مالی

البختری عن ابی‌عبدالله؈ قال: إن العلماء ورثة الأنبياء وذلك أن الأنبياء لم يورثوا درهما ولا دينارا وإنما أورثوا أحاديث من أحاديثهم فمن أخذ بشيء منها فقد أخذ بحظٍّ وافرٍ - (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲، باب صفة العلم وفضله، حدیث شماره: ۲). همچنین باب «ثواب العالم والمتعلم»، حدیث شماره: ۱، ص ۳۴، - انتشارات دارالکتب الإسلامیه، تهران، چاپ سوم، ۱۳۸۸. به نقل از ولایت فقیه، خمینی، ص ۱۳۰. از همه مهم‌تر آن که خود علی﵁ این حدیث را به نظم در آورده است و مترجم فارسی دیوان علی﵁ آن را این گونه ترجمه کرده است:

اگر مردم پس از خود ثروتی بسیار بگذارند برای ارث بردن درهم و دینار بگذارند

ولی ارث پیامبر معنویت‌هایا هدایت‌هاست که بهر راسخون و بهر اولوالابصار بگذارند

(فارسی دیوان امیرالمؤمنین، بیت شماره: ۷۱، ص ۲۶، سراینده عبدالحسین اشعری قمی، انتشارات پیام اسلام قم، چاپ اول - مترجم)

و چشمه‌ی جوشان ثروت در امت اسلام بوده و هست، برای آل خود تا روز قیامت حرام قرار داد و آن هنگام که خواست ربا را حرام کند و خون‌های ریخته شده در زمان جاهلیت را هدر قرار دهد، از عموی خود، عباس بن عبدالمطلب و عموزاده‌ی خود، عامر بن ربیعه بن الحارث بن عبدالمطلب آغاز نمود. رسول خدا ﷺ در خطبه‌ی حجّة الوداع فرمود:

«رباهای جاهلیت باطل و بی‌اعتبار است و اولین ربایی که باطل اعلام می‌گردد، ربای ما (بنی هاشم)؛ ربای عباس بن عبدالمطّلب است و هر خونی که در زمان جاهلیت ریخته شده هدر و ملغی است و نخستین خونی که هدر می‌کنم، از خون‌های ماست و آن خون فرزند ربیعه بن حارث است»[۱]. [بدین گونه رسول خدا ﷺ تمام درهای رفاه و خوشگذرانی را بر روی خود و بستگانش بست و هر کس با آن حضرت نزدیک‌تر بود، از لذت‌های زندگی محروم‌تر بود.] خود حضرت علی رضی الله عنه در نامه‌ای خطاب به امیر معاویه رضی الله عنه این حقیقت را اثبات کرده و می‌گوید:

«هر وقت جنگ شدت می‌گرفت و مردم حمله می‌کردند، رسول خدا ﷺ اهل بیت خود را پیش می‌انداخت و اصحاب خود را با اهل بیت خویش از ضربه‌ی شمشیر و نیزه حفاظت می‌کرد. به همین دلیل، عبیده بن حارث در جنگ بدر و حمزه در جنگ احد به شهادت رسیدند. جعفر نیز در جنگ موته شهید شد. کسی که نمی‌خواهم نامش را ببرم آرزوی شهادت داشت، اما مرگ آنان پیش افتاد و مرگ وی (علی رضی الله عنه) به تأخیر افتاد[۲]. حضرت ابوبکر رضی الله عنه با مشکلی مواجه گشت که قاطعیت و قدرت او را نسبت به اجرای آنچه درباره‌ی یک مسأله‌ی پیچیده، صحیح و حق می‌دانست مورد آزمایش قرار داده بود؛ زیرا هر شخص، مکلّف به چیزی است که به آن علم داشته و آن را حق می‌داند؛ مسأله‌ای که در آنِ واحد، هم جنبه‌ی اصولی و شرعی داشت و هم جنبه‌ی عاطفی و سیاسی، ایشان جنبه‌ی شرعی و اصولی قضیه را بر جنبه‌ی عاطفی و سیاسی آن ترجیح دادند و با دقت کامل، آنچه را از توصیه پیامبر ﷺ و آموزه‌ها و سیره‌ی عملی آن حضرت فهمیده بود، به اجرا گذاشت.

تفصیل این داستان را امام بخاری به نقل از عایشه رضی الله عنها این گونه بیان می‌دارد:

۱- صحیح مسلم، در کتاب الحّج، باب «حجّة النبی» و ابوداود از جابر بن عبداللّه روایت کرده‌اند.

۲- نهج البلاغه، نامه‌ی نهم، صبحی صالح، مصطفی زمانی.

«فاطمه و عباس‌ﷺ برای طلب میراث خود از رسول اللّه ﷺ نزد ابوبکرﷺ آمدند و زمین فدک[(۱)] و سهم آن حضرت از خیبر را مطالبه کردند. ابوبکرﷺ به آن‌ها گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم[(۲)] که می‌گفت: «ما میراث به جای نمی‌گذاریم، آنچه از ما

۱- فدک آبادی‌ای بود در حجاز که فاصله‌ی آن تا مدینه دو، سه روز راه بود و خداوند آن را به صورت صلح به پیامبرش ارزانی داشت. در آن آبادی یک چشمه و تعدادی درخت خرما وجود داشت. (مراصد الاطلاع علی أسماء الأمكنة والبقاع) اثر صفی الدین عبدالمومن بن عبدالحق بغدادی، دارالمعرفه بیروت، ۱۹۵۴ م.

۲- این حدیث را تنها حضرت ابوبکرﷺ روایت نکرده است. همچنان که در اول بحث اشاره شد در کتاب‌های روایی معتبر شیعه نیز آمده و در کتاب‌های اهل سنت از طرق مختلف روایت شده است. یکی از راویان این حدیث، حذیفه است که درباره‌ی وی دانشمند شیعی، ملا عبداللّه مشهدی در کتاب اظهار الحق حدیثی نقل کرده که پیامبر فرمودند: «ما حدثكم به حذيفة فصدقوه» (هر حدیثی که حذیفه برای شما بگوید آن را تصدیق کنید).

همچنین در صحیح بخاری آمده که عمر فاروقﷺ در جمع بزرگی که عباس و علی نیز حضور داشتند گفت: شما را به خدایی سوگند می‌دهم که زمین و آسمان به فرمان او استوار هستند، آیا شما می‌دانید که رسول خدا ﷺ فرمود: «ما میراث نمی‌گذاریم. هر چه از ما بماند، صدقه است؟» همه گفتند: بله، سپس به علی و عباس روی آورد و گفت شما را به خدا! آیا شما نیز می‌دانید؟ گفتند: آری. همچنین در معتبرترین کتاب‌های شیعه به صراحت آمده است که اموال پیامبر بر فاطمه صدقه بوده و بعد از او به بنی‌هاشم و بنی‌مطلب صدقه است و کسی آن‌ها را به ارث نمی‌برد، حتی بعد از وفات پیامبر، عباس مطالبه‌ی ارث نمود، ولی فاطمه گفت: اموال پیامبر صدقه است. علی و چند تن دیگر بر این امر گواهی دادند. فاطمه نیز قبل از وفات، به صدقه بودن اموال خود که عبارت از هفت باغ بود وصیت کرد. به دلیل رعایت اختصار، از آوردن متن حدیث خودداری شد. خوانندگان محترم به کتاب فروع کافی، ج ۷، کتاب الوصایا، باب صدقة النبی، روایات شماره ۱و۲و۶ مراجعه کنند.

همچنین حضرت علی‌ﷺ وصیت کرد که اموالش به عنوان میراث تقسیم نشود. مشروح وصیت نامه‌ی ایشان را در نامه‌ی شماره: ۲۴ نهج‌البلاغه مطالعه فرمایید. میثم بحرانی شارح نهج‌البلاغه، این وصیت نامه را به طور کامل‌تر آورده است. حضرت علی‌ﷺ در این وصیت نامه که در حضور چندین شاهد، به قلم خودش نگاشته است تصریح کرده است که: «اموال و املاک من صدقه است هیچ کس حق ندارد (چیزی از آن‌ها را بفروشد، هبه دهد، به ارث برد» (لايباع منه شيء ولا

می‌ماند، صدقه است. آل محمّد می‌توانند به اندازه‌ی تأمین هزینه‌ی زندگی خود از این مال برگیرند.»

در روایتی دیگر آمده که ابوبکر ﷺ گفت: «پیامبران میراث نمی‌گذارند. من سرپرستی و مخارج کسانی را که رسول اللّه ﷺ برعهده داشت، برعهده خواهم گرفت و بقیه را به همان مواردی که رسول اللّه ﷺ مصرف می‌کرد، مصرف خواهم کرد»[۱]. در صحیح بخاری از ام‌المؤمنین عایشه روایت شده که: فاطمه دختر پیامبر ﷺ کسی را نزد ابوبکر ﷺ فرستاد تا میراث او را از رسول اللّه ﷺ مطالبه کند. ابوبکر ﷺ گفت: رسول خدا ﷺ گفته است: «ما پیامبران، مالی به ارث نمی‌گذاریم و آنچه از ما باز می‌ماند صدقه است. خاندان محمد ﷺ حق دارند هزینه‌ی زندگی خود را از این مال تأمین کنند» و من به خدا سوگند می‌خورم که چیزی از صدقات رسول خدا ﷺ را تغییر نخواهم داد و آن را به همان وضعی که در زمان آن بزرگوار بود باقی خواهم گذاشت و به شیوه‌ی ایشان عمل خواهم کرد[۲]. آری، حضرت ابوبکر ﷺ گفته بود: به خدا سوگند! در هیچ کاری یک ذره از روش رسول اللّه منحرف نخواهم شد.

لذا ایشان بر آنچه معتقد بود و آن را حق می‌دانست، استوار ماند و تصمیم گرفت وصیت رسول اللّه ﷺ را به مرحله‌ی اجرا بگذارد. از طرف دیگر فاطمه ﷺ نیز بر مطالبه‌ی خود اصرار ورزید و این بدان سبب است که یا این حدیث به فاطمه ﷺ نرسیده بود یا این که معتقد بود قانون در این مورد، دست خلیفه‌ی رسول اللّه ﷺ را بازگذاشته است و او مجوّز قانونی دارد که خواسته‌ی او را عملی کند[۳]. به هر حال هر

یوهب ولایورث) [شرح نهج‌البلاغه بحرانی، ۴۰۸/۴ نامه شماره ۲۴].بنابر این عملکرد حضرت علی و فاطمه بزرگترین دلیل و حجت قاطع است.(مترجم)

۱- مسند امام احمد، ج ۱، ص ۱۰.

۲- صحیح بخاری، الجامع الصحیح، باب غزوة خیبر.

۳- ممکن است فاطمه ﷺ بر این اعتقاد بوده که انبیا در اموال منقول (درهم و دینار) میراث نمی‌گذارند، چنان که در روایت آمده: «ورثه‌ی من درهم و دیناری بین خود تقسیم نمی‌کنند.» حال آنکه این مسأله به مال غیر منقول (زمین) تعلق داشت و مال غیر منقول میراث قرار می‌گیرد. ابوبکر صدیق معتقد بود که حکم عام است مال منقول و غیر منقول هر دو را شامل می‌شود لذا به خود حق نمی‌داد که آن را بین ورثه تقسیم کند.

دو در این مورد مجتهد بودند که یا معذورند یا مصیب[۱]. در مسند امام احمدبن حنبل آمده که فاطمه‌رضی الله عنها خطاب به ابوبکررضی الله عنه گفت:

تو نسبت به آنچه از رسول اللّه‌صلی الله علیه وسلم شنیده‌ای، آگاه‌تری[۲]. فاطمه‌رضی الله عنها بعد از وفات رسول خداصلی الله علیه وسلم شش ماه در قید حیات بود و بنابر روایتی تا پایان عمر، از این بابت ناراضی بود.

از این قبیل وقایع که طبیعت بشری مقتضی آن‌هاست در زندگی قبایل و جوامع بشری بسیار پیش می‌آید. طبیعت و سرشت انسان به گونه‌ای است که نسبت به آنچه یقین پیدا می‌کند و آن را حق می‌داند، حساس و عاطفی است و بر موضع خود پافشاری می‌کند، لیکن اختلاف و نارضایتی فاطمه‌رضی الله عنها از ابوبکررضی الله عنه از حدود شرع تجاوز نمی‌کرد و مخالف با علوّ طبع و بزرگواری و بخشندگی طبیعی او نبود.

از عامر روایت شده که حضرت ابوبکررضی الله عنه هنگام مرض وفات حضرت فاطمه‌رضی الله عنها نزد ایشان رفت و اجازه‌ی ورود خواست. حضرت علی‌رضی الله عنه به فاطمه گفت: ابوبکر پشت در منتظر اجازه‌ی ورود است، آیا به او اجازه می‌دهی یا خیر؟ وی گفت: آیا تو راضی هستی؟ حضرت علی گفت: آری، پس حضرت ابوبکررضی الله عنه داخل شد و با او سخن گفت و عذر خود را در این‌باره بیان کرد و او از ابوبکررضی الله عنه راضی شد[۳] [۴].

۱- استاد عباس محمود عقاد در کتاب «فاطمة وفاطمیون» می‌نویسد: حقیقتی که در آن اختلاف نیست این است که بدانیم فاطمه بزرگ‌تر از آن است که به ناروا چیزی ادعا کند و صدیق نیز بزرگ‌تر از آن است که حقّی را از فاطمه سلب کند ... زیرا سرانجام چنان شد که ابوبکر با رضایت فاطمه محصول فدک را به مصرف صحیح می‌رساند و خلیفه هم چیزی از عواید فدک را برای خود برنمی‌داشت تآیا کسی علیه او ادعایی داشته باشد. تنها مسأله دشواری امر قضاوت بود. (مترجم)

۲- مسند امام احمد، ج ۱، ص ۴.

۳- طبری؛ «محب الریاض النضرة فی مناقب العشره»، ص ۱۷۶، دارالکتب العلمیه بیروت، چاپ اول، ۱۹۸۴ م؛ طبقات ابن سعد، ج۸، ص ۱۷، چاپ لیدن. از روایت طبقات معلوم می‌شود که نماز جنازه‌ی فاطمه‌رضی الله عنها به امامت ابوبکررضی الله عنه خوانده شد (ج ۸، ص ۱۹). همچنین مسند فاطمة الزهراء، اثر سیوطی، ص ۵۸، مطبعة العزیزیة.

۴- این مفهوم در منابع شیعی نیز آمده است؛ از جمله آنکه ابن میثم بحرانی شارح نهج البلاغه می‌نویسد: وقتی ابوبکر سخنان حضرت زهرا را شنید حمد و سپاس خدا را گفت و درود بر

این بحث را با گفته‌ی استاد عقاد در کتاب «العبقريات الإسلامیه» به پایان می‌بریم، وی می‌نویسد:

این کار عاقلانه‌ای نیست که وفاداری و محبت ابوبکر صدیق رضی الله عنه با پیامبر را مورد شبهه قرار دهیم، به علّت این که فاطمه رضی الله عنها را از میراث محروم داشت؛ زیرا اگر او را محروم کرد دختر خودش عایشه رضی الله عنها را نیز محروم‌نمود[1]، به دلیل این که در شریعت اسلام، انبیا میراث نمی‌گذارند. ابوبکر نمی‌خواست با منع میراث از وارثان پیامبر صلی الله علیه وسلم که از جمله‌ی آنان دختر محبوب خودش نیز بود، ظلم کند و در این باره بخل ورزد؛ اما می‌خواست دین پیامبر صلی الله علیه وسلم و وصایای او را حفظ کند که مسلما حفظ آن‌ها از حفظ مال و فرزند لازم‌تر بود[2]. سپس می‌افزاید:

پیامبرش فرستاد سپس گفت ای بهترین بانوان و دختر بهترین پدران! به خدا قسم که من از نظر رسول خدا تجاوز ننموده‌ام و جز به فرمان او عمل نکرده‌ام ...

آنچه متعلق به پدرت بوده حق توست. پیامبر خدا از فدک به مقدار خوراک شما برداشت می‌کرد و باقیمانده را میان مسلمانان تقسیم می‌کرد و در راه خدا می‌داد و این مقدار حق الهی توست، من هم با فدک همان کاری را می‌کنم که پیامبر می‌کرد، این بود که حضرت زهرا بدان راضی شد و عهد و پیمانی بر آن اساس گرفت و ابوبکر محصول فدک را جمع می‌کرد و به مقدار کفایت به ایشان می‌داد. (ترجمه‌ی فارسی مصباح السالكين ج۷ ص ۳۸۵ و ۳۸۶، آستان قدس، بنیاد پژوهش‌های اسلامی ۱۳۸۵، اصل عربی ج۵ ص ۱۰۷ مؤسسة النصر ۱۳۸۴)

ابن ابی الحدید نیز آورده است که: فاطمه رضی الله عنها گفت: تو نیز چنان کن که پدرم رسول الله می‌کرد. ابوبکر گفت: تو را به خدا سوگند! چنین کاری انجام بدهم؟، گفت: آری، به خدا! حتما باید چنان کنی و سپس فرمود: خدآیا! گواه باش، (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۶ شرح نامه ۴۵).

۱- آری، اگر ابوبکر رضی الله عنه با فاطمه رضی الله عنها عداوت داشت با ازواج مطهرات و پدران و برادرانشان چه عداوتی داشت؟ زیرا اگر میراثی تقسیم می‌شد همسران پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز از ترکه‌ی وی ارث می‌بردند که از جمله‌ی آن‌ها عایشه دختر خودش و حفصه دختر عمر بن خطاب نیز بودند، با آنان چه دشمنی داشت و همچنین حضرت عباس عموی پیامبر نیز ارث می‌برد و به طور مجموع حدود نیمی از ترکه‌ی رسول الله صلی الله علیه وسلم به آنان می‌رسید. (ابن حجر، الصواعق المحرقة، مترجم)

۲- العبقريات الإسلاميه، ص ۴۴۶.

«قضاوت ابوبکر﷛ در مورد مسأله‌ی میراث، قضاوتی بود که مجوز قانونی‌دیگر نداشت تا به‌گونه‌ای دیگر داوری کند[۱]؛ زیرا می‌دانست که پیامبر میراثی به‌جای نمی‌گذارد، همان‌گونه که خودش فرموده است. عایشه﷞ نیز در این مورد مانند فاطمه﷞ بود. حضرت ابوبکر﷛ هنگام وفات به عایشه﷞ وصیت کرد تا هر چه از اموال شخصی‌اش به او تعلّق می‌گیرد یا به او بخشیده است، به نفع مسلمانان از آن‌ها صرف‌نظر کند و به او تأکید کرد که این مال نه به عنوان هبه برایت حلال است و نه به عنوان میراث»[۲]. این یک واقعیت تاریخی است که ابوبکر﷛ در ایام خلافت خود حقّ اهل بیت را از غنایم مدینه و اموال فدک و خمس خیبر کاملاً می‌داد[۳] جز این که بنابر بنابر آنچه از پیامبر شنیده بود، احکام میراث را بر آن جاری نمی‌ساخت[۴]. از محمد باقر﷫ و همچنین از زید بن علی شهید روایت شده که فرمودند: «ابوبکر و عمر هیچ گونه حقّی از ما (اهل بیت) غصب نکرده و به اندازه‌ی یک سر مو بر ما ظلم نکرده‌اند.»

۱- زید بن علی بن حسین می‌فرماید: به خدا سوگند! اگر من نیز به جای ابوبکر بودم همانند او قضاوت می‌کردم (وأیم الله لو رجع الأمر إلیّ لقضیت بقضاء ابی‌بکر) (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱٦، ص ۲۲۰ (مترجم)

۲- العبقریات الإسلامیه، ص ۴۴۸.

۳- ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۹۶. ابن ابی الحدید طبق تحقیق محققان اهل سنت و شیعه یکی از دانشمندان برجسته‌ی شیعه بود. پروفسور امیر علی مورخ و محقق معروف شیعه می‌نویسد: در مقدمه‌ی شرح نهج البلاغه آمده است که ابن ابی الحدید یک معتزلی و یک شیعه بود. او فقیهی عالی مقام، متبحر در علم و دانش، متکلم و شاعر بود. (به نقل از پاورقی کتاب روح اسلام، اثر سید امیر علی، ص ۴۰۸، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶هـ. ش ـ مترجم) نیز ر. ک: یکصد و پنجاه صحابی ساختگی، تألیف سید مرتضی عسکری.

۴- فدک به اتفاق فرق اسلامی از غنایمی است که بدون جنگ و نیروی نظامی فتح شده است و در اصطلاح شرع «فیء» نامیده می‌شود. صادق﷫ درباره‌ی حکم فیء می‌گوید: هی للهّ وللرسول ولمن قام مقامه بعده (این فیء، از آنِ خدا و رسولش است و بعد از وفات رسول خدا به جانشین وی تعلق می‌گیرد. (تفسیر صافی، ص ۳۱۰) (مترجم)

مفهوم این روایت در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید نیز آمده است[1]. در اینجا این نکته شایان گفتن است که حضرت علیس در دوره‌ی خلافت خود نیز به شیوه‌ای‌عمل کرد که ابوبکرس عمل کرده بود، وی فدک را به مواردی که حضرت ابوبکرس به مصرف می‌رسانید، مصرف می‌کرد و بین ورثه‌ی پیامبر تقسیم نکرد[2]،[این عمل حضرت علیس دلیل روشنی است بر این که ترکه‌ی پیامبرص میراث نبوده است وگرنه آن را تقسیم می‌کرد و به فرض این که از حق خود گذشته بود، سهم حضرت حسن و حسین و خواهرانشان و سهم عباس، عموی پیامبر را می‌داد[3].]

فاطمه‌ی زهراء

قلم اِبا دارد که قبل از آنکه چند سطری درباره‌ی بزرگ بانوی زنان بهشت و پاره‌ی تن پیامبرص بنویسد، قدمی به جلو بردارد. او فاطمه‌ی زهرا دخت رسول اللّهص است که درود خدا بر پدر و آل و اصحاب پدرش باد! فاطمه کوچک‌ترین دختران پیامبر و محبوب‌ترین آن‌ها نزد وی بود. واقدی از طریق ابوجعفر باقر روایت کرده که حضرت عباس گفت: فاطمهء زمانی متولد شد که کعبه در حال نوسازی بود و در آن مدت، سن پیامبر ۳۵ سال بود. مداینی نیز به صحت این روایت یقین نموده است و بنا بر قولی دیگر ولادت او یک سال (یا اندکی بیش‌تر) قبل از بعثت پیامبر بوده است.

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۲۰ نامه‌ی ۴۵ سپس راوی در ادامه‌ی روایت می‌گوید: از محمد باقر پرسیدم آیا با ابوبکر و عمر محبت ورزم؟ گفت: آری، حتما آیا نه تنها در دنیا که در آخرت نیز با آن‌ها محبت داشته باش! اگر از این بابت زیانی متوجه تو شود به گردن من. سپس فرمود: خداوند فلانی و فلانی را به سزای اعمالشان برساند که بر ما اهل بیت دروغ بر بستند (والذی أنزل القرآن علی عبده لیکون للعالمین نذیرا ما ظلمنا من حقنا مثقال حبة من خردل. قلت: جعلت فداك. أفأتولاّهما؟ قال: نعم ویحك تولّهما فی الدنیا والآخرة وما أصابك ففی عنقی.ثم قال: فعل اللهّ بالمغیرة وبُنان فانهما كذبا علینا أهل البیت).(مترجم)

۲- ر.ک: منهاج الاعتدال، امام ذهبی، این کتاب مختصر «منهاج السنة»، اثر ابن تیمیه است. مفاد این روایت در شرح نهج البلاغة ابن الحدید نامه‌ی ۴۵ آمده است.

۳- عبارت داخل کروشه از سوی مترجم افزوده شده است.

حضرت علی‌رضی الله عنه اوایل محرم سال دوم هجری با فاطمه ازدواج کرد[۱]. در کتاب «الامالی» ابوجعفر طوسی آمده که حضرت ابوبکررضی الله عنه در تهیه و خریداری جهیزیه‌ی فاطمه‌رضی الله عنها سهمی بزرگ و نقش مهمی داشته است[۲]، و همچنین عایشه و ام سلمه، همسران پیامبر در تهیه‌ی جهیزیه و مسکن علی و فاطمه سهم و همکاری داشتند[۳]. نسل رسول الله ﷺ فقط از اولاد فاطمه‌رضی الله عنها تداوم یافت. فاطمه‌رضی الله عنها به هنگام ازدواج ۱۸ ساله بود[۴]. طبرانی روایت کرده که عایشه‌رضی الله عنها گفت: «هرگز کسی را بهتر از فاطمه ندیدم، جز پدر بزرگوارش.»

عبدالرحمن‌بن ابی نعیم از ابوسعید خدری به صورت مرفوع روایت می‌کند که فاطمه بزرگ بانوی تمام زنان اهل بهشت است، جز آن [مقامی] که برای مریم بنت عمران است. در صحیحین از مسور بن مخرمه‌رضی الله عنه نقل شده که رسول الله ﷺ فرمودند: «فاطمه پاره‌ی تن من است؛ شادی او، شادی من و ناراحتی او، ناراحتی من است.»

حضرت عایشه‌رضی الله عنها می‌گوید: راه رفتنِ فاطمه شبیه راه رفتن پیامبر ﷺ بود.

ابوعمر می‌گوید: حسن، حسین، زینب و ام کلثوم از بطن فاطمه متولد شدند و تا زمانی که او زنده بود حضرت علی‌رضی الله عنه با زنی دیگر ازدواج نکرد. عقبه بن مریم از ابی ثعلبه الخشنی روایت می‌کند که هرگاه رسول الله ﷺ از غزوه یا سفری بر می‌گشت، ابتدا به مسجد می‌رفت و دو رکعت نماز می‌گزارد و سپس نزد فاطمه‌رضی الله عنها می‌آمد و بعد نزد اهل بیت خود می‌رفت. عایشه بنت طلحه از عایشه، ام المؤمنین‌رضی الله عنها نقل می‌کند که گفت: «کسی را ندیده‌ام که شیوه‌ی گفتارش بیش از فاطمه‌رضی الله عنها با طرز

۱- الإصابة فی تمییز الصحابه، ج ۸، ص ۵۴، قول صحیح همین‌است، همان‌طور که در بخش دوم (در پی‌نوشت) به نقل از شاه ولی الله دهلوی ذکر شد. دلیل دیگر این که حضرت حسن‌رضی الله عنه در سال سوم هجری متولد شده است.

۲- طوسی، الامالی، ج ۱، ص ۳۹، چاپ نجف.

۳- ابن ماجه، سنن، کتاب النکاح، باب الولیمه، به نقل از کتاب «رحماء بینهم» اثر شیخ محمد نافع.

۴- روایت شده که سن او هنگام ازدواج پانزده سال بوده و در بعضی روایات خیلی کمتر از این نیز گفته‌اند.

گفتار پیامبر شباهت داشته باشد»[1]. حضرت فاطمه رضي الله عنها اشتیاق فراوانی به‌خشنودی و جلب رضایت رسول خدا ﷺ داشت و می‌کوشید به عملی که پیامبر ﷺ بنابر اقتضای عاطفه‌ی پدری و محبت طبیعی فرزند، خواهان آن است، جامه‌ی عمل بپوشاند. در اینجا به چند نمونه اشاره می‌شود:

۱- از ابن عمر رضي الله عنهما نقل شده که هرگاه پیامبر ﷺ اراده‌ی مسافرت داشت، نزد فاطمه رضي الله عنها می‌رفت و از آنجا حرکت می‌کرد و هرگاه از سفر باز می‌گشت، نخست نزد فاطمه رضي الله عنها وارد می‌شد. وقتی از غزوه‌ی تبوک بازگشت فاطمه رضي الله عنها مقنعه‌ای خریده و با زعفران رنگ کرده بود و نیز پرده‌ای بالای درِ خانه نصب کرده یا این که در خانه فرشی انداخته بود، وقتی پیامبر ﷺ آن را دید بازگشت و در مسجد نشست، فاطمه رضي الله عنها بلال رضي الله عنه را به دنبال پیامبر ﷺ فرستاد تا دریابد که علّت مراجعت پیامبر ﷺ چه بوده است، بلال رضي الله عنه نزد پیامبر ﷺ آمد و علّت را از او جویا شد، آن حضرت فرمود: به علت مشاهده‌ی این اشیا بازگشتم. بلال رضي الله عنه نزد فاطمه رضي الله عنها بازگشت و جریان را برایش بازگو کرد، آنگاه وی پرده را فرو کشید و آن مقنعه را دور کرد و چادر معمولی خود را پوشید. وقتی بلال رضي الله عنه ماجرا را به اطلاع پیامبر ﷺ رساند، آنگاه نزد فاطمه رضي الله عنها بازگشت و فرمود: «دخترم! این گونه باش، پدر و مادرم فدایت!»[2].

۲- عبداللّه بن عمر رضي الله عنهما نقل می‌کند که باری پیامبر ﷺ به خانه‌ی فاطمه رضي الله عنها رفت و در منزل وارد نشد و برگشت، وقتی حضرت علی رضي الله عنه به خانه آمد، فاطمه رضي الله عنها جریان را به اطلاع وی رساند. علی رضي الله عنه علّت این کار را از پیامبر ﷺ جویا شد، آن حضرت در پاسخ فرمود: «به دلیل این که بر درِ خانه، پرده‌ای نصب شده بود، من (و اهل بیتم) به مظاهر و آرایش دنیا چه نیازی داریم؟» راوی می‌گوید: آن پرده منقّش بود، بعد از آنکه علی رضي الله عنه سبب را برای

۱- ابن عبدالبر القرطبی، الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، ج ۴، ص ۳۷۷ ـ ۳۷۴.

۲- امام حماد بن اسحاق بن اسماعیل (۲۶۷ـ۱۹۹ هـ. ق) کتاب «ترکة النبی ﷺ والسبل التی وجهها فیها»، ص ۵۶، تحقیق دکتر اکرم ضیاء العمری، چاپ دانشگاه مدینه، چاپ اول، ۱۴۱۴ ـ ۱۹۸۴م.) امام بخاری، ابوداود و ابن شاهین از طریق قلوسی روایت کرده‌اند.

فاطمه﷙ بازگو کرد، فاطمه﷙ گفت: پس پیامبر ﷺ هر چه دستور بفرمایند من عمل می‌کنم، علی﷛ گفته‌ی او را به آن حضرت ﷺ رساند، آنگاه ایشان فرمودند: «این پرده را به فرزندان فلانی بدهید که به آن نیاز دارند»[۱].

۳- ثوبان غلام رسول اللّه ﷺ می‌گوید: هرگاه پیامبر ﷺ می‌خواست به مسافرت برود، آخرین شخصی که با او خداحافظی می‌کرد، فاطمه﷙ بود و نیز هنگام مراجعت، نخست، به منزل او وارد می‌شد. یک بار که از غزوه‌ای باز می‌گشت، دید که فاطمه﷙ گلیم یا پرده‌ای بر درِ خانه نصب کرده و حسن و حسین را دو دستواره‌ی نقره‌ای (مردانه) پوشانده بود. پیامبر ﷺ با دیدن این حالت توقف کرد و به خانه داخل نشد. فاطمه﷙ فهمید که این عمل او، مانع ورود پیامبر ﷺ شده است، بنابر این پرده را پایین آورد و دستواره‌ها را از دست آن دو کودک بیرون آورد، آن‌ها شروع به گریه کردند بنابر این النگوها را به آن‌ها داد، آنان گریه‌کنان پیش پیامبر ﷺ رفتند، آن حضرت النگوها را از دست آن‌ها گرفت و به ثوبان گفت: این‌ها را به فلانی (یکی از شهروندان مدینه) بده و افزود:

«إنّ هؤلاءِ أَهْلُ بَيْتِي أَكْرهُ أَنْ يَأْكُلوا طَيّباتِهِم فِي حَياتِهِمُ الدُّنْيا».

«همانا این‌ها (فاطمه، حسن و حسین) اهل بیت من هستند، نمی‌خواهم در این دنیا شادکامی کنند و نعمت‌های پاکیزه‌ی خود را در زندگی دنیویشان بخورند.»

سپس به ثوبان گفت تا برای فاطمه﷙ گردن‌بندی معمولی و دو دستواره از جنس عاج بخرد[۲]. محبت فاطمه﷙ با پیامبر جهانیان و پدر مهربانش از این جمله‌ی بسیار شیوا و بلیغِ او آشکار می‌گردد که بعد از دفن پیامبر ﷺ گفته بود؛ جمله‌ای که هیچ قصیده‌ی رثایی طولانی و بلیغ نمی‌تواند با آن برابری کند، و آن جمله این است:

يا أنس أطابت أنفسكم أن تحثوا على رسول الله ﷺ التراب؟

۱- همان منبع، ص ۵۷، امام احمد از طریق فضیل بن غزوان نیز روایت کرده است.

۲- حماد، تركة النبی، ص ۵۸ ـ ۵۷.، ابوداود، احمد و ابن ماجه در تفسیر آن را روایت کرده‌اند.

«ای انس! چگونه راضی شدید که بر پیکر پاک رسول الله ﷺ خاک بریزید؟»[۱]

عبدالرزاق به نقل از ابن جریج می‌گوید: فاطمه رضی الله عنها کوچک‌ترین و محبوب‌ترین دخترِ پیامبر ﷺ بود. ابوعمر می‌گوید: تحقیقی که بیشتر موجب اطمینان خاطر است، این است که بزرگ‌ترین دختر پیامبر ﷺ زینب سپس رقیه، بعد ام کلثوم و کوچک‌ترین آن‌ها فاطمه رضی‌الله عنهن بوده است[۲]. فاطمه رضی الله عنها بنابر قول مشهور، شش ماه بعد از وفات پیامبر ﷺ از دنیا رحلت نمود. آن حضرت ﷺ به او گفته بود که وی نخستین فردی است که از میان خاندانش در سرای باقی به او می‌پیوندد. همچنین به او گفته بود: «آیا دوست نداری که بزرگ بانوی زنان اهل بهشت باشی؟»[۳] امام مالک از جعفر صادق به روایت پدر و جدش از زین العابدین نقل می‌کند که وفات فاطمه رضی الله عنها در فاصله‌ی بین مغرب و عشا واقع شد[۴]. ابوبکر، عمر، عثمان، زبیر و عبدالرحمن بن عوف برای نماز جنازه حاضر شدند، حضرت علی رضی الله عنه به حضرت ابوبکر رضی الله عنه پیشنهاد کرد که نماز جنازه را بخواند، ابوبکر گفت: با بودن شما؟ گفت: آری، به خدا سوگند! کسی غیر از تو بر او نماز نمی‌گزارد. آنگاه ابوبکر رضی الله عنه جلو رفت و به امامت او نماز خوانده شد و در همان شب دفن شد[۵]. در طبقات ابن سعد به روایت مطرف بن عبدالیساری از عبدالاعلی بن ابی مساور از حماد از ابراهیم آمده که ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر فاطمه رضی الله عنها، دختر پیامبر ﷺ نماز خواند و چهار تکبیر گفت[۶]. رحلت وی در شب سه شنبه، سوم رمضان سال یازدهم هجری به وقوع پیوست[۷]. فرزندان حضرت علی رضی الله عنه از بطن فاطمه رضی الله عنها عبارتند از: حسن، حسین، محسن و ام کلثوم.

۱- امام بخاری، الجامع الصحیح، باب «مرض النبی ووفاته».

۲- سیوطی، مسند فاطمه‌ی زهراء.

۳- البدایة والنهایة، ج ٦، ص ۳۳۲.

۴- حضرت علی رضی الله عنه با اسماء دختر عُمَیس همسر حضرت ابوبکر صدیق، فاطمه رضی الله عنها را غسل دادند. (جلاء العیون، مجلسی، ص ۷۳ و ترجمه‌ی الجوهرة، ص ۱۹) (مترجم)

۵- الموافقة، به روایت بصری و ابن سمان، مسند فاطمة الزهراء، چاپ حیدر آباد، ۱۴۰۶ هـ. ق.

۶- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ٦، ص ۲۱، دارالفکر، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۴ هـ. ق.

۷- ابن حجر، الإصابة فی تمییز الصحابة، ج ۴، ص ۳۸۰.

بیعت حضرت علی‌رضی الله عنه با حضرت ابوبکر رضی الله عنه

در این مورد که بیعت حضرت علی‌رضی الله عنه با ایشان چه زمانی صورت گرفت، روایات مختلفی وجود دارد؛ حافظ ابوبکر بیهقی از ابوسعید خدری روایت کرده که حضرت ابوبکررضی الله عنه بر منبر بالا رفت و نگاهی به حاضران انداخت، چون علی‌رضی الله عنه را نیافت، او را خواست و به او گفت: ای پسرعمو و داماد پیامبر صلی الله علیه وسلم آیا می‌خواهی وحدتِ مسلمانان گسسته شود؟ حضرت علی‌رضی الله عنه پاسخ داد: ای خلیفه‌ی رسول اللّه صلی الله علیه وسلم من هیچ گونه شکایت و رنجشی ندارم[۱] و سپس بیعت کرد[۲]. حافظ ابن کثیر می‌گوید: از این روایت ثابت می‌شود که حضرت علی‌رضی الله عنه در اولین یا دومین روز رحلت پیامبر صلی الله علیه وسلم بیعت کرد و صحیح هم همین است؛ زیرا حضرت علی‌رضی الله عنه همواره با حضرت ابوبکررضی الله عنه بوده و در تمام نمازها پشت سر او حضور داشته است[۳]. حافظ ابن کثیر و بسیاری دیگر از دانشمندان بر آنند که این بیعت دوم برای تأیید و تجدید بیعت اول بوده است. در صحیحین و دیگر کتاب‌ها، در این مورد، روایاتی آمده است[۴].

آزمون حضرت علی‌رضی الله عنه و پایداری او

۱- این مفهوم در منابع شیعی نیز آمده است برای مثال در شرح نهج البلاغه می‌خوانیم: «قال علی وزبیر ما غضبنا الاّ فی المشورة انا نری ابابکر أحق الناس بها انه صاحب الغار وثانی اثنین انا لنعرف له سنه لقد أمره رسول اللهّ بالصلاة وهو حیّ».

(علی و زبیر رضی الله عنهما گفتند: ناراضی موقتی ما فقط به این علت بوده که از ما مشورت نخواستند و الا ما ابوبکر را برای خلافت از دیگران حقدارتر می‌دانیم زیرا او،ر غار پیامبر است و ما به احترام سنّی او معترفیم، رسول اللّه او را در حیات خود به جانشینی خویش بر نماز برگزید). ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ج۱ ص ۳۳۳.

۲- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۵، ص ۲۴۹ (با اختصار).

۳- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۵، ص ۲۴۹. در منابع شیعه نیز آمده است که حضرت علی‌رضی الله عنه در همان روزهای نخستین بیعت کرد؛ برای نمونه مراجعه شود به کتاب روح اسلام، ص ۲۷۰، آستان قدس رضوی ۱۳۶۶، اثر پروفسور سید امیر علی. (مترجم)

۴- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۵، ص ۲۴۶.

حضرت علی رضی الله عنه با مشکلی مواجه شد که خیرخواهی او نسبت به اسلام و مسلمانان و اخلاص او در بیعت با ابوبکر رضی الله عنه را مورد آزمایش قرار داد، ولی وی با استقامت و پایداری ثابت نمود که از خود خواهی و تعصبات قبیله‌ای جاهلی مبرّا و پاک است.

ابن‌عساکر به‌نقل از سوید بن غَفَله آورده است که ابوسفیان به علی و عباس رضی الله عنهما گفت: چه دلیلی دارد که امر خلافت به ضعیف‌ترین تیره‌ی قریش واگذار شده است؟ اگر شما بخواهید مدینه را از سواران و مردان جنگی پر خواهم کرد، علی رضی الله عنه در پاسخ گفت: به خدا سوگند! من خواهان چنین چیزی نیستم، اگر ابوبکر را شایسته‌ی این کار نمی‌دانستیم، هرگز خلافت را به او واگذار نمی‌کردیم. ای ابوسفیان! بدان که مؤمنان، خیرخواه و دوست یکدیگرند، گرچه قبایل و دیارشان از هم دور است و همانا نیرنگ و خدعه، کار منافقان است[۱]. در شرح نهج البلاغه به قلم ابن ابی‌الحدید آمده است که: چون ابوسفیان از علی رضی الله عنه اجازه خواست تا با او بیعت کند، علی گفت: تو خواهان چیزی هستی که کار ما نیست؛ زیرا رسول اللّه صلی الله علیه وسلم به من وصیتی نموده که بر آن پایبندم. وقتی این جواب را از علی شنید، نزد عباس رفت و گفت: ای ابوالفضل! تو به میراث برادر زاده‌ات سزاوارتری، دستت را بگشا تا با تو بیعت کنم و کسی بعد از این با تو مخالفت نخواهد کرد، عباس از این سخن خندید و گفت: ای ابوسفیان! ممکن است چیزی را که علی رد کرده، من خواهان آن باشم؟ ابوسفیان مأیوس شد و برگشت[۲]. همچنین ابن ابی الحدید (شیعه‌ی معتزلی) می‌افزاید: زبیر می‌گوید: وقتی فضل، فرزند عباس گفت: «ای بنی تمیم! شما خلافت پیامبر را تصاحب کردید در حالی که ما شایسته‌ی آن هستیم نه شما»، و نیز وقتی که یکی از فرزندان ابولهب بن عبدالمطلب ابن هاشم در این مورد شعری سروده بود، حضرت علی رضی الله عنه کسی را به سوی آنان فرستاد و از این کار منع کرد و دستور داد که بار دیگر چنین سخنی بر زبان نیاورند و گفت: حفظ سلامتِ دین برای ما محبوب‌تر از هر چیز دیگری است (سلامة الدين أحب إلينا من غيره) [۳].

۱- هندی، کنزالعمال، ج ۳، ص ۱۴۱.

۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۸.

۳- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۲۱.

یعقوبی، مورخ معروف شیعه، روایت کرده است که: عتبه، فرزند ابولهب گفت: «فکر نمی‌کردم امر خلافت از بنی‌هاشم و به خصوص از دست ابوالحسن خارج شود.» حضرت علی رضی الله عنه وقتی این جمله را شنید، عتبه را به شدت توبیخ و منع فرمود[۱].

تعاون و همیاری صادقانه‌ی حضرت علی با حضرت ابوبکر رضی الله عنهما

حضرت علی رضی الله عنه، همان گونه که انتظار می‌رفت و شرف و نسب و اخلاص او اقتضا می‌کرد، همواره در طول خلافت حضرت ابوبکر رضی الله عنه یاور مخلص و مشاور دلسوز او بود و مصلحت اسلام و مسلمانان را بر هر چیز دیگری ترجیح می‌داد و از هیچ گونه فداکاری و جانبازی دریغ نمی‌ورزید.

یکی از روشن‌ترین دلایل اخلاص و صداقت علی رضی الله عنه با ابوبکر رضی الله عنه و خیرخواهی وی برای اسلام و مسلمانان و حمایت از کیان خلافت و وحدت مسلمانان، موضع او در برابر خروج ابوبکر رضی الله عنه برای جهاد با مرتدان و به عهده گرفتن فرماندهی سپاه اسلام بود. این اقدام وی نه تنها جان او را به مخاطره می‌انداخت، بلکه وجود اسلام را نیز تهدید می‌کرد.

ابن کثیر می‌گوید: دارقطنی از سعید بن مسیب از ابن عمر روایت کرده است که، چون ابوبکر به منظور حرکت به سوی «ذی القصه»[۲] بر مرکب خویش سوار شد، علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه زمام مرکب را گرفت و گفت: ای خلیفه‌ی رسول خدا ﷺ کجا می‌روی؟ من به تو همان چیزی را می‌گویم که رسول اللّه ﷺ در روز اُحُد گفته است: «شمشیرت را در نیام کن و ما را به غم فراقت مبتلا مگردان؛ زیرا به خدا سوگند! اگر صدمه‌ای به تو برسد، نظم اسلام از هم می‌پاشد.»

حضرت ابوبکر رضی الله عنه بنا به مشورت و ممانعت حضرت علی رضی الله عنه به مدینه برگشت. این واقعه را زکریا الساجی و زهری نیز از عایشه رضی الله عنها روایت کرده‌اند[۳]. اگر حضرت علی رضی الله عنه (خدای ناکرده) از حضرت ابوبکر رضی الله عنه دل خوشی نداشت و با اکراه بیعت کرده بود (یا از در تقیه وارد شده بود) از این فرصت طلایی به نفع خود استفاده می‌کرد و او را از

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۴.

۲- فاصله‌ی آن تا مدینه یک روز راه است.

۳- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۶، ص ۳۱۵ ـ ۳۱۴.

رفتن به میدان نبرد باز نمی‌داشت. شاید ابوبکر در این راه جان خود را از دست می‌داد، بدین ترتیب از ناحیه‌ی او آسوده خاطر می‌شد و میدان برای وی خالی می‌ماند، و اگر (خدای ناکرده) بیش از این از او نفرت داشت و می‌خواست هر چه زودتر او را از صحنه حذف کند، شخصی را وادار می‌کرد تا در جبهه، او را ترور کند، چنان که رجال سیاسی، برای حذف مخالفان و رقبای خود همین شیوه را اعمال می‌کنند.

گذشته از همکاری حضرت علی‌ﷺ با خلیفه‌ی رسول اللّه ﷺ در راستای مصلحت اسلام و مسلمانان و امور اداری، این دو شاگرد پیامبر (ابوبکر و علی) با هم به مانند اعضای یک خانواده، دوست صمیمی بودند؛ دوستانی که گفته‌ی خداوندی ﴿رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ﴾ [الفتح: ۲۹]. بر آنان صدق می‌کند، دوستانی که در فراز و نشیب زندگی شریک و همدم یکدیگر بودند. از واقعه‌ای که یکی از بزرگان خاندان هاشمی ـ علوی، «محمدبن علی بن حسین» معروف به باقر، نقل کرده است می‌توان تا حدی به عمق این دوستی پی برد:

کثیر النواء نقل می‌کند که محمد باقر فرمود: یک بار که ابوبکرﷺ به دردی مبتلا شده بود، دیدم که علی‌ﷺ دستش را با آتش گرم می‌کرد و بر موضع درد می‌گذاشت[1]. حقا که راست گفته است خداوند بزرگ آنجا که می‌فرماید:

﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ ٢٩﴾ [الفتح: ۲۹].

«محمد فرستاده‌ی خداست و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید و در میان خود مهربانند.»

روابط دوستانه‌ی حضرت ابوبکرﷺ با اهل بیت

حضرت ابوبکر صدیقﷺ ولیّ امر مسلمانان، با تمام اعضای اهل بیت پیامبر ﷺ به ویژه با حسن و حسین، دو نوه‌ی گرامی آن حضرت ﷺ رابطه‌ای بسیار دوستانه و محترمانه داشت که در شأن آن آقایان بود.

امام بخاری از عقبه بن حارث روایت کرده که یک‌بار حضرت ابوبکرﷺ نماز عصر را خواند و از مسجد خارج شد، در بین راه، حسنﷺ را دید که با همبازی‌های خود

۱- محبّ طبری، الریاض النضرة، ج ۱ و سیوطی، الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۰۱.

مشغول بازی است، نزدیک رفت و او را بر دوش گرفت و گفت: پدرم قربانت! چقدر با رسول اللّهصلی الله علیه وسلم شباهت داری تا با علیرضی الله عنه. حضرت علیرضی الله عنه از این گفته‌ی حضرت ابوبکررضی الله عنه تبسم کرد[۱]. این اعتماد و دوستی بین ابوبکر و علی، یک طرفه نبود، حضرت علیرضی الله عنه نیز یکی از فرزندانش را به نام ابوبکر[۲] نامگذاری کرده بود[۳]. حضرت علیرضی الله عنه محمّد، فرزند ابوبکررضی الله عنه را همانند فرزند خویش پرورش داد و کفالت او را به عهده گرفت[۴] و تا جایی مورد اعتماد او واقع شد که ولایت مصر را به او سپرد و حتی از سوی عده‌ای از این بابت مورد انتقاد قرار گرفت[۵].

نگاهی کوتاه به زندگی حضرت ابوبکررضی الله عنه به عنوان یک زمامدار

قبل از آنکه این بخش را با وفات حضرت ابوبکر و تأثّر شدید حضرت علیرضی الله عنه به پایان ببریم، بهتر است نگاهی داشته باشیم به خلافت و زندگی ساده و زاهدانه‌ی او و اهتمام خاص وی به پیروی از نقش قدم رسول اللّهصلی الله علیه وسلم و پشت پا زدن به دنیا و نعیم آن.

۱- امام بخاری، الجامع الصحیح، کتاب المناقب، باب صفة‌النبیصلی الله علیه وسلم.

۲- ابوبکر بن علی از بطن لیلی بنت مسعود متولد شد و در کربلا به همراه حسینرضی الله عنه به شهادت رسید. (مترجم)

۳- البدایة والنهایة، ج ۷، ص ۳۳۲ (به این نکته باید توجه داشت که اگر حضرت علی با حضرت ابوبکر از ته دل محبت نداشت، هرگز فرزندش را به نام وی نام‌گذاری نمی‌کرد؛ زیرا ائمه هموارهیاران خود را از موسوم کردن فرزندان خود به نام دشمن منع کرده‌اند. به این روایت توجه کنید: موسی بن جعفر در حضور پدرشان به یکی ازیاران پدر فرمود: نامی را که دیروز بر دخترت نهادی تغییر بده؛ چون نام دشمن است. (وسایل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۲۳ و ص ۱۲۶، نقل از کتاب تولی و تبری، ص ۵۶ نوشته‌ی هیات تحریره‌ی موسسه‌ی در راه حق) (مترجم)

۴- حسین د،ر بکری، تاریخ خمیس، ج ۲، ص ۲۶، چاپ اول، ۱۳۰۲ هـ. ق.

۵- نویسنده‌ی کتاب «سیمای کارگزاران علی» می‌نویسد: حضرت علیرضی الله عنه قیس بن سعد را عزل کرد و محمّد بن ابی‌بکر را به‌عنوان جانشین‌او در مصر انتخاب نمود، همچنین‌می‌نویسد: شیخ‌مفید روایت کرده‌است‌که جناب‌امیرالمؤمنین، حریث‌بن جابر را والی یکی از بلاد مشرق نمود و او دو دختر یزدگرد را برای حضرت فرستاد. حضرت یکی را به امام حسین داد و امام زین‌العابدین از او به هم رسید و دیگری را به محمّد بن ابی‌بکر داد و قاسم، جدّ مادری جعفر صادق از او به هم رسید. (سیمای کارگزاران علی بن ابی‌طالب، ج ۱، ص ۷۲ و ۴۶۷، چاپ اول، دفتر تبلیغات اسلامی، قم ۱۳۷۱) (مترجم)

دکتر فلیپ حتی (DR. PHILIP HITTI) در کتاب معروفش «تاریخ مختصر عرب» (A SHORT HISTORY OF THE ARABS) می‌نویسد:

«ابوبکر، سرکوب کننده‌ی مرتدین، گردآورنده‌ی جزیرة العرب زیر پرچم اسلام، زندگی‌ای بسیار ساده و متواضعانه اما با وقار داشت، در شش ماه اول خلافت کوتاه خود هر روز ـ پیاده و گاه سواره ـ از سُنح ـ جایی در بیرون مدینه که در آنجا خانه‌ای محقر داشت ـ به شهر مدینه که پایتخت اسلام بود می‌آمد و به کار مردم رسیدگی می‌کرد. هیچ گونه حقوق و شهریه‌ی مقرّری نمی‌گرفت؛ زیرا در آن هنگام دولت درآمدی قابل ذکر نداشت. وی تمام امور دولت را در صحن مسجد نبوی انجام می‌داد»[۱]. سر ویلیام میور SIR WILLIAM MUIR که در دشمنی با اسلام و پیامبرﷺ معروف است در کتاب «رویدادهای نخستین خلافت» می‌نویسد:

«مجلس و دربار ابوبکرﷺ همانند زمان پیامبر ﷺ ساده بود، نه خدم و حشمی داشت نه محافظ و دربانی و نه نشانی از ابهّت حکومت و خلافت یافت می‌شد. تلاش‌های گسترده و مستمرّی در راه به منزل مقصود رساندن بار خلافت، متحمل می‌شد. دلایل و شواهد بسیاری در دست است که دقّت و تعمّق او را در جزئیات امور نشان می‌دهد شب‌ها در شهر و بیرون مدینه می‌گشت تا از احوال فقرا و مظلومان مطّلع شود. او بزرگوارتر از آن بود که در تعیین کارگزاران و مسؤولان بلند پایه از کسی جانبداری و انتقام‌جویی کند. دانش و تدبّر عمیق وی از رفتار و شیوه‌ی زندگی‌اش آشکار بود»[۲].

جمع‌آوری قرآن

یکی از شاهکارهای ماندگار حضرت ابوبکرﷺ و کارهای پسندیده‌ای که خداوند برای بقای چهره‌ی راستین و اصیل اسلام به دست او اجرا نمود، (علاوه بر فداکاری در جنگ‌های ارتداد) جمع قرآن برای اوّلین بار و کتابت آن بود. انگیزه‌ی این کار این بود که عدّه‌ی زیاد از حافظان قرآن در جنگ‌های ردّه به شهادت رسیدند[۳] و این نگرانی

۱- حتی، فیلیپ، تاریخ مختصر عرب، بیروت، ۱۹۴۶، ص ۷۳ ـ ۷۲، لندن ۱۹۵۲م، ص ۱۷۶ـ۱۷۵.

۲- EARLY CALIPHATE. LONDON. 1982. P.128 ANNALS OF THE

۳- در جنگ یمامه هفتاد تن از حافظان قرآن که همه از صحابه بودند، به شهادت رسیدند. این امر عمر فاروقﷺ را به هراس افکند. وی نزد ابوبکرﷺ آمد و حادثه‌ی شهادت قار،ن و لزوم جمع

وجود داشت که باقی مانده‌ی حافظان نیز در جنگ‌های فارس و روم به سرنوشتی مانند آنان دچار شوند، به همین دلیل قبل از به پایان رسیدن مدت خلافتش ـ بنابر قول مشهور ـ جمع قرآن و نوشتن آن در مصحف‌ها به گونه‌ای که امروز در دست داریم، به اهتمام ایشان، تکمیل شد.

ابوبکر از زبان علی

این بخش را با سخن حضرت علی‌ﷺ و تأثّر و تألّم عمیق او از وفات دوست صمیمی‌اش، ابوبکرﷺ به پایان می‌بریم:[1] روایت شده که وقتی ابوبکرﷺ رحلت کرد، حضرت علی‌ﷺ جمله‌ی (إنا لله وإنّا إليه راجعون) را بر زبان آورد و در حالی که می‌گریست خود را با سرعت در کنار او رساند و چنین لب به سخن گشود:

«ای ابابکرﷺ خدا تو را رحمت کند! به خدا تو اوّلین مسلمان بودی، ایمانت از همه کامل‌تر و یقینت از همه راسخ‌تر بود، بیش از دیگران از خدا می‌ترسیدی. اخلاق، رفتار، بزرگواری و کردارت بیش از همه با رسول اللّه ﷺ شباهت داشت و جانب احتیاط را در این باره بیش از دیگران مراعات می‌نمودی و نزد رسول اللّه ﷺ گرامی‌ترین و مورد اعتمادترین فرد بودی. خداوند تو را از جانب اسلام، نیکوترین پاداش عنایت فرماید!

تو رسول اللّه ﷺ را زمانی تصدیق نمودی که مردم او را تکذیب کردند. به همین دلیل، خداوند تو را در کتاب آسمانی‌اش به لقب «صدیق» یاد کرده است، آنجا که می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِي جَآءَ بِٱلصِّدۡقِ وَصَدَّقَ بِهِۦٓ أُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُتَّقُونَ۝٣٣﴾ [الزمر: ۳۳].

«کسی که سخن صدق را آورد (پیامبر) و [کسی که] آن را تصدیق کرد (ابوبکر)، آنان پرهیزگاران واقعی هستند.»

قرآن را با او در میان گذاشت. ابتدا این کار که رسول اللّه ﷺ آن را انجام نداده بود بر ابوبکرﷺ گران آمد، ولی بعدا خدا قلبش را برای انجام این کار گشود و تحمّل آن را برای وی آسان ساخت.

۱- محب طبری در کتاب خود «الرياض النضرة» خطبه‌ای طولانی نقل کرده که علی‌ﷺ بعد از وفات ابوبکرﷺ ایراد نموده، ولی در مورد نقل یکایک الفاظ آن تردید وجود دارد، بنابر این به آنچه در کتاب «الجوهرة فی نسب النبی وأصحابه العشرة» آمده، اکتفا می‌کنیم.

تو زمانی غمخوار پیامبر بودی که مردم عقب نشستند، زمانی با او به پا خاستی که دیگران نشستند و در سخت‌ترین لحظات، آن‌گاه که دیگران متفرق شدند، او را یاری کردی تو گرامی‌ترین همراهی بودی که مدال افتخار «ثانی اثنین» را به خود اختصاص دادی. یاورش در غار و رفیقش در هجرت و تسکین‌دهنده‌ی خاطرش تو بودی.

جانشینی ایشان را در امتش به نیکوترین وجه انجام دادی، قوی و نیرومند بودی زمانی که یارانت ضعیف بودند، دلیر بودی هنگامی که آنان سست بودند، کار دین را پیش بردی زمانی که دیگران ناکام شدند، با قدرت تمام، به پیش تاختی زمانی که دیگران ایستادند، تو از همه ساکت‌تر و به هنگام سخن بلیغ‌تر بودی، از همه دلیرتر و نیکوکارتر بودی و همان گونه که رسول الله ﷺ فرموده بود، از نظر جسم ضعیف، ولی در کار خدایت بسیار توانا بودی. در پیش خودت فروتن و نزد الله بزرگ و در آسمان‌ها و زمین محبوب بودی. خدا تو را از سوی ما و از جانب اسلام بهترین پاداش عنایت فرماید!»[1]

* * *

۱- التلمسانی معروف به البری، الجوهرة فی نسب النبی وأصحابه العشرة، ج ۲، ص ۱۲۶.

بخش چهارم:
علیؓ در زمان خلافت حضرت عمر فاروقؓ

نقش انتخاب حضرت عمرؓ برای خلافت، در مرحله‌ی انتقالی حساسی از تاریخ اسلام ـ حضرت عمرؓ و حفظ زندگی ساده و سلحشوری فاتحان عرب ـ گسترش قلمرو اسلام در زمان حضرت عمرؓ ـ همکاری و تعاون علیؓ با عمرؓ ـ دلیلی روشن بر صمیمیت و خلوص علیؓ برای عمرؓ و مصالح اسلام و مسلمانان ـ سفر تاریخی حضرت عمرؓ به بیت المقدس ـ موضع حضرت عمرؓ در برابر اهل بیت رسول اللّهﷺ ـ پایه‌گذاری تقویم اسلامی ـ شهادت حضرت عمر فاروقؓ ـ تأثر و اندوه علیؓ از شهادت عمرؓ ـ وصف صحابه‌ی کرام و چگونگی تعاون و اختلاف آن‌ها با یکدیگر.

علیرضی الله عنه در زمان خلافت حضرت عمررضی الله عنه

نقش انتخاب حضرت عمررضی الله عنه برای خلافت، در مرحله‌ی انتقالی حساسی از تاریخ اسلام

حضرت ابوبکررضی الله عنه در روزهای آخر عمر خود (با همه‌پرسی و مراجعه به آرای عمومی) حضرت عمر رضی الله عنه[۱] را برای جانشینی خود پیشنهاد کرد[۲]؛ زیرا به خوبی می‌دانست که فاروق اعظمرضی الله عنه مردی قوی، قاطع و صبور است که توانایی گرداندن چرخ عظیم خلافت و تحملِ مشقت‌های آن را دارد و می‌تواند در یکی از حساس‌ترین و سرنوشت سازترین برهه‌های تاریخ، دین جدید و ملت نوپا را در سپیده دم فتوحات بزرگ و بی‌سابقه، رهبری کند.

در آن زمان، دو ابر قدرت بزرگ تاریخ ـ بیزانس روم و فارس ساسانی ـ در آستانه‌ی سر تسلیم فرود آوردن در برابر حکومت اسلامی بودند و ثروت و گنج‌های آن‌ها و

۱- حضرت عمررضی الله عنه در آن هنگام ۵۲ سال و شش ماه سن داشت و حضرت علی بن ابی‌طالبرضی الله عنه سی و پنجمین بهار عمر خود را می‌گذراند.

۲- حضرت ابوبکررضی الله عنه گرچه به لیاقت و شایستگی عمر اطمینان داشت و او را به خوبی می‌شناخت، باز هم او را به مقام خلافت انتصاب نکرد، بلکه به خاطر احترام به افکار عمومی، به آرای مردم مراجعه نمود و پس از آنکه از بزرگان مهاجر و انصار نظرخواهی کرد، به جانشینی حضرت عمر وصیت کرد و متن وصیت‌نامه را در ملاء عام برای مردم خواند و حتی به مسجد رفت و خطاب به مردم چنین گفت: من کسی را از میان بستگان و خویشان خود برای به دست گرفتن زمام رهبری شما انتخاب نکرده‌ام، بلکه منتخب من عمر است. مردم یک صدا جواب دادند: سمعنا وأطعنا (شنیدیم و اطاعت کردیم). در کتاب اخبار عمر، ص ۶۱ آمده که حضرت علی مرتضیرضی الله عنه فرمود: ما جز به عمر به کسی دیگر راضی نیستیم. (رجوع شود به کتاب‌های شرح زندگانی خلیفه دوم، اثر شبلی و سیمای صادق فاروق اعظم، اثر ملا عبداللّه، و فاروق اعظم، اثر هیکل، و ابن اثیر و ابن جوزی و دیگر کتاب‌های تاریخ. نویسنده و حقوقدان معروف شیعه، سید امیرعلی در کتاب روح اسلام می‌نویسد: ابوبکر قبل از فوت، عمر را به جانشینی انتخاب کرد و این مطلب را عامه‌ی مردم از جمله اهل بیت محمد ﷺ پذیرفتند. (روح اسلام، ص ۱۲۳، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶). (مترجم)

اسباب رفاه این دو جامعه‌ی متکبّر و افراطی در شرف انتقال، به ملتی بود که از قرن‌ها با زندگی صحرایی و چادرنشینی عادت کرده بودند و با زندگی شهری و تمدّن مدرن و افراط در خوشگذرانی و خوش‌پوشی آشنایی نداشتند، تا جایی که وقتی در عراق برای اولین بار کافور را دیدند، فکر کردند که نمک است و شاید بعضی‌ها آن را به جای نمک در خمیر آرد به کار برده‌اند[1]. از سوی دیگر، این ملّتِ فاتح، مشکلی دیگر پیش روی داشت و آن اینکه چگونه می‌تواند هم زندگی الگویی دینی و سلحشوری عربی و حفظ ارزش‌های اسلامی و سنّت‌های پیامبر ﷺ را داشته باشد و هم اداره‌ی شهرهای پهناور فتح شده و رهبری ملّت‌های متمدّن را که در فرهنگ و تمدّنِ مدرن، به اوج خود رسیده‌اند، انجام دهد؟

با در نظر گرفتن همه‌ی این شرایط، به این نتیجه می‌رسیم که انتخاب عمر رضی الله عنه انتخابی به موقع و موفّق و الهام شده از جانب الله بوده است و بدین وسیله خداوند، این دین را مورد لطف خود قرار داده و خواسته است آن را بر تمام ادیان، غالب گرداند و بر جهان پهناور و جامعه‌های بیمار و در حال سقوط و قدرت‌هایی که زمام بشریت را به دست گرفته بودند و با سرنوشت آن‌ها بازی می‌کردند و آزادی آنان را سلب کرده بودند، پیروز بگرداند.

حضرت عمر رضی الله عنه همتای شایسته و امینی بود که در تحقق بخشیدن به اهداف اسلامی و پاسخگویی به مقتضیات نوین خلافت راشده‌ی نبوی توانایی داشت.

حضرت عمر رضی الله عنه از تسلّط و نفوذ کامل و ابّهتی برخوردار بود که جلوی هرگونه خودسری را می‌گرفت. بارزترین دلیل تسلّط او، برکناری حضرت خالدبن ولید رضی الله عنه از سمت فرماندهی سپاه اسلام در اوج شهرت او بود. آری، همان خالد که رسول الله ﷺ او را شمشیر خدا لقب داده بود و حضور او در جنگ‌ها، نشانه‌ی پیروزی محسوب می‌شد و وجودش را موجی از حسّ سرفرازی فرا گرفته بود، فرمان برکناری او روزی نافذ شد که مسلمانان بیش از هر روز دیگر به او نیاز داشتند. آری، حکم برکناری وی درست هنگامی به او ابلاغ شد که سپاه اسلام در برابر رومیان، در روز جنگ «یرموک» صف کشیده بودند. حضرت عمر رضی الله عنه این فرمانده با نفوذ و متهور را برکنار کرد و به

۱- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۷، ص ۶۷.

جایش ابوعبیدهﷺ را به فرماندهی لشکر اسلام برگزید. خالدﷺ بدون هیچ گونه واکنشی در برابر این فرمان، خاضعانه گفت:

«سَمْعا وَطاعَةً لأميرِ المُؤْمِنينَ»

«فرمان امیر المومنین را از دل و جان پذیرا هستم»[۱]

هنگامی که یکی از لشکریان، به وقوع فتنه و بلوا بر اثر این تغییر اشاره کرد، خالد در پاسخ گفت:

«تا زمانی که عمر زنده است، مجالی برای فتنه و آشوب، وجود نخواهد داشت»[۲]. این واقعه از یک‌سو نشان می‌دهد که خالد (با آنکه فرماندهی محبوب و پیروزمند بود) چگونه در برابر فرمان خلیفه سر تسلیم فرود آورد و از سمت فرماندهی دست‌بردار شد؟ حقّا که این اطاعت و ایثار در تاریخ فرماندهی نظامی نظیری ندارد و از سویی دیگر قدرت و نفوذ حضرت عمرﷺ و تسلّط او بر اوضاع را به نمایش می‌گذارد.

همچنین ماجرای محمد، فرزند عمرو بن عاص، فاتح و فرمانروای مصر، قابل اهمیت است؛ عمرو بن عاص زمانی که استاندار مصر بود یک بار مسابقه‌ی اسب دوانی برگزار کرد، در این مسابقه، اسب یکی از مصری‌ها جلو افتاد، محمد (که در جمع تماشاچیان قرار داشت و اسبش در دست یکی از سوارکاران بود)، فکر کرد که اسب او برنده شده است، بنابر این فریاد برآورد که: به پروردگار کعبه سوگند که اسب من جلو

۱- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۷، ص ۱۹ ـ ۱۸. ابن اسحاق، فرماندهی ابوعبیده را مربوط به حادثه‌ی محاصره‌ی دمشق دانسته است. هر کدام که صحیح باشد دلالت بر حساس بودن اوضاع دارد.

۲- قاضی ابویوسف، کتاب الخراج، ص ۸۷ و تاریخ طبری، ص ۲۵۲.

شاید هم در عزل خالد بعضی از تصرفات او که حضرت عمرﷺ راضی نبوده، نیز دخیل بوده است به هر حال جای هرگونه اجتهاد وجود دارد. در روایات آمده است که حضرت عمرﷺ پس از این ماجرا به همه مسئولان و کارگزاران شهرها نوشت: من خالد را بر اساس هیچ گونه رنجش، اینکه به امانت خیانت کرده باشد، برکنار نکرده‌ام، بلکه برکناری او به این دلیل است که وجود او موجب ابتلای مردم شده است و از این بابت نگران شدم که مردم به وجود او اتکا کنند و در عقیده‌شان سستی راه یابد؛ بنابراین خواستم مسلمانان در معرض فتنه قرار نگیرند و بدانند که عامل پیروزی‌ها خداوند است. (تاریخ طبری، ص ۲۵۲۸. برای تحلیل مفصّل این رویداد، به کتاب «خالد بن الولید»، نوشته‌ی استاد صادق عرجون، چاپ سوم، دارسعودی، ۱۹۸۱ م مراجعه کنید).

افتاد. مرد مصری نیز گفت: به خدای کعبه سوگند که اسب من برنده شده است. محمدبن عمرو خشمگین شد و یک تازیانه به آن مرد زد و گفت: بگیر! من از فرزندان اشراف هستم. آن مرد به حضرت عمرﷺ شکایت برد، وی عمرو بن عاص و فرزندش را به مدینه احضار کرد و پس از محاکمه، به مرد مصری گفت: این تازیانه را بگیر و اشراف‌زاده را بزن! و سپس به عمرو گفت: ای عمرو! از کی مردم را برده قـرار داده‌اید؟ حـال آنکه از مـادر، آزاد متولّد شده‌اند؟[1]

حضرت عمرﷺ و حفظ زندگی ساده و سلحشوری فاتحان عرب

امّت اسلامی ـ عربی یکی از دشوارترین مراحل انتقالی و دوره‌های موقت را که ملّت‌ها در طول تاریخ سپری می‌کنند، پشت سر می‌گذاشت و مسلمانان رفته رفته از صحرای خشک عربستان و زندگی چادرنشینی و چوپانی و گوشت خشک خوردن، خارج شده و در دنیای جدید و تمدّن پیشرفته‌ی ایران و روم قدم می‌گذاشتند. عرب‌ها بدون تجربه‌ی قبلی با چنین زندگی نوینی رو به رو شدند، و طبیعی بود که در برابر آن، تا حدّی سر تسلیم فرود آورند و تحت تأثیر آن قرار گیرند و رفاه‌طلبی و بهره‌گیری از مظاهر دنیا را، از آنان بیاموزند، اما حضرت عمرﷺ، برای مسلمانان، در ساده زیستی و بی‌رغبتی به مظاهر دنیا، بهترین نمونه و الگو بود؛ او با تیزبینی، هرگونه تغییر در زندگی آنان را، در حالی که در معرض سیل خروشان فتوحات و غنایم قرار گرفته بودند، زیر نظر داشت و مورد محاسبه‌ی دقیق قرار می‌داد.

در کتاب «البدایة والنهایة» درباره‌ی سفر تاریخی حضرت عمرﷺ به بیت المقدس آمده است:

«اصحاب و فرماندهانی که در بیت‌المقدس به ملاقات ایشان آمده بودند، عباهای ابریشمی (ضخیم) پوشیده بودند. حضرت عمر با دیدن این منظره به شدت برآشفت و خواست که آنان را تنبیه کند؛ اما آنان عذر آوردند و گفتند: زیر لباس‌های ابریشمی پوشش‌های زرهی بر تن دارند و برای حفظ روح نظامی و سلحشوری به آن نیاز دارند؛

۱- ابن جوزی، سیرة عمر بن الخطاب، ص ۸۶، چاپ مصر، ۱۳۳۱ ه . ق.

زیرا تنها لباس تجمّل نیستند، بلکه لباس رزم نیز هستند. با شنیدن این سخنان، عمر﷛ آرام گرفت و سکوت کرد»[۱]. طارق بن شهاب می‌گوید:

«یک‌بار حضرت عمر﷛ در سفر شام، می‌خواست از نهر آبی عبور کند، بدین منظور از مرکب پایین آمد و بدون تکلّف کفش‌های خود را بیرون آورد و به دست گرفت و مهار شتر را گرفت و از آب عبور کرد. ابوعبیده﷛ به او گفت: ای امیر مؤمنان! شما امروز از نظر مردم این منطقه مرتکب کار شگفت‌انگیزی شدید. حضرت عمر﷛ دست بر سینه‌ی او زد و گفت: کاش کسی دیگر این سخن را می‌گفت نه تو، ای ابوعبیده! شما اعراب، کمترین و حقیرترین اقوام بودید، خداوند با اسلام شما را عزّت بخشید و هرگاه جز اسلام با چیزی دیگر طلب عزّت کنید، ذلیل خواهید شد»[۲]. حضرت عمر﷛ به بعضی از کارگزاران عرب خود که در شهرهای عجمی‌ها بودند، نوشت: «از تن‌پروری و تقلید از شیوه‌ی پوشاک عجم اجتناب کنید، خود را با آفتاب سوزان عادت دهید، سخت کوش و مقاوم باشید، با لباس درشت و ساده، عادّی باشید، و تیراندازی و اسب‌دوانی و سلحشوری را لازم بگیرید!»[۳] نیز این گفته (که مبین عزم آهنین و نظارت اخلاقی دقیق ایشان است) از وی نقل شده است:

«همانا غنچه‌ی اسلام شکفته شد و قریشیان می‌خواهند مال خدا به عنوان کمک و مساعدت، به آنان اختصاص یابد. آگاه باشید تا عمر زنده است، چنین چیزی ممکن نیست، من گردن و کمر مردم قریش را می‌گیرم و مانع افتادن آن‌ها در آتش می‌شوم.»

نمونه‌ی دیگر از سیاست‌های حکیمانه و روان‌شناختی و مردم‌شناسی او این بود که بزرگان صحابه را در مدینه نگه داشت و از پراکنده شدن آنان جلوگیری کرد و به آنان گفت: «خطرناک‌ترین ضربه بر پیکره‌ی این امت، پراکنده شدن شما در شهرهای دیگر است.» او معتقد بود اگر در این باره تساهل شود، در کشورهای فتح شده، فتنه و آشوب به پا می‌شود، و مردم گرد شخصیت‌های برجسته و متفاوت جمع می‌شوند و سپس درباره‌ی آنان شک و شبهاتی ایجاد می‌شود و در نتیجه، گروه‌ها و احزاب گوناگونی پدید می‌آید و این موجب هرج و مرج و بی‌نظمی و چند دستگی خواهد شد.

۱- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۷، ص ۵۶ و طبری، ص ۲۴۰۲.

۲- همان، ج ۷، ص ۶۰.

۳- بغوی از ابوعثمان النهدی روایت کرده است.

حقوقدان و نویسنده‌ی معروف شیعه، سید امیر علی ـ یکی از تواناترین نویسندگان شیعه به زبان انگلیسی ـ در وصف حضرت عمرﷺ راست گفته است:

«حکومت کوتاه ابوبکر بیش از آن درگیر آرام کردن قبایل بیابان‌نشین بود تا بتواند فرصتی برای تدوین آیین‌نامه‌ی منظمی جهت ایالات داشته باشد. امّا در زمان زمامداری عمرﷺ که مردی واقعا بزرگ بود، بی‌وقفه رفاه ملت‌های تابع، که مشخص کننده‌ی حکومت‌های مسلمانان صدر اسلام بود، آغاز شد»[۱]. در کتاب دیگرش می‌نویسد:

«نشستن عمر به خلافت، منافع بی‌شماری برای اسلام داشته است؛ او پایه‌ی اخلاقش بر اصول محکم غیر قابل تزلزلی قرار داشته، در عدل و داد شدید و سخت‌گیر، فعالیت و پشتکارش خستگی‌ناپذیر و بالآخره ساختمان روحی وی قوی و محکم بوده است»[۲]. سپس می‌افزاید:

«او شدید و سخت ولی ناشر عدل و داد بود. دوراندیش، به روحیات مردم کاملاً آشنا و به ویژه برای ریاست و ساختن ملتی که با زندگی در سایه‌ی قانون عادت نداشت، بسیار مناسب و شایسته بوده است. این مرد زمام امور را سخت و محکم به دست گرفته، در آن موقع که یک مشت اعراب صحرانورد و مردم نیم وحشی مواجه با تجمّل و تفنّن و هوسرانی‌های اهالی بلاد و شهرستان‌های پیشرفته شده بودند، از اشاعه‌ی فساد اخلاق و نشر ملاهی و مناهی در میان آن‌ها شدیدا جلوگیری نمود. همیشه خود را در دسترس حتی پست‌ترین رعایای خود می‌گذاشت. شب‌ها برای اطلاع از حال بینوایان بدون هیچ نگهبان و پاسبانی از منزل بیرون می‌رفت و اطراف و جوانب را می‌گشت. این بود وضع بزرگ‌ترین و مقتدرترین فرمانروای زمانی که گفتیم»[۳]. سر ویلیام میور (SIR WILIAM MUIR) می‌نویسد:

«عمر بعد از رسول اللّه ﷺ بزرگ‌ترین فرد در مملکت اسلامی به شمار می‌آمد. او با ذکاوت و استقامت خود توانست در مدت این ده سال، مناطق شام، مصر و فارس را در برابر قدرت اسلام خاضع گرداند، و از آن زمان تا کنون جزو قلمرو اسلام هستند.

۱- امیر علی، روح اسلام، ص ۲۵۶ ـ ۲۵۷، انتشارات آستان قدس رضوی ۱۳۶۶.

۲- امیر علی، تاریخ عرب و اسلام، ص ۳۲، ترجمه‌ی فخر داعی گیلانی، انتشارات گنجینه، چاپ سوم، ۱۳۶۶.

۳- همان، ص ۴۹ ـ ۴۸، انتشارات گنجینه، چاپ سوم، ۱۳۶۶.

به رغم این که فرمانروای مقتدر مملکت پهناوری بود، هرگز فراست، متانت و اجرای عدالت در امور کلی و جزیی را از دست نداد. او دوست نداشت خود را با لقب‌های بزرگ ملقّب کند، غیر از لقب ساده و عادی که «رئیس عرب»[1] بود. مردم از ولایات دور دست برای ملاقات خلیفه و امیرمؤمنان می‌آمدند و از او سراغ می‌گرفتند و از اهل مسجد سؤال می‌کردند، حال آنکه امیر مؤمنان در مسجد با لباس‌های ساده در میان مردم نشسته بود»[2]. [دانشمند معاصر شیعه، پروفسور مهرین می‌نویسد:

«عمر شهنشاهی بود که به جای تخت مرصّع و جواهر آگین، بر روی خاک می‌نشست و به جای لباس فاخر که از شرق و غرب به بیت المال سرازیر بود، به جامه‌ی وصله‌دار که پوشاک مفلس‌ترین رعیت او بود، بدنش را مستور می‌نمود. به جای تاج زرین و پر از جواهر پر بها که از ایران و روم می‌آوردند، عمامه‌ی خشن، رعب و جلالش را می‌افزود. با پایین‌ترین رعیت با درجه‌ی مساوی می‌نشست و یک بنده‌ی حبشی را برادر مسلمان خود می‌دانست. شهنشاه بود، ولی رنج رعیت را داشت و شب‌ها در کوچه‌های مدینه می‌گشت تا ضعیفی را حمایت کند و بیوه زنی را سرپرستی و یاری نماید. می‌خواست که رعیتش به جای این که به او سرفرود آورند، به آئین اسلام زندگی کنند. مربّی یتیمان و غمخوار بیچارگان و مروّج عدل و فاتح روم و ایران بود.»]

گسترش قلمرو اسلام در زمان عمر فاروق رضی الله عنه

برای نویسنده ـ هر چند به اختصار و اجمال ـ ممکن نیست، تحلیلی در مورد فتوحات بزرگ عصر حضرت عمر رضی الله عنه در عمق خاک دو امپراتور بزرگ که جهان متمدّن را بین خود تقسیم کرده و اداره‌ی سیاسی و زندگی مدنی و جهت دادن افکار عمومی را در انحصار خود در آورده بودند، داشته باشد. در این مختصر، نمی‌توان به حدود پیشرفت دولت اسلامی (یا به تعبیر صحیح‌تر خلافت راشده‌ی نبوی) اشاره کرد و به بیان گشودن کشورهای جدیدی که فاتحان قبلی موفّق به فتح آن‌ها نشده بودند و چگونگی تأسیس شهرهای جدید پرداخت؛ زیرا محلّ تفصیل این وقایع، کتاب‌های تاریخ

۱- تعبیر واژه‌ی «امیرالمؤمنین»، «خلیفه» است. (مؤلف)

۲- ANNALS OF THE EARLY CALIPHATE, 0P. CIT.P.283

عمومی اسلام و کتاب‌هایی است که پیرامون سیره‌ی حضرت عمر فاروق و خلفای راشدین نوشته شده‌اند[۱].

همکاری و تعاون علی با عمر

در اینجا با رعایت اختصار به گوشه‌ای از روابط حضرت علی و حضرت عمر و دوستی مخلصانه و اعتماد متقابل و تبادل‌نظر آن‌ها با یکدیگر، اشاره‌ای کوتاه خواهیم داشت: و همکاری در کارهای خیر و پیشبرد اهداف خلافت و خیرخواهی آن‌ها می‌پردازیم:

نافع عیشی می‌گوید: یک‌بار همراه عمر بن خطاب و علی بن ابی‌طالب به محل نگهداری شتران زکات رفتم، عثمان به منظور نوشتن گفته‌های عمر، زیر سایه نشست و علی در کنار او ایستاد و آنچه را عمر می‌گفت برای عثمان دیکته می‌کرد، اما عمر در حالی که دو ردای سیاه بر تن داشت و یکی از آن‌ها را بر سرش پیچیده بود زیر آفتاب سوزان، ایستاده و از شتران زکاتی آمارگیری می‌کرد و رنگ و دندان و مشخصات آن‌ها را پیدا می‌کرد و به علی می‌گفت. علی (در حالی که از دقت، امانت و سخت‌کوشی عمر به شگفت آمده بود) به عثمان گفت: در کتاب خدا از زبان دختران شعیب آمده است:

﴿قَالَتۡ إِحۡدَىٰهُمَا يَٰٓأَبَتِ ٱسۡتَـٔۡجِرۡهُۖ إِنَّ خَيۡرَ مَنِ ٱسۡتَـٔۡجَرۡتَ ٱلۡقَوِيُّ ٱلۡأَمِينُ ٢٦﴾ [القصص: ٢٦].

«ای پدر! او را استخدام کن؛ چرا که بهترین کسی که می‌توانی استخدام کنی، کسی است که قوی و امین باشد».

سپس علی با دست خود به سوی عمر اشاره کرد و گفت: این است مرد نیرومند و امین[۲]. علی مرتضی بهترین مشاور و خیرخواه صمیمی عمر فاروق و

۱- رک: البداية والنهاية، ج ۷؛ تاریخ کامل ابن اثیر، ج ۳؛ فتوح البلدان، بلاذری و کتاب عمر بن خطاب اثر استاد علی طنطاوی و ناجی طنطاوی. قوی‌ترین کتاب در این موضوع کتاب «الفاروق» نوشته‌ی علامه شبلی نعمانی متوفای ۱۳۳۲ هـ. ش. است که به فارسی نیز ترجمه شده است.

۲- ابن اثیر، تاریخ الکامل، ج ۳، ص ۵۶ ـ ۵۵.

قاضی حکیمی برای مسایل پیچیده بود. حتی از حضرت عمر رضی الله عنه نقل شده که: «اگر علی نبود عمر به هلاکت می‌رسید»[۱]. همچنین در کتاب‌های تاریخ و ادبیات، این جمله ضرب‌المثل شده است که می‌گویند: «قَضِيَّةٌ وَلا اَباالحَسَن لَهَا» «مشکلی است که برای حل آن فردی چون ابوالحسن (علی) وجود ندارد.»

نقل شده است که پیامبر فرمودند: «شایسته‌ترین فرد برای قضاوت، علی است».

زمانی که حضرت عمر رضی الله عنه به سفر قدس رفت، علی مرتضی رضی الله عنه را به جانشینی خود مقرر فرمود و حضرت علی رضی الله عنه دخترش، ام کلثوم بنت فاطمه را به ازدواج حضرت عمر رضی الله عنه در آورد[۲]. این بزرگ‌ترین دلیل صمیمیت آن‌ها و احترام عمر رضی الله عنه در نگاه حضرت علی رضی الله عنه است.

دلیلی روشن بر صمیمیت و خلوص علی رضی الله عنه برای عمر رضی الله عنه و مصالح اسلام و مسلمانان

آشکارترین دلیل بر خلوص و پاکدلی حضرت علی رضی الله عنه نسبت به حضرت عمر رضی الله عنه و خیرخواهی صادقانه‌ی او برای اسلام و مسلمانان، موضع قاطعانه و نظر صادقانه‌ی او به مناسبت جنگ سرنوشت‌ساز نهاوند[۳] است؛ اینک تفصیل داستان از نظر خوانندگان می‌گذرد: در سال هیجدهم و بنابر روایتی نوزدهم هجری واقعه‌ی نهاوند روی داد. انگیزه‌ی این واقعه آن بود که بعد از سقوط جلولا و فتح اهواز به دستِ مسلمانان،

۱- ابن عبدالبر، الاستیعاب، ص ۲۰۱۵. ابن عبدالبر، الاستیعاب، ص ۲۰۱۵. صحت این گفتار به اثبات نرسیده است و روایت آن ضعیف است: در سند آن شخصی به نام مؤمل بن إسماعیل وجود دارد که ضعیف است. الاستیعاب (۱۱۰۳/۳). به فرض صحت این روایت، دلالت بر این می‌کند که هیچ عداوتی بین عمر و علی نبوده زیرا هیچ کسی تعریف دشمنش نمی‌کند و اگر کسی تعریف دشمن خود کند دلالت بر این می‌کند که انسان بسیار خوب و با انصافی هست که حتی حاضر نیست در حق دشمنانش جفا کند!. ثانیا: اگر فرضا هم درست باشد دلالت بر این می‌کند که عمر انسان بسیار صادقی هست و بدون واهمه حقیقت را می‌گوید و به فضل و بزرگواری دیگران اعتراف می‌کند و این خودش دلالت می‌کند که خود آن شخص این قدر قوی هست که از ذکر این مسائل واهمه ای ندارد!.

۲- قاضی نورالله شوستری، مجالس المؤمنین و ابوالقاسم قمی، المسالك شرح الشرایع. (هر دو از دانشمندان معروف شیعه هستند).

۳- شهرستان نهاوند واقع در جنوب همدان.

ایرانیان با پادشاه (شکست خورده‌ی) خود، یزدگرد که آن وقت در مرو بود، مکاتبه کردند و او را تحریک نمودند. یزدگرد به فرماندهان مناطقی که میان خراسان و حلوان و باب و سند بودند در این خصوص نامه نوشت. در نتیجه سپاهی مرکب از یکصد و پنجاه هزار مرد جنگی به سپهسالاری فیروزان در نهاوند گرد آمد. یزدگرد، شور دفاع از وطن ساسانی و حسّ ناسیونالیستی آن‌ها را برانگیخت. پرچم «درفش کاویانی» که از نظر ایرانیان پیام آورِ فتح و پیروزی بود و آتش مقـدس که آن را پرستش می‌کردند، به همـراه آن‌ها بود[۱]. یزدگرد، مردان شاه، پسر هرمز را فرمانده کل این سپاه قرار داد و به نهاوند گسیل داشت[۲]. سعدبن ابی وقاص‌ﷺ (فرمانده لشکر اسلام) نامه‌ای به حضرت عمرﷺ نوشت و جریان را به اطّلاع وی رساند و پس از آنکه در محضر ایشان حاضر شد به طور شفاهی هم توضیح داد و گفت: مردم کوفه اجازه می‌خواهند که پیش از آنکه ایرانیان، حمله را آغاز کنند با آنان بجنگند، تا بدین وسیله در دل دشمن، بیم وترس بیفکنند.

حضرت عمرﷺ اصحاب را گرد آورد و با آنان در این باره مشورت کرد و گفت: سرنوشت آینده‌ی ما در گرو این جنگ قرار دارد، تصمیم گرفته‌ام با تمام نیروهایی که در اختیار دارم از مدینه خارج شوم و در مکانی وسط این دو شهر اردو زنم و سپاه اسلام را پشتیبانی کنم، اگر خداوند آن‌ها را پیروز گردانید فرمان دهم تا به قلب شهرهای دشمن بتازند.

طلحه بن عبیداللّهﷺ گفت: یا امیرالمؤمنین، اختیار به دست شماست، هر آنچه فرمان دهی اطاعت خواهیم کرد و به فرمانت لبیک خواهیم گفت. سپس حضرت عمرﷺ رأی حضرت عثمانﷺ را جویا شد، وی برخاست و گفت: به عقیده‌ی من به مردم شام و یمن بنویسید تا به سوی عراق حرکت کنند و خود نیز همراه با مردم حرمین حرکت کنید.

۱- عده‌ای از مورّخان مانند بلاذری در فتوح البلدان این موضوع را آورده‌اند، اما عده‌ای دیگر تصریح می‌دارند که درفش کاویانی، پیش از این، در جنگ قادسیه به دست مسلمانان افتاده بود. (مترجم)

۲- دینوری، اخبار الطوال، ترجمه‌ی فارسی، ص ۱۶۸ و کتاب‌های دیگر. (مترجم)

سپس حضرت عمر رضی الله عنه از حضرت علی رضی الله عنه نظر خواست، وی برخاست و با رأی آن دو مخالفت کرد و گفت: صلاح نیست شما مدینه را ترک کنید؛ زیرا وجود شما سبب یکپارچگی و خروج شما از مدینه موجب آشفتگی و تفرّق خواهد بود. شما در مدینه بمانید و این کار را به اهل بصره و سایر لشکریان اسلام بسپارید. حضرت عمر رضی الله عنه نظر صمیمانه‌ی حضرت علی مرتضی رضی الله عنه را پذیرفت و سپس درباره‌ی تعیین فرمانده این جنگ نظر خواست، همگان گفتند: شما در این باره بیش از دیگران صاحب‌نظر هستید. آنگاه نعمان بن مُقرن مزنی را به فرماندهی کل منصوب کرد[۱]. متن سخنان حضرت علی رضی الله عنه در کتاب نهج البلاغه (مجموعه سخنان و خطبه‌های منسوب به حضرت علی رضی الله عنه) به طور مفصل آمده است؛ در آنجا می‌خوانیم: عمر در مورد خروج از مدینه برای جنگ با ایرانیان، با علی رضی الله عنه مشورت کرد، او فرمود:

«پیروزی و شکست این دین به سبب زیادی یا کم بودن لشکر نیست. این دین خدا است که آن را (برسایر ادیان) پیروز گردانیده و سربازان خدا هستند که آن‌ها را مهیا ساخته و کمک کرده است. تا آنکه اسلام رشد پیدا کرد و در خیلی از سرزمین‌ها نفوذ نمود. خدا به ما وعده‌ی پیروزی داده و به وعده‌اش عمل می‌کند و لشکرش را یاری می‌نماید. مکان و موضع رهبر، همانند نخ تسبیح است که دانه‌ها را به هم ربط می‌دهد و ضمیمه‌ی یکدیگر می‌نماید، وقتی نخ پاره شود، دانه‌ها پراکنده می‌شوند و هیچ گاه در کنار یکدیگر متمرکز نخواهند شد. عرب در عین این که اکنون از نظر تعداد کم هستند اما بر اثر وجود اسلام، زیاد و بر اثر اتّحاد، غالب و بزرگوارند. پس تو قطب آسیا باش و (آسیای جنگ) را به وسیله‌ی عرب‌ها بچرخان و آنان را به آتش جنگ در آور و خودت بمان؛ زیرا اگر تو از این سرزمین (مدینه) بیرون روی این خطر وجود دارد که عرب‌های اطراف مملکت علیه تو قیام کنند و آنگاه کار به جایی می‌رسد که حفظ و حراست درون مرزها از رفتن به کارزار ایرانیان مهم‌تر می‌گردد.

دیگر آنکه اگر ایرانیان فردا تو را در میدان جنگ ببینند، می‌گویند: این رهبر عرب‌ها است، اگر او را از بین ببرید آسوده خواهید شد، در چنین حالتی احتمال تقویت حمله‌ی آنان و هدف قرار دادن تو بیشتر می‌گردد؛ اما آنچه گفتی که ایرانیان به قصد حمله به مسلمانان حرکت کرده‌اند و از این بابت ناراحتی، باید در پاسخ آن بگویم

۱- تلخیص از کتاب‌های تاریخ.

خدای عزیز از حرکت آن‌ها بیش از تو ناراحت است و چنین خدایی بیش از تو قدرت دارد که آنچه را دوست ندارد تغییر دهد. اما آنچه درباره‌ی تعداد ایرانیان گفتی باید درباره‌ی آن یادآور شوم که ما پیش از این نیز با کثرت سرباز جنگ نمی‌کردیم، بلکه بر اثر یاری و کمک خدا نبرد می‌کردیم»[۱]. همچنین هنگامی که حضرت عمرؓ برای رفتن به جنگ رومیان (قبل از جنگ یرموک که بزرگ‌ترین معرکه‌های شام و تعیین کننده‌ی سرنوشت فتوحات آن سامان بود) با حضرت علیؓ مشورت نمود، رأیی حاکی از اخلاص و خیرخواهی ارایه داد، آنگاه که ابوعبیدهؓ پیکی به سوی حضرت عمرؓ فرستاد و او را آگاه کرد که نیروهای رومیان، دریا و خشکی را فرا گرفته و همانند سیلی خروشان در حرکت‌اند. حضرت عمرؓ مهاجران و انصار را جمع کرد و نامه‌ی ابوعبیده را برای‌شان خواند. آنان نتوانستند احساسات خود را کنترل کنند و با گریه و شور و هیجان از حضرت عمرؓ اجازه خواستند و گفتند: شما را به خدا اجازه دهید تا به جبهه‌ی شام برویم و با نثار خون خویش به یاری برادران خود بشتابیم. آتش شوق و حماسه‌ی مهاجران و انصار در حال فزونی بود که عبدالرحمن بن عوفؓ پیشنهاد کرد که شخص امیرالمؤمنین به خاطر حمایت و دلگرمی مجاهدان شام، فرماندهی سپاه را به عهده گیرد.

در این هنگام حضرت علیؓ به مخالفت برخاست و گفت:

«خدا عزت مسلمانان و پوشاندن عیب‌ها را تعهّد کرده است؛ خدایی که مسلمانان را در حالی که کم بودند و کسی از آنان حمایت نمی‌کرد، پیروز گردانید، زنده است و هرگز نمی‌میرد. اگر تو خود به جنگ دشمن بروی و با آنان به نبرد بپردازی و شکست بخوری، پناهگاهی برای مسلمانان، در نقاط دور دست باقی نخواهد ماند. بعد از تو مرجعی نخواهد بود که به او مراجعه کنند؛ بنابراین مردی جنگ دیده و دلیر برای نبرد آنان اعزام کن و به همراهی او کسانی را روانه کن که توانایی سختی جنگ را داشته و مخلص باشند. اگر خدا پیروزش گردانید، همان خواسته‌ی توست و اگر شکست خورد، تو پناهگاه مردم و گرداننده‌ی کارهای آن‌ها خواهی بود![۲] پیداست که

۱- نهج البلاغه شرح فیض الاسلام، خطبه‌ی۱۴۶.

۲- نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه‌ی ۱۳۴.

اگر حضرت علیؓ نسبت به حضرت عمرؓ سوء قصدی می‌داشت یا قلبا از او ناراضی بود و او را غاصب حقّ خود می‌دانست، همواره منتظر فرصتی برای اعاده‌ی حقّ خود می‌شد و برای از بین بردن غاصب حقّ خود، از این فرصت طلایی استفاده می‌کرد و به او نظر می‌داد تا شخصا به میدان نبرد برود و در آنجا کشته شود، یا این که کسی را برای کشتن او مأموریت می‌داد تا هیچ گونه مسؤولیتی متوجّه او نگردد و زمینه برای خلافت وی فراهم گردد؛ اما می‌بینیم که چگونه با دلسوزی و صمیمیت فوق‌العاده در راستای خیرخواهی عمر و سایر مسلمانان می‌کوشد. به راستی مشورت او و از عمق جان برخاسته بود و حقا که چنین پیشنهادی جز از قلب پاک و بی‌غرض و مرد بلند همّت و دوراندیشی همچون علی، از کسی دیگر بر نمی‌آید. خداوند او را از سوی اسلام و مسلمانان شایسته‌ترین پاداش که به دوستان مخلص خود می‌دهد، عنایت فرماید! «والشیء من معدنه لایُستغرب» «از کوزه همان برون تراود که در اوست.»

ولی بر عکس، هنگامی که مسیحیان از حضرت عمرؓ خواستند تا به بیت‌المقدس برود و قرارداد صلح را امضا کند و کلیدهای مسجد اقصی را تحویل بگیرد و ابوعبیدهؓ به امیر مؤمنان نوشت که فتحِ قدس به آمدن او وابسته است، ایشان بزرگان اصحاب را فرا خواند و در این باره با آنان مشورت نمود؛ عثمانؓ گفت: بهتر است امیرالمومنین نزد آن‌ها نرود تا بیشتر تحقیر شوند؛ اما علیؓ مصلحت دانست تا خلیفه‌ی مسلمانان به قدس برود و چنین گفت:

«این یک شرف و افتخار تاریخی جاودان است که در هر زمان برای همه کس پیش نمی‌آید و از طرف دیگر باعث سبکدوشی مسلمانان خواهد شد.» حضرت عمرؓ نظر او را تأیید کرد و خود را برای سفر به بیت المقدس آماده نمود و در غیاب خود، علیؓ را به جانشینی خویش برگزید و همه‌ی اختیارات خلافت را به او سپرد و خود در ماه رجب سال شانزدهم هجری به سوی سرزمین شام حرکت کرد[1].

۱- برای تفصیل بیشتر رک: تاریخ کامل، ج ۳، ص ۴۰۲ ـ ۳۹۹، تاریخ طبری، ص ۲۴۰۲، یعقوبی، ص ۱۶۷ و البدایة والنهایة، ج ۷، ص ۵۵.

سفر تاریخی حضرت عمرؓ به بیت‌المقدس

شاید خوانندگان دوست دارند بدانند امیر المؤمنین عمر فاروقؓ که امپراتور روم و ایران از نامش می‌لرزیدند، با چه شکوه و چه تشریفاتی به بیت‌المقدس سفر کرده است؟ موقعیت نیز چنین چیزی را ایجاب می‌کرد تا ابهّت خلیفه‌ی مسلمانان در قلوب، تثبیت شود؛ اینک به گوشه‌ای از شرح این سفر توجه کنید:

«امیر المؤمنین در حالی که بر شتر خاکستری رنگی سوار بود، وارد شهر جابیه[۱] شد، پیشانی و جلوی سر او زیر آفتاب می‌درخشید، نه تاجی بر سر داشت نه کلاه و نه عمامه‌ای. زین سواری‌اش چادری پشمی بود که هرگاه سوار می‌شد زین مرکب و هرگاه پیاده می‌شد زیرانداز و بستر او بود. چمدان یا ساک دستی او پوستین یا پارچه‌ای بود که کناره‌هایش از لیف درخت خرما انباشته شده بود که هم چمدان مسافرتش بود و هم به هنگام استراحت، بالشش به حساب می‌آمد. پیراهنی پنبه‌ای به تن داشت که [بر اثر شتاب در راه] پاره شده بود»[۲]. امیر المؤمنین ترمیم و شستن پیراهن خود را به کشیش آن محل سپرد و یک پیراهن از جنس کتان به عاریه گرفت و پس از آنکه پیراهنش آماده شد پیراهن عاریه گرفته را پس داد و پیراهن خود را پوشید. کشیش به وی گفت: تو پادشاه عرب هستی، سواری شتر در این سرزمین پسندیده نیست، اگر بر اسب یا قاطر سوار شوی و لباسی فاخر بپوشی، در چشم رومیان ابهّت بیشتری خواهید یافت. امیر مؤمنان این پیشنهاد را رد کرد و گفت: «ما ملتی هستیم که خداوند ما را به وسیله‌ی اسلام عزت بخشیده است؛ (نه به لباس فاخر و زر و زیور،) و ما این افتخار را با هیچ چیزی معاوضه نخواهیم کرد»[۳]. همچنین دوّمین سفرش به شام در سال هیجدهم هجری با همین سادگی بود. این بار نیز حضرت علیؓ را در مدینه، به طور رسمی جانشین خود کرد و زمام حکومت را به وی سپرد و خود با گروهی از صحابه، راه «ایله» را در پیش گرفت. آنگاه که به ایله[۴] نزدیک شد، شترش را به غلام خود داد و خود بر مرکب او سوار شد. وقتی مردم در مسیر حرکتش سراغ امیرالمؤمنین را

۱- نام شهری است در شام، جنوب دمشق.

۲- اقتباس از کتاب سیرت عمر بن الخطاب، اثر ابن جوزی.

۳- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۷، ص ۶۰ ـ ۵۹.

۴- شهری‌است در کنار در،ی احمر در آخرین مرز حجاز و نقطه مرزی شام واقع است (معجم‌البلدان، حموی). (مترجم)

گرفتند گفت: او جلوی شماست (یعنی خود اوست). اما آنان منظور او را نفهمیدند و جلو رفتند بدین‌گونه حضرت عمرﷺ وارد شهر اَیله شد[1].

موضع حضرت عمرﷺ در برابر اهل بیت رسول اللّهﷺ

حضرت عمرﷺ با آنکه دارای نفوذ و قدرت بود و به رغم اجرای عدالت بین مردم و اشتغال دایم به امور خلافت، اهل بیت رسول اللّه را بسیار مورد اکرام قرار داده و آنان را بر فرزندان و خانواده‌ی خویش ترجیح می‌داد؛ در این‌جا به چند نمونه اشاره می‌شود:

حسین بن علیﷺ می‌گوید: روزی عمرﷺ به من گفت: فرزندم! چه خوب بود همواره نزد ما می‌آمدی. من نیز روزی نزد ایشان رفتم، اما او جلسه داشت و فرزند عمر نیز بیرونِ در، بود و اجازه‌ی ورود به او داده نمی‌شد، بنابراین از همانجا بازگشتم. بعد از آن، وقتی عمرﷺ مرا دید گفت: فرزندم! چرا پیش من نیامدی؟ گفتم: من آمدم، ولی شما جلسه داشتید و فرزندت را دیدم که برگشت، من نیز برگشتم. حضرت عمرﷺ گفت: تو از عبداللّه فرزند عمر، به ورود سزاوارتری؛ زیرا وجود ما مرهون شما (اهل بیت) است[2]. ابن سعد از جعفر صادقﷺ فرزند محمدباقرﷺ از پدرش، علی بن حسینﷺ نقل می‌کند که وی گفت: پوشاک‌هایی از یمن نزد عمرﷺ آوردند، آن‌ها را میان مردم تقسیم کرد. مردم این لباس‌های جدید را پوشیدند و به مسجد آمدند. عمرﷺ بین منبر و قبر رسول اللّهﷺ نشسته بود، مردم می‌آمدند و سلام می‌گفتند و برای او دعای خیر می‌کردند. در این هنگام حسن و حسین از خانه‌ی مادرشان، فاطمهﷺ بیرون آمدند و از کنار جمعیت رد شدند، در حالی که لباس جدیدی به تن نداشتند، عمر با دیدنِ آن‌ها افسرده و غمگین شد. پرسیدند علت ناراحتی‌ات چیست؟ جواب داد: من از بابت این دو پسر ناراحت هستم که به اندازه‌ی قد آن‌ها پوشاکی وجود نداشت. سپس نامه‌ای به کارگزاران خود در یمن نوشت تا هر چه سریع‌تر، دو دست لباس برای حسن و حسین بفرستند. چون لباس‌ها را به آنان پوشاند، آنگاه آرام

۱- طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۴، ص ۲۰۴ ـ ۲۰۳.
۲- هندی، کنزالعمال، ج ۷، ص ۱۰۵ و الإصابه، ج ۱، ص ۱۳۳.

گرفت[1]. ابو جعفر می‌گوید: هنگامی که دروازه‌ی فتوحات به روی مسلمانان گشوده شد، عمرس تصمیم گرفت که برای تمام شهروندان مستمری مقرر کند. بدین منظور عدّه‌ای از اصحاب پیامبر ﷺ را برای مشورت فرا خواند؛ عبدالرحمن بن عوفس گفت: اول از خودت آغاز کن! فرمود: هرگز؛ به خدا سوگند، خویشان رسول اللّه ﷺ را بر همه مقدّم می‌دارم. سپس سهم سایر بنی‌هاشم را معین می‌کنم که قبیله‌ی رسول خدایند. نخست سهم عباس، سپس سهم علی را مقرر نمود، تا این که شهریه‌ی پنج قبیله را تنظیم نمود که آخرین آن‌ها قبیله‌ی بنی عدی بن کعب (قبیله خود او) بود. روش تنظیم بدین گونه بود که نخست از بنی‌هاشم نام کسانی را ثبت می‌کرد که در جنگ بدر شرکت داشتند. سپس بدریان بنی‌امیه سپس به ترتیب قرابت با رسول اللّه، و برای حضرت حسن و حسین ب، سهمی جداگانه مقرر کرد[2]. در کتاب طبقات ابن سعد آمده (و حافظ ابن عساکر نیز در تاریخ خود روایت کرده است) که وقتی عمر بن خطابس لیست مستمری بگیران را تهیه می‌کرد، برای حسن و حسین ب (گرچه از اصحاب بدر نبودند،) به سبب قرابتشان با رسول اللّه ﷺ سهمی معادل سهم پدرشان که از اهل بدر بود، مقرر نمود و به هر یک پنج هزار درهم می‌داد[3]. علامه شبلی نعمانی در کتاب «الفاروق» تحت عنوان «پاسداشت خاطر خویشان رسول اللّه ﷺ» می‌نویسد:

«فاروق‌اعظمس امور مهم را بدون مشورت با حضرت علیس انجام‌نمی‌داد. و مشورت علی مرتضیس نیز مبنی بر نهایت اخلاص و خیرخواهی بود. هنگامی‌که فاروق‌اعظمس به بیت‌المقدس سفر کرد، همه‌ی امور خلافت را به جناب امیر تفویض نمود[4]. رابطه‌ی دوستی و اتحّاد بین آن دو، به حدی محکم بود که حضرت علیس،

۱- ابن حجر، الإصابه، ج ۱، ص ۱۰۶.

۲- ابویوسف، کتاب الخراج، ص ۲۵ ـ ۲۴، مصر چاپ اول، ۱۳۰۲ هـ. ق.

۳- ابن سعد، الطبقات الکبری، بخش خطی.

۴- امیر علی مورخ معروف شیعه می‌نویسد: آن زمامدار بزرگ یعنی عمر اعتمادی که در خلافت خود به شخص حضرت علی داشت تا این حد بود که هر وقت به خارج سفر می‌کرد او را در مدینه کفیل، قائم مقام خودش تعیین می‌نمود. (تاریخ عرب و اسلام، ص ۵۴) (مترجم)

دخترش ام کلثوم را که از فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها بود، به نکاح فاروق اعظم رضی الله عنه در آورد[۱]. حضرت علی یکی از فرزندان خود را به نام عمر نامگذاری کرد، همان گونه که یکی را به نام ابوبکر و دیگری‌را به‌نام عثمان نامید[۲]. پر واضح است که انسان فرزند خود را به نام‌های محبوب و پسندیده و با نام‌های کسانی که آن‌ها را الگو و نمونه می‌داند، نامگذاری می‌کند»[۳].

پایه‌گذاری تقویم اسلامی

[مردم عرب، قبل از اسلام و صدر اسلام، تاریخ معینی نداشتند تا برای تدوین حوادث تاریخی قید کنند]. در زمان حضرت عمر رضی الله عنه در مورد تعیین تاریخ، برای ثبت رویدادها نظرهای متفاوتی وجود داشت، حضرت عمر اهل شوری را جمع کرد و از آنان نظرخواهی نمود؛ عده‌ای گفتند: شیوه‌ی ایرانیان را عملی کنید که تولد یا تاج‌گذاری شاه را مبدأ تاریخ قرار می‌دهند. عده‌ای به تقلید از رومیان رأی دادند. برخی گفتند روز تولّد رسول‌اللّه صلی الله علیه و سلم و عده‌ای دیگر گفتند سالروز بعثت آن حضرت مبدأ تاریخ قرار گیرد. حضرت عمر رضی الله عنه تمام این آراء را با ذکر دلیل رد کرد. آنگاه حضرت علی رضی الله عنه پیشنهاد کرد که سال هجرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم از مکه به مدینه مبدأ تاریخِ اسلام قرار

۱- نعمانی؛ شبلی، ترجمه‌ی فارسی الفاروق، ج ۲، ص ۳۷۴ ـ ۳۷۲، چاپ پاکستان. بحث علمی و کلامی مفصلی در مورد ازدواج حضرت عمر با ام کلثوم در کتاب «آیات بینات» اثر محسن الملک آمده است. برای تفصیل بیشتر به این کتاب، ج ۱، ص ۱۶۴ـ۱۲۷، چاپ مرزاپور ۱۹۸۷ مراجعه شود.

۲- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۷، ص ۳۳۲ ـ ۳۳۱، مروج الذهب فارسی، ج ۲، ص ۶۷، چاپ چهارم، ۱۳۷۰ هـ. ش. و کتاب «شیعه کیست؟ تشیع چیست؟»، تألیف محمد جواد مغنیه، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۶۱ هـ. ش. اعلام الوری، طبرسی ص ۲۰۳، ارشاد مفید، ص ۱۸۶، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۳، مقاتل الطالبین ابی الفرج اصفهانی، ص ۴۲، کشف الغمه، اردبیلی ج ۲، ص ۶۴ و جلاء العیون، مجلسی، ص ۵۸۲. همچنین حضرت حسن و حسین و زین العابدین و موسی کاظم فرزندان خود را به نام عمر نامگذاری کردند. به کتاب‌های فوق که معروف‌ترین کتاب‌های شیعه هستند، مراجعه کنید. (مترجم)

۳- امامان‌شیعه از گذاشتن نام دشمن بر فرزندان‌خود نهی‌کرده‌اند و دستور داده‌اند که این‌چنین نام‌هارا عوض کنند. (وسایل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۲۳ و تولی و تبری، ص ۵۶ نوشته‌ی هیات تحریریه موسسه‌ی در راه حق) (مترجم)

گیرد. حضرت عمرؓ، رأی او را مورد تأیید قرار داد و پس از اتفاق‌نظر صحابه فرمان داد که تاریخ اسلام بر مبنای هجرت رسول اللّهﷺ تنظیم شود[۱]. بدین ترتیب تقویم اسلامی با حادثه‌ای پیوند داده شد که معنی و مفهوم خود را دارد و رسالت خاص خود را ایفا می‌کند و مانند تقویم سایر ادیان، مربوط به هیچ شخصیتی نیست، حتّی به شخصیت پیامبر اسلام ﷺ که برجسته‌ترین شخصیت بشری و محبوب‌ترین آن‌ها نزد خدا و مسلمانان است، بستگی ندارد.

همچنین وابسته به فتوحات و کشورگشایی‌ها و جنگ‌ها و غزوه‌ها نیست و ارتباط آن با هجرت، بر اساس اندیشه‌ای عمیق و فلسفه‌ای بزرگ استوار است؛ زیرا بدین وسیله برای همیشه مُهر یک دعوت و یک پیغام بر پیشانی این تقویم، نقش بسته و هر فرد مسلمان و غیرمسلمان که در مورد راز این تعیین فکر کند، درمی‌یابد که نقطه‌ی شروع عظمت و شکوفایی، همانا عقیده و ایمان است و این دو عامل را باید از تمام اشیا محبوب‌تر و از اهل و وطن عزیزتر دانست. و نیز در این پایه گذاری، جنبه‌ی مژده و نیک‌فالی هم وجود دارد زیرا سرآغاز و سرفصل عصر جدیدی در تاریخ بشری و مسیر انسانی بوده است و از سوی دیگر این پیام را می‌رساند که چنگ زدن به عقیده و اصول اعتقادی و شهامت و از خودگذشتگی، رمز پیروزی است و جنبه‌ی عقیدتی و اصولی، همیشه بر جنبه‌ی عرفی و طبیعی مقدّم است و ترجیح دارد[۲].

شهادت حضرت عمر فاروقؓ

حضرت فاروق اعظمؓ به هیچ فرد ذمّی[۳] بالغ اجازه‌ی ورود به مدینه نمی‌داد، تا آنکه یک‌بار مغیره بن شعبه که استاندار کوفه بود، در مورد نوکری صنعتگر به نام فیروز که معروف به ابولؤلؤ بود، از وی اجازه‌ی ورود خواست. فیروز برده‌ای مجوسی و ایرانی بود و بعضی گفته‌اند نصرانی بوده و اصلیت او از «نهاوند» بوده است، رومیان او را اسیر کرده و از طریق آنان‌به دست مسلمانان رسیده بود. هنگامی که در سال بیست و یکم

۱- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۷، ص ۷۴.

۲- برای تفصیل بیشتر مراجعه کنید به رساله‌ی دیگر مؤلّف «القرن الخامس عشر الهجری الجدید فی ضوء التاریخ والواقع» ص ۱۰ـ۷، چاپ ندوة العلماء هند.

۳- ذمّی: فرد غیرمسلمان که در سایه‌ی دولت اسلامی زندگی می‌کند.

هجری، اسیرانِ نهاوند به مدینه وارد شدند، ابولؤلؤ با هر کودکی که برخورد می‌کرد، دست بر سر او می‌کشید و در حال گریه می‌گفت: «عمر جگرم را آب کرد.»

مغیره، ابولؤلؤ را ـ که هم نجّار و نقّاش و هم آهنگر بود ـ برای کار آزاد گذاشت و هر روز از او دو درهم[1] می‌گرفت؛ زیرا او به صنعت آسیاسازی مشغول بود. روزی نزد حضرت عمر رفت و ضمن شکایت از مغیره گفت: مغیره مالیات سنگینی بر ذمّه‌ام گذاشته است، از او بخواهید تا نسبت به تخفیف آن اقدام کند. حضرت عمررضي الله عنه پرسید به چه حرفه‌ای مهارت داری؟ جواب داد: نجّاری، نقّاشی و آهنگری. ایشان فرمود: به نظر من در برابر این سه شغل پر درآمد مالیات تو زیاد نیست، از خدا بترس و با کارفرمای خود به نکویی رفتار کن! حضرت عمررضي الله عنه اراده داشت که مغیره را در حقّ او سفارش کند. ابولؤلؤ با قلبی پر از کینه و خشم از آن جا بازگشت و خنجری دو سره ساخت و با زهر آلوده کرد. سپس آن را نزد «هرمزان»، یکی از سرداران قدیم ایرانی برد و به او گفت: به نظرت این خنجر چطور است؟ هرمزان گفت: هر کس را با آن بزنی خواهد مرد. بدین ترتیب توطئه‌ای ننگین به دست مجوسیان [و یهودیان] در حال شکل‌گیری بود که بر اساس خشم و کین ملّی و میهنی و انتقام‌جویی شخصی، طرح‌ریزی شده بود.

عبدالرحمن بن ابوبکررضي الله عنه روز شهادت حضرت عمررضي الله عنه گفت: دیشب، هرمزان و ابولؤلؤ و جفینه را دیدم که در گوشه‌ای با هم بسیار محرمانه گفت و گو می‌کردند، وقتی برخاستند دیدم که همین خنجر که باآن حضرت عمررضي الله عنه به شهادت رسیده است از دست یکی از آن‌ها به زمین افتاد.

به همین دلیل بسیاری از محقّقان می‌گویند: قتل عمررضي الله عنه براساس برنامه‌ای از پیش طرح شده و دسیسه‌ای سازمان یافته صورت گرفته که مجوسیان ایرانی و یهودیان، با هم شریک بودند. این گونه حوادث از ملت‌های مغلوب که کشورشان فتح شده و آزادی و سلطه‌ی خود را که در راه اغراض شخصی و نژادی به کار می‌گرفتند، از دست داده‌اند، تازگی ندارد و جای شگفتی نیست.

۱- در اغلب روایات دو درهم آمده است. ر.ک: البداية و النهاية، ج ۷، ص ۱۳۷، ابن‌اثیر، الکامل، ج ۳، ص ۴۹ و طبری، ج ۵، ص ۲۰۲۶. (مترجم)

داستان شهادت حضرت عمرﷺ از این قرار بود که چندی بعد از این ماجرا وقتی حضرت عمرﷺ مشغول اقامه‌ی نماز صبح بود، لحظه‌ای پس از آنکه نخستین تکبیر را گفت، ناگاه فریاد برآورد که سگی مرا از پا درآورد، مسلمانان به سوی او شتافتند، دیدند که فیروز شش ضربه‌ی خنجر بر او وارد کرده است و از چپ و راست، مسلمانانی را که در مسیر او هستند با خنجر دو سره[۱] خود مجروح می‌کند. بدین وسیله وی توانست سیزده نفر را مجروح کند. عبدالرحمن بن عوفﷺ با دیدن این حالت «برنُس»[۲] خود را بر سر آن مجوسی انداخت. وقتی کافر بدجنس یقین کرد که دستگیر شده است بلافاصله خودکشی کرد، حضرت عمرﷺ روی کف مسجد افتاد، در حالی که این آیه‌ی قرآنی بر زبانش جاری بود: ﴿وَكَانَ أَمۡرُ ٱللَّهِ قَدَرٗا مَّقۡدُورًا﴾ [الأحزاب: ۳۸]

«کار خدا همواره حساب شده و روی برنامه‌ی دقیقی است»[۳]. حضرت عمرﷺ پرسید قاتلم چه کسی است؟ جواب دادند: غلام مغیره بن شعبه. فرمود: خدا را سپاس که قاتلم کسی نیست که یک بار برای خدا سجده کرده باشد و بتواند با آن یک سجده، به پیشگاه خدا اقامه‌ی دلیل کند. یقین می‌دانستم که هیچ فرد عرب به قتل من اقدام نخواهد کرد[۴]. سپس به پسرش، عبداللّه گفت: سلام مرا به امّ المومنین، عایشهﷺ برسان و بگو عمر کسب اجازه می‌کند تا در کنار دو یارش (پیامبر و ابوبکر) دفن گردد. هنگام اجازه خواستن کلمه‌ی امیر المؤمنین را به کار نبر؛ زیرا من از امروز به بعد امیر مؤمنان نیستم. عبداللّهﷺ وقتی به حضور عایشهﷺ رسید متوجه شد که ایشان نشسته و گریه می‌کند، آنگاه عبداللّهﷺ سلام و خواسته‌ی عمرﷺ را ابلاغ کرد و گفت: عمر اجازه می‌خواهد تا در کنار دو یارش به خاک سپرده شود. عایشهﷺ گفت: من این جایگاه را برای خودم می‌خواستم، ولی امروز عمر را بر خود ترجیح خواهم داد.

۱- در روایات آمده است که خنجر او دو سر داشت و دستگیره‌اش در وسط بود و هر دو سر آن دو لبه بودند. ر.ک: طبری، حوادث سال ۲۳، بحث مقتل عمر. در کتاب «الفتوحات الاسلامیه» جلد دوم آمده است: «خنجرا له رأسان محدّد الطرفین نصابه فی وسطه». (مترجم)

۲- لباس کلاه دار از قبیل جبه و عبا و بارانی و غیره. (مترجم)

۳- ابن سعد، طبقات، ج ۱، ص ۲۵۳ ـ ۲۵۲ و کتاب‌های دیگر تاریخ.

۴- ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۴، ص ۴۷.

وقتی عبداللّهﷺ بازگشت، عمرﷺ پرسید: چه خبر آوردی؟ عبداللّه عرض کرد: خبری که شما دوست دارید. عمرﷺ گفت: الحمدللّه، هیچ چیز برایم مهم‌تر از این جایگاه نبود. بعد به عبداللّه توصیه کرد که بعد از وفات، مرا در تابوتم بر دوش کشید و سپس مقابل حجره‌ی ام‌المؤمنین بایست و بار دیگر از او کسب اجازه کن و بگو عمر اجازه می‌خواهد، اگر اجازه داد مرا در حجره ببر وگرنه به گورستان مسلمانان برگردان؛ زیرا می‌ترسم اجازه‌ی او به خاطر رعایت مقام و خلافت من بوده باشد. وقتی جنازه‌ی وی را برای دفن به دوش کشیدند مسلمانان چنان دچار اندوه شدند که گویا هرگز قبلاً به مصیبتی گرفتار نشده‌اند. چون به حجره رسیدند و ام‌المؤمنین اجازه‌ی ورود داد، در محل مذکور به خاک سپرده شد و خداوند او را به همجواری پیامبرﷺ و ابوبکرﷺ مفتخر گردانید[1]. نویسنده‌ی محترم شیعه، دکتر امیر علی در کتاب معروفش «تاریخ عرب و اسلام» در این مورد می‌نویسد:

«كانَتْ وَفاةُ عُمَرَ خسارَةً فادِحَةً وَحادِثا كَبيرا لِلإِسْلامِ»[2] «وفات عمر، صدمه و فاجعه‌ی بزرگی برای اسلام بود.»

[همچنین در کتاب دیگرش «روح اسلام» می‌نویسد: عمر بعد از اسلام آوردن، یکی از سنگرهای ایمان شد[3] و مرگ این مرد بزرگ، به دست یک قاتل، بدون شک فقدانی برای حکومت (اسلامی) بود[4].] دومین جانشین رسول اللّهﷺ در بیست و ششم ذی الحجّه سال ۲۳ هجری قمری در سن شصت و سه سالگی ضربت خورد و سه روز بعد از سوء قصد درگذشت و در روز شنبه، اوّل محرّم پیکر پاکش به خاک سپرده شده. دوره‌ی خلافت پربارش ده سال و شش ماه و چهار روز بود.

۱- ابن سعد، الطبقات، ج ۱، ص ۲۴۴.

۲- A SHORT HISTORY OF THE SARACENS.P.P 43-44

معلم پطرس بستانی، نویسنده‌ی مسیحی می‌نویسد: علت شهادت عمر آن نیست که عموم مورخان نوشته‌اند، بلکه غیر مسلمانان این غلام را به قتل وی گماشته بودند، به گمان این که بعد از مرگ وی قدرت اسلام تضعیف می‌شود و حکومت اسلام پایان می‌یابد. (دائرة المعارف، ج ۲، ص ۲۳۰ در شرح زندگی ابولؤلؤ).

۳- امیر علی، روح اسلام، ص ۴۶، انتشارات آستان قدس، ۱۳۶۶ هـ. ش.

۴- همان منبع، ص ۲۵۹. عبارت داخل کروشه از سوی مترجم افزوده شده است.

تأثر و اندوه علی رضی الله عنه از شهادت عمر رضی الله عنه

ابوجحیفه می‌گوید: من شاهد بودم که حضرت علی رضی الله عنه بعد از شهادت حضرت عمر رضی الله عنه آمد و پارچه را از چهره‌اش برداشت و گفت: «رحمت خدا بر تو باد ای ابوحفص! به خدا سوگند، اینک بعد از رسول خدا صلی الله علیه و سلم جز تو ای عمر کسی باقی نمانده که من از خدا بخواهم نامه‌ی اعمالم مثل نامه‌ی اعمال او باشد»[۱]. حضرت علی رضی الله عنه هنگام وفات عمر رضی الله عنه می‌گریست، پرسیدند: به چه جهت این همه گریه می‌کنید؟ جواب دادند: «به خاطر رحلت عمر گریه می‌کنم، همانا رحلت او شکاف و خلائی در اسلام ایجاد کرد که تا ابد پر نخواهد شد»[۲]. [همچنین حضرت علی رضی الله عنه در نهج‌البلاغه در وصف حضرت عمر رضی الله عنه می‌فرماید: «چه شخص عجیبی بود! کجی‌ها را راست و بیماری‌های اجتماعی را مداوا کرد، سنت پیامبر صلی الله علیه و سلم را به پا داشت و فتنه و آشوب را به عقب انداخت، پاکدامن و بدون عیب از جهان رفت، نیکوییِ خلافت را دریافت و از شرّ آن پیشی گرفت، خدای بزرگ را اطاعت نمود و آن طور که لازم بود از خدا می‌ترسید. افسوس که او از دنیا کوچ کرد و مردم را در راه‌های مختلف باز گذاشت، و حالا نه بی‌خبران در آن راه‌ها می‌توانند راه یابند و نه هدایت شدگان می‌توانند در آن‌ها یقین داشته باشند»[۳].]

وصف صحابه‌ی کرام و چگونگی تعاون و اختلاف آن‌ها با یکدیگر

قبل از آنکه این فصل را به پایان ببریم مناسب است چند فراز از نوشته‌های دوست دانشمندم، مرحوم دکتر مصطفی السباعی رحمه الله را که در مورد توصیف صحابه و بزرگ منشی و اتحاد فکری و عملی بی‌نظیر آنان نگاشته است، در اینجا نقل کنم. این گفتار تصویری است دقیق که با رعایت امانت، با عبارتی شیوا که نشان دهنده‌ی بلاغت عربی است، ارائه شده است. وی می‌نویسد:

۱- مسند امام احمد بن حنبل، مسند علی ابن ابی‌طالب رضی الله عنه.

۲- سید احمد زینی دحلان، الفتوحات الإسلامیه، ج ۲، ص ۴۲۹، چاپ دوم، ۱۳۱۱ ه . ق.، مکه‌ی مکرّمه.

۳- نهج البلاغه شرح فیض الإسلام، ص ۷۲، خطبه‌ی ۲۱۹ و شرح مصطفی زمانی، ص ۵۵۱، خطبه‌ی ۲۲۱، صبحی صالح. عبارت داخل کروشه از سوی مترجم افزوده شده است.

«تعاون و همکاری آنان با یکدیگر در کارهای خیر، در بالاترین سطحِ ممکن بود. خیرخواهی آنان نسبت به یکدیگر، از شگفت‌آورترین نمونه‌های خیرخواهی بود. در بیان احکام شرع، اختلاف نظر خود را در باریک‌ترین مسایل با بهترین شیوه، ابراز می‌داشتند و در این‌باره طرفداری از حق و حقیقت، شعار آنان بود. اگر امری را خلاف حق تشخیص می‌دادند، هیچگاه دوستی و محافظه‌کاری، رعایت پست و مقام و فضیلت و موقعیت اشخاص، مانع از آشکار ساختن حق نبود.

مردمی پاکدل و آراسته به تقوا بودند. رک‌گویی و بی‌ریایی که از صفات یک مرد عرب است، در آن‌ها آشکار بود. در وجودشان نه نفاق و دورویی بود، نه حیله‌گری و کلاه‌برداری. انسان‌هایی بافرهنگ و مؤدّب بودند که در اخلاق و رفتار آن‌ها، خشونت و سنگدلی یافت نمی‌شد. با یکدیگر به سان برادر حقیقی بودند، تکبر و خودخواهی در وجودشان راه نداشت، در اطاعت امیر، همچون سربازی مطیع و فداکار بودند و سرکشی و نافرمانی نمی‌کردند، در تشکیل حکومت جدید، قوانین و ضوابط جدید و جامعه‌ی صالح و نوپا بهترین و چیره‌دست‌ترین استاد و سازنده بودند و از دقت‌نظر و دانش وسیع و اندیشه‌ی عمیق بهره‌ی بسزایی داشتند و تلاشگر و زحمت‌کش بودند که در راه رسیدن به هدف از هیچ کوششی دریغ نمی‌کردند»[۱]. [مناسب است در اینجا وصف اصحاب را از زبان شیرین حضرت علی‌ رضی الله عنه نیز بشنویم؛ ایشان خطاب به سپاهیان خود می‌فرمایند:

«من اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم را دیده‌ام، در میان شما یکی را نمی‌بینم که مانند ایشان باشد. اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم چون شب را با سجده و نماز به پایان می‌رساندند، صبح، رنجور و ژولیده موی و غبار آلود بودند، یا پیشانیشان روی سجده بود و یا صورتشان برای گریه روی خاک. از ترس قیامت، مثل آتشِ شعله‌ور بودند، بر اثر سجده‌های طولانی پیشانی‌هایشان پینه بسته بود، وقتی نام خدا به میان می‌آمد آن قدر گریه می‌کردند که دامن آنان تر می‌شد و از ترس عذاب و کیفر و امید ثواب و پاداش، مانند درختی که در بادهای شدید می‌لرزد، می‌لرزیدند»[۲]].

۱- مصطفى السباعی، السنة ومكانتها فی التشريع الإسلامی، ص ۱۴۷.

۲- نهج البلاغه شرح فیض الإسلام و صبحی صالح، خطبه‌ی ۹۶ و همچنین به خطبه‌ی شماره: ۱۲۰ مراجعه شود. (افزوده‌ی مترجم)

بخش پنجم:
علیرضي الله عنه در زمان خلافت حضرت عثمان ذی‌النورینرضي الله عنه

بیعت با حضرت عثمانرضي الله عنه ـ جایگاه دینی و اجتماعی حضرت عثمانرضي الله عنه ـ فتوحات و گسترش دولت اسلامی در زمان عثمانرضي الله عنه ـ نگاهی به خلافت راشده‌ی حضرت عثمانرضي الله عنه ـ مفاخر بزرگ و جاودان عثمانرضي الله عنه ـ توسعه‌ی مسجد نبوی ـ مشکلات دوران خلافت حضرت عثمانرضي الله عنه ـ اوج فتنه ـ محاصره و شهادت حضرت عثمانرضي الله عنه و نقش قهرمانانه‌ی حضرت علیرضي الله عنه در حمایت از ایشان ـ رسوخ عقیده در وجود حضرت عثمانرضي الله عنه و مقام بلند وی در اسلام.

علی در زمان خلافت حضرت عثمان ذی‌النورین

بیعت با حضرت عثمان

حضرت عمر فاروق در آخرین لحظات زندگی خود [بنابر اصرار شدید اصحاب پیامبر] امر خلافت را به شورای شش نفره واگذار کرد که آنان از میان خود، یکی را به جانشینی او برگزینند. این شش نفر عبارت بودند از: عثمان ذی‌النورین، علی بن ابی‌طالب، طلحه بن عبیداللّه، زبیر بن عوام، سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف [۱]. و از این که به طور معین کسی از این‌ها را به جانشینی خود انتصاب کند، اجتناب کرد و گفت: نمی‌خواهم بار خلافت را هم در حال حیات و هم بعد از مرگ به دوش بکشم. اگر خدا به شما اراده‌ی خیری داشته باشد، شما را به بهترین آن‌ها متّفق خواهد نمود، همان گونه که بعد از وفات پیامبر ﷺ بر بهترینتان متفق گردانید[۲]. تقوا و خداترسی بی‌شائبه‌ی او، وی را وا داشت که سعید بن زید بن عمرو بن نفیل را ـ هر چند او نیز از جمله‌ی ده نفر بشارت یافته به بهشت (عشره‌ی مبشره) بود ـ از اعضای شورا قرار ندهد؛ زیرا او پسر عمویش بود و می‌ترسید که مبادا به خاطر مراعات نسبتش با امیرالمؤمنین او را انتخاب کنند، بنابراین نام او را به میان نیاورد، همچنین اعضای شورا را سفارش کرد که پسرش، عبداللّه ـ که از فقهای صحابه بود ـ در شورا حضور یابد، ولی حق انتخاب نداشته باشد، و وصیت کرد که صهیب رومی تا سه روزی که شورای انتخابی به پایان می‌رسد، امام جماعت مسلمانان باشد و گروهی از مردم، اعضای شورا را در تحقق این امر یاری کنند و بر عملیات اجرایی انتخابات ناظر باشند. همچنین فرمود: گمان نمی‌کنم مردم کسی را بر عثمان و علی ترجیح دهند.

۱- این هر شش نفر از جمله ده نفری هستند که رسول اللّه ﷺ مژده‌ی بهشت به آن‌ها داده بود.

۲- مورّخ و محقّق معروف شیعه، امیر علی می‌نویسد: «عمر خیلی خوب می‌توانست که حضرت علی، پسر پرهیزگارش، عبداللّه، معروف به ابن عمر را جانشین کند، لیکن روی اصل پیروی از وجدان که از خصایص او بود مسأله‌ی انتخاب خلیفه‌ی بعد از خود را به نظر شش نفر از سرشناسان مدینه واگذاشت.» (تاریخ عرب و اسلام، ص ۵۰)

پس از پایان مراسم تشییع و تدفین حضرت عمرس، مقداد بن اسودس، اعضای شورا را در خانه‌ای فراخواند. آن‌ها پس از بحث و تبادل نظر به این نتیجه رسیدند که سه نفر از آنان به نفع سه نفر دیگر کنار رود؛ زبیرس به نفع علیس، سعدس به نفع عبدالرحمن بن عوفس و طلحهس به نفع عثمانس کنار رفتند و حق خود را به آن‌ها بخشیدند. سپس عبدالرحمنس به علیس و عثمانس گفت: کدام یک از شما نیز حق خود را فروگذار می‌کند تا حق انتخاب از میان دو نفر باقی مانده را به او بسپاریم؟ و او نیز با در نظر گرفتن خدا و مصلحت دین، برترین را انتخاب کند. علی و عثمانب هردو بزرگوار سکوت کردند، آنگاه عبدالرحمنس گفت: من از حق خود می‌گذرم و خداوند را بر عملکرد خود ناظر خواهم دانست و با رعایت مصلحت اسلام در انتخاب بهترین شما تلاش خواهم کرد. سپس با هر یک جداگانه صحبت کرد و فضایل آن‌ها را برشمرد و از آنان عهد گرفت که اگر به خلافت انتخاب شدند عدل را پیشه کنند و اگر دیگری انتخاب شد از او اطاعت کند و بر این امر راضی باشد، هر دو پذیرفتند.

سپس عبدالرحمنس برخاست و در مورد این دو نامزد به مدت سه شبانه روز به مشورت و همه‌پرسی پرداخت و از سرشناسان و بزرگان اصحاب و اقشار مختلف مردم به طور انفرادی و گروهی، مخفیانه و آشکارا نظر خواهی کرد حتی از برخی از زنان خانه‌دار و نوجوانان و شاگردان مدرسه و مسافرانی که از اطراف به شهر مدینه می‌آمدند، نیز نظرخواست و بیشترین اوقات این سه شبانه‌روز را در نماز و دعا و استخاره و مشورت با صاحب نظران صرف کرد و کمتر به استراحت می‌پرداخت.

چهارمین روز شهادت حضرت عمرس، عبدالرحمنس بار دیگر عثمان و علیب را در همان خانه که اعضای شورا روز اول گرد آمده بودند فرا خواند و خطاب به آن‌ها گفت: من در مورد شما از مردم نظرخواهی کرده‌ام آن‌ها هیچ کس را با شما برابر نمی‌دانند. سپس همانند روز قبل از آنان عهد گرفت که هر کدام از آنان را انتخاب کرد عدل پیشه کند و در صورت انتخاب نشدن باید راضی باشد و از فرد منتخب اطاعت کند.

آنگاه همراه آنان به سوی مسجد رهسپار شد، در حالی که عمامه‌ای را که رسول خداص به او داده بود، بر سر داشت و شمشیرش را به دوش انداخته بود. سپس سرانِ مهاجر و انصار و تمام مردم را برای اعلام نتیجه‌ی همه‌پرسی به مسجد دعوت کرد.

مسجد آکنده از جمعیت شد، عبدالرحمن﷜ بر منبر پیامبر ﷺ بالا رفت و پس از توقّف و خواندن دعای طولانی که مردم آن را نمی‌شنیدند، گفت:

«ای مردم! من در این مدت هم به طور خصوصی و هم به طور علنی، درباره‌ی این دو مرد، از همه‌ی شما نظرخواهی کرده‌ام، دیدم شما هیچ کس را با علی و عثمان برابر نمی‌دانید، اینک وقت آن است که یکی از آن‌ها انتخاب شود.» سپس علی﷜ را نزد خود فرا خواند، علی﷜ پیش رفت و کنار منبر ایستاد. عبدالرحمن﷜ دست او را گرفت و خطاب به او گفت: آیا تعهّد می‌کنی که طبق کتاب خدا و سنت پیامبر و روش ابوبکر و عمر رفتار کنی؟ علی﷜ در جواب گفت: خیر، بلکه به اندازه‌ی توانایی و تلاش خودم عمل می‌کنم. عبدالرحمن﷜ دست او را رها کرد و عثمان﷜ را صدا کرد. وقتی او آمد، عبدالرحمن﷜، دستش را گرفت و گفت: آیا با من تعهّد می‌کنی اگر به زمامداری انتخاب شدی، به کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ و روش ابوبکر و عمر عمل کنی؟ عثمان﷜ گفت: آری[1]. عبدالرحمن﷜ در حالی که هنوز دست عثمان﷜ را گرفته بود، سرش را به سوی آسمان بلند کرد و سه مرتبه گفت:

«خدایا! بشنو و گواه باش. خدایا! مسؤولیتی که بر عهده‌ی من بود، اکنون به عهده‌ی عثمان واگذار نمودم».

۱- مردم شیوه‌ی خلافت ابوبکر و عمر را پسندیده و قلبا دوست داشتند و یقین نموده بودند روشی که بتوان آن را خلافت بر شیوه‌ی پیامبر ﷺ نامید همین است و در سایه‌ی آن از ظلم و جور و از هر خطری محفوظ می‌مانند، به همین دلیل وقتی عثمان اطمینان داد که بر کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ عمل می‌کند و شیوه‌ی ابوبکر و عمر را ادامه می‌دهد، عبدالرحمن و تمام حاضران جلسه با اطمینان قلب ابراز خوشحالی نمودند. از سوی دیگر حضرت علی﷜ ـ که عالم به کتاب و سنّت بود و از حق اجتهاد برخوردار بودـ کاملاً حق داشت که چنین سخنی به زبان ب،ورد، ولی این برای اطمینان دادن مردم کافی نبود؛ زیرا آنان شیفته‌ی برنامه‌ی خداپسندانه‌ی دو خلیفه قبلی بودند، لذا عثمان را که خود را متعهد به کتاب و سنّت و شیوه‌ی آنان کرده بود، ترجیح دادند. (مؤلف) (به همین دلیل هنگامی که حضرت حسن﷜ خلافت را به حضرت معاویه﷜ واگذار کرد، یکی از شرایطش این بود که به کتاب خدا و سنّت رسول ﷺ و سیره‌ی خلفای راشدین عمل کند. (ملا باقر مجلسی، جلاء العیون، ج ۱، ص ۳۹۳، چاپ تهران، ۱۳۹۸ هـ. ق، الفصول المهمة فی معرفة أحوال الأئمة، ص ۱۶۳ و منتهی الآمال، عباس قمی، ص ۳۱۴) (مترجم)

در این هنگام مردم به منظور بیعت با عثمانﷺ به سوی منبر روی آوردند و پیرامون او را در زیر منبر فرا گرفتند. آنگاه عبدالرحمنﷺ بالای منبر در جای پیامبرﷺ نشست و عثمانﷺ را پایین‌تر بر پلّه‌ی دوّم نشانید و مردم با طیب خاطر با او بیعت می‌کردند. علی بن ابی‌طالبﷺ نخست با او بیعت کرد و برخی گویند در آخر همان جلسه بیعت کرد[۱].

جایگاه دینی و اجتماعی حضرت عثمانﷺ

انتخاب حضرت عثمانﷺ متناسب با سنّ و فضایل و جایگاه عرفی و اجتماعی والای او در جامعه‌ی اسلامی ـ عربی بود. زیرا او در سال ششم عام الفیل به دنیا آمد و از رسول خداﷺ حدود پنج سال کوچک‌تر بود و قبل از این که رسول اللّهﷺ به «دار ارقم» برود او مسلمان شده بود. رسول خداﷺ قبل از هجرت، دخترش، رقیه را در مکه به نکاح او درآورد. هنگامی که آزار قریش بر مسلمانان شدّت گرفت، عثمانﷺ از پیامبر ﷺ اجازه خواست تا به حبشه هجرت کند، بنابراین با اجازه‌ی پیامبر ﷺ، با همسرش، رقیه به حبشه هجرت کرد. رسول اللّه ﷺ درباره‌ی آنان فرمود: «این دو همسر، نخستین کسانی هستند که بعد از آل ابراهیم و لوطعليهما السلام در راه خدا هجرت کردند.» عثمان، بعد از مدتی از حبشه بازگشت و دوّمین بار پس از هجرت رسول خداﷺ و اصحابش به مدینه هجرت کرد. هنگامی که رقیه وفات کرد، رسول خدا ﷺ دختر دیگرش، «امّ کلثوم» را به ازدواج عثمانﷺ درآورد. این فضیلت و خصوصیتی است که نصیب کسی جز عثمان نشده است و به همین دلیل به لقب «ذوالنورین» یاد می‌شد.

حضرت عثمانﷺ نزد قریش نفوذ و احترام زیادی داشت، به همین دلیل وقتی رسول خدا ﷺ خواست در صلح حدیبیه پیکی نزد قریش بفرستد، عمر بن خطابﷺ گفت: آیا کسی را که بیش از من نزد قریش مورد احترام است معرفی نکنم؟ او عثمان است. رسول خداﷺ عثمانﷺ را خواست و به سوی ابوسفیان و اشراف قریش فرستاد.

۱- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۷، ص ۱۴۷ ـ ۱۴۴. این روایت را بدان جهت ترجیح دادیم که جامع‌ترین روایات است و برگرفته از صحاح و اخبار معتبر است.

عثمانﷺ به شهر مکه وارد شد و پیام رسول اللّه ﷺ را به اطّلاع سران قریش رسانید. قریش به او گفتند: اگر مایل باشد می‌تواند کعبه را طواف کند، ولی عثمانﷺ گفت: «تا رسول خدا ﷺ طواف نکند، هرگز امکان ندارد من طواف کنم»[۱]. وقتی حضرت عثمانﷺ نزد پیامبر ﷺ بازگشت، مسلمانان گفتند: ای ابوعبداللّه! خوشا به حال تو که از لذّت طواف خانه‌ی خدا بهره‌مند شدی. عثمانﷺ بر آشفت و گفت: «چه گمان بدی! سوگند به خدایی که جانم به دست اوست، اگر من یک سال تمام هم می‌ماندم بدون رسول اللّه ﷺ طواف نمی‌کردم. قریش، پیشنهاد طواف دادند، اما من نپذیرفتم»[۲]. هنگامی که حضرت عثمانﷺ در مکه بود شایع شد که ایشان به دست کفّار به شهادت رسیده است، بنابراین رسول خدا ﷺ (به منظور انتقام خون او و از یاران خود) بیعت گرفت. مسلمانان پروانه‌وار به سوی پیامبر ﷺ که زیر سایه‌ی درختی نشسته بود، شتافتند و با او بیعت نمودند که تا پای جان بجنگند و فرار نکنند. آن حضرتﷺ دست راست خود را در دست دیگرش گذاشت و به جای عثمان نیز بیعت کرد و فرمود: «هذه عن عثمان» «این دست از طرف عثمان است»[۳]، بدین ترتیب بیعت رضوان انجام شد[۴]. عثمانﷺ در نگاه عمر فاروقﷺ نیز محترم بود. هرگاه مردم از عمرﷺ چیزی می‌خواستند از عثمان و عبدالرحمن بن عوفﷺ کمک می‌گرفتند. عثمان را «ردیف» می‌نامیدند، (ردیف در زبان عرب به جانشین و معاون رییس گفته می‌شود.) اگر از دستِ این دو نفر نیز کاری ساخته نبود آنگاه مردم به عباس مراجعه

۱- ابن هشام، السیرة النبویه، ج ۲، ص ۳۱۵.

۲- زادالمعاد، ج ۱، ص ۳۸۲. کلینی در روضه نقل می‌کند که مسلمانان گفتند: خوش به حال عثمان که خانه‌ی خدا را طواف می‌کند، رسول خدا فرمود: عثمان هرگز چنین کاری نخواهد کرد. وقتی عثمان بازگشت، پیامبر از او پرسید که آیا طواف کرده است؟ عثمان گفت: بدون حضور پیامبر چگونه طواف می‌کردم؟ (روضه کافی، ج ۸، ص ۳۲۶، دارالکتب الإسلامیه، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۲). (مترجم)

۳- روضه کافی، ج ۸، ص ۳۲۵. (مترجم)

۴- ابن قیم، زادالمعاد، ج ۱، ص ۳۸۲.

می‌نمودند[۱]. عثمان‌ﺭﺿﻲ الله عنه کسی است که لشکر اسلام را در جنگ تبوک مجهز کرد و چاه رومه را خریداری کرد و برای مسلمانان وقف نمود[۲]. امام ترمذی نقل کرده است که عبدالرحمن بن خبّاب‌ﺭﺿﻲ الله عنه گفت:

من در محضر پیامبر ﷺ حاضر بودم که مردم را برای تجهیز سپاه عسره[۳] فراخواند، عثمان‌ﺭﺿﻲ الله عنه گفت: یا رسول اللّه ﷺ من حاضرم صد شتر با جهاز و مهار کمک کنم. سپس رسول خدا ﷺ مردم را تشویق کرد، بار دیگر عثمان‌ﺭﺿﻲ الله عنه گفت: یا رسول ﷺ من ۲۰۰ شتر با جهاز و مهار در راه خدا کمک می‌کنم. بار دیگر رسول خدا ﷺ مردم را فرا خواند، این بار نیز عثمان‌ﺭﺿﻲ الله عنه گفت: یا رسول خدا ﷺ من سیصد شتر با جهاز و مهار در راه خدا کمک می‌کنم. آنگاه رسول خدا ﷺ در حالی که از منبر پایین می‌آمد فرمود:

«اگر عثمان عملی دیگر انجام ندهد، همین برای او کافی است.»

همچنین ترمذی از انس و حاکم از عبدالرحمن بن سمره نقل می‌کنند که: حضرت عثمان‌ﺭﺿﻲ الله عنه در آن روز هزار دینار (سکه طلا) در دامان حضرت رسول ﷺ گذاشت، آن حضرت در حالی که سکه‌ها را زیر و رو می‌کرد، فرمود:

«ما ضرّ عثمان ما عمل بعد الیوم».

«از این پس هر کاری که عثمان انجام دهد، به او آسیبی نخواهد رساند.»

این جمله را دوبار تکرار کرد.

حاکم روایت کرده که ابوهریره‌ﺭﺿﻲ الله عنه گفت: عثمان دوبار، بهشت را از رسول اکرم ﷺ خریداری نمود؛ اول زمانی که چاه رومه را خرید و دوم زمانی که سپاه معروف به

۱- طبری، تاریخ الامم والملوك، ج ۴، ص ۸۳.

۲- جعفر صادق‌رحمه الله می‌فرماید: در اول روز، یک منادی اعلام می‌دارد که علی و شیعه‌ی او رستگارند و در آخر روز، یک منادی اعلام می‌دارد که عثمان و شیعه‌ی او رستگارند. (فروع کافی، ج ۸، ص ۲۰۹) (مترجم)

۳- هنگامی که رسول خدا ﷺ دستور داد تا مسلمانان آماده‌ی جنگ با رومیان شوند، مردم، روزگار سختی را می‌گذراندند، هوا بسیار گرم بود و خشکسالی تمام شهرهای آن‌ها را فراگرفته بود؛ به همین دلیل این سپاه را «جیش عسره» نامیدند. (مترجم)

«عسره» را مجهز کرد[۱]. چاه «رومه» از آنِ یک یهودی بود، و مسلمانان به آب شیرین نیاز شدید داشتند، بنابر این رسول خداﷺ فرمود: «هر کس چاه رومه[۲] را بخرد و وقف کند و دلوی بر آن بگذارد تا عموم مردم از آب آن به صورت رایگان استفاده کنند، خداوند از، درهای بهشت، چشمه‌ای به او اختصاص خواهد داد.»

حضرت عثمانﷺ آن چاه را به بیست هزار درهم خرید و برای استفاده‌ی مسلمانان وقف کرد[۳]. زمانی که حضرت عثمانﷺ مسئولیت خلافت را بر عهده گرفت، مطابق با سال شمسی ۶۸ سال و مطابق با سال قمری ۷۰ سال از عمر وی می‌گذشت.

فتوحات و گسترش دولت اسلامی در زمان عثمانﷺ

در زمان خلافت حضرت عثمانﷺ، فتوحات اسلامی به اوج خود رسید؛ زیرا محبّت جهاد در راه خدا و شوق شهادت و رسیدن به بهشت، دل نبستن به دنیا و تکیه نکردن به تعداد افراد و امکانات جنگی؛ و شجاعت و دلیری فوق‌العاده و مشاهده‌ی نصرت‌های آشکار خداوندی و عوامل دیگری که اسلام در دل‌های مسلمانان پدید آورده بود، سبب شد تا (مسلمانان) جان بر کف نهند و برای سربلندی دین خدا، سرزمین‌های دور دست را زیر پا بگذارند. امواج خروشان فتوحات به سرعت، ممالک فارس، روم و شمال افریقا را فرا گرفت. شهرها و کشورها یکی پس از دیگری به دست توانای نیروهای

۱- در جریان تجهیز این سپاه رسول خداﷺ فرمود: هر کس جیش عسره را تجهیز کند، خداوند او را خواهد آمرزید و فرمود: پروردگارا! من از عثمان راضی هستم تو هم از او راضی باش. (البداية والنهاية، ج ۵، ص ۴). (مترجم)

۲- این چاه واقع در میدان بزرگ «العقیق» در نزدیکی محل جمع شدن آب رودخانه‌ها (زغابه) در شمال غربی مدینه است. آب این چاه بسیار شیرین، سبک و گوارا بود. به همین سبب رسول اکرمﷺ بهیارانش فرمود تا آن را بخرند و وقف کنند. حضرت عثمانﷺ این آرزوی پیامبرﷺ را تحقق بخشید. صاحب این چاه یک یهودی بسیار طمع‌کار و حریص، سودجو و فرصت‌طلب، بود و آنگاه که فرصت خوبی برای فروش چاه به دست آورده بود، بسیار ناز می‌کرد. بالآخره حضرت عثمانﷺ پس از چون و چرای زیاد توانست آن را به مبلغ (۲۰۰۰۰) درهم بخرد و وقف کند. (آثار المدينة المنورة، عبدالقدوس انصاری، ص ۲۴۵، چاپ مدینه)

۳- تلمسانی، الجوهرة فی نسب النبی وأصحابه العشرة، ج ۲، ص ۱۷۳.

اسلام فرو می‌پاشید و همانند دانه‌های تسبیح، که نخ آن‌ها کنده شود، پراکنده می‌شدند.

شاید حکمت الهی و اراده‌ی خیری که خداوند نسبت به مسلمانان داشت، موجب شد تا حضرت عثمانس به جانشینی حضرت عمرس برگزیده شود و فتوحات آغاز شده از زمان او را، تکامل بخشد و گسترش دهد؛ زیرا اغلب کارگزاران شهرهای تازه فتح شده و اکثر فرماندهان لشکرهای فاتح (برون مرزی) پیوند نزدیک و محکمی با حضرت عثمانس داشتند؛ همچون معاویة بن ابی‌سفیان، عمرو بن عاص، عبداللّه بن سعد بن ابی‌سرح و ولید بن عقبة. همین عامل سبب شد تا میلیون‌ها انسان به آغوش پر مهر اسلام درآیند، [زیرا آنان با دل و جان در راه پیشبرد اهداف خلیفه‌ی محبوب خود می‌کوشیدند]و این خود نعمت و خیر بسیار بزرگی بود(۱).

۱- مشهور است که حضرت عثمانس خویشان خود را در دستگاه دولت انتصاب نمود، حال آنکه چنین نیست، بلکه (همان‌گونه که مؤلف اشاره فرموده است) واقعیت این است که کارگزاران برخی از شهرهای تازه فتح شده که خودشان به‌قلمرو حکومت اسلامی افزوده بودند و فرماندهان لشکرهای جهادی که کارشان بسیار دشوار و پرخطر بود، از میان خویشان او بودند، ولی بخش عمده‌ی پست‌های مهم و پردرآمد کشور را از میان خویشان خود انتخاب نکرد. این‌طبیعی بود که فاتح یک کشور، یک شهر به عنوان تشویق بیشتر مجاهدان اسلامی، سمتی در آن شهر داشته باشد. بنابر گواهی تاریخ، پست‌های مهم و مسؤولان آن‌ها در زمان عثمانس عبارت بودند از:

۱ـ دادگستری، که رییس آن زید بن ثابت انصاری بود که هیچ‌گونه قرابتی با عثمانس نداشت. ۲ـ بیت المال، که عقبه بن عامر مسئولیت آن را به عهده داشت. ۳ـ سرپرستی امور حجّاج، که بر عهده‌ی عبداللّه بن عبّاس بود. ۴ـ اداره‌ی دارایی، که مسئول آن جابر مزنی و سمّاک انصاری بود. ۵ـ ارتش، که فرمانده آن قعقاع بن عمرو بود. ۶ـ ریاست اداره‌ی پلیس (یا فرماندهی نیروی انتظامی)، که بنا به گفته‌ی بعضی از مورّخین به عهده‌ی عبداللّه بن قنفذ، از بنی تمیم بود.

از این شش پست مهم دستگاه دولت، هیچ کدام به عهده‌ی بنی‌امیه و خویشان حضرت عثمانس نبود.

۲ـ اما از میان استانداران، به رغم آنکه حدود سی استان وجود داشت و همواره عزل و نصب‌هایی نیز صورت می‌گرفت، فقط استاندار چهار استان از بنی‌امیه بود که یکی از آن‌ها (امیر معاویه) قبل از خلافت حضرت عثمانس منصوب شده بود. و عبداللّه بن سعد بن ابی سرح، هم از بنی‌امیه نبود، بلکه از طایفه‌ی بنی عامر بود، ولی عثمانس از مادر رضاعی عبداللّه شیر خورده بود. این است واقعیت خویشاوندی عثمان با مسؤولان کشور. از نظر شرع نیز خلیفه، مسئول حکومت مجاز است که بستگان خود را بنابر کاردانی و شایستگی به کار گیرد، همان‌گونه که حضرت

در زمان عثمان ذوالنورین﷛ آذربایجان و طبرستان فتح شد و عبدالرحمن بن ربیعه‌ی باهلی، فاتحانه به سرزمین خزر وارد شد. خزر سرزمینی است وسیع در ساحل دریای خزر (بحر قزوین، GASPIAN –SEA) که بلاد دیلم و الجبل در آن واقع است. سپاه اسلام از آنجا به بلنجر و قهستان تا نیشابور و از طخارستان تا مرورود و بلخ و خوارزم و ارمنستان و تالیقلا پیش رفت، و فتوحات همچنان ادامه یافت تا به تفلیس رسید. در زمان وی حضرت معاویه، جزیره‌ی قبرصciprus را فتح کرد و سواحل شمالی قاره‌ی آفریقا از طرابلس تا طنجه در قلمرو حکومت اسلامی قرار گرفت.

در زمان عثمان﷛ دولت اسلامی دارای ناوگان دریایی شد، تعدادی کشتی از رومیان به دست آورد و تعدادی دیگر را معاویه و عبداللّه بن سعد ساختند؛ زیرا دولت اسلامی جهت حفاظت مرزها که همواره مورد تهدید حملات رومیان بود، به نیروی

علی﷛ در زمان خلافت خود به این شیوه عمل کرد و از میان پسرعموهای خود قُثَم، فرزند عباس را به استانداری مکه گماشت و ولایت یمن را به پسر عموی دیگرش، عبیداللّه بن عبّاس سپرد و بصره را به عبداللّه، فرزند عبّاس و فرمانداری مدینه را به تمّام بن عبّاس سپرد و مصر را به پسر خوانده‌اش، محمّد داد و داماد خود و پسر خواهرش (ام هانی) را که جعده بن هبیره نام داشت بر خراسان گماشت و عون بن جعده را کارگزار سیستان قرار داد و فرزندش، محمّد بن حنفیه را به فرماندهی ارتش منصوب کرد، و سرپرستی حجاج نیز به عهده‌ی پسرعموهایش بود. بدین ترتیب که در سال ۳۶ هجری عبداللّه، در سال ۳۷ قُثَم و در سال ۳۸ عبیداللّه، فرزندان عبّاس این مسئولیت را به عهده داشتند. (رجوع شود به تاریخ یعقوبی، ج ۲، تاریخ طبری، ج ۴ و ۵، البداية، ج ۷، مروج الذهب و تاریخ ابن اثیر، ج ۳، سیمای کارگزاران علی و دیگر کتاب‌های تاریخ) پس همان طور که این اقدامات در حقّ حضرت علی﷛ عیب به شمار نمی‌آیند، در حق حضرت عثمان﷛ نیز موجب طعن نخواهند بود. از سوی دیگر نباید فراموش کرد که خود رسول اللّه ﷺ در زمان خویش اغلب مسؤولان و کارگزاران را از میان بنی‌امیه انتخاب کرده‌اند؛ به عنوان مثال کارگزار رسول اکرم ﷺ در مکه عتّاب بن اسید بن ابی العاص بن امیه بود. فرماندار نجران، ابوسفیان بن حرب، عامل صدقات بنی مذحج و کارگزار صنعاء یمن، خالد بن سعید بن العاص، کارگزار تیماء و خیبر و مناطق عرنیه، عثمان فرزند سعید بن عاص بود و فرمانده بعضی از سپاهیان و همچنین عامل بحرین، ابان بن سعید بن عاص بود. برای تفصیل بیشتر رجوع شود به کتاب‌های طبری و الإدارة الإسلامية، تألیف کُرد علی. (مترجم)

دریایی سخت نیاز داشت[۱]. سپاه اسلام در زمان حضرت عمرؓ تمام سرزمین‌های فارس، سوریه و مصر را فتح کرده بودند. اما در بعضی مناطق، پایه‌های دولت اسلامی کاملاً محکم نشده بود و مردم آن سامان به هر ندایی لبّیک می‌گفتند و علیه حکومت اسلامی می‌شوریدند. سپاه اسلام در زمان حضرت عثمانؓ آنان را تحت فرمان و اطاعت خود درآورد و پایه‌های حکومت اسلامی را مستحکم ساخت. از این رو مطیع گردانیدن این اقوام شورشگر در حقیقت فتح مهمی به شمار می‌آمد. همچنین مسلمانان در زمان حضرت عثمانؓ مناطقی را فتح کردند که سپاه اسلام پیش از آنان به آنجا گام ننهاده بود[۲]. همچنین در زمان خلافت حضرت عثمانؓ مسلمانان، بلخ، هرات، کابل و بدخشان را زیر پرچم اسلام درآوردند. شورش در جنوب ایران باعث شد تا بر کرمان و سیستان دست یابند. در اداره‌ی امور این شهرستان‌ها و مرزهای تحت تصّرف، همان خط مشی و سیاست عمرؓ را پیروی کردند؛ یعنی بعد از تسخیر این مناطق، بلافاصله اقدامات سریع و مؤثّری برای رفاه اجتماعی و افزایش محصولات طبیعی به عمل آمد؛ کاریزها کنده شد، جاده‌ها احداث گردید، درختان میوه‌دار کاشته شد، راه‌های بازگانی را با نیروهای امنیتی کاملاً امن و آرام کردند، تاخت و تازهای روم شرقی سبب شد تا به آسیای صغیر و دریای سیاه پیش بروند، طرابلس غرب، برقه در قاره آفریقا و جزیره‌ی قبرس در مدیترانه را گرفتند و نیروی دریایی نیرومندی را که از طرف رومیان برای تصرف دوباره‌ی مصر فرستاده شده بود، در سواحل اسکندریه منهدم کردند[۳].

نگاهی به خلافت راشده‌ی حضرت عثمانؓ

خلافت حضرت عثمانؓ بر همان پایه‌های خلافت دو خلیفه‌ی قبلی استوار بود. از نظر عدل و مساوات، اجرای احکام شریعت، امر به معروف و نهی از منکر و برقراری نظم و امنیت همانند گذشته بود.

۱- تلخیص‌از کتاب تاریخ الامم الإسلامیة، شیخ‌محمد خضری بک، ج ۲، ص ۳۰ـ۲۷، المکتبة التجاریة الکبری، ۱۹۶۹.

۲- النجار، عبدالوهاب، الخلفاء الراشدون، ص ۲۷۰.

۳- امیر علی، تاریخ عرب و اسلام، ص ۵۲.

در تاریخ طبری از سالم بن عبداللّه نقل شده که:

«حضرت عثمانؓ بعد از زمامداری، هر سال به زیارت خانه‌ی خدا می‌رفت، جز آخرین سال عمرش ...، امنیت را در شهرها برقرار کرد. در تمام مناطق اعلام می‌کرد که در موسم حج، عمّال و کارگزاران و همچنین دادخواهان و کسانی که از دست آن‌ها شاکی هستند، در محضر ایشان حاضر شوند. مردم به کارهای نیک عامل باشند و از بدی‌ها دست بردارند، مؤمنان خود را ضعیف و ناتوان احساس نکنند؛ زیرا من مددکار مظلوم هستم و ان شاء اللّه حق آنان را از ظالم خواهم گرفت.

مردم نیز همواره چنین می‌کردند تا آنکه گروهی از این عمل سوء استفاده کردند و آن را وسیله‌ی تفرقه و ایجاد دودستگی میان امت اسلام قرار دادند»[۱]. ابن کثیر در «البداية والنهاية» نوشته است:

«حضرت عثمانؓ تمام استانداران را موظف کرده بود تا در موسم حج حضور یابند. و در میان مردم اعلام می‌شد که هر کس از دست مسؤولان حکومتی شکایتی دارد، مراجعه کند تا حقش گرفته و به او داده شود»[۲].

مفاخر بزرگ و جاودان عثمانؓ

بزرگ‌ترین کارنامه‌ی ماندگار حضرت عثمانؓ این بود که جهان اسلام را بر یک مصحف و یک قرائت متحد گردانید. فرمان او به نوشتن نسخه‌های قرآن و توزیع آن‌ها در تمام نقاط اسلامی به عنوان نسخه‌ی رسمی و جمع گردانیدن بر یک قرائت مشهور و متواتر، بزرگ‌ترین کارنامه‌ی خلافت عثمانی است.

امام بدرالدین محمد بن عبداللّه الزرکشی (متوفی ۷۹۴ ه.) می‌گوید:

«مردم تا پیش از زمان عثمانؓ، مختار و آزاد بودند که آنچه را از قرآن یاد دارند به قرائت‌ها و لهجه‌های مختلف بخوانند، تا آنکه بیم هرج و مرج پیش آمد. آنگاه بر قرائتی که هم اکنون رایج است متحد شدند. بین مردم چنین مشهور است که عثمانؓ قرآن را جمع کرد، ولی چنین نیست، بلکه عثمانؓ مردم را پس از آنکه احساس نگرانی کرد با مشورت و اتّفاق نظر مهاجران و انصار، بر یک قرائت هماهنگ

۱- طبری، تاریخ الامم والملوك، ج ۳، ص ۴۲۷، چاپ مصر، ۳۵۷.

۲- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۲۱۸.

کرد؛ زیرا لهجه‌ی اهل عراق و اهل شام با هم تفاوت داشت و در تلفظ حروف و قرائت قرآن نیز با هم متفاوت بودند. عثمان جهت ریشه‌کن کردن اختلاف قرائت و رسم الخط قرآن، اقدام به چنین کاری نمود، حال آنکه پیش از این، قرآن با قرائت‌های هفتگانه که مطابق آن نازل شده است خوانده می‌شد. اما نخستین کسی که قرآن را در مصاحف جمع کرد، ابوبکر صدیقﷺ بود. از علی بن ابی‌طالبﷺ روایت شده است که فرمود: «خدا رحمت کند ابوبکر را او نخستین کسی است که قرآن را بین دو لوح جمع کرد». صحابه در زمان ابوبکر و عمرﷺ نیازی به اتّفاق بر یک قرائت پیدا نکردند؛ زیرا در زمان آن‌ها اختلافی مانند زمان عثمانﷺ پیش نیامد. همانا عثمانﷺ به انجام کار بزرگی توفیق یافت که وحدت کلمه و ریشه‌کن شدن اختلاف قرائت و رسم الخط قرآن را تضمین کرد و امت اسلام را از این بابت آسوده ساخت»[۱]. حضرت علیﷺ می‌گوید: «اگر من هم به جای عثمان بودم [درباره‌ی نسخه‌های قرآن و تهیه‌ی مصاحف رسمی،] همان کاری را می‌کردم که عثمان کرد.» (لوولّیت ما ولّی عثمان لعملت بالمصاحف ما عمل) [۲] در «البداية و النهاية» به نقل از سوید بن غَفَله آمده که علی بن ابی‌طالبﷺ گفت: «در حق عثمان افراط و بی‌انصافی نکنید؛ می‌گویید عثمان قرآن‌ها را سوخت، به خدا سوگند! هر چه با مصاحف انجام داد در حضور اصحاب محمدﷺ انجام داد. اگر من هم به جای او بودم همین کار را می‌کردم»[۳].

توسعه‌ی مسجد نبوی

یکی دیگر از مفاخر حضرت عثمانﷺ، توسعه‌ی مسجد نبوی[۴] است که در زمان رسول خدا با خشت خام و سقفی از شاخه‌ی درخت خرما و ستون‌های چوبی بنا شده بود. حضرت ابوبکرﷺ چیزی به آن نیفزود، حضرت عمرﷺ آن را وسیع‌تر کرد و دوباره با همان خشت خام و سقف و ستون چوبی ساخت، حضرت عثمانﷺ مساحت بسیار

۱- الزرکشی، البرهان، ص ۲۹۳، چاپ دار احیاء الکتب العربیة.

۲- ابن کثیر، همان منبع، ص ۲۴۰.

۳- ابن کثیر البداية والنهاية، ج ۷، ص ۲۱۸.

۴- حضرت عثمانﷺ مسجد الحرام را نیز توسعه داد. البداية والنهاية، ج ۷، ص ۱۵۱. (مترجم)

زیادی را به آن افزود و دیوارهایش را با سنگ‌های تزئینی ساخت و گچ کرد و ستون‌های آن را نیز با سنگ‌های منقّش و حجّاری شده تجدید بنا کرد و تیرهای سقف آن را که از چوب درخت خرما بود، از چوب‌های درخت کاج قرار داد.

مشکلات دوره‌ی خلافت حضرت عثمانﷺ

[چنان که قبلاً اشاره شد مسلمانان در زمان خلافت عثمانﷺ به پیروزی‌های چشمگیر و فتوحات بزرگ دست یافتند و ملّت‌هایی جدید با طرز تفکر و فرهنگ متفاوت به جامعه‌ی اسلامی پیوستند. در نتیجه، تمدّن شهری و وسایل جدید رفاهی در زندگی مردم راه یافت.] بدون شک این همه ترقّی و پیشرفت باید آثار و نتایج روانی و اخلاقی داشته باشد. و در واقع این نوعی مالیات یا عوارض طبیعی است که ملّت‌ها و جوامع بشری و حکومت‌ها در طول تاریخ، آن را پرداخته و خواهند پرداخت. در زمان خلافت حضرت عثمانﷺ گرایش‌های جامعه‌ی بزرگ اسلامی و رویکرد نخستین، در حال تحول و دگرگونی بود و به تدریج از شیوه‌ی زاهدانه‌ای که پیامبر اکرمﷺ اصحاب و شاگردانش را بدان تربیت کرده بود، فاصله می‌گرفت. رسول اللّهﷺ یاران خود را به گونه‌ای تربیت کرده بود که دنیا و مظاهر آن را با ترازوی نفع اخروی وزن می‌کردند، به همین سبب هیچ گونه دلبستگی به دنیا که موجب رقابت باشد نداشتند.

حضرت عمرﷺ در زمان خود توانست در برابر این تحول، سدّی آهنین قرار دهد و با قدرت تمام جلوی آن را بگیرد؛ اما در زمان حضرت عثمانﷺ به دلیل وسعت فتوحات و کثرت غنایم و فراوانی اموال، این دگرگونی از مدار، خارج شد؛ به طوری که دیگر قابل کنترل نبود. این امر در صورتی که مانعی قوی در برابر آن نباشد و کسی همانند عمر فاروق قاطعانه در برابر آن ایستادگی نکند و جوشش این سیلِ خروشان را فرو ننشاند، با اقتضای طبیعت اشیا و منطق حقایق مطابقت دارد.

افراد جامعه‌ی اسلامی در زمان حضرت عثمانﷺ همانند پنجره و روزنه‌ی بزرگی بودند که در ساختمان آن جامعه قرار داشت و از طریق آنان تندبادهای اهداف گوناگون به داخل راه می‌یافت. گرچه در عزم و اراده‌ی حضرت عثمانﷺ هیچ گونه سستی راه نیافته بود و در سیره‌ی خود، سرمویی از جاده‌ی حق منحرف نشده بود و در سیاست خود از قوانین عدالت تخلّف نکرده بود، ولی (مردمی که عثمانﷺ با آن‌ها سر و کار داشت، آن عرب ساده و سخت‌کوش بدوی قبلی نبودند، بلکه اکنون مردمی

غرق در ناز و نعمت بودند) طبیعی است که هرگاه نفس انسانی در تنعّم، آزاد باشد و به نحو صحیح تربیت نشود و در خطر انقلاب قرار بگیرد، بصیرتش را از دست می‌دهد و زمام عقل از کف او بیرون می‌رود و کورکورانه راه ضلالت را در پیش می‌گیرد[1]. استاد عباس محمود عقّاد، این حقیقت را به خوبی بیان کرده می‌گوید:

«بزرگ‌ترین مشکل، همان‌گونه که در صفحات آینده واضح خواهد شد، این بود که او جز در رویارویی با شرایط و مقتضیات زمان هرگز کاری نکرد که پیش از وی نظیر و سابقه نداشته باشد، بلکه محیط و شرایط تغییر کرده بود و اوضاع، مانند سابق نبود. خلفای قبلی برای عثمان رضی الله عنه الگو و نمونه بودند و اتباع از روش آنان هدف اصلی وی بود و در این باره آمادگی کامل داشت و تربیت سیاسی او بزرگترین آمادگی و ابزار کار به حساب می‌آمد؛ اما زمان و محیطی که می‌خواست روش آنان را به اجرا در آورد، آن زمان سابق نبود و مردم نیز آن مردم پیشین نبودند و این خود بزرگ‌ترین مشکل بود که چگونه در شرایط جدید، با در نظر گرفتن مقتضیات زمان، روش آنان را اجرا کند»[2]. سپس می‌افزاید:

«از زمانی که عثمان رضی الله عنه مسلمان شد تا زمانی که زمام امور را به دست گرفت، جامعه‌ی عربی در سطح بسیار گسترده‌ای تغییر کرده بود و روش زندگی اسلامی یکی از روش‌های زندگی جهانی قرار گرفته بود که تقریبا با شیوه‌ی زندگی دیگر ملّت‌های متمدّن شرق و غرب، نزدیکی و شباهت داشت»[3]. از اینجا بود که معترضان و منتقدان از عثمان بن عفان رضی الله عنه، فرصت یافتند و عملکرد او را با عملکرد شیخین مقایسه کردند و مورد محاسبه‌ی دقیق قرار دادند.

عقّاد می‌گوید:

«مردم، مطابق میل خود، همانند ملت‌های دیگر زندگی می‌کردند؛ اما از ولیّ امر خویش می‌خواستند که سیاست خلافت را در پیش گیرد (نه حکومت را).

۱- تلخیص و اقتباس از کتاب «عثمان بن عفان»، اثر استاد صادق ابراهیم عرجون، ص ۹۳، الدارالسعودیه، چاپ دوم، ۱۹۸۱ م.

۲- عقاد، العبقریات الإسلامية، ص ۷۶۱.

۳- همان منبع، ص ۷۷۰.

از خلیفه‌ی سوم انتظار داشتند که در تمام امور، از روش و سیره‌ی دو خلیفه‌ی قبلی، سرمویی تجاوز نکند، حال آنکه خودشان از روش و سیره‌ی رعیتِ خلیفه‌ی اوّل و دوّم، بسیار منحرف شده بودند.

مسلّم است که حضرت عثمان﷛ از قدرت و نیروی ابوبکر و عمر﷠ برخوردار نبود، اما خود حضرت عمر﷛ با قدرت و هیبتی که داشت، در روزهای آخر خلافت خویش احساس می‌کرد که زمان، با گذشته فرق کرده است، از این‌جا بود که در دعاهای خود می‌گفت: خدایا! سنّم بالا رفته و نیرویم ضعیف گشته و رعیتم در جهان پراکنده شده است، مرا در حالی به سوی خویش فراخوان که حقّ کسی از دستم ضایع نشده و در انجام وظیفه کوتاهی نکرده باشم»[۱]. حضرت عثمان﷛ نیز این تفاوت بزرگ بین دو زمان را احساس کرده بود و می‌ترسید که این بیماری فراگیر شود، بنابر این مردم را از آن هشدار می‌داد و همواره در مجالس و سخنرانی‌های خود می‌گفت: «آزمونی که امروزه دامنگیر امت اسلام است، سرنوشتی است که نمی‌توان آن را بازگرداند. همانا فتنه‌ی دنیا، آن چنان بر دل‌ها چیره گشته که هیچ تدبیر و کوششی کارساز نیست»[۲]. با این حال استاد عقاد می‌گوید:

«همانا راهکار و تدبیر عثمان﷛ برای حل مشکل (خارجی) دولت، که ناگهان بعد از خلافت با آن مواجه شد، بهترین چاره و حکیمانه‌ترین راه حلّی بود که یک خلیفه در چنان موقعیتی می‌اندیشید؛ این راه حل عبارت بود از راستی و درستکاری، استقامت و عزم راسخ، سرعت عمل توأم با احتیاط و سیاستِ «با دوستان مروّت با دشمنان مدارا»[۳]. نخستین انتقاد بر حضرت عثمان﷛ این بود که چرا در میان کارگزاران دولت، کسانی را راه داده که در جامعه، دارای سوابق درخشان و جایگاه بلند دینی نبودند[۴]. یا از آنان اعمالی سرزده که در نگاه مردمی که اولیای امور را با دیدی می‌نگریستند که کارگزاران رسول الله ﷺ و ابوبکر و عمر﷠ را می‌نگریستند، جای

۱- همان منبع، ص ۷۱۷.

۲- همان منبع، ص ۷۹۹.

۳- همان منبع، ص ۸۰۴.

۴- استاد احسان الهی ظهیر در کتاب «الشیعة والتشیع» اعتراضات منسوب به حضرت عثمان﷛ و پاسخ آن‌ها را به طور مفصل آورده است. (مترجم)

نقد و اعتراض وجود داشت. بنابراین مردم به مذمّت و شایعه پراکنی در حقّ آنان پرداختند، حال آنکه یک خلیفه یا زمامدار مملکت، دارای اختیارات اداری و سیاسی ویژه‌ای است که هنگام تشکیل کابینه‌ی دولت و انتخاب مسؤولان اداری از آن‌ها استفاده می‌کند و نمی‌تواند برای یکایک مردم در مورد انتخاب تک تک آنان توضیح دهد و همه را قانع کند، یا این که در انتخاب، فقط جنبه‌ی دینی و اخلاقی را ترجیح دهد. (گرچه شخصی از کاردانی و وجدان کاری بی‌بهره باشد).

استاد کرد علی در مجموعه‌ی سخنرانی‌های خود موسوم به «الإدارة الإسلامية» به نقل از تاریخ طبری می‌گوید:

«سه چهارم عمّال و کارگزاران پیامبر ﷺ از بنی‌امیه بودند؛ زیرا آن حضرت ﷺ مسؤولان را براساس کاردانی و قدرت در انجام وظیفه، انتخاب می‌کردند و کسانی را که از مدیریت قوی برخوردار نبودند و از انجام وظیفه عاجز بودند (هر چند دارای فضایل اخلاقی و دینی بودند) برای اداره‌ی امور انتخاب نمی‌کردند[۱] و این خود بزرگ‌ترین دلیل است که فرماندهی ارتش، سرپرستی نظام اداری و سیاسی کشور، وظیفه‌ی امام یا زمامدار است و او در این مورد، ثروت، نژاد، رفاقت و سنّ را در نظر نمی‌گیرد، بلکه دانایی، شایستگی و قدرت در کار مورد نظر و درک موقعیت سیاسی نظام را در نظر می‌گیرد و افرادی را برای احراز این مقام‌ها برمی‌گزینند»[۲]. ابن ابی الحدید سخن عبدالجبّار، قاضی القضاة (رییس دیوان عالی) را در دفاع از حضرت عثمان رضی الله عنه نقل کرده که می‌گوید:

«نمی‌توان ادعا کرد که حضرت عثمان رضی الله عنه هنگام انتصاب این عمّال، به عدم صلاحیت آن‌ها آگاه بوده است. ممکن است او از اسرار آن‌ها مطّلع نبوده و براساس شاخص‌هایی که دال بر صلاحیت آنان بوده است، به چنین کاری اقدام کرده است، یا

۱- چنان که عمرو بن عاص و خالدبن ولید و عده‌ای دیگر را به سمت استانداری و کارگزاری منصوب فرمود اما به ابوذر گفت: «به نظرم تو ضعیف هستی و برای تو همان چیزی را می‌پسندم که برای خودم دوست دارم، هرگز امیری و سرپرستی دو نفر را نیز قبول نکن و هیچگاه تولیت مال یتیم را بر عهده نگیر» و سپس او را به روزه گرفتن توصیه نمود. (احمد نصیب المحامید، الحب بین العبد والرب، دارالفکر، چاپ سوم ۱۴۱۱ هـ. مترجم).

۲- کرد علی، الإدارة الإسلامية، ص ۸۰۲.

در واقع احوال آنان برای عموم پوشیده بوده است؛ زیرا آنچه از آنان سر زد، به زمان بعد از احراز این پست‌ها مربوط است»[۱]. استاد کرد علی می‌گوید:

«آیا حکمت سیاسی مقتضی نبود که عثمان﵁ بر قوم و خویشان خود که مورد اطمینان او بودند، اعتماد کند؟[۲] حال آنکه آنان از دیگر افراد برای او دلسوزتر و برای موفقیت دولت او فداکارتر و خیرخواه‌تر بودند؟»[۳] گذشته از وجود دلایل قوی در مورد دفاع از عثمان و معذور دانستن او در انتخاب امرا، باید دانست که ما او را معصوم و مبرّا از خطا نمی‌دانیم، بلکه او را مجتهدی می‌دانیم که گاه راه صواب را می‌پیماید و ممکن است گاهی از او خطایی سر زند. ما کسی را بر خدا تزکیه نمی‌کنیم (ولا نزكّی علی اللهّ أحدا) و افرادی همچون مروان بن حکم، ولید بن عقبه و عبداللّه بن سعد بن ابی سرح را در رفتار و سلوک و سوء استفاده از خویشاوندی و موقعیت ویژه یا شایستگی‌هایی که در اداره‌ی امور داشتند، تبرئه نمی‌کنیم، اما معتقدیم که اغلب معترضان و شورشیان در کار خود مخلص نبوده و از اغراض شخصی و انگیزه‌های سیاسی، پاک نبودند. استاد عباس محمود عقّاد، در مورد تحلیل این نارضایتی بسیار به جا گفته است:

«در مورد استیضاح خلیفه، بسیار غلوّ و افراط شده و از حق آزادی اندیشه که اسلام به افراد امّت اسلام داده، سوء استفاده شده و بی‌مورد به کار گرفته شده است؛ زیرا برخی از کسانی که خواهان استیضاح حضرت عثمان﵁ بودند افرادی مغرض بودند که آنچه خود می‌گفتند بدان عامل نبودند. و عملشان با قولشان مطابقت نداشت. در میان آنان کسانی دیده می‌شد که حضرت عثمان﵁ بر آنان حد شرعی را اجرا کرده بود و یا بر اثر جرمی، پدر یا خویشانشان را مجازات کرده بود، و کسانی نیز بودند که به صورت غیر قانونی با زنی ازدواج کرده و ایشان حکم جدایی آن‌ها را صادر نموده بود. همچنین کسانی نیز بودند که طالب پست و مقامی بودند که با خواسته‌ی آنان موافقت نشده بود و عده‌ای دیگر نیز بودند که این موارد در حقّشان صدق نمی‌کرد، ولی به

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۳، ص ۱۲.

۲- آن گونه که حضرت علی﵁ اعتماد نمود و فرزند و داماد و پسر عموهای خود را به کار گماشت. (مترجم)

۳- کرد علی، الادارة الإسلامیة، ص ۱۰۳.

دنبال فساد و هرج و مرج بودند. هر یک از این اهداف و عوامل را می‌توان انگیزه‌ای برای قیام علیه خلیفه به شمار آورد»[۱].

اوج فتنه

در اینجا داستان اوج‌گیری فتنه و شهادت حضرت عثمانﷺ را در حالی که در خانه‌اش محاصره شده بود، با اعتماد بر کتاب «البداية والنهاية» ابن کثیر با اختصار می‌آوریم:

«در مصر گروهی بودند که با حضرت عثمانﷺ دشمنی داشتند و در مورد او سخنان ناشایست می‌گفتند و از او خرده می‌گرفتند که گروهی از بزرگان صحابه را بر کنار کرده و کسانی را روی کار آورده که در درجه‌ای پایین‌تر قرار دارند، یا صلاحیت این مقام‌ها را ندارند. اهل مصر، ولایت عبداللّه بن سعد بن ابی سرح را بعد از برکناری عمرو بن عاص نمی‌پسندیدند، بنابر این عبداللّه بن سعد، دست بردار شد و به جهاد با اهل مغرب و فتح بلاد بربر و اندلس و آفریقا پرداخت. از سوی دیگر در مصر گروهی از منتسبین صحابه، مردم را علیه عثمانﷺ تحریک کرده و به جنگ با وی تشویق می‌کردند که معروف‌ترین آن‌ها محمّد بن ابی‌بکر و محمّد بن ابی حذیفه بودند. این دو نفر لشکری آماده کردند و در ماه رجب، ظاهرا برای انجام عمره، ولی در حقیقت برای ایجاد آشوب و اعتراض بر عثمانﷺ به سوی مدینه حرکت کردند. عبداللّه بن سعد بن ابی سرح به عثمانﷺ اطلاع داد که این گروه، به ظاهر برای انجام عمره ولی در باطن برای شورش به مدینه می‌آیند.

هنگامی که این گروه به مدینه نزدیک شدند، عثمانﷺ، علی بن ابی‌طالبﷺ را مأموریت داد تا نزد آنان بشتابد و پیش از آن که وارد مدینه شوند، از همانجا آنانرا برگرداند. بنابر روایتی دیگر حضرت عثمانﷺ گروهی از مردم را برای این کار مأموریت داده بود. اما حضرت علیﷺ داوطلبانه اعلام آمادگی کرد؛ بنابراین حضرت عثمانﷺ او را نمایندگی داد و به سوی آن‌ها فرستاد و عدّه‌ای از معتمدین نیز او را همراهی کردند، حضرت علیﷺ با آن‌ها در مقام جحفه ملاقات کرد، آنان حضرت علیﷺ را

۱- عقاد، العبقريات الإسلامية، ص ۷۰۶.

بسیار محترم می‌شمردند و در این مورد غلو و افراط می‌کردند. حضرت علی﵁ آنان را توبیخ و نکوهش کرد، آن‌ها در حالی که یکدیگر را سرزنش می‌کردند به سوی حضرت علی﵁ اشاره کردند و گفتند: آیا همین است کسی که به سبب او علیه امیر می‌جنگید و به وسیله‌ی او علیه امیر احتجاج می‌کنید؟ حضرت علی﵁ علت شورش آنان را پرسید، مواردی نام بردند که حضرت علی﵁ از سوی حضرت عثمان﵁ به آن‌ها پاسخ گفت و دلیل آن کارها را برای‌شان توضیح داد[1] و سپس آن‌ها را به خاطر این اقدام ناشایست سرزنش کرد و از همانجا برگرداند. بدین ترتیب از آنجا ناکام مراجعت نمودند و به هدف سوء خود نرسیدند. علی﵁ نزد عثمان﵁ برگشت و خبر بازگشت آن‌ها را به او داد. بعد از آن حضرت علی﵁ چند پیشنهاد به او عرضه داشت و حضرت عثمان﵁ پیشنهادهای خیرخواهانه‌ی او را با جان و دل پذیرفت.

مدتی گذشت وبار دیگر سران گروه‌های مخالف از مصر، بصره و کوفه، برای شورش و حرکت به سوی مدینه با هم مکاتبه کردند و برای آنکه دعوتشان در میان مردم ناآگاه بیشتر مؤثّر باشد، نامه‌هایی از پیش خود جعل می‌کردند و به نام اصحاب بزرگ رسول اللّه ﷺ که در مدینه بودند پخش می‌کردند و جلوه می‌دادند که آنان خواستار قیام علیه خلیفه و حرکت به سوی مدینه هستند[2]. سرانجام مصریان در شوّال سال ۳۵ هجری در حالی که به ظاهر وانمود می‌کردند که برای مراسم حج می‌روند به شهر مدینه

۱- برای تفصیل بیشتر به تاریخ، البدایه، ج ۷، ص ۱۷۱ ـ ۱۷۰ مراجعه نمایید.

۲- بسیاری از محققان بر آنند که عبداللّه بن سبای یهودی که اهل صنعای یمن بود و تظاهر به اسلام می‌کرد، محور اصلی فتنه بود و نقش فعالی در شوراندن مردم علیه امیرالمؤمنین عثمان و جعل نامه‌های دروغین داشت. در صفحات آینده در بخش خلافت حضرت علی، در مورد او سخن خواهیم گفت. دکتر جمیل عبداللّه مصری می‌نویسد: هنگامی که فتنه‌ها در بصره و کوفه به اوج خود رسیده بود، ابن سبأ در مصر با جدّیت تمام به شعله‌ور ساختن فتنه و ایجاد اختلاف بین زمامداران و ملّت مشغول بود. او می‌کوشید عقاید پوچ و پندارهای باطل را در اندیشه‌ی اسلامی وارد کند (اثر اهل الکتاب فی الفتن والحروب الأهلیة فی القرن الأول الهجری، ص ۲۵۸). وی می‌افزاید: «گروه سبایی شهرهای بزرگ را برای مرکز فعالیت و تبلیغات خود انتخاب کرده بود؛ زیرا بزرگ‌ترین نیروی انسانی و مالی حکومت اسلامی در همین شهرها بود.» همان منبع، ص ۲۶۶.

یورش بردند و آن را محاصره کردند[۱]. اهل مدینه و صحابه آن‌ها را نکوهش کردند و مانع ورودشان به مدینه شدند و کوشیدند آن‌ها را برگردانند. [آنان چون از ورود مأیوس شدند دست به حیله زدند و به ظاهر، شروع به عقب‌نشینی کردند. مردم مدینه با اطمینان کامل به خانه‌های خود بازگشتند و یقین نمودند که آن‌ها به راستی برگشته و از اراده‌ی خود منصرف شده‌اند، ولی دیری نگذشت که شورشیان دوباره برگشته آنان را غافلگیر کردند]، حتّی حضرت علی‌ﷺ به اهل مصر گفت: شما پس از آنکه از اینجا رفتید و از رأی خود منصرف شدید چه شد که دوباره برگشتید؟ جواب دادند در راه نامه‌ای از دست قاصدی به دست آوردیم که در آن نامه دستور قتل ما صادر شده است و وقتی از اهل بصره و کوفه سؤال شد آنان نیز همین جواب را دادند، و اهالی شهرهای دیگر گفتند: آمده‌ایم تا به کمک یاران خود بشتابیم. صحابه به آن‌ها گفتند: شما چگونه از حال یارانتان اطلاع یافتید، حال آنکه شما از یکدیگر جدا شده بودید و در راه چندین فرسخ از آن‌ها فاصله داشتید؟ همانا این توطئه‌ای است که با یکدیگر از قبل توافق کرده‌اید.

گویند چون مصری‌ها به شهر خود بازمی‌گشتند، در بین راه با شتر سواری برخورد کردند که گاهی خود را به آنان نشان می‌داد و گاهی تظاهر به فرار می‌کرد. او را بازرسی کردند و از او نامه‌ای به دست آوردند که در آن نامه دستور داده شده بود که بعضی از مصریان را بکشند و گروهی را به دار آویزند و دست و پای عدّه‌ای دیگر را قطع کنند. نامه به نام حضرت عثمان‌ﷺ و با مهر او بود و شتر سوار، یکی از غلامان عثمان و شتر هم از آن او بود. نامه‌ی او را به مدینه آوردند و به مردم نشان دادند، مردم جریان نامه را از امیرالمؤمنین پرسیدند، او سوگند یاد کرد که چنین نامه‌ای ننوشته و از آن آگاهی ندارد و ساختن مهر تقلبی کار مشکلی نیست. حضرت علی‌ﷺ و گروهی از مردم راستباز او را تصدیق کردند و گروهی دیگر از کاذبان او را تکذیب نمودند.

حافظ ابن کثیر می‌گوید:

«این نامه به نام حضرت عثمان جعل شده بود و او چنین دستوری نداده بود و از آن آگاهی نداشت.»

۱- برخی آورده‌اند که: خود عبداللّه بن سبأ نیز با این گروه همراه بود. (رک: کتاب صهرین)

ابن جریر در تاریخ خود با سند خویش می‌گوید: «مصریان از دست شترسواری نامه‌ای یافتند که در آن به والی مصر دستور قتل و قطعِ دست و پای گروهی صادر شده بود. عده‌ای معتقدند این نامه را مروان بن حکم به نام عثمان جعل نموده و آیه‌ی زیر را دست‌آویز خود قرار داده بود که خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا جَزَٰٓؤُاْ ٱلَّذِينَ يُحَارِبُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَسۡعَوۡنَ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُوٓاْ أَوۡ يُصَلَّبُوٓاْ أَوۡ تُقَطَّعَ أَيۡدِيهِمۡ وَأَرۡجُلُهُم مِّنۡ خِلَٰفٍ أَوۡ يُنفَوۡاْ مِنَ ٱلۡأَرۡضِۚ ٣٣﴾ [المائدة: ۳۳].

«همانا کیفر آن‌ها که با خدا و پیامبر به جنگ برمی‌خیزند و در روی زمین دست به فساد می‌زنند، این است که کشته شوند یا به دار آویخته گردند، یا دست و پای آن‌ها بریده شود و یا از سرزمین خود تبعید گردند)»[۱].

بدون شک، شورشیان مصداق این آیه بودند، ولی او حق نداشت از سوی عثمانﷺ چنین نامه‌ای تزویر کند و بدون اطّلاع او به دست غلامش بسپارد و او را بر شتر وی سوار کند و بفرستد[۲]. و بیشتر نویسندگان و محقّقان معتقدند که قضیه‌ی نامه، یک برنامه‌ی خود ساخته و طرّاحی شده، بوده است که به عثمانﷺ نسبت داده شده است. چنان که از این عبارت کتاب «موارد الظمآن إلی زوائد ابن حبّان» که در ذیل نقل می‌شود، چنین بر می‌آید و در تاریخ طبری نیز روایتی با همین مضمون آمده است، راوی می‌گوید:

«سپس مصری‌ها بازگشتند، در بین راه مردِ سواره‌ای را دیدند که گاهی به آنان نزدیک می‌شد و گاهی فاصله می‌گرفت و گویی آن‌ها را شناسایی می‌کرد. مردم به او گفتند: تو را چه شده؟ از جانب ما در امان هستی، چه هدفی داری؟ او گفت، من قاصد امیرالمؤمنین به عاملش در مصر هستم. وقتی او را تفتیش کردند، نامه‌ای به دست آوردند که از زبان عثمان و با مهر خودش بود. در این نامه به عامل مصر دستور داده شده بود که آنان را به دار آویزد و یا دست و پای آن‌ها را قطع کند. مصریان بعد از این ماجرا به مدینه برگشتند. نزد علیﷺ آمدند و گفتند: آیا می‌بینی که عثمان در حق ما چه نوشته؟ حال خداوند خون او را برای ما حلال گردانیده است، همراه ما بیا تا نزد او برویم. علیﷺ گفت: به خدا سوگند که با شما نخواهم آمد، گفتند: پس چرا به ما نامه

۱- برای تفصیل بیشتر رک: تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۰۵ ـ ۱۰۴.

۲- ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۷، ص ۱۸۶.

نوشتی؟ علیؓ گفت: من هرگز برای شما چیزی ننوشته‌ام. آنگاه رو به یکدیگر کردند و گفتند: آیا به امید این [مرد]می‌جنگید؟»[۱] روایت شده که حضرت علیؓ خطاب به اهل بصره گفت:

«شما با آنکه چندین مرحله از آن‌ها فاصله گرفته و دور شده بودید، چگونه اطلاع یافتید که چنین نامه‌ای به دست آن‌ها افتاده تا دوباره برگردید؟ به خدا سوگند! این یک نقشه و توطئه‌ای است که همین جا در مدینه طراحی کرده‌اید»[۲].

[آری، شورشیان وقتی در مرحله‌ی اوّل، با مقاومت مردم مدینه روبه رو شدند، دست به حیله زدند و به ظاهر به شهرهای خود برگشتند و سپس طبق برنامه‌ی از قبل طرح شده جعل نامه را بهانه‌ای برای بازگشت دوباره‌ی خود قرار دادند. (مترجم)]

محاصره و شهادت حضرت عثمانؓ و نقش قهرمانانه‌ی حضرت علیؓ در حمایت از ایشان

سرانجام، خلیفه‌ی مسلمانان حضرت عثمانؓ، مورد تهاجم قرار گرفت و فتنه‌ای رخ داد که سزاوار جایگاه خلافت و لایق دوره‌ای نبود که با عهد رسول اللّهﷺ و ابوبکر و عمرؓ نزدیک بود؛ اما به گفته‌ی استاد عقّاد: «آشوب و بلوایی بود که امثال این گونه شاهکارها برای افراد آشوبگر و غوغاسالار مشکل نیست.»

آشوبگران، عثمانؓ را در خانه‌اش محاصره کردند و نگذاشتند از خانه خارج شود و به مسجد برود. بسیاری از صحابه در خانه‌های خود ماندند و خارج نشدند. گروهی از

۱- هیثمی؛ علی بن ابی‌بکر، موارد الظمآن إلی زوائد ابن حبان، اثر حافظ نورالدین علی بن ابی‌بکر الهیثمی، ص ۵۳۲، دارالکتب العلمیة.

۲- طبری، تاریخ الامم والملوك، ج ۵، ص ۱۰۵، دلیل دیگری که جعلی بودن این نامه را اثبات می‌کند این است که نامه خطاب به عبداللّه بن سعد بن ابی سرح، استاندار مصر نوشته شده است و حال آنکه امیرالمؤمنین عثمان و مروان هر دو می‌دانستند که عبداللّه در این هنگام در مصر نیست، بلکه به او دستور رسیده تا خود را به مدینه برساند. آن‌ها مطلع بودند که او از مصر خارج شده و راه مدینه را در پیش گرفته است. (طبری، ج ۵، ص ۱۲۲). در آن هنگام حکومت فسطاط مصر را محمد بن حذیفه به دست گرفته بود. (حاشیه‌ی کتاب العواصم من القواصم، اثر قاضی ابی‌بکر بن العربی، ص ۱۱۰)

فرزندان صحابه‌ی رسول الله صلی الله علیه وسلم به دستور پدران‌شان به حمایت و حفاظت عثمانرضی الله عنه شتافتند و مانع ورود آشوبگران به داخل خانه شدند. حسن، حسین، عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر از جمله‌ی آنان بودند. این محاصره از اواخر ماه ذی القعده تا روز جمعه هیجدهم ذی الحجه ادامه داشت. یک روز قبل از این تاریخ، حضرت عثمانرضی الله عنه خطاب به مهاجران و انصار و کسانی که در خانه‌ی او بودند و تعدادشان به هفتصد تن می‌رسید و در جمع آنان عبدالله بن عمر، عبدالله بن زبیر، حسن، حسین، مروان، ابوهریره وعده‌ی زیادی از خدمتگزاران او نیز حضور داشتند، چنین گفت: «من همه‌ی کسانی را که برگردن آن‌ها حقّی دارم، سوگند می‌دهم که مکان را ترک گویند و به خانه‌های خود بازگردند»[۱]. عدّه‌ی زیادی از بزرگان صحابه و فرزندانشان در آن جمع حضور داشتند. این جمعیت هفتصد نفری اگر اجازه‌ی مبارزه ودفاع داشت، برای منع این عده‌ی آشوبگر کافی بود. حضرت عثمانرضی الله عنه حتی به غلامان خود گفت: هر کس شمشیرش را در غلاف کند، آزاد است.

روایت شده که بعد از آنکه عثمانرضی الله عنه مردم را برای خروج وادار نمود، آخرین کسی که از نزد او بیرون رفت، حسن بن علیرضی الله عنهما بود[۲]. هنگامی که حضرت علیرضی الله عنه از حضرت عثمانرضی الله عنه اجازه خواست تا از طرف او دفاع کند و با آشوبگران بجنگد، در جواب گفت: من همه‌ی کسانی را که بر ذمّه‌ی خود حقّی از خدا می‌بینند و معترفند که من نیز بر آن‌ها حقّی دارم، سوگند می‌دهم که قطره‌ای از خون خود یا دیگران را به خاطر من بر زمین نریزند. حضرت علیرضی الله عنه دوباره همان خواسته‌ی خود را تکرار کرد، امّا باز هم همان جواب سابق را شنید. هنگامی که حضرت علیرضی الله عنه به مسجد رفت،

۱- همین مطلب را شاعر بزرگ، خواجوی کرمانی این گونه به نظم آورده است:

بعد از عمر مقام خلافت بدو حلال — او خون حلال کرده و خون خواستن حرام
آن منبع حیا که شد از شرم حق چو آب — چشمش نظر نکرده در آب از حیا تمام
و آن جامع کلام الهی که ذات او — در ملک شرع قلب کلام آمد از کلام
او غرق خون بسان شفق و ز قفای او — مانند صبح تیغ زده خونیان شام
سنگین‌دلان نگر که از آن گونه کرده‌اند — از خون لعل او لب خنجر عقیق فام

(مترجم به نقل از منظومه‌ی عشق)

۲- ابن کثیر، البدایة والنهایه، ج ۷، ص ۱۸۲ ـ ۱۸۱ با اختصار.

هنگام نماز فرا رسید، مردم از او خواستند که پیش رود و با آنان نماز جماعت بخواند، اما وی در جواب گفت: چگونه با شما نماز بخوانم در حالی که امام، در محاصره است، من تنها نماز می‌خوانم. سپس جداگانه نماز خواند و به خانه‌اش بازگشت[۱]. حلقه‌ی محاصره تنگ‌تر و حالت بر حضرت عثمانس سخت گشت، آب آشامیدنی تمام شد، ناچار از مسلمانان در این زمینه یاری خواست. آنگاه خودِ حضرت علیس بر مرکبش سوار شد و چند مشک آب با خود گرفت و به خانه‌ی عثمانس رسید. بعد از این که سخنانی رکیک و توهین‌آمیز از آن قوم جاهل شنید و سواری‌اش را فراری دادند، سرانجام آب را به داخل خانه رسانید[۲]. بلاذری در «انساب الاشراف» می‌گوید:

علیس چون از ماجرا آگاه شد، سه مشک آب فرستاد، عده‌ی زیادی از موالی بنی‌هاشم و بنی‌امیه در راه رساندن این آب‌ها مجروح گشتند، وگرنه ممکن نبود آب به آسانی به داخل خانه برسد[۳]. آورده‌اند که امیر معاویهس به حضرت عثمانس گفت: قبل از آنکه با خطری مواجه شوی همراه من به شام بیا! حضرت عثمانس در جواب گفت: من جوار و همسایگی رسول اللّهص را به هیچ قیمتی از دست نخواهم داد، حتی اگر رگ‌های گردنم پاره پاره گردد. معاویه گفت: پس لشکری از آنجا برایت می‌فرستم تا اگر حادثه‌ای رخ داد از شما محافظت کنند. حضرت عثمانس گفت: آیا می‌خواهی به سبب اسکان چنین سپاهی، رزق و آذوقه را بر همسایگان رسول اللّهص تنگ کنم و اهل هجرت و نصرت در مضیقه قرار گیرند؟ آنگاه امیر معاویهس گفت: به خدا ای امیر المؤمنین! مورد سوء قصد و یا تهاجم قرار می‌گیری. حضرت عثمانس جواب داد:

۱- عرجون، صادق، عثمان بن عفان ذوالنورین، ص ۲۱۹ ـ ۲۱۸.

۲- ابن کثیر، البدایة والنهایه، ج ۷، ص ۱۸۷.

۳- بلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۶۹ ـ ۶۸. کتاب‌های شیعه نیز این روایت را تأیید می‌کنند؛ به عنوان مثال به کتاب: «ناسخ التواریخ» و «الفوائد الرضویه» چاپ ایران و کتاب‌های دیگر (مانند تاریخ عرب و اسلام، اثر امیر علی) مراجعه کنید.

حَسْبِیَ اللهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ «خداوند که بهترین کارساز است برای من کافی است»[۱].

بلاذری در کتاب «انساب الاشراف» نوشته است:

«شورشیان به سوی حضرت عثمان﷛ تیراندازی نمودند که در نتیجه، حضرت حسن﷛ که بر درِ خانه ایستاده بود و همچنین قنبر، غلام حضرت علی﷛ مجروح شدند.»

ابومحمد انصاری می‌گوید:

«روز حادثه، عثمان﷛ را در خانه‌اش، در حالی دیدم که حسین بن علی﷟ از او دفاع می‌کرد. پس از لحظاتی حضرت حسن﷛ مجروح شد و خودم از جمله کسانی بودم که او را در حالت جراحت از خانه بیرون آوردیم»[۲]. همچنین تعدادی از کسانی که داخل منزل بودند و عده‌ای از یاغیان فاجر کشته شدند عبداللّه بن زبیر﷛ جراحات زیادی برداشت و حضرت حسن بن علی﷟ نیز مجروح شد.

یاغیان از حضرت عثمان﷛ خواستند تا از مقام خلافت دست بردارد، او در پاسخ گفت: شما اختیار دارید هر کسی را که می‌خواهید به ولایت امر خود انتخاب کنید، امّا این که من از مقام خلافت کناره‌گیری کنم، شخصا چنین کاری نخواهم کرد و جامه‌ای را که خدا به من پوشانده از تن بیرون نخواهم آورد[۳]. این اصرار او برای ماندن در مقام خلافت، بنابر وصیت رسول اللّه ﷺ بود که فرموده بود: «ای عثمان! به زودی خداوند به تو جامه‌ای خواهد پوشاند، اگر خواستند آن را از تنت بیرون کنند، نپذیر!»[۴] نائله، همسر حضرت عثمان﷛ می‌گوید: روزی که عثمان﷛ به شهادت رسید، روزه‌دار بود[۵]. حضرت نافع از ابن عمر نقل می‌کند که عثمان﷛ صبح روزی

۱- طبری، تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۱۰۱.

۲- بلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۹۶ ـ ۹۵، چاپ جدید.

۳- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۷، ص ۱۸۴.

۴- ترمذی، الجامع الصحیح، کتاب المناقب، باب فی مناقب عثمان، حدیث شماره ۲۷۰۵، ابن ماجه ۱۴۱/۱.

۵- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۷، ص ۱۸۳.

که شهید شد، گفت: «رسول‌اللهﷺ را به خواب دیدم، فرمود: ای عثمان! امروز نزد ما افطار کن! به همین سبب امروز، روزه گرفته‌ام.» چنان که در همان روز به شهادت رسید[۱]. در حالی که قرآن را پیش رویش گذاشته و مشغول تلاوت بود[۲]. این فاجعه در روز جمعه هیجدهم ذی الحجه‌ی سال ۳۵ هجری به وقوع پیوست[۳].

رسوخ عقیده در وجود حضرت عثمانس و مقام والای او در اسلام

این بخش سنگین را که مشتمل بر حوادث تلخ و ناگوار و خجالت آور برای مسلمانان است با توضیحات استاد عباس محمود عقّاد درباره سیره‌ی حضرت عثمانس و موضع او در برابر این فتنه به پایان می‌بریم. او می‌نویسد:

«رسوخ و تأثیر عقیده در وجود عثمانس با آنکه یک فرد بود، آشکارتر و نمایان‌تر بود از تأثیر آن در کسانی که از اطراف، برای مناظره و محاسبه‌ی او گرد آمده بودند. او از جمله افراد معدودی بود که عقل بشر نمی‌تواند حالات پیش از اسلام و پیشرفت‌های معنوی بعد از اسلام آن‌ها را مقایسه کند»[۴].

«حضرت عثمانس به بلندترین قلّه‌های محاسبه‌ی نفس و پرهیز از آسیب رساندن به زندگی یک انسان (اگرچه در راه دفاع از خود یا نزدیک‌ترین بستگان خود باشد)،

۱- همان منبع، ج ۷، ص ۱۸۲.

۲- همان کتاب، ج ۷، ص ۱۸۵ ـ ۱۸۴.

۳- در مورد تاریخ شهادت حضرت عثمانس روایات دیگری نیز نقل شده است، چنان که در صفحات آینده خواهد آمد. محققان معاصر معتقدند که یهود و نصاری در توطئه علیه حضرت عثمانس دست داشتند، حتی (بنابر گفته‌ی نویسندگان) خود کعب الاحبار یهودی نیز در این فتنه سهیم بود. دکتر جمیل عبدالله مصری در کتاب «اثر اهل الکتاب» می‌نویسد: «فتنه‌ای که امت اسلامی در زمان عثمانس با آن مواجه گشت، نقشه‌ای بود که یهود و نصاری و سایر دشمنان حکومت اسلامی در طرح آن شریک بودند. (ص ۲۴۷). همچنین می‌افزاید: چون کعب در مدینه و شام، زمینه را آماده کرد، عبدالله بن سبأ به کمک دیگر دشمنان، سرگرم اجرای نقشه شد، او تبلیغات گسترده و سازمان‌یافته‌ای برای ایجاد تفرقه در صفوف مسلمانان به راه انداخت و تعدادی از افراد از خدا بی‌خبر را به مناطق مسلمانان فرستاد و این دعوت در بصره و کوفه و مصر طرفدارانی پیدا کرد.» ص ۲۴۹.

۴- عقاد، العبقریات الإسلامیة، ص ۷۰۸.

رسیده بود؛ زیرا وقتی یقین کرد که کشته می‌شود، اجازه نداد در خانه‌اش کسی بماند و به یاغیانی که تشنه‌ی خون او بودند، آسیبی وارد کند. و هنگامی که از او خواسته شد تا از خلافت کناره‌گیری کند، این خواسته را نپذیرفت. این انکار او برای حفظ جاه و مقام و تملّک مال و منال نبود؛ زیرا با ارزش‌ترین چیز برای انسان، حیات و زندگی اوست و با از دست دادن آن ثروت و مقام دیگر مفهومی نداشت. هیچ انسان عاقلی نمی‌گوید که خلافت برای او مال و ثروتی همراه داشت؛ زیرا همه‌ی مورخان، اتّفاق نظر دارند که ثروت و دارایی او هنگام رحلت از دنیا، بسیار کمتر از زمان پیش از خلافت بود، بلکه انکار او فقط برای پرهیز از عواقب ناگوار این کار بود؛ زیرا می‌دانست در صورت استعفاء، خطری عظیم و نزاع و شکاف جبران ناپذیری اسلام را تهدید می‌کند[1]، چنان که بارها در گفتار خود به این مطلب تصریح نموده و گفته بود: «می‌ترسم کسانی که امروز از ماندن من به تنگ آمده‌اند، فردا تمنّا کنند که کاش زمان خلافت این مرد صد سال طول می‌کشید!» بنابراین او نمی‌خواست به اختیار خود اقدام به کاری کند که عواقب سوء و فرجام بدی را به دنبال داشته باشد.

اگر چند لحظه‌ای حوادث را کنار بگذاریم و تاریخ صدر اسلام را با این دید بنگریم که تاریخ ارزش‌ها و معیارهاست، می‌توانیم بگوییم یک پژوهشگر، هنگامی که در مورد آثار روانی عقیده و تحولّات آن تحقیق می‌کند (وقتی فداکاری حضرت عثمانﷺ در راه عقیده را می‌بیند) با شوک فکری مواجه می‌شود، اما اگر حوادث و رویدادها را با ترازوی ارزش‌ها بسنجیم و بدانیم که تاریخ از حوادث خالی نخواهد بود و حوادث اختلاف‌آمیز، بزرگ‌ترین فاجعه نیست که وجدان انسان به آن مبتلا می‌شود، آنگاه درخواهیم یافت که نباید از این حادثه دچار صدمه‌ی فکری شد»[2].

سپس در آخر کتاب «عبقرية عثمان» می‌نویسد:

«گرچه فاجعه‌ی قتل عثمانﷺ شرّ مطلق بود، اما مانند سایر فاجعه‌ها، خیر و درسی در برداشت که عموما بعد از گذشت روزهای سیاه، در زندگی فرد یا جامعه به

۱- زیرا اگر او کناره‌گیری می‌کرد بر اثر بروز اختلافات (بین حامیان و مخالفان) تا زنده بود، جانشینی برای وی تعیین نمی‌شد و اگر معین هم می‌شد به دست طرفداران وی به قتل می‌رسید، مجبور به کناره‌گیری و استعفا می‌شد و این حدس وی مقرون به صحت بود. (مترجم)

۲- عقاد، العبقريات الإسلامية، ص ۷۰۹ ـ ۷۰۸.

ظهور می‌پیوندد؛ خیر و نفع این فاجعه در آن بود که برای کسانی که یقین نداشتند، این حقیقت ثابت شد که می‌توانند خلیفه را استیضاح و محاسبه کنند، آن هم حاکمی را که حدود حکومتش از مرز چین تا اقیانوس اطلس ادامه داشت.

خیر و درس دیگر، تبلور و آشکار گشتن ایمان راسخ و صادقانه‌ی پیرمرد نود ساله‌ای بود که در حالت تشنگی و محاصره‌ی شدید و سخت‌ترین شرایط، حاضر به آسیب دیدن کسی نیست، حال آنکه اگر می‌خواست هزاران سرباز فداکار، در جایی که قطره‌ای آب برای آشامیدن نایاب بود، دریایی از خون جاری می‌ساختند»[۱]. حافظ تقی الدین سبکی متوفای ۷۵۶ هجری می‌گوید:

«ما عقیده داریم که حضرت عثمان‌ رضی الله عنه امام بر حق و شهید مظلوم بود، خداوند صحابه را از ارتکاب قتل وی محفوظ نگه داشت، متولّی قتل وی شیطانی رانده شده بود. در حق هیچ یک از صحابه ثابت نیست که به قتل وی راضی باشد، بلکه آنچه به ثبوت رسیده این است که همه‌ی آنان مخالف این کار بودند»[۲].

* * *

۱- همان منبع، ص ۸۳۸. در روایات آمده است که ایشان خطاب به شورشیان گفتند: «به جان خودم! اگر قصد جنگ داشتم به ولایات می‌نوشتم که سپاهیان بفرستند، به یکی از ولایات مصر، عراق می‌رفتم.» (تاریخ طبری، مقتل عثمان)

۲- علامه ابن امیر الحاج، التقریر والتحبیر شرح التحریر، ج ۲، ص ۲۶۰، چاپ بولاق مصر، ۱۳۱۶ هـ. ق.

بخش ششم:
علی مرتضیس در زمان خلافتش

بیعت با علیس ـ اولین خطبه‌ی حضرت علیس بعد از خلافت ـ دوره‌ی خلافت علیس و مشکلات آن دوره ـ انتقال مرکزِ خلافت از مدینه به کوفه ـ آغاز اختلاف و جنگ جمل ـ احترام علیس برای عایشهل ـ نگاهی کوتاه به اختلافات و مناقشات صحابه ـ اختلاف نظر بین علیس و معاویهس ـ جنگ صِفِّین ـ داستان حکمیت و داوری ـ ظهور خوارج ـ قبول حکمیت از جانب علیس و ظلم خوارج در حقّ وی ـ خوارج و سبائیه ـ علیس الگوی روزگار سختی و اضطرار.

علیﷺ در زمان خلافتش

بیعت با علیﷺ

مردم مدینه بعد از شهادت غم‌انگیز حضرت عثمان ذی‌النورینﷺ ـ در حالی که غافقی بن حرب بر شهر مسلط بود ـ تا چند روز[1] منتظر ماندند که چه کسی برای به دست گرفتن زمام امور پیش قدم می‌شود. مصریان اصرار داشتند علیﷺ این مسئولیت را به عهده گیرد. اما او غالبا خود را از چشم مردم پنهان می‌کرد. مردم مات و حیران مانده بودند و نمی‌دانستند این مشکل را چگونه حل نمایند. نزد حضرت علیﷺ آمدند و اصرار ورزیدند، وی بعد از چندین بار مراجعه بیعت آنان را پذیرفت. آنان همگی می‌گفتند: کسی جز علی شایستگی این کار را ندارد. در واقع در جامعه‌ی اسلامی آن روز، بعد از ابوبکر و عمر و عثمان کسی نبود که برای امر خلافت از علیﷺ شایسته‌تر و با کفایت‌تر باشد.

راوی می‌گوید:

«حضرت علیﷺ در حالی که لباس و عمامه‌ای پشمین بر سر داشت و بر کمانش تکیه می‌زد[2] و کفش‌های خود را به دست گرفته بود، وارد مسجد شد و سپس بالای منبر رفت. آنگاه عموم مردم با او بیعت کردند. این بیعت در تاریخ ۲۴ ذی الحجّه سال ۳۵ هـ. انجام گرفت و صحیح‌ترین قول همین است؛ زیرا اگر شهادت حضرت عثمانﷺ در ۱۸ ذی الحجّه واقع شده بود و بیعت با حضرت علیﷺ پس از پنج روز انجام شده

۱- روایات در مورد تاریخ شهادت حضرت عثمانﷺ متفاوت است؛ بعضی می‌گویند: هیجدهم ذی الحجه این حادثه به وقوع پیوست و مشهور هم همین است. عده‌ای مانند ابن جریر معتقدند که وقوع حادثه در آیام تشریق بوده است. برخی می‌گویند: روز جمعه سه روز گذشته از ذی الحجه بود. بعضی دهم ذی‌الحجه گفته‌اند؛ مانند ابن عساکر. (البداية والنهاية، ج ۷، ص ۱۹۰)

۲- تلخیص از البداية والنهاية، ج ۷، ص ۲۲۷ ـ ۲۲۶. همان گونه که در تاریخ شهادت حضرت عثمانﷺ اختلاف نظر وجود دارد، در تاریخ بیعت با حضرت علیﷺ نیز روایات مختلف است. (مترجم)

(آن گونه که در برخی روایات آمده است)، پس اولین بیعت با ایشان باید در روز ۲۴ باشد[۱].

اولین خطبه‌ی حضرت علیؓ بعد از خلافت

چون روز جمعه فرا رسید حضرت علیؓ برفراز منبر نشست و کسانی که تا آن زمان بیعت نکرده بودند با او بیعت کردند، این بیعت [مجدّد] روز بیست و پنجم ذی‌الحجّه صورت گرفت. وی اولین خطبه‌ی خود را بعد از حمد و صلوات، این گونه آغاز نمود:

«همانا خداوند برای راهنمایی بشر کتابی فرود آورده و نیک و بد را در آن بیان نموده است، پس شما خیر و نکویی را بگیرید و شرّ و بدی را رها کنید! خداوند اموری را حرام قرار داده که ناشناخته نیستند و از همه‌ی آن‌ها هتک حرمت مسلمانان را حرام‌تر قرار داده است و حفظ حقوق مسلمانان را به اخلاص و توحید وابسته نموده است. مسلمان کسی است که دیگران از آسیب زبان و دستش سالم باشند، جز در مواردی که به حق باشد. برای هیچ مسلمانی جایز نیست که مسلمانی دیگر را مورد آزار و اذیت قرار دهد مگر در موردی که به حکم شرع لازم شود. به ادای حقوق اقشار مختلف مردم بشتابید و بدانید که مردانی پیش از شما از جهان رفته‌اند و قیامت، شما را نیز از پشت سر، به سرای جاودانی سوق می‌دهد، پس سبک بار به آن‌ها ملحق شوید! در مورد بندگان و سرزمین خدا، از او بترسید؛ زیرا شما حتی از حیوانات و بقعه‌های زمین بازخواست خواهید شد خدا را اطاعت کنید و از فرمانش سرپیچی نکنید، اگر [از جانب ما] نکویی دیدید آن را بگیرید و اگر بدی دیدید از آن اجتناب کنید. سپس در پایان، آیه‌ی ۲۶ سوره‌ی انفال را تلاوت کرد که خداوند می‌فرماید: «به خاطر آورید هنگامی را که شما در روی زمین گروهی کوچک و اندک و ضعیف بودید، آن چنان که می‌ترسیدید مردم شما را بربایند، ولی خدا شما را پناه داد و یاری کرد و از روزی‌های پاکیزه بهره‌مندتان ساخت تا شکر نعمتش را به جا آورید»[۲]. این خطبه، به موقع و مناسب حال و روز شنوندگان بود. امیرالمؤمنین علیؓ درست موضع حساس را هدف

۱- تلخیص از کتاب البداية والنهاية، ج ۷، ص ۲۲۷ ـ ۲۲۶.

۲- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۷، ص ۲۲۸ ـ ۲۲۷ و نهج البلاغه‌ی فیض الاسلام، خطبه‌ی ۱۶۶.

گرفته و انگشت را بر محل درد گذاشته است؛ زیرا در آن برهه از زمان، مهم‌ترین چیزی که مسلمانان به آن مبتلا بودند، هتک حرمت مسلمان و جرأت نمودن به ریختن خون او و زیر پا گذاشتن کرامت او بود و خلیفه‌ی مسلمانان حضرت عثمان‌رضی الله عنه، هدف همین فتنه‌ی کورکورانه قرار گرفته بود و این فاجعه‌ی جانکاه در برابر انظار مردم، در شهر پیامبر و در جوار مسجد و مرقد رسول الله‌ﷺ انجام شده بود. بنابراین خلیفه‌ای که امور مسلمانان را بعد از وی به دست می‌گرفت وظیفه داشت که توجّه مردم را نسبت به رعایت حقوق مسلمانان و ترس از خدا در مورد آزار بندگان و حتّی حیوانات متمرکز سازد.

ایشان با حکمت و بلاغت تمام، برنامه و شعار دوره‌ی جدید خلافت را در این جمله بیان نمود که: «اگر نکویی دیدید آن را بگیرید و اگر بدی دیدید آن را رها کنید.» سپس خطبه‌ی خود را با آیه‌ای از قرآن به پایان برد که در آن برهه، نیاز به استحضار آن داشتند، تا به وسیله‌ی آن حالات قبل از اسلام و دوره‌ی آغازین اسلام را با اوضاع کنونی مقایسه کنند؛ زمانی را به یاد آورند که بسیار اندک و ضعیف و سرخورده بودند تا جایی که همانند قطعه گوشتی بودند که بر کف دست قرار دارد و پرندگان آن را می‌ربایند و هم اکنون دارای قدرت، ثروت، مقام، سلامت و امنیت هستند، دنیا برای‌شان حساب باز کرده و در برابرشان سر تسلیم فرود آورده است و خداوند نعمت‌های فراوان به آنان داده است. بنابراین لازم است گذشته را به یاد آورند و با داشتن این نعمت‌ها خدا را فراموش نکنند.

دوره‌ی خلافت علی‌رضی الله عنه و مشکلات آن دوره

گزینش حضرت علی برای خلافت در یکی از حساس‌ترین و پیچیده‌ترین مراحل تاریخ، انجام گرفت، در مقطعی که انجام وظیفه برای رییس حکومت و رهبر جامعه یا خلیفه‌ی مسلمانان، بزرگ‌ترین آزمون به حساب می‌آمد. در برهه‌ای که فاجعه‌ی شهادت خلیفه‌ی مسلمانان، عثمان بن عفان‌رضی الله عنه با بدترین و وحشیانه‌ترین شکل و با قساوت و سنگدلی تمام به وقوع پیوسته بود. در این حادثه از یک سو عوامل تنفر و انزجار (از عاملان این فاجعه) و از سوی دیگر برانگیختن عواطف و احساسات یک جا جمع شده بود، شایعات و حدس و گمان‌ها قوّت گرفته و سؤال‌ها و شبهات بی‌شماری برخاسته بود و خواسته‌ها و انتظارات زیادی پیدا شده بود، خبر شهادت عثمان‌رضی الله عنه

موضوع محافل و زبانزد خاص و عام بود؛ و حتی عدّه‌ای از صحرانشینان و اهل مصر و عراق فریاد خونخواهی سر داده بودند که هنگام وقوع این حادثه‌ی ناگوار دست به سیاه و سفید نزده و یک قطره عرق هم نریخته بودند، چه رسد به قطره‌ای خون!

آری، هرگاه جوامع بشری در زمان‌ها و مکان‌های مختلف بعد از حوادث غیر عادّی، آرامش و ثبات روحی ـ روانی خویش را از دست بدهند و به کارهایی اشتغال نداشته باشند که نیروی فکری و جسمی آن‌ها را به کار گیرد و ذهن‌شان را به خود مشغول دارد و سرگرمی‌هایی همچون جنگ و فتح یا کارهای اساسی و زیر بنایی مثل آبادانی و سازندگی یا تلاش برای رونق اقتصادی و ... وجود نداشته باشد، ناچار به چنین سرنوشتی دچار خواهند شد. مسلّم است که درآن زمان (پس از شهادت حضرت عثمان) هیچ یک از این عوامل وجود نداشت؛ زیرا خلیفه‌ی قبلی به شهادت رسیده و پایه‌های خلافت خلیفه‌ی جدید مستحکم نشده بود، بنابر این جامعه‌ی اسلامی در خلاء و شکاف بزرگی به سر می‌برد و چیزی خطرناک‌تر و زیانبارتر از خلاء و فراغت در زندگی یک جامعه‌ی آشوب زده یا مملکت نوپا که دشمنان بزرگی آن را احاطه کرده‌اند وجود ندارد.

استاد بزرگوار، عباس محمود عقّاد، تصویر روشنی از این بحران و آزمون سخت ترسیم کرده است، آزمایشی که حضرت علیس در مقام خلیفه و ولیّ امر مسلمانان با آن مواجه گشت، در حالی که او از پیامدها و مسئولیت این حادثه از هر کس دیگر بی‌گناه‌تر و پاک‌تر بود؛ زیرا علیس و فرزندش، حسنس در دفاع از عثمانس بیش از سایر بزرگان صحابه و فرزندان جوانشان نقش داشتند.

عقّاد می‌گوید:

«علی وظیفه داشت که از یک سو اسب خود را از سرکشی باز دارد و از سوی دیگر موانع را نیز از سر راه آن بردارد تا به سیر خود ادامه دهد»[1]. مشکل دوّم این بود که عاملان قتل عثمانس کاملاً مشخّص نبودند که براساس مشاهده یا شهادت شرعی بتوان از آنان قصاص گرفت؛ حتّی خود همسر حضرت عثمانس نمی‌توانست آن‌ها را به طور مشخّص شناسایی کند. در واقع بیش از یک مشکل وجود داشت.

عقّاد می‌افزاید:

۱- عقاد، العبقریات الإسلامیة، ص ۸۸۵.

«یک بار حضرت علی﷛ موضوع قصاص از قاتلان حضرت عثمان﷛ را عنوان کرد و فرمود: باید قاتلان عثمان قصاص شوند، یک مرتبه تمام لشکریان او نیزه‌ها را بالا گرفتند و هم صدا گفتند: ما همه قاتلان عثمان هستیم، هر کس می‌خواهد خون او را بگیرد همه‌ی ما را قصاص کند»[۱]. سپس می‌نویسد:

«حضرت علی﷛ خطاب به آنان که خواستار مجازات قاتلان عثمان﷛ بودند می‌گفت: برادران! آنچه را شما می‌دانید من نیز به آن آگاهم، ولی با جماعتی که فعلاً بر ما تسلط دارند و ما بر آنان مسلط نیستیم، چه می‌توانم بکنم؟ وانگهی، غلامان شما و افراد بادیه‌نشین نیز به همراه آنان به شورش برخاسته‌اند و حال، همان مردم هم میان شمایند و هر کاری بخواهند درباره‌ی شما می‌کنند، به نظر شما آیا اکنون موضع قدرتی وجود دارد که خواسته‌ی شما را عملی کند؟[۲] اگر خونخواهان عثمان نزدیک‌ترین راه را برای رسیدن به مقصد انتخاب می‌کردند، می‌بایست ابتدا ولیّ امر را تأیید نموده و او را یاری می‌کردند تا بر اقامه‌ی حدود شرعی قدرت حاصل کند، آنگاه با حقّ و انصاف از او می‌خواستند تا حکم شریعت را نافذ کند»[۳]. حافظ ابن حجر در «الإصابة» می‌گوید:

«رأی حضرت علی﷛ این بود که اول، آنان از ولیّ امر اطاعت کنند، سپس اولیای خون عثمان﷛ ادّعای خونخواهی کنند و آنگاه او آنچه را حکم شریعت مطهر است، در حق قاتلان اعمال دارد، اما گروه مخالف می‌گفتند باید نخست قاتلان را دستگیر کنی و به قتل برسانی. ولی حضرت علی﷛ معتقد بود که قصاص بدون دعوی و بدون اقامه‌ی بینه ممکن نیست و هر دو گروه مجتهد بودند»[۴]. «در میان صحابه گروهی بودند که

۱- همان منبع، ص ۹۲۴ و طبری، ج ۵، ص ۱۵۸.

۲- همان، ص ۹۲۴ (نهج البلاغه، خطبه‌ی شماره: ۱۶۷) (مترجم)

۳- همان، ص ۹۲۴.

۴- ابن حجر، الإصابة فی تمییز الصحابة، ج ۲، ص ۵۰۸. استاد محمد صالح احمد الغرسی در کتاب «فصل الخطاب فی مواقف الأصحاب» می‌نویسد: «خود امیر معاویه﷛ هنگامی که به قدرت رسید به شیوه‌ای عمل نمود که علی﷛ در آغاز معتقد بود و نتوانست کسی از قاتلان عثمان را بدون ثبوت شرعی به قتل برساند.» (ص ۱۲۳)

بی‌طرفی خود را حفظ کردند و از سوی هیچ یک از طرفین، وارد میدان جنگ نشدند[۱]. اهل سنت اتفاق‌نظر دارند که رأی حضرت علیرضي الله عنه درست بوده است»[۲].

انتقال مرکز خلافت از مدینه به کوفه[۳]

حضرت علیرضي الله عنه کوفه را ـ در عراق ـ پایتخت و مرکز خلافت خویش قرار داد. کوفه مرکز تمام فعالیت‌های نظامی و انتظامی و اداری ایشان بود. شاید در ذهن خواننده این سؤال مطرح شود که چرا حضرت علیرضي الله عنه کوفه را اقامتگاه و پایتخت خلافت جهانی اسلام قرار داد، حال آنکه از زمان هجرت رسول الله صلى الله عليه وسلم تا شهادت حضرت عثمانرضي الله عنه این جایگاه به مدینه‌ی منوره (شهر پیامبر) اختصاص داشته است؟

به نظر این جانب، حضرت علیرضي الله عنه به این دلیل به این کار اقدام نمود که نمی‌خواست شهر مدینه، شهر محبوب و پسندیده‌ی او و دارالهجرت و مدفن رسول اللّهصلى الله عليه وسلم، محل جنگ‌های داخلی و تاخت و تازهای نظامی گردد؛ زیرا ایشان با بروز اختلافات داخلی وقوع جنگ را پیش‌بینی می‌کرد، بنابر این ادب مسجد نبوی و حرم دوم و آرامگاه رسول اکرمصلى الله عليه وسلم اقتضا می‌کرد که مدینه‌ی منوره مرکز هیچ گونه فتنه‌ای قرار نگیرد. به راستی، فردی چون علی می‌بایست در این مورد، حسّاس و غیور می‌بود، چنان که چند سال بعد از این اقدام، در زمان یزید، واقعه‌ی «حرّه» پیش آمد که

۱- زیرا حق بر فریقین مشتبه شده بود و هر دو گروه، خود را بر حق می‌دانستند، چنان که امام فقه و حدیث، اسحاق بن راهویه نقل می‌کند که روز صفّین یکی ازیاران حضرت علیرضي الله عنه نسبت به گروه مخالف سخنان تندی بر زبان آورد، ایشان فرمود: «در حق آنان جز به نکویی زبان مگشایید؛ زیرا آنان پنداشته‌اند که ما علیه آن‌ها بغاوت و ستم کرده‌ایم و ما پنداشته‌ایم که آنان علیه ما بغاوت کرده‌اند.» (زعموا أنا بغينا عليهم وزعمنا أنّهم بغوا علينا) – شیخ الإسلام ابن تیمیه، منهاج السنه، ج ۳، ص ۶۱، مصر ۱۳۲۲ هـ. ق. (مترجم)

۲- ابن حجر، الإصابة فی تمییز الصحابة، ج ۲، ص ۵۰۸، دارصادر، بیروت.

۳- این شهر را سعد بن ابی وقاص پس از جنگ قادسیه آباد نمود. فقها، محدثان و دانشمندان زیادی از این شهر برخاسته‌اند. بصره و کوفه مرکز فرهنگ عربی بودند. عبّاسیان قبل از بغداد، همین شهر را دارالخلافه‌ی خود قرار داده بودند.

احساسات مسلمانان را سخت جریحه‌دار کرد و حرمت شهر پیامبرﷺ و ساکنان آن زیر پا نهاده شد. وقوع این گونه عملیات هنگام جنگ و اختلاف بعید نیست.

اما استاد عقّاد دلیل این کار را مصلحت جغرافیایی و اداری و فرهنگی می‌داند، او می‌نویسد:

«در آن زمان کوفه مناسب‌ترین پایتخت برای امامت جهانی بود؛ زیرا این شهر محل اجتماع اقوام و ملیت‌های گوناگون و گذرگاه بازرگانان هند، فارس، یمن، عراق و شام بود و از طرفی دیگر پایتخت فرهنگی هم بود و مرکز دانش‌ها و زبان‌های مختلف و علم انساب و فنون شعر و داستان‌نویسی تلقی می‌شد، به همین سبب این شهر از نظر موقعیت زمانی آن روز مناسب‌ترین مکان برای حکومت یک پیشوا بود»[۱].

آغاز اختلاف و جنگ جمل

حافظ ابن کثیر می‌گوید:

«پس از آنکه کار بیعت با علی به پایان رسید، طلحه و زبیرﷺ و دیگر سران صحابه نزد وی آمدند و از او خواستند تا اقامه‌ی حدود کند و قصاص خون عثمان را بگیرد، علیﷺ عذر آورد و گفت: قاتلان یاوران و همدستان زیادی دارند و گرفتن قصاص هم اکنون برای من ممکن نیست»[۲]. ابن سعد در کتاب «الطبقات الکبری» بعد از ذکر نام بزرگان صحابه که با علیﷺ بیعت کردند و جمیع کسانی که در مدینه بودند، اعم از صحابه و غیر صحابه، می‌گوید:

«طلحه و زبیرﷺ به مکه رفتند و عایشهﷺ نیز آنجا بود[۳]. سپس به همراهی عایشهﷺ برای خونخواهی عثمانﷺ عازم بصره شدند، این جریان به اطّلاع علیﷺ رسید، او نیز از مدینه به سوی عراق حرکت کرد و ابتدا سهل بن حنیفﷺ[۴] را به

۱- عقاد، العبقریات الإسلامیة، ص ۹۵۲.

۲- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۷، ص ۲۲۸.

۳- حضرت عایشهﷺ به سفر حج رفته بود و شهادت حضرت عثمانﷺ در هیجدهم ذی الحجّه به وقوع پیوست.

۴- ابوسعد سهل بن حنیف بن وهب الانصاری الاوسی، یکی از اصحاب نخستین بود که در جنگ بدر شرکت داشت و در جنگ احد جزو کسانی بود که پایداری نمودند. او در تمام غزوات شرکت

جانشینی خود برگزید، ولی سپس برایش نامه نوشت تا به او بپیوندد و به جای او ابوالحسن مازنی را به جانشینی خویش در مدینه منصوب کرد و خود در محل «ذوقار» اردو زد و عمار بن یاسررضی الله عنه و حسن بن علیرضی الله عنهما را به کوفه فرستاد تا مردم را به همکاری و خروج با وی دعوت کنند، اهل کوفه نیز اجابت کردند و به او پیوستند. آنگاه با لشکر خود به بصره رفت و آنجا با طلحه و زبیر و عایشه و همراهان آنان از اهل بصره و دیگران، در روز «جمل»[۱] ماه جمادی الآخر سال ۳۶ هجری برخورد کرد و بر

داشته است. طبق روایتی رسول خدا بین او و علیرضی الله عنه عقد مواخاة (برادری) بست. حضرت علی او را بعد از واقعه‌ی جمل جانشین خود کرد و به جای معاویهرضی الله عنه او را والی شام مقرر کرد، در جنگ صفین با علیرضی الله عنه حضور داشت، در سال ۳۸ هـ. ق. در کوفه رحلت کرد و حضرت علیرضی الله عنه بر او نماز خواند، چهل حدیث به روایت او در کتاب‌های حدیث ثبت شده است. (الاعلام، زِرکلی، ج ۳، چاپ سوم، ۱۹۶۹، بیروت)

۱- روز جمل و واقعه‌ی جمل به این علّت نامگذاری شده است که روز معرکه، ام المؤمنین عایشهرضی الله عنها در هودج بر شتر سوار بود. عده‌ی زیادی از علما و محققان نوشته‌اند که حضرت عایشهرضی الله عنها به منظور ایجاد صلح بین فریقین خارج شده بود، اما دیگران بر او چیره شدند. علامه عبدالقاهر بغدادی (متوفای ۴۲۹ هـ. ق) در کتاب «اصول الدین» چاپ استانبول ص ۲۸۹ می‌نویسد: «منظور عایشه‌ی صدیقه ایجاد صلح بین فریقین بود، اما دو قبیله‌ی «بنوضبه» و «بنی ازد» بر رأی او غالب شدند و پای او را به جنگ کشانیدند. در حقیقت مقصر آن‌ها هستند نه ایشان.» همین مطلب را ذهبی در جلد دوم صفحه‌ی ۱۹۳ کتاب خود و ابن کثیر در ج ۷، ص ۲۳۹، کتاب البدایة آورده‌اند. ابن کثیر می‌گوید: حضرت علیرضی الله عنه قعقاع را (جهت مذاکره) به بصره فرستاد، او ابتدا نزد حضرت عایشه ام‌المؤمنینرضی الله عنها رفت و گفت و گوی خود را چنین آغاز نمود: مادرم! هدف شما از این سفر چیست؟ ایشان در پاسخ گفتند: فرزندم! هدفی جز اصلاح بین مردم ندارم. قعقاع از او خواست تا طلحه و زبیررضی الله عنهما را به حضور بطلبد، وقتی آنان حاضر شدند، قعقاع خطاب به آن‌ها گفت: من از ام المؤمنین پرسیدم، به چه منظوری تشریف آورده‌اند؟ ایشان پاسخ دادند: به منظور صلح و آشتی بین مردم، آن دو گفتند: «ما هم جز این هدفی دیگر نداریم.» قعقاع گفت: به نظر شما راه رسیدن به این هدف چیست؟ گفتند: رسیدگی به موضوع قاتلان عثمان...

قعقاع ضمن توضیح موانع دستگیری قاتلان گفت: مصلحت در این است که شما به علی بپیوندید و قدرت او را تحکیم بخشید، وقتی فتنه خاموش شد به قصاص از قاتلان مبادرت خواهیم کرد ... در نهایت آنان بر این امر راضی شدند و گفتند: رأی بسیار خوبی است. اگر علی با رای شما موافق

باشد کار به اصلاح خواهد انجامید. قعقاع نزد علیرضی الله عنه بازگشت و قضیه را به اطلاع وی رسانید و خود امّ‌المؤمنینرضی الله عنها نیز جداگانه به علیرضی الله عنه پیام فرستاد که به قصد صلح و آشتی آمده است نه به قصد جنگ. بدین ترتیب نزدیک بود صلح بین دو گروه برقرار گردد، بنابر این بسیار خوشحال بودند.» (البداية و النهاية، ج ۷، ص۱۶۸، چاپ بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ‌اول، ۱۴۱۷ هـ. ق.)

از کاوش در اخبار و شواهد تاریخی ثابت می‌شود که اشتعال جنگ در معرکه‌ی جمل از سوی سبائیه طرح‌ریزی شده است و مسئولیت آن به عهده‌ی آن‌هاست.

شیخ محمّد خضری بک در کتاب «تاريخ الامم الإسلامية» می‌نویسد: (وقتی قاتلان دیدند که اوضاع به سوی صلح و آرامش پیش می‌رود، احساس خطر کردند) و با استفاده از تاریکی شب به اردوگاه مردم بصره (طلحه و زبیر) حمله بردند، طلحه و زبیررضی الله عنهما پرسیدند چه شده؟ گفتند: مردم کوفه (لشکریان حضرت علیرضی الله عنه) شبانگاه به ما هجوم آوردند، گفتند: می‌دانستیم که علی بدون جنگ و حرمت شکنی دست بر نمی‌دارد، او با ما آشتی نخواهد کرد.

آن سوی دیگر نیز وقتی حضرت علی سر و صدا را شنید، پرسید چه خبر است؟ سبائیان شخصی را در نزدیکی حضرت علیرضی الله عنه گماشته بودند تا آنچه را می‌خواهند به او بگوید. وقتی علی جویا احوال شد، همان شخص در پاسخ گفت: جمعی از مخالفان به ما شبیخون زدند که آنان را به عقب راندیم. علیرضی الله عنه گفت: می‌دانستم که طلحه و زبیر تا خونریزی و حرمت‌شکنی نکنند باز نخواهند آمد. (ج ۲، ص ۵۸ ـ ۵۷)

مؤلّف «البداية والنهاية» علامه ابن کثیر قریشی می‌نویسد: «مردم پس از شنیدن خبر صلح، شب خوشی داشتند؛ اما قاتلان، آن شب، در پریشانی و دلهره به سر می‌بردند و تمام شب به مشورت پرداختند. در نهایت تصمیم گرفتند که قبل از برقراری صلح، شبانه به نحوی که هیچ کس مطلع نشود، آتش جنگ را برافروزند، لذا قبل از بامداد وارد عمل شدند ... آنگاه جنگ در گرفت و هر دو گروه به مبارزه پرداختند، در حالی که از حقیقت ماجرا بی‌خبر بودند. (ج ۷، ص ۱۷۰ ـ ۱۶۹) ترجمه‌ی فارسی تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۴۱۷ و ۲۴۳۲، انتشارات اساطیر. علامه خضری بک می‌نویسد: «سبائیان، یاران ابن سوداء (که نفرین بر او باد) پیوسته آتش جنگ را شعله‌ور می‌کردند. منادی علیرضی الله عنه فریاد می‌زد که ای مردم! دست نگه دارید! اما کسی به گفته‌ی او توجه نمی‌کرد. کعب بن سوار، قاضی بصره، نزد عایشه آمد و گفت: ای ام المؤمنین! مردم را دریاب، شاید خداوند به وسیله‌ی شما بین آن‌ها آشتی برقرار کند. ایشان در کجاوه‌ی خویش که بالای شتر بود نشست و اطراف کجاوه را با نیزه پوشاندند، وقتی در نزدیکی معرکه رسید، آنجا توقف نمود... با این حال عده‌ی زیادی کشته شدند، حتی حضرت علیرضی الله عنه به فرزندش، حسن گفت: کاش پدرت بیست سال قبل از این حادثه از دنیا می‌رفت! حسن در جواب گفت: پدرم! من همواره

آنان پیروز گشت. این جنگ (طبق روایتی) سیزده هزار کشته به جای گذاشت[۱] حضرت علی‌ﷺ پانزده شب در بصره اقامت گزید و سپس به کوفه مراجعت نمود»[۲].

ناگفته نماند که جنگ [به طور رسمی] از سوی حضرت علی‌ﷺ آغاز نشد، بلکه [بعد از آن که عدّه‌ای از کوفیان به لشکر اصحاب جمل شبیخون زدند[اصحاب جمل به نبرد پرداختند و جنگ رسما آغاز شد[۳]. طحاوی با سند خود از زید بن وهب نقل می‌کند که حضرت علی‌ﷺ به محل ذی قار فرود آمد و حضرت عبداللّه بن عباس را نزد کوفیان فرستاد، آنان در اجابت، ضعف نشان دادند. سپس عمار را فرستاد، آنگاه بیرون آمدند. حضرت زید می‌گوید: من نیز از جمله کسانی بودم که همراه او خارج شدند. راوی می‌گوید حضرت علی‌ﷺ اول دست به حمله نزد، بلکه بعد از آنکه اهل جمل]به قصد انتقام] جنگ را آغاز کردند، علی‌ﷺ دست به حمله زد[۴]. عده‌ای از یاران علی‌ﷺ از وی خواستند که اموال یاران طلحه و زبیرﷺ را بین آنان تقسیم کند، ولی علی‌ﷺ این پیشنهاد را رد کرد، اینجا بود که سبائیان اعتراض کرده و گفتند: چگونه ریختن خون آنان برای ما حلال است، ولی اموالشان حلال نیست؟ علی‌ﷺ گفت: چه کسی از شما دوست دارد که امّ‌المؤمنین سهم او باشد؟ همه سکوت کردند[۵].

احترام علی‌ﷺ برای عایشهﷺ

علی‌ﷺ عایشهﷺ را بی‌نهایت مورد احترام و اکرام قرار داد، مورخان می‌گویند:

تو را از این کار باز می‌داشتم. علی گفت: فرزندم! من گمان نمی‌کردم که کار به اینجا بکشد. (ج ۲، ص ۳۴۰ ـ ۳۳۹) برای اطلاع بیشتر به البدایة، ج ۷، ص ۱۷۰ مراجعه کنید.

۱- کمتر از این تعداد نیز گفته شده‌است، چنان که در البدایة والنهایة تعداد کشته شدگان ده‌هزار آمده است.

۲- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۲ ـ ۳۱.

۳- در ابتدا، رأی هر دو گروه بر این بود که تا زمانی که طرف مقابل، جنگ را آغاز نکند، دست از جنگ بردارند تا حجّت تمام گردد؛ اما وقتی آشوبگران سبایی به لشکر بصریان یورش بردند، آتش جنگ مشتعل شد و مجالی برای کنترل آن نماند. (ر.ک: تاریخ کامل، ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۸۶ و ترجمه‌ی تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۴۳۳ ـ مترجم)

۴- شرح معانی الآثار، ج ۱۰۲، کتاب السیر، مکتبه رحیمیه دیوبند، هند.

۵- البدایة والنهایة، ج ۷، ص ۲۴۵.

«علی﷛ عایشه‌ل را بدرقه نمود و گروهی از نگهبانان را همراه وی فرستاد و چهل نفر از زنان سرشناس بصره را برای همراهی او انتخاب نمود و دستور داد تا دوازده هزار (درهم) به او بدهند. اما عبداللّه‌بن جعفر بن ابی‌طالب این مبلغ را کم دانست و برای وی مال بزرگی در نظر گرفت وگفت: اگر امیرالمؤمنین موافقت نکرد به ذمّه‌ی خودم خواهد بود. حضرت عایشه‌ل جز این که خراشی جزئی به سبب اصابت تیری برداشته بود هیچ گونه جراحت دیگری نداشت. هنگامی که روز حرکت فرا رسید، علی﷛ و سایر مردم برای بدرقه‌ی امّ‌المؤمنین حضور یافتند، او ضمن خداحافظی گفت: ای فرزندانم! هیچ یک از ما دسته‌ی دیگر را نکوهش و سرزنش نکند، به خدا سوگند! آنچه بین من و علی در گذشته صورت گرفت، چیزی نبود جز آنچه میان یک زن و خویشاوندان شوهرش پیش می‌آید و او به رغم این ماجرا از نیکان و صالحان است. آنگاه حضرت علی﷛ گفت: به خدا سوگند! او راست می‌گوید، آنچه میان من و او رخ داد این چنین بود. همانا او در دنیا و آخرت، همسر پیامبر شماست. علی﷛ برای بدرقه‌ی او چندین فرسنگ همراه او رفت و تمام آن روز او را همراهی کرد. این واقعه روز شنبه اول رجب سال ۳۶ هجری به وقوع پیوست[۱]. در روایات به طور متواتر آمده است که عایشه‌ی صدیقه بعد از این واقعه اظهار ندامت می‌کرد و می‌گفت:

«کاش قبل از رسیدن روز جمل از دنیا می‌رفتم!» و هرگاه از آن روز یاد می‌شد تا جایی می‌گریست که روسری‌اش از اشک تر می‌شد[۲]. بعد از پایان جنگ، حضرت علی﷛ از میان مقتولان می‌گذشت، هرگاه یکی از اهل بصره را می‌دید و می‌شناخت می‌گفت: مردم پنداشته‌اند که افراد سفیه و گمنام در این جنگ با وی شرکت کرده‌اند، ولی این فلانی فرزند فلانی (از سرشناسان قوم) است. سپس خود بر مقتولان نماز می‌خواند و دستور دفن همگی را صادر می‌کرد[۳]. حضرت زبیر﷛ روز جمل از معرکه برگشت و در رودخانه‌ای به نام وادی سباع فرود آمد. شخصی به نام عمرو بن جرموز او را دنبال کرد و در حالت خواب، به طور ناگهانی او را به قتل رسانید. اما حضرت

۱- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۷، ص ۲۴۷ ـ ۲۴۶.

۲- برای تفصیل بیشتر رجوع کنید به «سیره‌ی عایشه»، اثر سید سلیمان ندوی که بهترین کتاب در این موضوع است.

۳- خضری بک، محاضرات تاريخ الامم الإسلامية، ج ۲، ص ۵۸.

طلحه‌، پس از آنکه در معرکه تیری از سوی فردی نامعلوم به او اصابت کرد. از آنجا به خانه‌ای در بصره رفت و بر اثر خونریزی در گذشت[۱]. در روایتی دیگر آمده که طلحه‌ در میدان جنگ جان سپرد، هنگامی که حضرت علی‌ میان مقتولان می‌گذشت او را دید، خاک از چهره‌اش پاک کرد و گفت: رحمت خدا بر تو باد ای ابومحمّد! برایم بسیار سخت و ناگوار است که تو را با اندام‌های خوش‌ریخت زیر ستاره‌های آسمان، افتاده بر خاک ببینم. سپس گفت:

«از کاستی‌ها به خدا شکوه می‌نمایم، به خدا سوگند! دوست داشتم بیست سال قبل از این روز از دنیا می‌رفتم»[۲]. عمرو بن جرموز حضرت زبیر‌ را به شهادت رسانید و سرش را از تن جدا کرد و پیش علی‌ برد، به امید آنکه پاداش و مقامی کسب کند، اما وقتی اجازه‌ی ورود خواست، علی‌ گفت: به او اجازه ندهید و او را به آتش مژده دهید. در روایت دیگر آمده که علی‌ گفت: از رسول خدا‌ شنیده‌ام که می‌فرمود: «قاتل فرزند صفیه (زبیر) را به آتش جهنم مژده دهید»[۳].

نگاهی کوتاه به اختلافات و مناقشات صحابه

لازم است در اینجا توقفی کوتاه و نگاهی گذرا و بی‌طرفانه داشته باشیم به اختلافات صحابه که گاه به جنگ و خونریزی منجر شد:

تجربه‌های تاریخی و پژوهش های علمی و تحلیل‌های مثبت و دقیق حوادث و تحقیق در مورد عاملان آن‌ها، ثابت کرده است که قضاوت عجولانه و فیصله‌ی قاطع و خشونت‌آمیز که مجالی برای تحقیق و بررسی عادلانه و جستن عذر برای متّهمان نگذاشته باشد، صحیح نیست. همچنین بدون آگاهی از محیط آشوب زده و شرایط حساس و بحرانی زمان وقوع حوادث، نمی‌توان در صدور حکم، تعجیل نمود و درباره‌ی کسانی که مسئول این وقایع، شناخته می‌شوند بی‌محابا داوری کرد که آن‌ها مردمی گمراه، جاه طلب و بدخواه بوده‌اند؛ زیرا بارها اتفاق افتاده است که در فهم علل حوادث و مناقشاتی که از نظر زمانی و مکانی چندان فاصله‌ای با ما نداشته‌اند، دچار اشتباه

۱- ابن کثیر، البداية و النهاية، ج ۷، ص ۲۴۲.

۲- همان منبع، ج ۷، ص ۲۴۸.

۳- همان، ج ۷، ص ۲۵۰.

شده‌ایم و در حق یکی از دو طرف [ناخواسته] غیر منصفانه قضاوت نموده‌ایم؛ به دلیل این که ما از شرایط زمان و محیطی که محلّ وقوع این حوادث بوده کاملاً آگاه نبوده‌ایم و انگیزه‌ی بروز این اختلافات برای ما روشن نبوده است. از طرف دیگر جایگاه رهبران دو گروه درگیر و سوابق دینی و جهادی و فضیلت و تقوای آن‌ها را مدّ نظر نداشته و از اهداف آن‌ها نیز مطّلع نبوده‌ایم. قضیه‌ی جنگ جمل نیز چنین است. در این جنگ گروهی خواستار اجرای حد شرعی بر قاتلان حضرت عثمانؓ بودند و گروه دیگر خود را از انجام این کار، عاجز می‌دانستند، در نتیجه، این جنگ و اختلاف بین آنان در گرفت. بنابراین باید شرایط آن روزگار، هدف و انگیزه، تمایلات دینی و سوابق خدمات طرفین درگیر را کنار هم قرار داد و آنگاه به قضاوت پرداخت. در غیر این صورت بسیار مشکل است که بتوانیم در مورد حوادثی که چند قرن پیش رخ داده است، آن هم در محیطی که کاملاً با محیط ما متفاوت بوده است، راه عدل و انصاف را بپیماییم.

(قاضی) ابوبکر از ابوالبختری نقل کرده که از حضرت علیؓ پرسیدند: آیا اصحاب جمل، مشرک‌اند؟ در پاسخ فرمود: از شرک گریزان و بیزار هستند.

ـ آیا منافق هستند؟

ـ فرمود: منافقان، خدا را بسیار کم یاد می‌کنند.

ـ پس به نظر شما چکاره‌اند؟

فرمود: برادرانم هستند که علیه من شورش کرده‌اند و امیدوارم من و آنان از گروهی باشیم که خداوند درباره‌ی آن‌ها فرموده است:

﴿وَنَزَعۡنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنۡ غِلٍّ إِخۡوَٰنًا عَلَىٰ سُرُرٖ مُّتَقَٰبِلِينَ ٤٧﴾ [الحجر: ٤٧].

«هرگونه غل (حسد و کینه و عداوت) را از سینه‌ی آن‌ها می‌شوییم، در حالی که همه برادرند و بر تخت‌های (بهشت) رو به روی یکدیگر قرار دارند.»

روایات متعددی نقل شده که شرکت‌کنندگان در جنگ جمل، بعدا از موضع خود پشیمان شده و اظهار تأسّف کرده‌اند؛ از خود امّ‌المؤمنین رضی الله عنها آن گونه که قبلاً آوردیم و از حضرت زبیرؓ چنین روایتی نقل شده است. حاکم از ثور بن مجزاة روایت کرده که حضرت طلحهؓ را در آخرین لحظات زندگی دیدم، از من پرسید: از کدام گروه هستی؟ گفتم از یاران امیرالمؤمنین، علیؓ، آنگاه گفت: دستت را بگشا تا بیعت کنم،

من دست خود را به سوی او دراز کردم، بیعت کرد و روحش پرواز نمود، سپس نزد حضرت علی رضی الله عنه آمدم و ماجرا را برایش تعریف نمودم، فرمود: اللّه اکبر! پیامبر ﷺ راست فرموده‌اند، خداوند نمی‌پسندد که طلحه بدون بیعت با من وارد بهشت شود[۱]. علامه ابن خلدون، مورخ و فیلسوف اسلام، با دید وسیعی در مقدّمه‌ی معروف خود گفتاری عادلانه در این مورد دارد، او می‌نویسد:

«مبادا خواننده، اندیشه یا زبان خود را به خرده‌گیری نسبت به یکی از آنان عادت دهد و دل خود را در اموری که برای آنان روی داده است، با شک در آمیزد و آن را پریشان سازد، بلکه آنچه می‌تواند باید شیوه‌ها و راه‌های حقّ ایشان را جستجو کند؛ زیرا آنان در این باره شایسته‌ترین مردم‌اند و به هیچ رو اختلاف نکردند، مگر با حجّت و دلیل، و نجنگیدند و کشته نشدند جز در راه جهاد یا پدیدار ساختن حقّ و حقیقت. و با این همه، باید معتقد بود که اختلاف ایشان مهربانی و تفضّلی برای آیندگان بوده است تا هر کس به یکی از آنان که او را می‌پسندد اقتدا کند و وی را امام و رهبر و دلیل راه خود سازد. پس این نکات را بفهم و حکمت خدا را در آفرینش و موجودات او دریاب!»[۲] علامه ابن خلدون می‌افزاید:

«دروازه‌ی فتنه بعد از شهادت عثمان رضی الله عنه به روی مردم باز شد، پس کلّیه‌ی کسانی که در این وقایع شرکت جسته‌اند معذورند و همه‌ی آنان به امر دین اهتمام داشته‌اند و چیزی از علایق دینی را تباه نساخته‌اند، آنگاه پس از این (اصل یعنی اهتمام به امر دین) اندیشیده و اجتهاد کرده‌اند و خدا به احوال ایشان آگاه است و آن را می‌داند و ما درباره‌ی آنان جز گمان نیک چیزی نمی‌اندیشیم؛ چرا که از یک‌سو احوال خود ایشان و از سوی دیگر گفتارهای حضرت رسول که صادق و امین است درباره‌ی آن‌ها گواه بر مدعای ما است»[۳] سپس می‌افزاید:

«مبارزه‌ای که (علی و معاویه) با یکدیگر آغاز کرده بودند، برای مقصود و غرض دنیوی یا برگزیدن باطل و کینه‌ورزی نبود، چنان که گاهی ممکن است کسی به غلط

۱- حکیم الاسلام امام احمد بن عبدالرحیم، معروف به شاه ولی اللّه دهلوی، إزالة الخفاء، مقصد دوم، ص ۲۸۰.

۲- ترجمه‌ی فارسی مقدمه‌ی ابن خلدون، ج ۱، ص ۴۱۹.چاپ هفتم ۱۳۶۹،انتشارات علمی فرهنگی وزارت فرهنگ.

۳- همان منبع، ص ۴۱۵ (متن عربی: ص ۱۷۱).

چنین توهّمی کند و ملحدی هم بدان بگراید، بلکه آن‌ها از روی اجتهاد در راه حق اختلاف پیدا کردند و نظر یکی مخالف نظر دیگری بود و در نتیجه به جنگ و کشتار دست یازیدند.

هر چند علی‌ﷺ حق به جانب بود ولی معاویه هم در این باره قصد باطل نداشت، بلکه او آهنگ حق نمود ولی در اصابت به حق خطا کرد و همه در مقاصدی که داشتند بر حق بودند. آنگاه طبیعت و خاصیت کشورداری، اقتضای فرمانروایی مطلق می‌کرد و ناچار باید فرد واحدی زمام حکومت را در دست می‌گرفت و ممکن نبود معاویه این را از خود و طایفه‌اش رد کند؛ چه این وضع از امور طبیعی به شمار می‌رفت»[۱]. سپس می‌افزاید:

«از علی‌ﷺ درباره‌ی کشتگان دو جنگ جمل و صفین پرسیدند فرمود: سوگند به کسی که جان من در دست قدرت اوست! هر یک از آن گروه که با دل پاک جان سپرده باشند، به بهشت رفته‌اند»[۲]. شیخ‌الاسلام ابن تیمیه می‌گوید:

«از کتاب و سنت و اجماع سلف، ثابت است که هر دو گروه مؤمن و مسلمان بودند و حضرت علی‌ﷺ و کسانی که با او بودند، به حق نزدیک‌تر بودند، واللّٰه اعلم»[۳]. جنگ جمل مانند فوّاره‌ای بود که به جوش آمد و سپس فرو نشست، اما جنگ صفّین نبرد بین دو نظام متوازی[۴] و جنگ بین دو لشکر نیرومند بود که تفصیل آن به طول می‌انجامد، بنابر این با اختصار به بیان آن می‌پردازیم:

اختلاف نظر بین علی‌ﷺ و معاویه‌ﷺ

سال سی و شش هجری در حالی آغاز شد که امیر المؤمنین علی‌ﷺ بر مسند خلافت نشسته و نمایندگان و کارگزارانی برای هر شهر تعیین نموده بود. وی سهل‌بن حنیف‌ﷺ را به جای امیر معاویه‌ﷺ به ولایت شام منصوب کرد، سهل تا تبوک رفته بود که با سپاه معاویه‌ﷺ برخورد کرد. از او خواستند که خود را معرفی کند، او گفت: من

۱- همان، ج ۱، ص ۳۹۴ ـ ۳۹۳.

۲- همان منبع، ص ۴۱۲ ـ ۴۱۱. (مترجم)

۳- شیخ الإسلام احمد بن تیمیه، مجموع فتاوی، ج ۴، ص ۴۳۳.

۴- در مورد اختلاف بین این دو نظام و اسباب و نتایج آن در بخش هفتم همین کتاب بحث خواهد شد.

امیر و نماینده هستم، گفتند: امیر کدام ولایت؟ گفت: امیر شام، به او گفتند: اگر عثمان تو را فرستاده پس خوش آمدی و اگر کسی دیگر فرستاده از همین جا برگرد. سهل گفت مگر اطّلاع ندارید که در مدینه چه حادثه‌ای رخ داده است؟ گفتند: آری، از همه چیز مطّلع هستیم. سهل پس از این ماجرا از همان جا نزد حضرت علی رضی الله عنه بازگشت.

معاویه رضی الله عنه پیکی به سوی علی رضی الله عنه فرستاد، چون قاصد نزد علی رضی الله عنه رسید آن حضرت پرسید چه خبر داری؟ گفت: از نزد قومی می‌آیم که هدفی جز قصاص ندارند و خواهان انتقام از قاتلان ستمگر هستند، هفتاد هزار شیخ را دیدم که زیر پیراهن عثمان رضی الله عنه که بر منبر دمشق آویزان است گریه می‌کردند. علی رضی الله عنه گفت: خدایا! من برائت خود را از خون عثمان اعلام می‌کنم و به تو پناه می‌برم.

علی رضی الله عنه تصمیم گرفت با اهل شام بجنگد، به همین منظور خطبه‌ای ایراد نمود و مردم را برای جنگ فرا خواند و به قصد جنگ از مدینه خارج گشت و پسر عموی خود، قُثَم بن عبّاس را به جانشینی خویش برگزید. او مصمّم بود که به کمک حامیان و طرفداران خود با مخالفان و کسانی که از دستور او سرباز زده و اطاعت نکرده‌اند، بجنگد. فرزندش، حسن رضی الله عنه نزد پدر آمد و گفت: ای پدر! از این تصمیم منصرف شوید؛ زیرا خون عده‌ی زیادی از مسلمانان ریخته خواهد شد و میان آنان اختلاف و تفرقه پدید خواهد آمد. اما حضرت علی رضی الله عنه رأی او را نپذیرفت و لشکر را مجهّز کرد[۱]. هنوز از مدینه خارج نشده بود که به علّت پیش آمدی از تصمیم خود منصرف شد و راه دیگری در پیش گرفت[۲]. حضرت علی رضی الله عنه پس از آنکه از واقعه‌ی جمل فراغت یافت و در بصره، امّ المؤمنین، عایشه رضی الله عنها را به هنگام بازگشت به مکه بدرقه کرد، از آنجا رهسپار کوفه شد و در تاریخ دوازدهم رجب سال ۳۶ هـ ق. روز دوشنبه در کوفه وارد

۱- موضع حضرت علی رضی الله عنه درباره‌ی خلافت و محافظت از کرامت و حرمت آن، همان موضع حضرت عثمان رضی الله عنه بود که از رها نمودن عنان خلافت انکار نمود. اگر هر خلیفه به هنگام خطر و بروز اختلاف از مسئولیتی که مسلمانان به عهده‌ی او سپرده‌اند کنارگیری می‌کرد، آنگاه خلافت بازیچه‌ی بازیگران و شورشیان قرار می‌گرفت.

۲- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۷، ص ۲۳۰ ـ ۲۲۹. حادثه‌ای که موجب انصراف وی گردید، همان جنگ جمل بود که داستان آن پیش‌تر گذشت.

شد. به او گفتند در کاخ سفید[۱] منزل بگیرد، اما او امتناع ورزید و گفت: چون عمر بن خطاب فرود آمدن در این قصر را ناپسند داشته من نیز به همین دلیل دوست ندارم در آنجا فرود آیم. پس در یک میدان منزل گرفت و در مسجد بزرگ شهر دو رکعت نماز خواند و سپس خطبه‌ای ایراد نمود و مردم را به نکویی تشویق و از بدی بازداشت و جریربن عبداللّه را با نامه‌ای به سوی معاویه‌رضي الله عنه فرستاد. قسمتی از آن نامه بدین شرح است:

«همان مردمی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند با من هم با همان شرایطی که با آنان بیعت کردند بیعت نموده‌اند. بنابراین نمی‌توان گفت: هر کس حاضر بوده انتخاب کرده و هر کس خارج از مدینه بوده می‌تواند مخالفت کند. شورا مخصوص مهاجرین و انصار است، اگر آنان روی فردی توافق کردند و او را به امامت برگزیدند، خدا هم می‌پذیرد و رضای او در همین کار است و اگر امام به مخالفت با مردم از طریق ایجاد اختلاف و بدعت‌گذاری در دین برخاست، او را از انحراف باز می‌گردانند و اگر زیر بار نرفت و تسلیم نشد، با او جنگ می‌کنند که چرا راه مؤمنان را نرفته است و دیگری را به جای او می‌نشانند»[۲].

جنگ صِفِّین[۳]

امیرالمؤمنین، علی بن ابی‌طالب‌رضي الله عنه به قصد سرزمین شام از کوفه خارج شد، از آن سو به معاویه‌رضي الله عنه خبر رسید که علی‌رضي الله عنه شخصا همراه سپاه خارج شده است، بنابراین طی حکمی به لشکرهای شام فرمان داد تا حضور یابند، پرچم‌ها و بیرق‌ها برای فرماندهان بسته شد، مردم شام نیز آمادگی خود را اعلام کردند و همگی به سوی فرات از ناحیه‌ی صفّین ـ جایی که توقفگاه علی‌رضي الله عنه بود ـ حرکت نمودند. حضرت

۱- کاخ سفید قصری بود که شاهان ایرانی بنا کرده بودند.

۲- نهج‌البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ششم، ص ۶۴۲، ترجمه‌ی مصطفی زمانی، انتشارات نبوی، چاپ ششم ۱۳۷۱. از ظاهر و سبک نگارش نامه چنین بر می‌آید که از نامه‌های واقعی امیرالمؤمنین است و در کتاب‌های دیگر تاریخ نیز آمده است.

۳- صفّین به کسر حرف اوّل و دوّم با تشدید، جایی است نزدیک «رقّه» بر ساحل غربی و بعضی گفته‌اند شرقی فرات، حادثه‌ی جنگ در آنجا رخ داد. (صفی الدین بغدادی، مراصد الإطلاع علی أسماء الأمكنة والبقاع، ج۲، ص ٨٤٦)

علیﷺ نیز که با یاران خود رهسپار سرزمین شام بود «مالک اشتر نخعی» را به فرماندهی آنان، تعیین نمود و پیش فرستاد و به او گفت: تا زمانی که اهل شام جنگ را آغاز نکرده‌اند، تو نیز آغاز مکن، بلکه آنان را بار بار به بیعت فراخوان، اگر امتناع ورزیدند باز هم تا زمانی که جنگ از ناحیه‌ی آنان آغاز نگشته، از حمله خودداری کن و نه چندان به آنان نزدیک شو که گویند قصد حمله داری و نه چنان دور شو که گویند از پیکار می‌ترسی، در بردباری و شکیبایی از آنان پیشی بگیر تا این که خودم برسم؛ زیرا من به خواست خداوند پشت سر تو به سرعت حرکت خواهم کرد.

اشتر بدان سو رهسپار شد تا به صف مقدم رسید و آنچه را علی به او فرمان داده بود به اجرا گذاشت. هر دو لشکر در برابر هم ایستادند تا شب فرا رسید، اهل شام به اردوگاه خود بازگشتند، روز بعد نیز در برابر هم ایستادند، اندک درگیری و مشاجره‌ای رخ داد، ولی فرا رسیدن شب دوم مانع جنگ شد. صبح روز سوم علی با سپاهش از راه رسید و معاویه نیز با لشکرش به میدان آمد، دو لشکر رو در روی هم قرار گرفتند، جنگ با شدّت بیشتر در گرفت، اهل عراق همواره شامیان را از آب کنار می‌زدند؛ زیرا شامیان بر آب مسلّط شده بودند و عراقیان را از آن جلوگیری می‌کردند. سرانجام با هم به توافق رسیدند که هیچ یک از دو گروه، حقّ جلوگیری از آب را نداشته باشد، علیﷺ دستور داد تا آب را به روی شامیان نبندند، بنابر این با هم از آب استفاده می‌کردند.

علیﷺ عده‌ای از یاران خود را فراخواند و به آنان گفت: «نزد این مرد بروید و او را به اطاعت و همراهی با جماعت مسلمانان فراخوانید و بشنوید که چه پاسخ می‌دهد.» [امیر معاویهﷺ در پاسخ گفت: «ما علی را به قتل عثمان متهم نمی‌کنیم، اما او باید قاتلان را مجازات کند یا آن‌ها را به ما تحویل دهد، آنگاه من اوّلین فرد از اهل شام خواهم بود که با او بیعت می‌کنم»[1].] امیر معاویهﷺ قاطعانه خواستار مجازات قاتلان بود، بنابراین جنگ بین دو گروه درگرفت، حتّی بعضی روزها دوبار، به نبرد می‌پرداختند، چون ذوالحجّه به پایان رسید و محرّم آغاز گشت، آتش بس اعلام شد، تا شاید به صلحی دست یابند که موجب حفظ خونشان گردد.

۱- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۷، ص ۱۸۲، چاپ داراحیاء التراث العربی، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۷هـ ق.

در طول ماه، مذاکره ادامه داشت و نمایندگان دو گروه نزد یکدیگر رفت و آمد داشتند و سرانجام تا پایان محرّم آن سال از جنگ باز آمدند و به توافق نرسیدند. معاویه و عمرو بن عاص‌رضی الله عنهما سپاه خود را به یگان‌های رزمی تقسیم نمودند، علی‌رضی الله عنه نیز ارتش خود را برای نبرد آماده کرد و به آن‌ها دستور داد که در آغاز کردن جنگ از شامیان پیشی نگیرند و در جنگ هیچ مجروحی را نکشند و فراریان را تعقیب نکنند و زنان را مورد بی‌حرمتی و اهانت قرار ندهند، گرچه به سران ملّت و نیکانشان بد گفته باشند.

(در روز اول ماه صفر) دو لشکر سخت با هم جنگیدند و آخر روز به قرارگاه‌های خود برگشتند، هر دو طرف به طور مساوی تلفاتی متحمل شده بودند، روز دوّم نیز چنین شد، روز سوّم بار دیگر جنگیدند و شب بازگشتند روز چهارم و پنجم نیز نبرد ادامه یافت. چون روز هفتم فرا رسید و هیچ یک از دو گروه به پیروزی دست نیافتند، شامیان تا سر حدّ مرگ با معاویه‌رضی الله عنه پیمان بستند و امیر المؤمنین علی‌رضی الله عنه نیز مردم را به صبر و استقامت و جدیت تشویق نمود، اشتر نخعی حمله‌ی سختی انجام داد و تا صفوف پنجگانه‌ای پیش رفت. که گرد معاویه‌رضی الله عنه را گرفته و عهد کرده بودند که معرکه را ترک نخواهند کرد، عراقیان برگشتند و گروه خود را تقویت نمودند، آسیای جنگ با گردشی سریع‌تر به حرکت درآمد، عمّار بن یاسررضی الله عنه کشته شد[1] و بدین وسیله به گفته‌ی ابن کثیر آشکار شد که علی‌رضی الله عنه حق به جانب است[2]. این حالت تا صبح روز

۱- علامه ابن حجر می‌گوید: این حدیث به تواتر ثابت است که عمّار به دست گروه باغی کشته خواهد شد و مورخان اتفاق نظر دارند که عمار در صفین در سپاه علی در سال ۳۷ به قتل رسید (الإصابه فی تمییز الصحابه، ج ۲، ص ۵۱۳)

علامه ظفر احمد عثمانی می‌نویسد: «منظور از گروه باغی آشوبگرانی بودند که در سپاه شام راه یافته بودند؛ زیرا در حدیث آمده است که: «یا عمار لا یقتلك أصحابي تقتلك الفئة الباغية» (ای عمار تو را اصحاب من قتل نخواهند کرد بلکه به دست گروه باغی کشته خواهی شد) (ر.ک: برائت عثمان بن عفان ص ۴۹).

۲- شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «از کتاب و سنت و اجماع سلف ثابت است که همه‌ی آنان (طرفین درگیر) مؤمن و مسلمان بودند و علی بن ابی‌طالب‌رضی الله عنه و کسانی که با او بودند، از طرف مقابل، به حق نزدیک‌تر بودند، واللّه اعلم.» (مجموعه فتاوی شیخ الإسلام) ابن تیمیه، ج ۴، ص ۴۳۳)

جمعه ادامه داشت، نماز صبح آن روز با اشاره به صورت نماز خوف خوانده شد و تا روز، روشن گردید جنگ ادامه داشت، نزدیک بود که جنگ به نفع عراقیان تمام شود که از طرف مردم شام قرآن‌ها بر سر نیزه‌ها بلند شد[۱] و گفتند: این کتاب خداست که میان ما و شما داور خواهد بود، مردم دارند نابود می‌شوند پس چه کسی مرزها را حفاظت می‌کند؟ و چه کسی با کفار و مشرکان جهاد و مبارزه می‌کند؟

چون قرآن‌ها برافراشته شد[۲] عراقیان گفتند: قرآن خدا را قبول داریم و به سوی آن رجوع می‌کنیم. مسعربن فدکی تمیمی و زید بن حصین طائی سبائی و گروهی از قاریان که بعدا جزء خوارج گشتند به علی‌ﷺ گفتند: ای علی! چون به کتاب خدا خوانده شدی آن را بپذیر وگرنه تو و افرادت را به شامیان می‌سپاریم، یا بلایی بر سرت می‌آوریم که بر سر عثمان بن عفان آوردیم. علی‌ﷺ گفت: این گفته‌ی مرا که شما را بازداشتم و این گفتار خود را به یاد بسپارید؛ اگر از فرمان من اطاعت می‌کنید پس بجنگید و اگر از من فرمان نمی‌برید هر چه می‌خواهید بکنید! اشتر آمد و با آن‌ها به مباحثه و نصیحت پرداخت، امّا باز نیامدند. اکثر عراقیان و تمام شامیان متمایل به صلح و مسالمت بودند، از این رو جنگ متوقّف شد و هر دو گروه پس از مکاتبات و مذاکراتی که شرح آن‌ها به طول می‌انجامد، سرانجام به «تحکیم» موافقت کردند؛ تحکیم، یعنی این که هر یک از دو امیر (علی و معاویه) از طرف خود یکی را انتخاب کنند، آنگاه دو نفر پس از شور و مشورت، به مصلحت مسلمانان داوری نمایند، بدین منظور معاویه‌ﷺ از طرف خود عمرو بن عاص‌ﷺ را انتخاب نمود، علی‌ﷺ خواست که عبدالله بن عباس‌ﷺ را تعیین کند، اما همراهان او مخالفت کردند و گفتند: ما جز به ابوموسی اشعری رضایت نخواهیم داد.

داستان حکمیت و داوری

۱- ابن جریر و دیگر مورخان نوشته‌اند که این پیشنهاد را عمرو بن عاص مطرح کرد.

۲- حضرت علی‌ﷺ نیز در جنگ جمل قرآن را به یکی از جوانان کوفه داد و گفت که در میان دو سپاه بایستد و آن‌ها را به دستور قرآن دعوت کند. نویسنده‌ی کتاب «علی، اولین مظلوم تاریخ» می‌نویسد: بالا بردن قرآن‌ها بر سر نیزه‌ها ابتکار عمرو بن عاص نبود، بلکه از علی یاد گرفته بود؛ زیرا پیش از جنگ بصره علی قرآن‌ها را بالا برد ... (صفحه‌ی ۳۰۶ و ۲۹۹، چاپ اول، ۱۳۷۲، انتشارات ندای اسلام) (مترجم)

قاصدی سوی ابوموسی اشعریرضی‌الله‌عنه ـ که از طرفین درگیر، کناره‌گیری کرده بود - رفت و به او مژده‌ی صلح داد. با شنیدن این خبر گفت: الحمدللّه، سپس وقتی او را خبر دادند که به داوری انتخاب شده‌است، گفت: «إنّا للّٰهِ وَإنّا إلَيهِ راجِعُون» بعد او را نزد علیرضی‌الله‌عنه آوردند. او صلحنامه‌ای نوشت[۱] و دو داور، از علی و معاویهرضی‌الله‌عنهما و از هر دولشکر عهد گرفتند که جان و مال و آبروی‌شان حفظ باشد و کسی به آن دو تعرض نکند و هر چه آنان فیصله کردند، مورد تأیید همگان باشد.

ظهور خوارج

اشعث بن قیس از کنار گروهی از بنی تمیم گذشت و قرارداد را برای آن‌ها خواند، عروة بن اُذینه بلند شد و گفت: «أتحكمون في دين الله الرجال» (آیا مردم را در دین خدا به داوری انتخاب می‌کنید؟) چون گروهی از قاریان و همراهان علیرضی‌الله‌عنه این سخن را از زبان عروه شنیدند، همگی گفتند: داوری برای کسی دیگر جز خدا شایسته نیست؛ «لا حُكْمَ إلاّ للّٰه». این نخستین ظهور خوارج و خشت بنیاد آن‌ها بود. سپس این جمله را عقیده و شعار خود ساختند.

علیرضی‌الله‌عنه به کوفه بازگشت، چون به نزدیکی شهر رسید حدود دوازده هزار نفر از لشکریانش از او جدا شدند و به محلّی به نام حروراء[۲] فرود آمدند، این گروه خوارج بودند. علیرضی‌الله‌عنه، عبداللّه بن عبّاسرضی‌الله‌عنهما را نزد خارجیان فرستاد. او با آنان به مباحثه پرداخت، در نتیجه، عدّه‌ی زیادی برگشتند و عدّه‌ای همچنان بر موضع خود پافشاری نمودند و بعدها با یکدیگر معاهده نمودند که از امر به معروف و نهی از منکر دست نکشند. ایشان علیرضی‌الله‌عنه را مورد نکوهش قرار می‌دادند که چرا در دین خدا مردم را حاکم و داور قرار داده، حال آنکه کسی جز خدا شایسته‌ی داوری نیست؟

ابن جریر آورده است که وقتی علیرضی‌الله‌عنه بر منبر مشغول ایراد خطبه بود، یکی از خارجیان بلند شد و گفت: ای علی! در دین خدا مردان را شریک ساختی، حال آنکه حکم و داوری مخصوص اللّه است؟ بعد از آن همگی از هر سو شعار دادند که: «لا حُكْمَ

۱- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۷، ص ۲۷۷.

۲- خوارج به همین شهر منسوب هستند و به همین دلیل خارجی را حروری نیز می‌نامند.

إلاّ لله»، حضرت علیﷺ می‌گفت: کلمه‌ی حقّی است که آن را به منظور باطلی به کار می‌برند. سپس خارجیان همگی از کوفه خارج شدند و در نهروان اقامت گزیدند.

حضرت علیﷺ جمله‌ی «لا حُكْمَ إلاّ لله» را با حکمت و بلاغت ویژه‌ای مورد نقد و بررسی قرار داد که به درک عمیق و فراست ایمانی خاص وی دلالت دارد، وی فرمود:

«سخن حقّی است که به منظور باطلی به کار برده می‌شود؛ آری من هم قبول دارم که حکم (حکومت یا داوری) مخصوص خداست، ولی خوارج می‌گویند: امارت و ریاست (در بین خلق) مخصوص خداست، حال آنکه ناچار برای مردم، امیر و زمامداری لازم است، خواه نیکوکار باشد یا بدکار، مؤمن در زمامداری او به طاعت مشغول است و کافر نیز (از حقّ خود) بهره‌مند می‌گردد و خداوند در زمان او هر کس را به اجل مقدّر می‌رساند و توسّط او مالیات جمع می‌گردد و با دشمن مبارزه می‌شود و راه‌ها امن می‌گردد و حق ضعیف و ناتوان از نیرومند ستمکار گرفته می‌شود و سرانجام نیکوکار در رفاه خواهد بوده و ستمگر هم ظلم نمی‌کند»[1]. دو داور ـ ابوموسی و عمرو بن عاص رضی الله عنهما ـ در ماه رمضان به محل «دومة الجندل» گردآمدند و هر دو با در نظر داشتن اوضاع، در مورد مصلحت مسلمانان به‌سخن پرداختند، عمرو بن عاصﷺ کوشید تا ابوموسیﷺ را به خلع علیﷺ و ابقای معاویهﷺ قانع کند ولی او راضی نشد، سرانجام به اتّفاق رسیدند که علی و معاویه رضی الله عنهما را برکنار کنند و فیصله‌ی نهایی را به عهده‌ی شورا بگذارند تا شورا در انتخاب بهترین فرد تصمیم بگیرد.

بعد از آن، دو داور در جمع مردم آمدند و خواستند نتیجه را اعلام نمایند. عمروﷺ به ابوموسیﷺ گفت: برخیز و آنچه را به آن توافق کردیم برای مردم بازگو، ابوموسی به ایراد سخن پرداخت و پس از حمد و ثنای خدا و درود بر پیامبر ﷺ گفت: ای مردم! ما در کار این امّت نظر کردیم و راهی شایسته‌تر برای سرنوشت آن و گرد آورنده‌تر برای پراکندگی‌اش از آنچه من و عمرو به توافق رسیدیم، ندیدیم. آن این است که علی و معاویه را برکنار کنیم تا مردم توسط شورا هر که را دوست دارند انتخاب کنند، اینک من علی و معاویه را برکنار می‌کنم. این را گفت و کنار رفت.

۱- نهج البلاغه، خطبه‌ی شماره‌ی چهل، تلبیس ابلیس، ابن جوزی، ص ۹۳ و الکامل للمبرَّد، ج ۲، ص ۱۱۷.

عمرو برخاست و جای او ایستاد و پس از حمد و ثنای خدا چنین گفت: همانا آنچه را این مرد گفت شنیدید. او موکل خود را برکنار کرد من نیز او را مانند او برکنار می‌کنم و موکل خود، معاویه را ابقا می‌کنم؛ زیرا او ولیّ عثمان بن عفان و خواستار انتقام خون اوست و از همه سزاوارتر است که جای او بنشیند. گویند ابوموسی با او با درشتی سخن گفت و عمرو نیز با خشونت پاسخ داد. ابوموسیؓ پس از این ماجرا از علیؓ شرمنده شد و به مکه رفت[1].

کار خوارج فزونی گرفت و در نکوهش علیؓ مبالغه کردند، تا جایی که علنا او را کافر دانستند. یکی از رهبران خوارج به او گفت: «به خدا سوگند! اگر از داوری مردم در کتاب خدا باز نیامدی، با تو خواهیم جنگید و هدف ما از جنگ، کسب رضایت و رحمت خداست!!»

خارجیان در خانه‌ی عبداللّه بن وهب راسبی گرد آمدند، او برایشان خطبه‌ای بلیغ ایراد نمود و از آنان خواست که دلبستگی خود را به این دنیا کم کنند و به آخرت و بهشت دل ببندند و مردم را به نیکی دعوت کنند و از بدی باز دارند. سپس گفت: بیایید از این شهر که مردمانش ظالم‌اند بیرون رویم و به روستاها یا مناطق کوهستانی پناه بریم یا به شهری دیگر برویم. بنابر این تصمیم گرفتند به شهر مداین بروند و آن را تصرف کنند و پایگاه خود قرار دهند. به همین منظور از دوستان و خانواده‌ی خود جدا شدند و معتقد بودند که خدا از این کارشان خشنود خواهد شد[2].

قبول حکمیت از جانب علیؓ و ظلم خوارج در حقّ وی

قبل از آنکه در مورد خوارج سخن بگوییم وحالات روحی و معتقدات افراطی آن‌ها را تجزیه و تحلیل کنیم و از دیدگاه تاریخ به محک نقد و بررسی بگذاریم، گزیده‌ای از

۱- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۷، ص ۲۸۷ با اختصار. قاضی ابوبکر بن عربی این روایت را رد نموده و می‌گوید: طبق روایت امامان و راویان معتبر فقط این مقدار صحیح است که چون دو داور به منظور رأی‌زنی در این مورد، در حضور جمعی از بزرگان و سرشناسان مانند ابن عمر و دیگران گرد آمدند، ابوموسی، علی را و عمرو، معاویه را برکنار نمود و فیصله‌ی نهایی را به چند نفری واگذاشتند که رسول اللّه ﷺ تا آخرین لحظه‌ی زندگی از آن‌ها راضی بود تا آن‌ها دوباره در این مورد بیندیشند و کسی را انتخاب کنند. (العواصم من القواصم، ص ۱۸۰ ـ ۱۷۲ با اختصار)

۲- البداية والنهاية، ج ۷، ص ۲۸۷ ـ ۲۷۶.

گفتار استاد عقّاد را درباره‌ی موضع حضرت علیس و مشکلی که در پیش داشت از کتاب «العبقريات الإسلامية»، نقل می‌کنیم، عقّاد می‌گوید:

«به نظر من، آنان که حضرت علیس را به سبب قبول حکمیت سرزنش می‌کردند، از شتابزدگی آنان پیداست که اگر او حکمیت را نمی‌پذیرفت باز هم اینان نخستین کسانی بودند که او را به شدت مورد نکوهش قرار می‌دادند که چرا زمانی که چاره‌ای داشت حکمیت را نپذیرفت؛ زیرا حضرت علیس زمانی حکمّیت را پذیرفت که لشکریانش از جنگیدن سرباز زدند و نزدیک بود در سپاه او بین موافقان و مخالفان حکمیت، جنگ در گیرد.

مورّخانی که نظر حضرت علیس را در مورد حکمیت درست می‌دانند، اما رأی او را در مورد تعیین ابوموسیس با وجود اطّلاع از ضعف و تردید وی تأیید نمی‌کنند، فراموش کرده‌اند ابوموسی بر او تحمیل شده بود، همان گونه که در یک لحظه حکمیت بر وی تحمیل گردید. همچنین نکته‌یی را که از این مهم‌تر است به باد فراموشی می‌سپارند و آن این که اگر به جای ابوموسی، مالک اشتر یا عبداللّه بن عباسب یا هر کس دیگری از جانب علیس تعیین می‌شد، باز هم نتیجه یکی بود؛ زیرا عمرو بن عاصس هرگز علی را به خلافت برنمی‌گزید، در نتیجه هر دو داور در حالی از یکدیگر جدا می‌شدند که هر یک پیشوای خود را تأیید می‌نمود. بنابراین کار به جایی می‌رسید که اکنون رسیده است.

بنابراین تاریخ نویسانی که از این کار انتقاد کرده‌اند، نمی‌توانند راه حلّی بهتر از آنچه حضرت علی ناچار انتخاب کرد ارایه دهند، اعمّ از اینکه وی به خطا بودن آن آگاهی داشت یا اینکه می‌دانست داوری غیر ابوموسی در حصول نتیجه فرقی نمی‌کند»[۱].

خوارج و سبائیه

لازم است در این باب، ضمن سخن از آزمون‌های سخت حضرت علی، اشاره‌ای به دو فرقه‌ی خوارج و سبائیه که در زمان خلافت ایشان ظهور کردند، داشته باشیم.

۱- عقاد، العبقريات الإسلامية، ص ۹۲۶ ـ ۹۲۵.

حضرت علیؓ مصایب و آزمایش‌های سختی از دست این دو گروه متحمل شد. خداوند راز این کار را بهتر می‌داند و در واقع شاید این رنج‌ها زکات مناقب و فضایل و ویژگی‌هایی بود که خداوند به او عنایت کرده بود.

خوارج

در وجود خوارج سرشت «سطحی‌نگری»، «منفی‌بافی»، «غلوّ و افراط» و «تضادّ و دوگانگی» به صورت برجسته‌ای نمایان بود؛ به گونه‌ای که در هیچ فرقه‌ای از فرق ادیان گذشته یا فرقه‌هایی که در تاریخ اسلام پدید آمدند تا این حد نمایان نبوده است.

خوارج در اصل از لشکریان حضرت علیؓ و بیشتر از قبیله‌ی تمیم بودند. علّت کناره‌گیری آن‌ها این بود که می‌گفتند: «چرا در مورد کتاب خدا انسان‌ها داور قرار داده شوند؟» آنان معتقد بودند که حکمیت، اشتباه و گناه است؛ زیرا فرمان خدا در مورد همه‌ی امور واضح و آشکار است و معنی حکمیت این است که هر یک از دو گروه متخاصم شک دارند که چه کسی بر حق است. همین مفهوم را یکی از آنان در قالب جمله‌ی «لا حُكْمَ إِلاَّ لله» بیان نمود. سپس این جمله، مثل برق در میان حامیان این عقیده منتشر شد و شعار این طایفه قرار گرفت. خوارج به نام «شراة» نیز موسوم شده‌اند؛ شراة یعنی کسانی که جان خود را به خدا فروختند. این کلمه از این آیه‌ی قرآنی گرفته شده است که:

﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشۡرِي نَفۡسَهُ ٱبۡتِغَآءَ مَرۡضَاتِ ٱللَّهِۚ ﴿٢٠٧﴾﴾ [البقرة: ۲۰۷].

«بعضی از مردم جان خود را در برابر خشنودی الله می‌فروشند.»

حضرت علیؓ در واقعه‌ی مشهور نهروان با آن‌ها جنگید و آنان را شکست داد و عدّه‌ی زیادی از آن‌ها را به قتل رسانید، ولی به کلّی ریشه‌کن نشدند و از عقیده‌ی خود باز نیامدند، بلکه این شکست، موجب شد تا بیشتر او را دشمن بدانند، تا جایی که توطئه‌ی قتل او را چیدند و سرانجام، عبدالرحمن بن ملجمِ خارجی او را به شهادت رسانید.

مذهب خارجی با دخول موالی، از نظر خوبی‌ها و زشتی‌هایش رنگ بدوی گونه‌ای به خود گرفته بود. آنان با رؤسای خود بسیار مخالفت می‌کردند و همواره متفرّق بودند

و گروه‌های پارتیزانی تشکیل می‌دادند، بسیار کوتاه‌بین و کم فکر بودند[۱]، در برخورد با مخالفان خود تنگ‌نظر[۲] بودند، ولی با این همه، بسیار شجاع و رک‌گو بودند. آسان‌ترین چیز برای‌شان جان دادن در راه عقیده بود. از یک سو چنان اظهار پرهیزگاری می‌کردند که یک دانه‌ی خرما را که از درخت افتاده بدون اجازه‌ی صاحبش نمی‌خوردند و از دهان بیرون می‌کردند و دور می‌انداختند (و در این صورت بهای آن را می‌پرداختند) اما از سوی دیگر، دست‌هایشان با خون مسلمانان آغشته بود و از کشتن مسلمانان بی‌گناهی که با عقیده‌ی آنان موافق نبودند، باکی نداشتند[۳]. ابن ملجم حضرت علیرضی الله عنه را به شهادت می‌رساند و آنگاه قرآن هم می‌خواند. وقتی می‌خواهند زبانش را ببرند فریاد می‌زند، می‌پرسند چرا چنین می‌کنی؟ می‌گوید: «نمی‌خواهم که در دنیا (به علت نخواندن قرآن) به سان مردگان باشم.» یکی از یارانشان[۴] آنان را چنین توصیف کرده است: «به خدا! آنان جوانانی هستند که در جوانی همانند سالخوردگان هستند، نگاهشان در برابر گناه پست است، پایشان در رفتن به سوی باطل سست است، از کثرت عبادت لاغر اندام و به علت شب بیداری خشک و باریک‌اند»[۵].

سبائیه

عقّاد می‌گوید: «سبائیه پیروان عبداللّه بن سبأ، مشهور به ابن سوداء هستند[۶]. او در یمن از زنی زنگی (حبشی) متولد شد و آیین‌یهودی داشت. مذهبی که وی بدان شهرت‌یافت، مذهب رجعت بود، این مذهب مجموعه‌ی چند عقیده بود؛ هم شامل قول یهود می‌شد که می‌گفتند: از اولاد حضرت داود، یک نجات‌دهنده‌ای پیداخواهد شد و هم‌قول اهل هند را در برمی‌گرفت که می‌گفتند: خدا در جسم انسان حلول و ظهور

۱- این مفهوم را ما به «سطحی‌نگری» تعبیر کرده‌ایم.

۲- از این خصلت تحت عنوان «منفی بافی» یاد نموده‌ایم.

۳- این همان صفتی است که به «دوگانگی» تعبیر نمودیم.

۴- منظور، ابوحمزه خارجی است.

۵- الکامل، ج ۲، ص ۱۳۶.

۶- دکتر محمد جواد مشکور می‌نویسد: سبائیه از فرق «غلاة» شیعه و پیروان عبداللّه بن سبأ هستند. (فرهنگ فرق اسلامی، ص ۲۲۴، چاپ دوم ۱۳۷۲، آستان قدس رضوی) (مترجم)

می‌کند. همچنین قول مسیحیان را که قایل به ظهور مسیح بودند و قول ایرانیان را که به تقدیس اوصیا و نزدیکان امرا و پادشاهان عقیده داشتند، شامل می‌شد»[۱]. وی می‌افزاید:

«این فرقه در یمن رشد کرد ـ و در گذشته‌های دور حکومت آن را نیز در دست داشته‌اند ـ آنان در حق حضرت علی﷛ بسیار غلو می‌کردند، او را تامرتبه‌ی تقدّس بالا می‌بردند. بذر نفاق و غلو در مصر و ایران به دست همین گروه پاشیده شد و چند نسل بعد به ثمر نشست.»

در کتاب «رجال کشی» که از معتبرترین کتب اسماء الرجال شیعه است، درباره‌ی عبدالله بن سبا[۲] آمده است:

«او اوّلین کسی بود که عقیده‌ی واجب بودن امامت علی﷛ را اختراع نمود و از دشمنان وی بیزاری جست و مخالفان او را کافر دانست. از این‌جاست که مخالفان شیعه برآنند که بنیاد این مذهب، از یهودیت آمده است»[۳]. عبدالله بن سبأ و پیروانش درباره‌ی حضرت علی﷛ غلو کردند. نخست پنداشتند که او پیامبر است، سپس گفتند: او خداست. گروهی از اهل کوفه را نیز به این عقیده فرا خواندند، وقتی حضرت علی﷛ مطّلع شد، عدّه‌ای از آن‌ها را در گودال‌هایی پر از آتش انداخت و سوخت[۴]. و عدّه‌ای

۱- عقاد، العبقريات الإسلامية، ص ۹۷۱.

۲- نویسنده‌ی فرهنگ فرق اسلامی می‌نویسد: ماجرای عبدالله بن سبا و غلو او درباره‌ی حضرت علی﷛ در احادیث شیعه مکرر آمده است و مورخان اسلام مانند طبری و مسعودی و دیگران به اختلاف راویان آن را آورده‌اند از بزرگان شیعه که قصه‌ی او را روایت کرده‌اند محمد بن قولویه و شیخ طوسی و کشی و دیگران هستند که غالب آن روایات به امام محمد باقر و امام جعفر صادق می‌رسد، بنابراین عبدالله بن سبا برخلاف زعم کسانی گمان کرده‌اند که چنین شخصی وجود نداشته و منشأ قصه او از طریق سیف بن عمرو تمیمی بوده است، شخصی تاریخی است زیرا چنان که گفتیم شیعه اخبار مربوط به او را از روایات خود مانند کشی و شیخ طوسی و آنان نیز از ائمه نقل کرده‌اند. (فرهنگ فرق اسلامی، صفحه ۲۲۵ـ۲۲۶) (مترجم).

۳- رجال کشّی، ص ۷۷۱.

۴- در مناقب و رجال کشّی روایت شده که هفتاد مرد از قوم زط از سبائیه پیش حضرت علی آمدند و او را به زبان خود خدا خواندند و بر وی سجده کردند، حضرت فرمود: وای بر شما! این کار را نکنید که من مثل شما آفریده‌ای بیش نیستم، چون از این عمل خودداری نکردند بنا به دستور حضرت علی﷛ گودال‌هایی دراز کندند و در آن آتش ریختند و قنبر را گفت که ایشان را برگیرد و

دیگر را از ترس ملامت رها کرد و ابن سبأ را به ساباط مدائن تبعید کرد. زمانی که حضرت علی‌رضی الله عنه به شهادت رسید، ابن سبأ گفت: مقتول، علی نیست، بلکه علی به آسمان‌ها رفته همان‌گونه که عیسی، فرزند مریم به آسمان‌ها رفت. بعضی از سبائیه معتقدند که علی در ابرها زندگی می‌کند و رعد، آواز اوست، به همین دلیل هرگاه آواز رعد را بشنوند می‌گویند: السلام علیک یا امیر المؤمنین. وقتی خبر شهادت حضرت علی‌رضی الله عنه در مدائن به عبداللّٰه بن سبأ رسید گفت: اگر مغز او را در انبانی پیش من می‌آوردید باز هم مرگ او را باور نمی‌کردم، او نخواهد مرد تا که از آسمان فرود آید و سراسر زمین از آن او شود[1]. تا جایی که در زمینه‌ی تاریخ، تحقیق و بررسی نموده‌ایم هیچ جنبش توطئه گرانه‌ای مانند جنبش ابن سبأ موفق نبوده و به بار ننشسته است. در شکل‌گیری تفکر و جنبش عبداللّٰه‌بن سبأ چند عامل دخیل بود؛ از جمله عامل ارثی و ژنتیکی، عامل روانی و عامل مذهبی. بعضی از عوامل، خصوصیات قوم سبا هستند که ذکر آن‌ها در قرآن آمده است؛ مثل ترجیح دادن تنگی و سختی در برابر رفاه و آسانی و پسندیدن کجی و پیچیدگی در برابر راستی و وضاحت. قرآن از قول آنان می‌گوید:

﴿فَقَالُواْ رَبَّنَا بَٰعِدۡ بَيۡنَ أَسۡفَارِنَا ١٩﴾ [سبأ: ۱۹].

«پروردگارا! [از سفرهای راحت و نزدیک خسته شدیم]، میان سفرهای ما فاصله بیفکن.»

این عامل موروثی عبداللّٰه بن سبأ بود؛ زیرا ژن‌ها و صفات ارثی مسری هستند، اما عامل روانی او احساس حقارت و پستی بود؛ زیرا وی فرزند زنی حبشی بود. از اینجاست که به ابن سوداء (فرزند زن سیاه) مشهور گردید، اما عامل دینی و مذهبی وی تفکر یهودی بود، همان تفکر ضد انسانی که در هر دور از ادوار تاریخ به تخریب جوامع بشری و نابودی آداب و فرهنگ و اخلاق و از بین بردن گرایش‌های انسانی معروف بوده و در پدید آوردن هرج و مرج و شورش و پرورش افکار عصیانگر ممتاز

به آتش اندازد و بدین ترتیب ایشان را هلاک کرد. (فرهنگ فرق اسلامی، اثر دکتر محمد جواد مشکور، ص ۲۲۴، چاپ دوم، ۱۳۷۲، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی) (مترجم)

۱- دائرة المعارف قرن بیستم، محمّد فرید وجدی، بیروت، چاپ سوم ۱۹۷۱ م.

بوده است[۱]. تمام این عوامل، دست در دست هم داده و عبدالله بن سبأ را در ایجاد هرج و مرج و افکار افراطی و مقدس شمردن شخصیت‌ها تا سر حد خدایی، کمک کرد. او توانست افکار عمومی را نسبت به شخصیت‌هایی که در آن‌ها مجالی برای فریب مردم ساده‌اندیش و غلوپسند وجود داشت، منحرف کند. حضرت علیرضی الله عنه آسان‌ترین هدف این حرکت سرّی و توطئه‌ی زیرزمینی بود؛ زیرا وی از خاندان رسول الله صلی الله علیه و سلم بود و رابطه‌ی نزدیکی با آن حضرت داشت و بسیاری از مظاهر بزرگی و نبوغ در او موجود بود، به همین دلیل این حرکت توانست حامیان و طرفداران زیادی را به سوی خود جلب کند.

کسانی که تاریخ ملّت‌هایی را مطالعه کرده‌اند که مدت زمان طولانی حکومت منطقه‌ی وسیعی از دنیا را در اختیار داشته‌اند و نخوت و کبر، احساس برتری و تفاخر در وجود آنان ریشه دوانیده و پنداشته‌اند فقط آنان شایسته‌ی حکومت و فرمانروایی هستند، هرگاه حکومت موروثی و ویژه‌ی خاندان آن‌ها از آنان گرفته شده و به جای آن حکومتی اصول‌گرا برقرار شده که براساس یک عقیده و نظریه مبتنی بوده است و آن فرمانروایان سابق توانایی نداشته‌اند که از طریق قدرت نظامی حکومت خود را باز ستانند، (همه‌ی کسانی که به این حقیقت تاریخی و عقده‌ی روانی آگاهی دارند اعتراف می‌کنند که) این اقوام محروم از قدرت، به عملیات خرابکارانه و ایجاد هرج و مرج دست زده و قانون شکنی و ایجاد اختلاف، پیشه‌ی آن‌ها بوده است و هرگاه فرصتی یافته‌اند در برنامه‌های تخریبی، توطئه‌های زیرزمینی و مشتعل ساختن فتنه‌های داخلی سهیم شده‌اند.

مقریزی می‌گوید:

«بدان‌که عجمیان در گذشته (قبل از اسلام) صاحب قدرت و حکومت بودند، زبردستی و غرور آنان به حدی بود که خود را خواجه و آزاد و دیگران را بنده و غلام خویش تصور می‌کردند، وقتی‌به‌زوال نعمت مبتلا شدند و حکومت آن‌ها به‌دست عرب‌ها که حقیرترین ملل در نظر ایرانیان بودند، از بین رفت، این امر برای آن‌ها بسیار ناگوار آمد و آن را در حقّ خود مصیبتی بسیار بزرگ پنداشتند، بنابراین با راه‌اندازی

۱- برای مثال رجوع کنید به کتاب «پروتکل‌های دانشوران صهیون» ترجمه‌ی فارسی حمیدرضا شیخی، نشر آستان قدس رضوی.

جنگ‌ها به ویرانی بنیاد اسلام کوشیدند، اما خداوند همواره حق را پیروز گردانید، آنگاه به این نتیجه رسیدند که از راه حیله و نیرنگ بهتر پیروز می‌شوند. به همین منظور عدّه‌ای از آنان ظاهرا در لباس اسلام درآمدند و با اظهار محبّت با اهل بیت و مظلوم نمایی علی برخی از فرق غلاة را به خود نزدیک کردند و به راه‌های مختلف کشاندند»[۱]. به هر حال، وجود این دو فرقه‌ی متضاد [خوارج و سبائیه] نشانه‌ای بود برای صدق گفتار و پیشگویی رسول اللّهﷺ؛ زیرا راویان متعدّدی از حارث بن حصیره از ابوصادق از ربیعه بن ناجد روایت کرده‌اند که حضرت علیؓ گفت: روزی رسول خداﷺ مرا نزد خود فرا خواند و گفت:

«ای علی! در وجود تو نمونه‌ای از عیسی بن مریم وجود دارد؛ زیرا یهود تا جایی با او دشمنی ورزیدند که مادرش را به ناپاکی متهم ساختند و مسیحیان به حدی با او دوستی کردند که او را به مقامی رسانیدند که از آن او نبود.»

حضرت علیؓ می‌فرماید:

«دو دسته به سبب من به هلاکت می‌رسند، آن که در دوستی با من افراط کند به طوری که محبت بی‌اندازه، او را به راه باطل بکشاند و آن که در دشمنی زیاده‌روی کند و دشمنی، او را به غیر حق وادار کند. بدانید که من نه پیغمبرم و نه به سوی من وحی می‌آید، بلکه در حدّ استطاعت به کتاب خدا و سنت پیامبرش عمل می‌کنم، هر عملی که شما را به خاطر اطاعت خدا به آنان فرمان می‌دهم، بر شما واجب است که اطاعت کنید، خواه بخواهید یا نخواهید»[۲].

علیؓ الگوی روزگار سختی و اضطرار

خدای دانا و آگاه می‌دانست امّت اسلام که بار سرپرستی تمام جهان بر دوش او گذاشته شده و مأموریت دارد که نظارت دینی و اخلاقی و رهبری ملل را به عهده گیرد، برایش ناگزیر، حالات و دوره‌های گوناگونی پیش خواهد آمد که برخی از آن‌ها مظهر اطاعت و فرمانبرداری و برخی مظهر نافرمانی و سرپیچی است، گاهی با حملات

۱- احمد امین، فجر الإسلام،، ص ۲۷۷ به نقل از مقریزی، ج ۱، ص ۳۶۲ با اختصار.

۲- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۷، ص ۳۵۶. (نهج‌البلاغه فیض الاسلام، سخن شماره: ۴۶۱ و ۱۱۳ و خطبه‌ی شماره ۱۲۷)

خارجی و گاهی با سازش‌های درونی مواجه خواهد شد؛ زیرا فطرت انسانی چنین است. بنابراین برای هر دور و حالتی احکام خاصّی تعیین نمود و برای چنین مواقعی پیشوایان و رهبرانی آماده نمود که آن‌ها با سیره‌ی عملی خود برای همه‌ی دوره‌ها الگوهایی به جای گذاشتند که برای آیندگان سرمشق باشند و هرگاه امّت اسلام با آن احوال مواجه شود، راه حلّی داشته باشد. بنابراین همان گونه که جهاد در راه خدا، مبارزه با مشرکان و اهل کتاب، جنگ با مرتدان و باغیان لازم بود، به همان نسبت اختلافات بین گروهی از اهل قبله و قیام بر ضدّ امام بر حق، از مراحل طبیعی بود ـ هر چند برای انسان بسیار دشوار و رنج‌آور است ـ ؛ زیرا لازم بود تا در چنین مواقع اضطراری، نمونه و الگویی از پیشوایان خیرالقرون (بهترین دوره‌ها) و از امامان بزرگ موجود باشد تا به آن اقتدا شود.

سفیان بن عُیینه‌؛ که یکی از بزرگان تابعین است، این حقیقت را در قالب این الفاظ بیان نموده که: خداوند رسول گرامی‌اش را چهار نوع شمشیر عنایت فرموده بود؛ نخست، شمشیری بود که خود رسول اللّه ﷺ با آن در برابر بت‌پرستان به مبارزه پرداخت، دوم، شمشیری بود که حضرت ابوبکرؓ با مرتدّین جنگید، خداوند می‌فرماید:

﴿تُقَٰتِلُونَهُمۡ أَوۡ يُسۡلِمُونَۖ﴾ [الفتح: ١٦].

«با آن‌ها پیکار کنید تا مسلمان شوند.»

سوّم، شمشیری بود که حضرت عمرؓ به وسیله‌ی آن با مجوسیان و اهل کتاب جنگید، خداوند می‌فرماید:

﴿قَٰتِلُواْ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ...٢٩﴾ [التوبة: ٢٩].

«با کسانی که به خدا و روز قیامت ایمان ندارند پیکار کنید...»

چهارم، شمشیری بود که حضرت علیؓ به وسیله‌ی آن با مارقین، ناکثین و قاسطین جنگید، خداوند می‌فرماید:

﴿فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبۡغِي حَتَّىٰ تَفِيٓءَ إِلَىٰٓ أَمۡرِ ٱللَّهِۚ ٩﴾ [الحجرات: ٩].

«با طائفه‌ی باغی پیکار کنید تا به فرمان خدا بازگردد و گردن نهد»[۱]. از امام ابوحنیفه نقل شده که فرمود:

«ما قاتَلَ أَحَدٌ عَلِيّا إلاّ وَعَلِيٌّ أَوْلى بِالْحَقِّ مِنْهُ وَلَوْلا ما سارَ عَلِيٌّ فيهِمْ ما عَلِمَ أَحَدٌ كَيْفَ السِّيرَةُ فِى الْمُسْلِمينَ».

«علی با هیچ گروهی نجنگید مگر این که او از آنان حق به جانب‌تر بود. اگر عملکرد حضرت علیرضی الله عنه با آنان الگو نبود (از نظر سیره‌ی عملی) کسی نمی‌دانست که در موقع بروز اختلاف بین مسلمین چه طرز عملی اختیار نماید»[۲].

* * *

۱- سرخسی، المبسوط،، ج ۱۰، ص ۲.

۲- مناقب امام اعظم، اثر صدرالدین موفق بن احمد المکی، ج ۲، ص ۳۸، چاپ هند، ۱۳۲۱ هـ. ق.

بخش هفتم:
حضرت علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه از رویارویی با خوارج و اهل شام تا شهادت

مقایسه‌ای بین اهل عراق و اهل شام ـ حرکت به سوی شام و بهانه‌جویی‌های عراقیان ـ شهادت حضرت علی رضی الله عنه ـ حضرت علی رضی الله عنه در آینه‌ی اخبار و روایات، علی رضی الله عنه شایسته‌ترین فقیه و قاضی ـ عالم به کتاب و سنّت ـ علی رضی الله عنه کانون محبّت و مهربانی ـ علی رضی الله عنه آغازگر بسیاری از علوم و فنون ـ روان‌شناسی شخصیت پیامبر صلی الله علیه و سلم ـ زوایای ناشناخته‌ی سیره‌ی علی رضی الله عنه ـ سبب کثرت احادیث درباره‌ی فضیلت علی رضی الله عنه ـ فرزندان علی رضی الله عنه ـ حکمت و بلاغت علی رضی الله عنه ـ شعر علی رضی الله عنه ـ اسلوب منحصر به فرد طنز و نکوهش.

از رویارویی با خوارج و اهل شام تا شهادت

مقایسه‌ای بین اهل عراق و اهل شام

حضرت علی‌رضي الله عنه با دو مشکل بزرگ مواجه شد:

از یک سو، می‌بایست با اهل شام می‌جنگید و از سوی دیگر انصار و یاران وی فاقد آن گونه نشاط و فرمانبرداری بودند که در اهل شام یافت می‌شد؛ زیرا طبیعت و سابقه‌ی تاریخی این دو منطقه (شام و عراق) و ویژگی‌های روحی دو گروه با هم متفاوت بود.

سوابق تاریخی این دو شهر به طور گسترده و عمیقی در آن‌ها تأثیر گذاشته بود. منطقه‌ی شام قبل از استقرار حکومت اسلامی، تابع و مطیع حکومت بیزانس بود و در آنجا نظم و آرامش در امور اداری و سیاسی برقرار بود و بنی‌امیه از قدیم با شام رابطه داشتند؛ زیرا وقتی امیه بر سر ریاست با هاشم اختلاف پیدا کرد و به نفع هاشم قضاوت شد، از مکه به شام مهاجرت نمود و ده سال در آنجا ماند. مقام سر لشکری به بنی امیه اختصاص داشت و این شغلی بود که حراست از کاروان‌های تجاری شام و یمن را نیز شامل می‌شد و از این طریق روابط دوستانه‌ای بین کاروانیان و سرلشکر و اطرافیانش ایجاد می‌شد. ابوسفیان در زمان خود به این مقام دست یافته بود، بنابراین بارها منطقه‌ی شام را دیده بود و با مردم و حکام آنجا به خوبی آشنایی داشت؛ به همین دلیل هنگامی که هرقل، پادشاه روم خواست که در مورد پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم که طی نامه‌ای او را به اسلام فراخوانده بود، از یک قریشی حجازی تحقیقاتی به عمل آورد، به ابوسفیان که در آن هنگام در شام به سر می‌برد، روی آورد. گفت و گوی تاریخی او را کتاب‌های سیره از صحیح بخاری نقل کرده‌اند و گوشه‌ای از آن در این کتاب نیز گذشت.

علاوه بر آن، منطقه‌ی شام تا مدّت درازی تحت فرمانروایی یزید بن ابی‌سفیان بود و امیر معاویه‌رضي الله عنه نیز بیست سال تمام فرمانروای بدون رقیب آنجا بود و نزدیک بود که سرزمین شام به کشوری مستقل تبدیل شود و زمامدار مستقلی داشته باشد[1]. امیر

۱- برای تفصیل بیشتر مراجعه شود به کتاب «معاویه»، اثر استاد عباس محمود عقّاد، ص ۲۱ ـ ۱۸.

معاویهﷺ در بین معاصرانش به حسن تدبیر و انتظام امور، زیرکی، مدارا و سخاوت معروف بود. رضایت ملّت را با سخاوتمندی و اجرای دستورات حکومتی و کاردانی و مدیریت صحیح و چاره‌اندیشی جلب می‌نمود.

اما عراق، طی چندین قرن، تحت حکومت پادشاهان ساسانی و کیانی ایرانی بود. در آنجا هیچ گاه برای مدّتی طولانی نظم و آرامش برقرار نبوده است. در مدّت کوتاهی، چندین پادشاه، تخت و تاج ایران را یکی پس از دیگری به دست گرفتند؛ خسرو پرویز (۶۲۸ ـ ۵۹۰ م.) (پس از پدرش، هرمز) تاج و تخت جدّش، انوشیروان (۵۷۹ ـ ۵۳۱ م.) را به ارث برد، هرقل (هراکلیوس) امپراتور روم شرقی، خسرو پرویز را شکست داد. از سال ۶۲۸ م. تا سال ۶۳۲ امور ایران آشفته و دستخوش هرج و مرج بود. تخت و تاج خسرو پرویز را پسرش، قباد، ملقّب به شیرویه وارث شد. پرویز با همکاری پسرش، شیرویه در سال ۶۲۸ م. با ذلّت و خواری کشته شد و حکومت ایران هر روز بازیچه‌ی شخصی از خاندان شاهی قرار می‌گرفت. شیرویه نیز بیش از شش ماه (و بنابر یک قول، بیشتر) زنده نماند و در مدت چهار سال، ده تن بر تخت سلطنت ساسانی نشستند. زمام امور از هم گسست تا آنکه تاج شاهی بر سر یزدگرد (سوم) گذاشته شد. یزدگرد، آخرین پادشاه ساسانی بود (که پس از وی سلسله‌ی ساسانیان منقرض گردید). بر اثر ضعف و اضطراب، کار به جایی رسید که بعد از شهر بُراز، پوران، دختر خسرو پرویز بن هرمز (و پس از اندکی خواهرش، آزرمیدخت) به حکومت رسیدند در حالی که در آن زمان حکومت زنان در خانواده‌های شاهی مرسوم نبود؛ و هر یک از آنان بیش از یک سال و نیم پادشاهی نکردند.

همچنین طبیعت قبایلی که شام، عراق و ایران را فتح کردند و در آنجا اقامت گزیدند نیز در این تفاوت، سهم به سزایی داشت. فاتحان شام، اغلب از ساکنان غربی و شمالی جزیرة العرب بودند که با طبیعت خضوع در برابر نظام و احترام به قانون عادت داشتند و فاتحان عراق از مردم شرقی جزیره بودند که اضطراب و پراکندگی و اظهار نارضایتی از نظام و پریشانی فکری، سرشت آن‌ها بود و بر اثر همین صفات بود که پدیده‌ی «ارتداد» و حرکت منع زکات در آنجا انتشار یافت و در کنار این صفات از سلحشوری و شجاعت عربی و دیگر ویژگی‌های قومی برخوردار بودند.

دکتر احمد امین می‌گوید:

«عراق از قدیم، مرکز ادیان مختلف و مذاهب عجیب بوده است، مبادی مانی و مزدک و ابن دیصان و عقاید مسیحی و یهودی در آن سرزمین شیوع داشت وعده‌ای معتقد بودند که خداوند در بعضی از انسان‌ها حلول کرده است»[۱]. احمد حسن زیات می‌گوید:

«عرب‌هایی که در عراق آمدند، عصبّیت یمنی و نزاری را به همراه آوردند و ساکنان جزیره‌ی فراتیه، یا مسیحی بودند یا خارجی؛ زیرا این سرزمین محل سکونت قبایل ربیعه بود که به قول اصمعی، منبع فساد بودند»[۲]. استاد عقّاد با بلاغت تمام به فرق اساسی دو سپاه حضرت علی رضی الله عنه و معاویه رضی الله عنه اشاره کرده و می‌گوید:

«به راستی شگفت اینجاست که دو لشکر به دو بخش متضاد تقسیم شده بودند و در بخشی که سهم حضرت علی رضی الله عنه در جزیره‌ی عربی بود، عوامل نفرت از نظام اجتماعی و کوشش برای تغییر آن یافت می‌شد و در بخشی دیگر که سهم امیر معاویه رضی الله عنه در شام و اطراف آن بود، عوامل رضایت و حمایت از نظام اجتماعی کاملاً حکمفرما بود»[۳].

* * *

علی رضی الله عنه تصمیم گرفت به شام برود، ولی خوارج موافقت نکردند. وی با لشکری بزرگ از کوفه خارج شد، وقتی به مقام «نخیله» رسید، خطبه‌ای ایراد فرمود و مردم را به پایداری در برابر دشمن فراخواند، در همین حال به او خبر رسید که خوارج، آشوب راه انداخته و به قتل و غارت پرداخته‌اند و مرتکب جرائم زیادی شده‌اند، بنابراین نماینده‌ای به سوی آنان فرستاد، چون نماینده نزد آن‌ها رسید قبل از این که فرصت سخن بیابد او را کشتند. حضرت علی رضی الله عنه وقتی از جریان مطّلع شد تصمیم گرفت که قبل از رفتن به شام با خوارج بجنگد. امیرالمومنین قبل از هر چیز آن‌ها را نصیحت کرد و از فرجام این کار ترسانید و به آنان گفت: شما چیزی را رد کردید که خودتان

۱- احمد امین، فجر الإسلام، ص ۳۳۲، چاپ قاهره، چاپ سوم، ۱۹۳۵ م.

۲- زیات، تاریخ الأدب العربی، ص ۱۰۲، قاهره، چاپ یازدهم.

۳- عقاد، العبقریات الإسلامیة، ص ۸۶۹.

خواهان آن بودید (یعنی قبول حکمیت) من شما را باز داشتم ولی قبول نکردید. خوارج از سخنان حضرت علیﷺ متأثر نشده و گفتند:

«لا حُکْمَ إلاّ للهِّ، الرواح، الرواح إِلى الْجَنَّة»

«حکم (حکومت یا داوری) فقط از آن خداست، پیش به سوی بهشت.»

سپس عدّه‌ای از آنان با نیزه و شمشیر به حمله پرداختند که از سوی سپاهیان علیﷺ سرکوب شدند. این حادثه در سال سی و هفتم هجری رخ داد[۱].

حرکت به سوی شام و بهانه‌جویی‌های عراقیان

حضرت علیﷺ بعد از سرکوبی خوارج، وقتی از نهروان بازگشت، در جمع مردم خطبه‌ای ایراد کرد که در آن خطبه بعد از ستایش و سپاس خدا و درود بر پیامبرﷺ گفت: خداوند شما را پیروز گردانید، اینک بدون وقفه به مبارزه با حریفان شامی بشتابید! لشکریانش بلند شدند و گفتند: یا امیرالمؤمنین! تیرهای ما تمام شده و شمشیرها کند شده و سرنیزه‌ها شکسته است، ما را به شهر و دیارمان بازگردان تا خود را کاملاً آماده‌ی نبرد کنیم[۲]. این عذر و بهانه، عادت همیشگی عراقیان بود. ابن جریر می‌گوید: هنگامی که مردم عراق از رفتن به شام سرباز زدند، حضرت علیﷺ طی خطبه‌ای آنان را توبیخ و نکوهش کرد و از عواقب کارشان ترسانید و آیه‌های جهاد را از سوره‌های مختلف قرآن برای شان قرائت کرد و برای رفتن به سوی شام ترغیب نمود، اما کسی به حرفش گوش نداد و همگی متفرّق شدند. حضرت علیﷺ ناچار به کوفه بازگشت.

* * *

با فرا رسیدن سال سی و نه، معاویهﷺ لشکرهای زیادی آماده کرد و به اطراف شهرهایی که تحت سیطره‌ی علیﷺ بود پراکنده کرد؛ زیرا او می‌دانست که عراقیان در

۱- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۷، ص ۲۸۹ ـ ۲۸۸. ابن جریر و اکثر سیره نویسان بر آنند که این حادثه در سال سی و هشت هجری روی داده است.

۲- همان منبع، ص ۳۰۸.

بسیاری از امور از علی‌ﷺ اطاعت نمی‌کنند. سپاهیان معاویه‌ﷺ به عین التمر، انبار، تیماء و تدمر حمله کردند و یاران علی و اهل عراق از خود ضعف و بزدلی نشان دادند.

موضع ضعیف عراقیان و بهانه‌جویی و اراده‌ی سست آن‌ها و شدّت اندوه علی‌ﷺ از این وضع، از خطبه‌ای که حضرت علی‌ﷺ به مناسبت ورود سربازان معاویه‌ﷺ به شهر انبار و کشته شدن فرماندار شهر، ایراد نموده است کاملا آشکار می‌گردد. این خطبه از مهم‌ترین خطبه‌های تاریخی است که از یک رهبر شکسته دل و رنجیده خاطر در مورد نکوهش یاران خویش ایراد شده است. حضرت علی‌ﷺ در این خطبه، یقین کامل خویش را نسبت به صحیح بودن موضع خود، ابراز داشته است. این خطبه نمونه‌ای است از بلاغت عربی و شاهکار ادبیات علوی که ادیب و خطیب بزرگ کمتر به آن دسترسی می‌یابد. ایشان در این خطبه پس از ستایش و سپاس خدا و درود بر پیامبرﷺ می‌گوید:

«همانا جهاد دری است از درهای بهشت، هر کس که جهاد را از روی بی‌اعتنایی ترک کند، خداوند به او لباس ذلّت می‌پوشاند و به بلا و نکبت گرفتار می‌شود. شما آگاهید که من شما را روز و شب، نهان و آشکار برای پیکار با این قوم دعوت کرده‌ام و به شما گفته‌ام قبل از این که با شما بجنگند، با آن‌ها بجنگید. به خدا سوگند! هر ملّتی که در خانه‌اش مورد حمله قرار گرفت، به طور حتم ذلیل خواهد شد. شما جنگ را به یکدیگر محوّل کردید و همدیگر را خوار ساختید و به گفته‌ی من گوش فرا ندادید، تا آن که از هر طرف مورد حمله و غارت قرار گرفتید.

این مرد غامدی (سفیان بن عوف از قبیله‌ی بنی غامد) است که با سواران خود به شهر انبار وارد شده و حسّان بن حسّان را به قتل رسانیده است. به من خبر رسیده که یکی از لشکریانش بر زن مسلمان یا غیر مسلمان ذمّی تاخته و طلاهای او را بیرون آورده است و سپس آنان بدون ریختن یک قطره خون و زخم دیدن، با دست پر، باز گشته‌اند. اگر مرد مسلمانی از شنیدن این واقعه از تأسف و غصّه بمیرد، سزاوار است و سرزنش نمی‌شود.

بسیار جای تعجب است! پراکندگی شما از حقّتان قلب را ریشه‌کن می‌کند و غم را افزایش می‌دهد. روی شما زشت باد! هدف دشمن شده‌اید، به شما حمله می‌کنند، شما تکان نمی‌خورید.

به هنگام تابستان می‌گویم به جنگ آن‌ها برویم، می‌گویید هوا گرم است مهلت بده هوا خنک شود، وقتی در هوای خنک فرمان جنگ می‌دهم، می‌گویید هوا سرد است صبر کن تا سردی تمام شود. شما که جهت فرار از گرما و سرما این همه عذر و بهانه می‌آورید به خدا سوگند از شمشیر بیشتر فرار می‌کنید.

ای نامردهایی که آثار مردانگی در شما نیست و ای کسانی که عقل شما مانند بچه‌ها و زن‌های تازه به حجله رفته است! ای کاش شما را ندیده بودم و نمی‌شناختم! مرگ بر شما، قلبم را خون کردید، سینه‌ام را از خشم انباشته ساختید و رأی و نظرم را با مخالفت و کارشکنی نابود کردید، تا آنجا که قریش گفتند: فرزند ابی‌طالب مرد شجاعی است ولی فنون جنگ را نمی‌داند. خدا پدرانشان را بیامرزد! آیا کسی جنگجوتر، باتجربه‌تر و پیشقدم‌تر از من می‌شناسید؟ هنوز به سن بیست سالگی نرسیده بودم که برای جنگ آماده شدم و اکنون بیش از شصت سال از عمرم می‌گذرد، اما وقتی به سخنِ کسی گوش نمی‌دهند، رأی و نظری نخواهد داشت»[۱].

شهادت حضرت علی رضی الله عنه

علاّمه ابن کثیر می‌گوید:

«شرایط دشواری برای امیرالمؤمنین پیش آمده بود، لشکریانش پراکنده شدند، اهل عراق به مخالفت پرداخته و از قیام به همراهی وی سر باز زدند و نیروی اهل شام رو به فزونی بود و از هر طرف حمله می‌کردند. این در حالی بود که علی رضی الله عنه در آن زمان، برترین، عابدترین، پارساترین و داناترین فرد روی زمین بود. اما با این همه، او را تنها گذاشتند تا آنجا که از زندگی خسته شد و آرزوی مرگ کرد، می‌گفت: «به خدا سوگند! محاسنم از خون سرم رنگین خواهد شد»[۲]. و سرانجام چنین شد. داستان شهادت وی بدین قرار بود که سه نفر از خوارج به نام‌های عبدالرحمن بن عمرو، معروف به ابن ملجم حِمیریِ کندی، بُرک بن عبداللّه التمیمی و عمرو بن بکر تمیمی گرد هم آمدند و از برادران و همراهان‌شان که توسط علی در نهروان کشته شده بودند سخن به میان آوردند و به حال آن‌ها افسوس خوردند و گفتند: خوب است ما خود را به خدا بفروشیم

۱- رک: مبرد، الکامل،، ج ۱، ص ۳۰، چاپ مؤسّسه‌ی رسالت، نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۷ با اندک تفاوت.

۲- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۷، ص ۳۲۴. (با اختصار)

و به سراغ فرمانروایان گمراه برویم و با کشتن آن‌ها مملکت را از شر آنان راحت کنیم و نیز انتقام خون برادران خود را از آن‌ها بگیریم. براساس این پیشنهاد، ابن ملجم گفت: کشتن علی به عهده‌ی من. بُرَک گفت: کشتن معاویه به عهده‌ی من. عمرو بن بکر گفت: کشتن عمرو بن عاص به عهده‌ی من. بنابراین، این سه تن با هم پیمان بستند که هیچ یک از آن‌ها برنگردد، مگر آنکه مأموریت خود را انجام داده باشد، یا اینکه خود در این راه کشته شود. آن‌ها شمشیرهای خود را زهرآلود کردند و با هم وعده گذاشتند که شب هفدهم رمضان، در محلّ مأموریت خود حضور یابند.

ابن ملجم به کوفه رفت و تصمیم خود را حتّی از یاران خارجی خود مخفی نگهداشت. چون شب جمعه هفدهم رمضان فرا رسید، مقابل دری که علی‌ﭬ از آنجا خارج می‌شد نشست. علی‌ﭬ بیرون آمد و مردم را برای نماز صبح بیدار می‌کرد و می‌گفت: «الصلاة، الصلاة». در این هنگام ابن ملجم با شمشیر، ضربتی به پیشانی او زد، که خون بر محاسنش جاری گشت. او هنگامی که شمشیر را می‌زد گفت: «حکم از آن خداست؛ نه از آن تو و یارانت.» علی‌ﭬ فریاد برآورد که نگذارید این مرد فرار کند. مردم او را دستگیر کردند، سپس حضرت علی‌ﭬ جعدة بن هبیره بن ابی وهب را برگزید تا با مردم نماز صبح را بخواند. وقتی حضرت علی‌ﭬ را به منزل آوردند گفت: اگر من از دنیا رفتم ابن ملجم را در عوض بکشید و اگر زنده ماندم خودم می‌دانم با او چگونه رفتار کنم[۱]. وقتی ابن ملجم را نزد حضرت علی‌ﭬ آوردند، فرمود: با او به خوبی رفتار کنید، اگر زنده ماندم رأی خود را در مورد قصاص یا بخشش بیان خواهم کرد و اگر مُردم او را در عوض بکشید و اعضای بدن او را قطع نکنید[۲]. حضرت علی‌ﭬ به فرزندانش، حسن و حسین طی گفتاری طولانی وصیت فرمود و در آخر گفت:

«ای فرزندان عبدالمطّلب! خون مسلمانان را نریزید به بهانه‌ی این که امیرالمؤمنین کشته شده است، متوجه باشید! در عوض من جز قاتلم کسی دیگر را نکشید، صبر

۱- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۷، ص ۳۲۸.

۲- تلمسانی، الجوهرة فی نسب النبیﷺ وأصحابه العشرة، ج ۲، ص ۲۷۴.

کنید اگر من بر اثر این ضربت از دنیا رفتم او را با یک ضربت بکشید و مثله[۱] نکنید؛ زیرا از رسول اللّهﷺ شنیده‌ام که فرمود:

«إِيّاكُمْ وَالْمُثْلَةَ وَلَوْ بِاالْكَلْبِ الْعَقُورِ»

«از مثله و بریدن اعضای بدن بپرهیزید، حتی در مورد سگ هار»[۲]. جندب بن عبداللّه گفت: یا امیرالمؤمنین! اگر تو را از دست دادیم با حسن بیعت کنیم؟ فرمود: نه شما را امر می‌کنم و نه باز می‌دارم، شما بهتر می‌دانید. علیؓ در آخرین لحظات زندگی جز لا إله إلا اللّه چیزی نمی‌گفت. گویند آخرین کلمه‌ای که بر زبان راند، این آیه بود:

﴿فَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٍ خَيۡرٗا يَرَهُۥ ۝٧ وَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ شَرّٗا يَرَهُۥ ۝٨﴾ [الزلزلة: ۷-۸].

«هر کس ذرّه‌ای نیکی انجام دهد پاداشش را خواهد دید و هر کس ذرّه‌ای بدی انجام دهد به کیفر آن خواهد رسید.»

حضرت علیؓ فرزندان خود را به رعایت تقوا و انجام اعمال نیکو توصیه کرد و وصیت خود را نوشت[۳]. ابن ملجم بعد از مجروح کردن امیر المؤمنین گفت:

«چنان ضربتی به او زدم که اگر بر تمام مردم شهر تقسیم شود همگی هلاک خواهند شد. به خدا سوگند! این شمشیر را یک ماه تمام زهر داده‌ام، آن را به هزار درهم خریداری کرده و با هزار درهم زهر داده‌ام.»

حضرت علیؓ بنابر قول صحیح، سحرگاه روز جمعه هفدهم ماه رمضان سال چهلم هجری در سن شصت و سه سالگی به شهادت رسید(ضربت خورد)[۴]. مدت خلافت وی چهار سال و نه ماه بود. فرزندش، حسنؓ بر (جنازه‌ی) او نماز خواند و سپس در

۱- مثله یعنی بریدن گوش، بینی و دیگر اعضای بدن. (مترجم)

۲- طبری؛ محب الرياض‌النضرة فی مناقب العشرة، ج ۳، ص ۳۳۸، نهج البلاغه صبحی صالح، نامه‌ی شماره: ۴۷.

۳- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۷، ص ۳۲۹ ـ ۳۲۸.

۴- سرگذشت معاويه و عمرو بن عاص و چگونگی جان سالم به در بردن آن‌ها را در کتاب «البداية والنهاية»، ج ۷، ص ۳۳۰ بخوانید.

دارالإماره‌ی کوفه به خاک سپرده شد، از ترس اینکه مبادا خوارج جسدش را بیرون بیاورند[1].

* * *

۱- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۷، ص ۳۳۱ ـ ۳۳۰. ابن کثیر روایاتی را که دلالت دارند بر این که حضرت علی به مکانی دیگر منتقل شده و آنجا دفن گردیده، مشکوک دانسته است.

سیمای علی﷛ در آینه‌ی اخبار و روایات

در اینجا مناسب است ـ قبل از آنکه به ذکر فرزندان علی﷛ بپردازیم ـ نگاهی گذرا به صفات و ویژگی‌های وی در آینه‌ی اخبار و روایات بیندازیم.

مأموریت از سوی رسول‌الله ﷺ برای نابود ساختن آثار جاهلی و بت‌پرستی

حکم از ابومحمّد الهذلی نقل می‌کند که حضرت علی﷛ فرمود: یک روز رسول خدا ﷺ در تشییع جنازه‌ای شرکت نمود، آنگاه فرمود: چه کسی از شما به مدینه می‌رود تا بتان و مجسمه‌هایی را که در آنجا وجود دارد نابود کند و مقبره‌ها را با زمین هموار سازد و تصاویر را لکه‌دار کند؟ حضرت علی﷛ گفت: یا رسول اللّه! من حاضرم. فرمود: پس حرکت کن، حضرت علی﷛ پس از انجام مأموریت نزد رسول اللّه ﷺ بازگشت و گزارش کار را به ایشان داد و گفت: یا رسول اللّه ﷺ هر بتی که دیدم منهدم ساختم و همه‌ی قبرهای مرتفع را با زمین هموار کردم و به عکس‌ها لطمه وارد کردم، آنگاه رسول خدا ﷺ فرمود: «هر کس دوباره این بتان و مجسمه‌ها و قبور را مرمّت و بازسازی کند، به احکامی که از جانب خدا بر محمّد نازل شده، کفر ورزیده است»[1].

جریر بن حبان﷛ از پدرش نقل می‌کند که حضرت علی﷛ به او گفت: تو را به انجام کاری مأموریت می‌دهم که رسول اللّه ﷺ مرا مأموریت داده بود، ایشان به من فرموده بودند که تمام قبرها را با زمین، برابر و همه‌ی بت‌ها را نابود کنم[2]. ابوالهیاج اسدی می‌گوید: علی﷛ به من گفت: ای ابوالهیاج! تو را به کاری امر می‌کنم که رسول اللّه ﷺ به من فرموده بود؛ هر جا مجسمه‌ای دیدی آن را بشکن و هرجا قبری مرتفع دیدی، آن را با زمین برابر کن![3]

۱- مسند امام احمد بن حنبل(مسند علی بن ابی طالب)، ج ۱، ص ۸۷ .

۲- همان منبع، ج۱، ص ۸۹.

۳- همان منبع، ص ۹۶.

علیؓ شایسته‌ترین فقیه و قاضی

از روایات متعدد ثابت است که رسول اللهﷺ فرمودند:

«أقضاكم علی» (شایسته‌ترین قاضی در میان شما، علی است).

از علیؓ نقل شده که گفت: هنگامی که رسول خداﷺ مرا به یمن فرستاد، سنّم کم بود، گفتم: یا رسول اللّه! من تجربه‌ی قضاوت وداوری ندارم، اگر اختلافی پیش آمد چگونه فیصله و داوری کنم؟ فرمود: «خداوند سخنِ حق را بر زبانت جاری می‌سازد و قلبت را ثابت و مطمئن می‌گرداند.» از آن پس هیچ گاه در مورد قضاوتی که انجام می‌دادم، تردیدی به دلم خطور نمی‌کرد[۱]. حضرت عمرؓ از مشکلی که برای حلّ آن شخصی چون ابوالحسن، علی، وجود نداشته باشد به خدا پناه می‌برد، از وی نقل شده است که فرمود:

«اگر علی نبود عمر به هلاکت می‌رسید»[۲]. و هرگاه موضوعی به نظرش مشکل می‌آمد و از مسایل پیچیده بود، می‌گفت: «قضیه‌ای است که برای حل آن، فردی همچون ابوالحسن وجود ندارد»[۳]. ابوعمر از عبداللّه بن مسعودؓ نقل کرده است که در میان اهل مدینه، علی شایسته‌ترین فرد برای قضاوت است.

یکی از نمونه‌های قضاوت دقیق و حکیمانه‌ی حضرت علیؓ موضوعی است که امام احمد بن حنبل با سند خود در کتاب «مسند علی» از حضرت علیؓ روایت کرده

۱- مسند امام احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۸۳.

۲- این روایت را ابوعمر از سعید بن مسیب نقل کرده است. «ازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء»، اثر شیخ الاسلام شاه ولی اللهّ دهلوی، ج ۲، ص ۲۶۸.

ابن عبدالبر، الاستیعاب، ص ۲۰۱۵. صحت این گفتار به اثبات نرسیده است و روایت آن ضعیف است: در سند آن شخصی به نام مؤمل بن إسماعیل وجود دارد که ضعیف است. الاستیعاب (۱۱۰۳/۳). به فرض صحت این روایت، دلالت بر این می‌کند که هیچ عداوتی بین عمر و علی نبوده زیرا هیچ کسی تعریف دشمنش نمی‌کند و اگر کسی تعریف دشمن خود کند دلالت بر این می‌کند که انسان بسیار خوب و با انصافی هست که حتی حاضر نیست در حق دشمنانش جفا کند!. ثانیا: اگر فرضا هم درست باشد دلالت بر این می‌کند که عمر انسان بسیار صادقی هست و بدون واهمه حقیقت را می‌گوید و به فضل و بزرگواری دیگران اعتراف می‌کند و این خودش دلالت می‌کند که خود آن شخص اینقدر قوی هست که از ذکر این مسائل واهمه ای ندارد!.

۳- عقاد، العبقريات الإسلامية، ص ۹۶۸.

است که هنگامی که رسول خداﷺ او را به نمایندگی خود به یمن فرستاد، با ماجرای شگفت‌آوری مواجه شد؛ در محلّی مردم برای شکار شیر، گودال و کمین گاهی حفر کرده بودند، روزی عدّه‌ای از مردم که کنار همان گودال بودند بر همدیگر فشار آوردند ناگاه یکی از آنان که نزدیک بود در گودال بیفتد خود را با یکی دیگر که در کنار او بود گرفت، او نیز با شخص سومی خود را گرفت و او با فرد چهارمی خود را محکم گرفت، در نتیجه هر چهار نفر در گودال سقوط کردند و شیر آن‌ها را مجروح کرد. در این هنگام یکی از آن‌ها با کارد یا نیزه‌ای که همراه داشت شیر را از پا در آورد و سپس هر چهار نفر بر اثر شدت جراحات جان باختند. در مورد این قضیه بین مردم اختلاف و چند دستگی رخ داد و اولیای مقتولان، خود را برای نبردی خونین آماده ساختند. حضرت علی‌ﷺ برای حلّ این اختلاف تشریف آورد و گفت: آیا در حالی که رسول خداﷺ در قید حیات است، این گونه به جان هم افتاده‌اید؟ من بین شما قضاوت می‌کنم، اگر به قضاوت من راضی نشدید، جنگ و مخاصمه را ترک کنید و نزد رسول اللّهﷺ بروید تا بین شما قضاوت کند، آنگاه هر کس سرپیچی کرد، حقّش ساقط خواهد شد. سپس گفت: خویشاوندان کسانی که این گودال را حفر کرده‌اند، باید دیه‌ی چهار نفر را بدهند؛ به این ترتیب که به نفر، اول یک چهارم دیه، به دوم، یک سوم و به سومی، نصف دیه و به چهارمی، دیه‌ی کامل داده شود. مردم به این حکم راضی نشدند، وقتی به خدمت رسول اللّهﷺ رسیدند آن حضرت، نزدیک مقام ابراهیم تشریف داشتند، وقتی ماجرا را برای وی تعریف کردند، پیامبر فرمود: اکنون بین شما فیصله خواهم کرد، در همین اثنا شخصی گفت: علی بین ما فیصله کرده است، آن حضرت پس از آنکه شرح داوری حضرت علی‌ﷺ را شنید، همان را تصویب فرمود[1].

عالم به کتاب و سنّت

ابوعمر به نقل از ابوطفیل می‌گوید: علی‌ﷺ را دیدم که در خطبه‌ی خود می‌گفت: از (آیات و احکام) کتاب خدا هر چه می‌خواهید از من بپرسید، به خدا سوگند! هیچ آیه‌ای در قرآن وجود ندارد، مگر این که می‌دانم آیا به شب نازل شده یا روز، در دشت

۱- امام احمد، المسند، ج ۱، ص ۷۷. برای تفصیل بیشتر به کتاب «أخبار القضاة»، اثر وکیع محمّد بن خلف بن حیان (م ۳۰۶ هـ. ق) چاپ عالم الکتب، بیروت، ص ۹۷ ـ ۸۴ مراجعه کنید.

نازل شده یا در کوه؟[۱] شریح بن هانی می‌گوید: از عایشه‌ رضی الله عنها در مورد مسح موزه سؤال کردم، گفت: این مسأله را از علی بپرس، او در این زمینه از من بیشتر علم دارد؛ زیرا در سفر همراه رسول اللّه ﷺ بوده است، وقتی خدمت علی‌ رضی الله عنه رسیدم، گفت: رسول اکرم ﷺ فرموده است که مسح موزه برای مسافر سه شبانه روز و برای مقیم یک شبانه روز است[۲]. از حضرت علی‌ رضی الله عنه ۵۸۶ حدیث روایت شده است[۳].

علی‌ رضی الله عنه کانون محبّت و مهربانی

حضرت علی‌ رضی الله عنه به رغم شجاعت و دلیری کم‌نظیر و آگاهی از فنون رزمی، بسیار نرم دل و مهربان نیز بود. وی نرمخو، خوش اخلاق و دارای عواطف و احساسات رقیقی بود. این ویژگی‌های انسانی، زمانی بیشتر تجلی می‌کنند که انسان در برابر قاتل خود قرار گرفته باشد؛ ایشان نسبت به قاتل خود، ابن ملجم، به فرزندش، حسن‌ رضی الله عنه سفارش کرد که غیر از ابن ملجم دیگری را به تهمت قتل یا شرکت در آن نکشند و فقط با یک ضربه بدون شکنجه از او قصاص بگیرند[۴]. حضرت علی‌ رضی الله عنه وقتی در مقابل جسد حضرت طلحه‌ رضی الله عنه ایستاد، سخت گریست و در حالی که خاک را از صورت او پاک می‌کرد فرمود: ای ابا محمّد! برایم بسیار دشوار و ناگوار است که تو را زیر ستاره‌های آسمان، افتاده بر زمین ببینم، سپس آرزو کرد که خداوند بیست سال پیش از این روز قبض روحش می‌کرد[۵]. ایشان گذشته از این که با بزرگسالان رفتاری دوستانه داشت، در شفقت با کودکان نیز معروف بودند. با کودکان، مهربان بود و با زبان کودکی با آنهاسخن می‌گفت، ایشان می‌فرمود:

پدر بر فرزندان و همچنین فرزندان بر پدر حقوقی دارند؛ حق پدر بر فرزند این است که در همه‌ی امور از او اطاعت کند جز در معصیت خداوند، و حق فرزند بر پدر این

۱- دهلوی، إزالة الخفاء، ج ۲، ص ۲۶۸.

۲- احمد، المسند، ج ۱، ص ۹۶.

۳- سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۱۶۷. برای تفصیل بیشتر رجوع شود به کتاب «موسوعة فقه علی ابن ابی‌طالب»، اثر دکتر محمّد رواس قلعه‌جی، ص ۹۷ـ۸۴، چاپ دمشق، ۱۴۰۳ هـ. ق.

۴- به داستان شهادت حضرت علی‌ رضی الله عنه در همین بخش مراجعه شود.

۵- عقاد، العبقریات، ص ۹۵۹.

است که نام خوبی برایش انتخاب کند و به خوبی تربیت نماید و قرآن را به او بیاموزد[۱]. ابوالقاسم بغوی با سندی که به جدّه‌اش منتهی می‌گردد نقل می‌کند که: روزی علیؓ را دیدم که مقداری خرما به یک درهم خرید و آن‌ها را در پارچه‌ای گذاشت تا به خانه ببرد، شخصی گفت: ای امیرالمؤمنین! اجازه دهید من این خرماها را حمل کنم، فرمود: پدر و سرپرست خانواده، به حمل آن‌ها سزاوارتر است[۲]. شخصی به خدمت او عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! من نیازی دارم، می‌خواهم آن را با شما در میان بگذارم، گفت: حاجت خود را بر روی زمین بنویس؛ زیرا دوست ندارم آثار ذلّت سؤال را بر چهره‌ات بخوانم. او حاجت خود را نوشت و علیؓ بیش از طلب او حاجتش را برآورد[۳].

علیؓ آغازگر بسیاری از علوم و فنون

علیؓ آغازگر بسیاری از علوم و آثار جاودانی است که تا زبان عرب و دستور زبان آن باقی است فراموش نخواهد شد. در کتاب امالی ابوالقاسم زجاجی از ابوالاسود دوئلی نقل شده که او گفت: علیؓ را دیدم که سر به جیب تفکر فرو برده و می‌اندیشد، گفتم: یا امیرالمؤمنین! در مورد چه موضوعی فکر می‌کنی؟ فرمود: می‌بینم مردم در شهر شما زبان عربی را نادرست تلفظ می‌کنند، بنابراین می‌خواهم نوشته‌ای درباره‌ی اصول و قواعد زبان عرب تهیه کنم، گفتم: اگر چنین کاری بکنی ما را زنده گردانده‌ای و زبان عرب در میان ما باقی خواهد ماند. بعد از سه روز که به خدمت ایشان رسیدم، نوشته‌ای به من داد که قواعد ابتدایی علم نحو در آن نوشته بود[۴].

استاد عقّاد می‌نویسد:

«می‌توانیم بگوییم حضرت علیؓ در ترتیب علم نحو نیز بیشترین سهم را دارد؛ زیرا به اثبات رسیده است که ابوالاسود دوئلی به امام شکایت کرد که مردم [در مناطق تازه فتح شده] زبان‌عربی را صحیح تلفظ نمی‌کنند و غلط‌هایی بر سر زبان‌هاست.

۱- همان، ص ۹۸۲.

۲- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۸، ص ۵.

۳- همان منبع، ج ۸، ص ۹.

۴- سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۱۸۱.

حضرت علی در پاسخ فرمود: هر چه می‌گویم بنویس، سپس اصول علم نحو عربی را به او املا کرد و به ابوالاسود گفت: به همین نحو عمل کن. از همان روز این علم به اصطلاح «نحو» معروف شد»[۱].

همچنین عقّاد می‌گوید:

«اولین رهنمودها در زمینه‌ی علم توحید، قضا و فقه اسلامی و علم نحو عربی و رسم و کتابت آن از حضرت علیﷺ بوده است»[۲]. قبلاً بیان شد که تعیین هجرت رسول اکرمﷺ از مکه به مدینه، برای سرآغاز تقویم اسلامی به تصویب حضرت عمر و پیشنهاد حضرت علیﷺ بود[۳]. بنابراین تا مسلمانی روی زمین وجود دارد، همین تقویم مورد استفاده قرار خواهد گرفت. انتخاب هجرت نبوی برای سرآغاز تقویم اسلامی مبنی بر حکمت‌ها و مصلحت‌های اسلامی و دعوتگرانه و ارج نهادن به ارزش‌های انسانی بوده است و این عنوان اذهان دانشمندان و متفکران منصف را به عظمت اسلام جلب می‌کند و در عین حال فال نیک و مژده‌ی خوشی نیز هست؛ زیرا هجرت نقطه‌ی عطف و سرآغاز عصر جدیدی در تاریخ بشریت و چراغی فرا راه انسان‌های آزاده بوده است.

روان شناسی شخصیت پیامبرﷺ

از آنجا که حضرت علیﷺ با رسول اللّهﷺ پیوند نسبی داشت و مدت زیادی با پیامبرﷺ زیسته و از نزدیک شاهد زندگی ایشان بوده است و به شناخت ویژگی‌های روانی، مکارم اخلاق و گرایش‌های آن حضرت علاقه داشته است، این امر موجب می‌شد که از شخصیت پیامبرﷺ و صفات اخلاقی وی شناخت دقیقی داشته باشد. ایشان در بیان کردن این صفات نیز توان و مهارت خاصی داشت و به نکات دقیقی از سیره و اخلاق رسول اللّهﷺ اشاره می‌کرد[۴]. در اینجا به فرازی از گفتار وی در وصف پیامبرﷺ اکتفا می‌کنیم، وی می‌گوید:

۱- عقاد، عبقر،ت، ص ۹۶۹.

۲- همان منبع، ص ۹۶۷.

۳- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۷، ص ۳۳۲ ـ ۳۳۱.

۴- در این مورد به کتاب «شمائل النبی» ترمذی، «السيرة النبوية» اثر نگارنده ص ۴۲۰ رجوع نمایید.

«رسول اللهص از همگان با حوصله‌تر و دارای سعه‌ی صدر بیشتری بود، بیش از هر کس راستگو و نرم‌خو و خوش معاشرت بود، هر کس برای نخستین بار او را می‌دید از او هیبت می‌داشت و هر کس با او همنشین می‌شد او را دوست می‌داشت. یکی از مدّاحان وی می‌گوید: هرگز پیش از او و پس از او همانند ایشان را ندیده‌ام»[۱].

آگاهی حضرت علیس از طبیعت و اخلاق کریمانه و بردباری و گذشت حضرت رسول اللّه ص از این واقعه به خوبی آشکار می‌شود که وقتی ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب که پسر عموی رسول اللّه ص بود و مدتی آن حضرت را مورد آزار و بدگویی قرار داده بود، در راه مکه با پیامبر برخورد کرد، آن حضرت به خاطر بدزبانی و آزار و اذیتی که از او دیده بود از او روی گرداند، ابوسفیان از این عمل پیامبر ص با علیس گلایه کرد، علیس او را راهنمایی کرد و گفت:

«نزد پیامبر ص برو و خود را روبه روی او قرار بده و همان مطلبی را بگو که برادران یوسف، به یوسف گفتند:

﴿قَالُواْ تَٱللَّهِ لَقَدۡ ءَاثَرَكَ ٱللَّهُ عَلَيۡنَا وَإِن كُنَّا لَخَٰطِـِٔينَ ٩١﴾ [یوسف: ۹۱].

«به خدا! اللّه تو را بر ما برتری داد و ما در حق تو مقصّر و خطاکاریم.» آن حضرت نمی‌پذیرد که کسی از او نرم گفتارتر باشد، (لذا تو را می‌بخشد و گذشت می‌کند).»

ابوسفیان طبق رهنمایی حضرت علیس عمل کرد، رسول اللّه ص در جواب فرمود:

«امروز هیچ نکوهشی بر شما نیست. من عفو کردم، خدا هم شما را ببخشد که او مهربان‌ترین مهربانان است:

﴿قَالَ لَا تَثۡرِيبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡيَوۡمَۖ يَغۡفِرُ ٱللَّهُ لَكُمۡۖ وَهُوَ أَرۡحَمُ ٱلرَّٰحِمِينَ ٩٢﴾ [یوسف: ۹۲].

ابوسفیان از آن روز به بعد بر اسلام پایدار ماند و همواره در برابر پیامبر از روی شرمندگی سر فرود می‌آورد[۲].

زوایایی ناشناخته از خلافت حضرت علیس

بسیاری از مورّخان و محققانی که مطالعاتی پیرامون سیره و اخبار جنگهای دوره‌ی خلافت حضرت علیس دارند معتقدند که توجّه ایشان نه تنها به جنگ عراقیان و

۱- این گفته از حضرت ابوهریرهس است. (مترجم)

۲- ابن قیم، زاد المعاد، ج ۱، ص ۴۲۱.

شامیان معطوف بود، که فقط درگیر جنگ با اهل قبله بود و ارتباطی با مناطقی که خلفای پیشین فتح کرده بودند نداشت و توجهی به انتظام امور و استحکام نظم و ثبات در آن مناطق و سرکوبی جدایی‌طلبان و مرتدان و فتنه‌جویان مبذول نداشت. در سیره‌ی او سراغی از گسترش قلمرو حکومت اسلامی و افزودن منطقه‌ی جدیدی در حوزه‌ی اسلام یافت نمی‌شود.

بدون شک، عموم مورّخان در این زمینه به تفصیل سخن نگفته‌اند و این بُعد زندگی وی ـ تا حد زیادی ـ در شرح داستان جنگ‌های داخلی عراق و شام مخفی مانده است. در اینجا اندکی از مطالبی را که در برخی از کتاب‌های تاریخ در ضمن سخن از او بیان شده است، می‌آوریم؛ از جمله‌ی آن‌ها وادار نمودن اهل فارس و کرمان به ادای مالیات و پایان دادن به فتنه‌ی منع خراج و شورش در برابر امام است.

ابن جریر طبری، ضمن بیان حوادث سال سی و نه هجری در کتاب «تاریخ الامم والملوك» می‌نویسد:

«وقتی ابن حضرمی کشته شد و مردم درباره‌ی حضرت علی رضي الله عنه دچار اختلاف و چند دستگی شدند، اهل فارس و کرمان به طمع افتادند که اگر خلافت را نپذیرند از پرداخت مالیات آزاد می‌شوند، لذا اهل هر شهر و ناحیه، بر عامل خود شوریدند و آن‌ها را از میان خود اخراج و طرد کردند.

علی بن کثیر می‌گوید: وقتی مردم فارس از دادن خراج ابا ورزیدند، علی درباره‌ی کسی که سرکوبی اهل فارس و استانداری آن را به عهده گیرد با مردم مشورت کرد، جارية ابن قدامه گفت: ای امیر مؤمنان! می‌خواهی مردی قاطع، سیاست‌دان و با کفایت را به تو معرفی کنم؟ گفت: چه کسی است؟ پاسخ داد: زیاد، حضرت فرمود: آری، این کار، از او ساخته است.

سپس حضرت علی رضي الله عنه، زیاد را با سپاهی مرکب از چهار هزار نفر به فارس و کرمان فرستاد و ولایت آنجا را به او سپرد. زیاد به منطقه رفت و مخالفان را سرکوب کرد.»

عمر به روایت ابوالحسن از علی بن مجاهد به نقل از شعبی می‌گوید:

«وقتی اهل جبال پیمان‌شکنی کردند و خراج دهندگان از پرداخت خراج سرباز زدند و سهل بن حنیف را که استاندار فارس (از سوی علی) بود، اخراج کردند... حضرت علی رضي الله عنه زیاد را با سپاه بزرگی به فارس گسیل داشت، او فارس را تحت

سیطره‌ی خود درآورد و آنان به پرداخت خراج تن در دادند»[۱]. همچنین در زمان خلافت حضرت علیﷺ، گروهی از نظامیان به سرزمین «سند» رفتند و قسمتی را که قبلاً در تصرف حکومت اسلامی در نیامده بود، فتح کردند. بلاذری در کتاب «فتوح البلدان» می‌نویسد:

«در اواخر سال ۳۸ و ابتدای سال ۳۹ هـ. ق. حارث بن مرّه عبدی به فرمان حضرت علی با یک گُردان به سوی یکی از مرزها حرکت کرد، او در این جنگ پیروز شد و غنایمی به دست آورد، در یک روز از غنایم آنجا یک هزار غلام تقسیم شد. سپس در سال ۴۲ هـ. ق. او با اکثر سپاهیانش در منطقه‌ی قیقان به شهادت رسیدند. قیقان از مناطق سند و در نوار مرزی خراسان واقع است»[۲]. همچنین حضرت علیﷺ با گروهی از مسیحیان که بعد از مسلمان شدن از اسلام برگشتند جنگید و آن‌ها را سرکوب کرد. عمار بن ابی معاویه دهنی به نقل از ابوطفیل می‌گوید: یک گروه که در اصل مسیحی بودند پس از مسلمان شدن مرتد شدند، حضرت علیﷺ معقل بن قیس تیمی را به سوی آنان فرستاد. وی با آنان جنگید و آن‌ها را دستگیر کرد[۳].

سبب کثرت احادیث درباره‌ی فضیلت علیﷺ

روایات زیادی در مورد فضیلت حضرت علیﷺ وارد شده است. شاید در مورد هیچ صحابی یا شخصیت بزرگ زمان پیامبر، این مقدار حدیث وارد نشده باشد. و این امر، طبیعی بود؛ زیرا از یک سو، حضرت علی بنابر تقدیر الهی ـ قبل از خلافت و بعد از آن نیز ـ مورد اختلاف و تنازع و هدف نقد و ملامت قرار گرفته بود و از سوی دیگر او دارای امتیازها و شایستگی‌هایی بود که در هر فردی که این ویژگی‌ها وجود داشته باشد، طبعا مورد اختلاف و افراط و تفریط قرار می‌گیرد؛ گروهی با او دشمنی می‌ورزند

۱- تاریخ طبری ـ حوادث سال ۳۹ هـ. ق، ج ۶، ص ۷۹.

۲- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۸، چاپ قاهره، ۱۳۱۹ هـ. ق. قیقان آخرین ولایت خراسان آن زمان بود که در حاشیه‌ی سند قرار داشت. رجوع شود به «مراصد الاطلاع على أسماء الأمكنة والبقاع»، اثر صفی الدین بغدادی، ج ۳، ص ۱۱۴۰، چاپ بیروت، ۱۹۵۵ م.

۳- برای تفصیل بیشتر رک: طحاوی، معانی الآثار، ج ۲، ص ۱۰۲ و کتاب السیر، باب «مایکون الرجل به مسلما».

و گروهی دیگر در وصف او مبالغه می‌کنند. این عوامل دست در دست هم داده و زبان پیامبر را به بیان فضایل او و دفاع از وی جاری گردانید. بخش بزرگی از این احادیث در کتاب‌های صحاح آمده و بعضی از محدثان و شرح حال‌نویسان، کتاب‌های مستقلی درباره‌ی مناقب و فضایل ایشان تألیف کرده‌اند. شاید منصفانه‌ترین و معتبرترین کتاب در این باره، کتاب «الخصائص فی مناقب علی بن ابی‌طالب»، منسوب به امام ابوعبدالرحمن احمد بن شعیب نسایی (متوفی ۳۰۳ هـ. ق.) باشد که مؤلّفِ (سنن نسائی) یکی از کتاب‌های ششگانه‌ی معتبر حدیث است. انگیزه‌ی تألیف این کتاب این بود که ایشان زمانی که در دمشق اقامت داشت مشاهده کردند که اغلب مردم از فضایل علی‌ﷺ ناآگاهند و عدّه‌ای در مورد وی دچار سوء تفاهم شده‌اند و زبان طعن دراز نموده‌اند. وقتی این کتاب را تألیف کرد از سوی مخالفان افراطی امیرالمؤمنین مورد تهدید و نکوهش قرار گرفت، اما این کار او را از حق‌گویی باز نداشت(۱). علاّمه ابن حجر عسقلانی در کتاب گران‌سنگ خود «فتح الباری فی شرح صحیح البخاری» در مورد اسباب کثرت احادیث، درباره‌ی فضایل حضرت علی‌ﷺ، با تفصیل سخن گفته و در پایان می‌گوید:

«مردم در حقّ علی به سه دسته تقسیم شدند: اهل سنّت. بدعت‌گذارانِ خوارج؛ و کسانی که با او جنگیدند، اعم از بنی‌امیه و دیگران. در این میان اهل سنت وظیفه‌ی خود دانستند که فضایل او را در سطح گسترده‌ای نشر کنند(۲). و از آنجا که تعداد مخالفان زیاد بود طبعا دوستداران وی با آب و تاب بیشتری به نشر این گونه روایات

۱- رک: ذهبی، تذکرة الحفّاظ، ج ۲، ص ۶۹۹.

۲- اهل سنّت احادیثی را که مشتمل بر فضایل حضرت علی‌ﷺ است در پاسخ و رد خوارج و نواصب که بر ایشان جسارت نموده و چیزهای ناروایی به او نسبت می‌دادند، استخراج و جمع‌آوری نموده‌اند و دیگران از همین کتاب‌ها نقل کرده‌اند. اما نکته‌ی قابل توجه و تأسف آور این است که امروزه برخی از نویسندگان، همین احادیث را برای اثبات خلافت بلافصل حضرت امیر مورد استناد قرار می‌دهند و به عنوان اعتراف، مرتب به کتاب‌های اهل سنّت ارجاع می‌دهند! (رک: مختصر تحفه‌ی اثنا عشریه، ص ۱۳۸). (مترجم)

پرداختند وگرنه در واقع، هر یک از خلفای چهارگانه فضایلی دارند که اگر در ترازوی عدل گذاشته شوند، صحّت گفتار اهل سنّت و جماعت ثابت خواهد شد[۱].

فرزندان علیؓ

فرزندان حضرت علیؓ از بطن فاطمه‌ی زهراؓ عبارتند از: حسنؓ، حسینؓ و بنا به قولی، محسن که در کودکی درگذشت، و نیز زینب کبری و ام کلثوم که عمربن خطابؓ با او ازدواج کرد.

فرزندان وی از همسران دیگر که بعد از وفات فاطمهؓ با آن‌ها ازدواج کرد، به شرح زیرند:

از بطن ام البنین بنت حذام؛ عبّاس، جعفر، عبداللّه و عثمان به دنیا آمدند که در کربلا همراه برادرشان، حسینؓ به شهادت رسیدند. از بطن لیلی بنت مسعود؛ عبیداللّه و ابوبکر متولد شدند که هشام کلبی می‌گوید آن‌ها نیز در کربلا شهید شدند. از صهباء بنت ربیعه (ام‌ولد)؛ یک پسر به نام عمر و یک دختر به نام رقیه داشت. از اُمامه بنت ابی‌العاص؛ یک فرزند به نام محمّد اوسط داشت. از خوله بنت جعفر؛ یک فرزند به نام محمّد اکبر و از امّ سعید بنت عروه؛ سه دختر به نام‌های ام‌الحسن، رملة الکبری و ام کلثوم متولّد شدند. از اسماء بنت عمیس؛ یحیی و عون به دنیا آمدند[۲]. فرزندش، محمّداکبر که به ابن حنفیه مشهور است یکی از بزرگان مسلمانان بود؛ او مردی شجاع و نیرومند، فصیح و عالم به کتاب و سنّت بود. ابوبکر و عمرؓ را بر سایرین برتری می‌داد و عثمانؓ را می‌ستود. وی در سال ۸۱، در سن شصت و پنج سالگی درگذشت[۳]. ابن خلّکان می‌گوید:

«محمّد بسیار پرهیزگار، دانشمند و قوی بود، در جنگ جمل، پرچمدار پدرش بود. دو سال قبل از خلافت عمر به دنیا آمد و در اوّل محرّم سال ۸۱ هجری دیده از جهان فرو بست. اقوال دیگری نیز در مورد تاریخ وفات او وجود دارد. وی در قبرستان بقیع

۱- ابن حجر، فتح الباری، باب مناقب علی ابن ابی‌طالب، ج ۷، ص ۷۱، مکتبه‌ی سلفیه، قاهره.

۲- ابن اثیر و ابوالفداء ابن کثیر.

۳- تلمسانی، الجوهرة فی نسب النبی وأصحابه العشرة، ج ۲، ص ۲۲۹.

به خاک سپرده شد»[1]. از ذرّیه‌ی او علما، مربّیان و مصلحان بزرگی پرورش یافت که کتاب‌های طبقات و زندگی نامه‌ها، شرح حال آن‌ها را ذکر کرده‌اند. این خاندان در بسیاری از شهرهای هند پراکنده شدند که اغلب به نام علویان معروفند.

ابن جریر می‌گوید:

«حضرت علی‌ﷺ مجموعا چهارده پسر و هفده دختر داشت.»

واقدی می‌گوید:

«نسل وی از میان پسران، فقط از پنج فرزند ادامه یافت که عبارتند: از حسن، حسین، محمّد بن حنفیه، عبّاس و عمر».

حکمت و بلاغت علی‌ﷺ

قبل از این که به ذکر مثال‌هایی از حکمت و ادبیات قوی و اقوال منقول از حضرت علی‌ﷺ که در ادبیات زبان‌های دیگر یافتن نظیر آن مشکل است بپردازیم، قطعه‌ای از کتاب «تاریخ ادبیات عرب»، اثر استاد احمد حسن زیات را می‌آوریم، او می‌نویسد:

«بعد از رسول اللّه ﷺ کسی را سراغ نداریم که از علی‌ﷺ سخنورتر و فصیح‌تر باشد. حکیمی بود که حکمت از سخنانش می‌تراوید؛ خطیبی بود که دریای بلاغت بر زبانش جاری بود. قدرتی فوق‌العاده بر سخنوری و مجادله داشت. همه اتّفاق نظر دارند که علی‌ﷺ، امام سخنوران و ادیبان است»[2]. در اینجا گفته‌ی استاد عقّاد را نیز می‌افزاییم که می‌گوید:

«سبک کلمات جامعی که از علی‌ﷺ روایت شده ممتاز است، مثل‌ها و تعابیر زیبا به گونه‌ای است که انسان حیران می‌ماند که کدام یک از مزایای آن برتر و استوارتر است؟ راستی‌ای معنی، بلاغت در اداء، یا زیبایی فنون ادبی؟[3] بارزترین ویژگی این حکمت‌ها و سفارش‌ها و ضرب‌المثل‌ها این است که به وضوح دلالت دارند بر فکر سالم و نظر درست و بررسی کامل و شناخت دقیق از زندگی و طبیعت انسان‌ها. گویا

۱- ابن خلکان، وفیات الأعیان، ج ۳، ص ۳۳۲ ـ ۳۳۱.

۲- زیات، تاریخ الأدب العربی، ص ۱۷۴.

۳- عقاد، العبقریات الإسلامیة، ص ۹۷۴ ـ ۹۷۳.

چکیده‌ی مطالعات و تجربه‌های طولانی علمی و خلاصه‌ی ژرف‌اندیشی در مورد طبیعت و اعماق زندگی بشر هستند.

در اینجا مناسب است قبل از آوردن گزینه‌هایی از سخنان حضرت علیؓ نگاهی نقد گونه به کتاب «نهج البلاغه» داشته باشیم: همچنان که می‌دانید، نهج البلاغه مجموعه‌ی خطبه‌ها، نامه‌ها و سخنان کوتاه منسوب به امیرالمؤمنین علیؓ است که شریف رضی (۳۵۹-۴۰۴ ه. ق.) آن‌ها را گرد آورده است. ابن سیرین و علامه مقبلی در کتاب «العلم الشامخ» در مورد صحت مندرجات نهج البلاغه اظهار شک کرده‌اند[۱]. استاد حسن زیات که یکی از ادیبان برجسته‌ی عرب است می‌گوید:

«بعضی معتقدند که بیشترین قسمت نهج البلاغه کار خود شریف رضی است؛ زیرا شامل توهین و نکوهش صحابه است و نیز شامل اصطلاحات فلسفی مانند فلسفه‌ی اخلاق و جامعه‌شناسی و تکلّف و تصنّع در اوصاف اشیا و فنون جدید است که با طبیعت آن روزگار همخوانی ندارد. ظاهرا شریف رضی همه‌ی آنچه را به علیؓ منسوب بوده گردآوری نموده که برخی صحیح و قسمتی مشکوک است»[۲]. اما محقّق با بصیرت که با اسلوب و زبان آن عصر آشنایی کامل داشته باشد و از طرف دیگر بداند که خداوند چه استعدادهای استثنایی به حضرت علیؓ بخشیده بود و نیز علم داشته باشد که علیؓ در مورد مردم‌شناسی و شناخت طبیعت‌های بشری چه تجربه‌هایی داشت و تا چه حد سرد و گرم روزگار را چشیده بود، چنین شخصی می‌تواند گفتار حضرت علیؓ را از گفتار دیگران تشخیص دهد و می‌داند چه کلامی در خور شأن علیؓ است و چه سخنی را دیگران به او منسوب کرده‌اند. در این کتاب فرازهایی از گفته‌های ایشان را به عنوان نمونه آورده‌ایم و در کتاب‌های قدیمی ادبیات، مانند «الکامل» نوشته‌ی مبرّد، «العقد الفرید» نگاشته‌ی ابن عبدربه و «البیان والتبیین» اثر جاحظ قسمت زیادی از سخنان وی نقل شده است.

۱- برخی از دانشمندان شیعه نیز بر همین باورند؛ به عنوان مثال دکتر عبدالحسین زرّین کوب می‌نویسد: «در سخنانی که به علیؑ منسوب است چیزهای هست که به احتمال قوی از او نیست.» بامداد اسلام، ص ۱۰۹، چاپ ششم، ۱۳۶۹ تهران . (مترجم)

۲- زیات، تاریخ الأدب العربی، ص ۲۳۰، قاهره.

ترجمه و شرح «نهج البلاغه» همواره مورد توجه و اهمیت بوده است به گونه‌ای که برای این کتاب بیش از پنجاه شرح نوشته‌اند؛ امام بیهقی و امام فخرالدین رازی از جمله شارحان نهج البلاغه هستند. شرح ابن ابی الحدید مدائنی، مفصل‌ترین شرح نهج البلاغه است که دارالفکر بیروت آن را در بیست جلد به چاپ رسانده است. شیخ محمّد عبده نیز از شارحان معاصر است.

اینک فقط بیست جمله از دریای سخنان حکیمانه‌ی حضرت علیؓ تقدیم خوانندگان می‌گردد:

۱- «قِيمَةُ كُلِّ امْرِىٍء ما يُحْسِنُهُ» «ارزش هر فرد به تخصص و هنر اوست.»

۲- «كَلِّمُوا النّاسَ عَلى قَدْرِ عُقُولِهِمْ أَتُحِبُّونَ أَنْ يُكَذَّبَ اللهُ وَرَسُولُهُ»

«با مردم مطابق سطح فکرشان سخن بگویید، آیا می‌خواهید خدا و رسولش تکذیب شوند؟»

۳- «إحْذَرْ صَوْلَةَ الْكَرِيمِ إذا جاعَ وَصَوْلَةَ اللَّئِيمِ إذا شَبِعَ».

«از حمله‌ی جوانمرد آنگاه که گرسنه شود و از حمله‌ی شخص فرومایه هنگامی که سیر شود، بپرهیز!»

۴- «أَجِمُّوا هذِهِ الْقُلُوبَ وَالْتَمِسُوا لَها طُرَفَ الْحِكْمَة فَإنَّها تَمَلُّ كَما تَمَلُّ الأَبْدانُ»

«دل‌ها را آرامش بخشید و برای آن‌ها حکمت‌ها و دانش‌های تازه و جالب انتخاب کنید؛ زیرا دل‌ها نیز مانند بدن‌ها خسته می‌شوند.»

۵- «اَلنَّفْسُ مُؤْثِرَةٌ لِلْهَوى، آخِذَةٌ بالهوينى، جامِحَةٌ إلَى اللَّهْوِ، أَمّارَةٌ بِالسُّوءِ، مُسْتَوْطِنَةٌ لِلْفُجُورِ، طالِبَةٌ لِلّراحَةِ، نافِرَةٌ عَنِ الْعَمَلِ، فَإنْ أَكْرَهْتَها أَنْضَيْتَها وَإنْ أَهْمَلْتَها أَرْدَيْتَها»

«نفس، دنبال خواهشات و راه آسان است، لهو و تفریح را دوست دارد و به بدی امر می‌کند و فجور را در خود جای می‌دهد، راحت طلب است و از زیر بار مسئولیت فرار می‌کند، اگر آن را مجبور کنی لاغر و ضعیف می‌شود و اگر آزاد بگذاری هلاک می‌شود.»

۶- «أَلا لايَرْجُوَنَّ أَحَدُكُمْ إلاّ رَبَّهُ وَلا يَخافَنَّ إلاّذَنْبَهُ وَلايَسْتَحْيِى أَحَدُكُمْ إذا لَمْ يَعْلَمْ أَنْ يَتَعَلَّمَ وَإذا سُئِلَ عَمّا لايَعْلَمْ أَنْ يَقُولَ لا أَعْلَمُ»

«امید شما فقط به پروردگارتان باشد و فقط از گناهان خویش بترسید، هرگاه چیزی را نمی‌دانید از آموختنش شرم نکنید و اگر مطلبی را از شما پرسیدند که نمی‌دانید، از گفتن «نمی‌دانم» خجالت نکشید.»

۷- «اَلْفَقْرُ يَخْرِسُ الْفِطَنَ عَنْ حُجَّتِهِ وَالْمُقِلُّ غَريبٌ فِی بَلَدِهِ»

«فقر، زیرک را از بیان دلیل خود گنگ و لال می‌کند و تنگدست در شهر خود غریب است.»

۸- «اَلْعَجُز آفَةٌ وَالصَّبْرُ شجاعَةٌ وَالزُّهْدُ ثَرْوَةٌ وَالْوَرَعُ جُنَّةٌ»

«واماندگی و عجز، بلاست. صبر، شجاعت است و پارسایی، ثروت است و پرهیز از گناه، سپر است.»

۹- «اَلاْآدابُ حُلَلٌ مُجَدَّدَةٌ وَالْفِكْرُ مِرْآةٌ صافِيَةٌ»

«عادت‌های پسندیده زیورهایی است تازه و نو که کهنه نمی‌شوند و فکر آیینه‌ای پاک و صاف است.»

۱۰- «إذا أَقْبَلَتِ الدُّنْيا عَلى أَحَدٍ أعارَتْهُ مَحاسِنَ غَيْرِهِ وَإذا أدْبَرَتْ عَنْهُ سَلَبَتْهُ مَحاسِنَ نَفْسِهِ»

«هرگاه دنیا به کسی روی آورد، امتیازات دیگران را هم برایش به عاریه می‌آورد و آنگاه که از او پشت گرداند، امتیازات خودش را هم از او می‌گیرد.»

۱۱- «ما أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئًا إلاّ ظَهَرَ فِی فَلَتات لِسانِهِ وَصَفَحاتِ وَجْهِهِ»

«هر کس موضوعی را در دلش پنهان کند، به طور حتم در لابلای سخنان و رنگ رخسارش آشکار می‌گردد.»

۱۲- «لا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللهُ حُرّا»

«برده‌ی مردم نباش حال آنکه خدا تو را آزاد آفریده.»

۱۳- «إيّاكَ وَالإتِكالَ عَلَى الْمُنى فَإنَّها بَضائِعُ النَّوْكى»

«از اتکای بر آرزوها بپرهیز؛ زیرا تکیه بر آرزو سرمایه‌ی احمق است.»

۱۴- «ألا أُنَبِّئُكُمْ بِالْعالِمِ، كُلُّ الْعالِمِ مَنْ لَمْ يُزَيِّنْ لِعِبادِ اللهِ مَعاصِيَ اللهِ وَلَمْ يُؤْمِنْهُمْ مَكْرَهُ وَلَمْ يُؤيِسْ مِنْ رَوْحِهِ»

«آیا شخص عالم را به شما معرفی کنم؟ عالم به تمام معنی کسی است که معاصی خدا را در چشم مردم زیبا ننماید و آنان را از کیفر خدا ایمن و از رحمت او مأیوس نگرداند.»

۱۵- «اَلنّاسُ نِیامٌ إذا ماتُوا انْتَبَهُوا» «مردم در خوابند، هرگاه مُردند بیدار می‌شوند.»

۱۶- «اَلنّاسُ أعْداءُ ما جَهِلُوا» «مردم دشمن چیزی هستند که نمی‌دانند.»

۱۷- «اَلنّاسُ بِزَمانِهِمْ اَشْبَهُ مِنْهُمْ بِآبائِهِمْ»
«شباهت مردم با زمانه بیش از شباهتشان به پدرانشان است.»

۱۸- اَلْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسانِهِ «شخص در زیر زبانش مخفی است.»

۱۹- «ما هَلَكَ امْرِیءٌ عَرَفَ قَدْرَهُ» «کسی که قدر و ارزش خود را شناخت، نابود نمی‌گردد.»

۲۰- «رُبَّ كَلِمَةٍ سَلَبَتْ نِعْمَةً» «چه بسا کلمه‌ای که نعمتی را از کف می‌رباید.»

شعر علی رضی الله عنه

دیوان شعر حضرت علی رضی الله عنه بسیار معروف است، برخی به اشعار آن استناد می‌جویند اما محققان، همواره در مورد صحّت بیشترین قسمت آن ابراز شک کرده‌اند. بعضی از اشعار آن از مقام علمی و ادبی علی رضی الله عنه بسیار فروتر است.

در کتاب «معجم الادباء» آمده است:

در کتاب «التهذیب» به خط ابومنصور محمّد بن احمد الازهری دیدم که نوشته بود:

ابو عثمان مازنی گفت: از نظر ما به صحّت نرسیده که علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه (با وجود قدرت بر شعر گویی) شعری سروده باشد، جز این دو بیت:

تِلْكُمْ قُرَيْشٌ تَمَنّانی لِتَقْتُلَنی ... فَلا وَجَدِّكَ ما بَرُّوا وَلا ظَفَرُوا

فَإنْ هَلَكْتُ فَرَهْنی ذِمَّتی لَهُمْ ... بِذاتِ رَوْقَيْنِ لايَعْفُولَها أثَرٌ[1]

۱- حموی؛ یاقوت، معجم الادباء، ۴۳/۱۴، بیروت.

بن هشام در «سیرة النبی ﷺ» اشعار حضرت علی را در مواضع متعدّد نقل کرده و در مورد صحت نسبت آن‌ها به علیؓ اظهار شک کرده است.

اسلوب منحصر به فرد طنز و نکوهش

قبل از آنکه این بخش دشوار و درد انگیز را به پایان ببریم نمونه‌های منحصر به فردی از روش طنز و نکوهش و گلایه را می‌آوریم که سزاوار است در بلندترین قلّه‌های جهانی این فن قرار داده شوند. وضعیت خاصّ اهل عراق و شیعیان علیؓ که ظاهرا سنگ محبّت و حمایت وی را بر سینه می‌زدند، در وجود و پیدایش این اسلوب ادبی، سهم به سزایی داشته است. قدرت بیان و بلاغت عربی علیؓ به حدّی بود که تنها به زمان خودش محدود نمی‌گردد، بلکه در تاریخ دوره‌های ادبیات عرب و سرمایه‌های جهانی ادبیات، جایگاه خاصی دارد.

ایشان در نکوهش یاران و لشکریان خود می‌گوید:

«تا چه وقت با شما مدارا کنم، چنان که با شتری که نمی‌تواند سواری بدهد و یا لباس پاره‌ای که چون یک طرف آن دوخته می‌شود طرف دیگرش پاره می‌شود، مدارا می‌کنند. هرگاه خبری از پیشقراولان شام به شما می‌رسد، تمام شما درِ خانه‌هایتان را می‌بندید و همانند سوسمار یا کفتار در خانه‌های خود پنهان می‌شوید. به خدا سوگند! ذلیل کسی است که شما او را یاری کنید و کسی که با یاری شما تیراندازد با تیر بدون پیکان تیراندازی کرده است. به خدا سوگند! در میدان‌ها تعداد شما زیاد است اما زیر پرچم جنگ، انگشت شمار می‌شوید. من به کاری که شما را اصلاح کند و انحراف شما را برطرف گرداند، آگاهم ولی اصلاح شما را با افساد و تباه ساختن خود جایز نمی‌دانم.

خدا سر به زیرتان کند! روز خوش نبینید! آن طور که باطل را می‌شناسید و از آن اطّلاع دارید، از حق آگاهی ندارید و آن طوری که حق را ریشه‌کن می‌کنید، باطل را نابود نمی‌سازید»[1].

* * *

«ای مردم عراق! شما همانند زن آبستنی هستید که پس از این که زحمت حمل را تحمّل می‌کند و وضع حملش نزدیک شود، بچه را سقط کند و شوهرش بمیرد و

۱- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۶۸.

مدت‌ها بدون شوهر بماند و بیگانه‌ترین افراد میراثش را ببرند»[۱]. «سوگند به خدایی که جانم در قبضه‌ی اوست! این‌ها بر شما پیروز می‌شوند نه به این خاطر که به حق نزدیک‌ترند، بلکه به خاطر این که در کار خود سرعت عمل دارند و شما در طریق حقِّ خود سستی می‌کنید. ملّت‌ها از ستم زمامداران خود ترس دارند اما من از ظلم زیردستان و شیعیانم رنج می‌برم.

شما را برای جهاد دعوت می‌کنم، حرکت نمی‌کنید. مطالب را به گوش شما می‌خوانم، گوش نمی‌دهید. پنهان و آشکارا شما را در جریان حوادث می‌گذارم، پاسخ نمی‌دهید. پندتان می‌دهم، نمی‌پذیرید.

در جمع حاضرید، اما همانند غایبان خاصیت ندارید. اظهار بندگی می‌کنید، اما همانند اربابان ابراز وجود می‌نمایید. مطالب آموزنده می‌گویم، بی‌اعتنایی می‌کنید. شما را با مطالب عمیق موعظه می‌کنم،گوش نمی‌دهید. شما را برای جهاد با باغیان تحریک می‌کنم، هنوز سخنم به آخر نرسیده که مانند فرزندان سبأ پراکنده می‌شوید. به انجمن‌های خود باز می‌گردید و یکدیگر را به پندهای خود گول می‌زنید. صبح شما را منظم می‌کنم و به جنگ می‌فرستم، شب بازگشته‌اید. شما مانند کمان هستید، کمانگر خسته شده و عاجز گردیده و کمان هم در فشار قرار گرفته است.»

ای مردمی که بدن‌هایتان اینجا حاضر است و عقل‌هایتان رفته است! افکارتان مختلف و زمامدارانتان را گرفتار کرده‌اید، امیر شما از خدا اطاعت می‌کند اما شما از او فرمان نمی‌برید. به خدا سوگند! دوست دارم معاویه با من داد و ستد کند مانند داد و ستد صراف، از من ده نفر از شماها را بگیرد و یکی از طرفداران خود را به من بدهد»[۲]. «خدا ذلیلتان کند! شما مثل شترهای بی‌ساربان هستید؛ از یک طرف که شما را جمع می‌کنند از طرف دیگر متفرّق می‌شوید. بدون تردید در صورتی که قلب‌های شما با هم نزدیک نیست، جمعیت و فزونیِ شما فایده و نتیجه ندارد. می‌خواهم با شما دردِ جامعه را مداوا کنم، حال آنکه شما خود درد و بیماری من هستید. کار من مانند کسی است که می‌خواهد با خار، خاری را که در پایش رفته، بیرون آورد و حال آنکه می‌داند میل خار با خار است.

۱- همان منبع، خطبه‌ی ۷۰.

۲- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۹۶.

می‌بینم که مانند پوست سوسمار که به هم می‌خورد هیاهو می‌کنید، نه حقّی را پس می‌گیرید و نه از ظلم جلوگیری می‌کنید. آخ از دست شما! چه سختی‌ها که از دست شما کشیدم! نه موقع نیاز، مردان آزاده و راستگو هستید و نه موقع مشورت، افرادی مورد اعتماد. از همراهی با شما بیزارم، به خدا سوگند! دوست دارم خدا میان من و شما جدایی افکند و مرا به کسانی ملحق گرداند که رأی آنان صحیح و عقل آنان خوب و گفتارشان حق بود»[1]. «ای مردمی که بدنتان جمع و افکار و آرزوهایتان مختلف است! سخنان شما سنگ‌های سخت را نرم می‌گرداند و روش شما سبب طمع به شما گردیده است. دعوت کسی که شما را دعوت کرد پذیرفته نشد. کسی که برای شما زحمت کشید راحت نیافت. با مطالب گمراه کننده، عذر می‌آورید. روش شما همانند بدهکاری است که برای پرداخت آن عذر می‌آورد. اگر از خانه‌ی خود دفاع نکنید، از چه خانه‌ای دفاع خواهید کرد؟ اگر همراه من جنگ نکنید، در رکاب کدام امام پس از من می‌جنگید؟ فریب خورده کسی است که فریب شما را بخورد، کسی که با نیروی شما پیروز شود، به خدا سوگند! با تیر بی‌اثر پیروز گشته است»[2].

***

1- اقتباس از خطبه‌های نهج البلاغه با استفاده از ترجمه‌ی مصطفی زمانی.

2- نهج البلاغه، خطبه‌ی 29.

بخش هشتم:
حضرت علی‌رضي الله عنه پس از خلافت

روش اجمالی حضرت علی‌رضي الله عنه در خلافت ـ زهد و پرهیزگاری علی‌رضي الله عنه ـ علی‌رضي الله عنه در برابر مسؤولان حکومتی و عموم مسلمانان ـ علی‌رضي الله عنه پیشوا و مصلح بزرگ ـ اصول سیاست و حکومت علی‌رضي الله عنه ـ سیاست شایسته و بی‌نظیر علی‌رضي الله عنه ـ نگاهی کوتاه به زندگی امیر معاویه‌رضي الله عنه ـ نگاهی به جامعه‌ی اسلامی آن روز.

علی رضی الله عنه پس از خلافت

روش اجمالی حضرت علی رضی الله عنه در خلافت

وصف علی رضی الله عنه از زبان یکی از یارانش، به نام ضراره بن ضمره وصفی است که اندیشه‌ها، احساسات، تمایلات، جهت‌گیری‌ها و صفات اخلاقی و فطری انسان را به تصویر می‌کشد. در تاریخ اسلام به ندرت دیده شده که در مورد یکی از شخصیت‌های بزرگ تاریخی ـ بعد از رسول اللّه صلی الله علیه و سلم ـ چنین وصفی به ثبت رسیده باشد که دارای این امتیاز باشد. در این تعریف که به پیشنهاد امیر معاویه رضی الله عنه و در مجلس وی صورت گرفته است، محبت، صداقت در ادای شهادت، احساس مسئولیت و در نظر داشتن شرایط زمان و مکان جمع شده است. از این‌روی این وصف، قطعه‌ی ادبی بلیغ و صادقانه‌ای است که ترجمه‌ی آن بدین شرح است[1]؛ ابوصالح می‌گوید: معاویة بن ابی‌سفیان رضی الله عنه از ضرارة بن ضمره خواست که اوصاف شایسته‌ی علی رضی الله عنه را برایش بیان کند، ولی او عذر آورد. وقتی معاویه رضی الله عنه بسیار اصرار ورزید، ضراره لب به سخن گشود و گفت:

«به خدا سوگند! علی دور اندیش و بسیار نیرومند بود، گفتارش قاطع و داوری‌اش عادلانه بود، وجودش منبع علم و دانش بود، از دنیا و نعیم آن بیمناک بود، با شب و تاریکی آن انس داشت. به خدا سوگند! بسیار می‌گریست و مدّت‌ها در اندیشه فرو می‌رفت و با خود رازها می‌گفت، غذای ساده و لباس زِبر دوست داشت. او همانند افراد عادی بود، وقتی می‌پرسیدم، پاسخ می‌داد و وقتی به خدمتش حاضر می‌شدیم، نخست خودش لب به سخن می‌گشود و وقتی او را دعوت می‌کردیم می‌پذیرفت و به خانه‌های ما می‌آمد با آنکه ما را به خود نزدیک می‌کرد از هیبتش با او سخن نمی‌گفتیم و از عظمتی که در دل‌های ما داشت با وی آغاز سخن نمی‌کردیم. وقتی لبخند می‌زد دندان‌هایش چون مروارید منظم نمودار می‌شد، مردم متدین را بزرگ می‌داشت، با مساکین مهربان بود و مظلوم را یاری می‌کرد.

۱- ممکن نیست بتوان، بلاغت الفاظ و ظرافت معنی این قطعه‌ی ادبی را به زبان دیگری منعکس کرد. (مترجم)

گواهی می‌دهم که در شب تاریک او را دیدم که در محراب عبادت محاسن خود را به دست گرفته و مانند مارگزیده به خود می‌پیچید و همانند شخص داغدار گریه می‌کرد و می‌فرمود:

«ای دنیا! از من دور شو، آیا برای من نقشه داری؟ و یا به من علاقه پیدا کرده‌ای؟ افسوس! دیگری را فریب بده، من نیازی به تو ندارم، سه طلاقه‌ات کرده‌ام و حقّ رجوع ندارم. عمر تو کوتاه، شادکامیت، ناچیز و خطر تو بزرگ است. آه از کمبود توشه و دوری سفر و خطر راه!»

امیر معاویه‌رضي الله عنه با شنیدن این تعریف گریست و در حالی که با آستین خود اشک از چشمانش پاک می‌کرد، گفت: خدا ابوالحسن، علی‌رضي الله عنه را رحمت کند! به خدا سوگند! او چنین بود. ای ضراره! اندوه تو نسبت به فقدان آن حضرت چگونه است؟ گفت: مانند اندوه زنی که فرزندش را در کنارش سر ببرند، نه از اشک ریختن باز می‌آید و نه غمش کاهش می‌یابد»[۱].

زهد و پرهیزگاری علی‌رضي الله عنه

بارزترین صفت و امتیاز حضرت علی‌رضي الله عنه زهد بیش از حد و پرهیز از دنیا بود و این در حالی بود که به اسباب راحت و ثروت دسترسی داشت و اختیارات مملکت به دستش بود و بین مردم از جایگاه و احترام خاصّی برخوردار بود و این امر، مانع از آن بود که کسی او را مورد اتهام یا انتقاد و محاسبه قرار دهد.

یحیی بن معین از علی بن جعد از حسن بن صالح نقل می‌کند که یک بار در مجلس عمر بن عبدالعزیز[۲] در مورد زاهدان بزرگ سخن به میان آمد، عمر گفت: زاهدترین افراد دنیا، علی بن ابی‌طالب‌رضي الله عنه بوده است[۳]. در مورد زهد ایشان مطالب زیادی نقل شده است؛ اینک به چند نمونه توجه فرمایید:

ابوعبیده به نقل از عنتره می‌گوید:

۱- ابن جوزی، صفة الصفوة، ج ۱، ص ۱۲۱، نهج البلاغه، سخن ۷۷.

۲- خود عمربن عبدالعزیز از زاهدان بزرگ بود. به سیره‌ی عمربن عبدالعزیز اثر ابن جوزی مراجعه شود.

۳- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۵.

«زمانی که حضرت علیﷺ در «خَوَرنَق» تشریف داشت نزد او رفتم، دیدم در هوای سرد خود را با چادری پوشانده و از سرما می‌لرزد، گفتم: ای امیرالمؤمنین! خدا برای شما و خانواده‌ات در این مال (اموال دولت) حقّی گذاشته است و شما از سرما می‌لرزید؟ فرمود: من از مال شما چیزی نمی‌گیرم، این همان چادری است که از مدینه با خود آورده‌ام»[۱]. ابونعیم از مردی ثقفی که حضرت علیﷺ او را به کارگزاری «عکبرا»[۲] منصوب کرده بود، نقل می‌کند که گفت: «مردم آن منطقه اهل نماز نبودند، حضرت علیﷺ (هنگامی که به آن منطقه آمده بود) از من خواست که هنگام ظهر نزد او بروم، وقتی به او رسیدم، دربانی وجود نداشت که مرا از ورود منع کند، آنگاه که به محضر او شرفیاب شدم، دیدم نشسته است و کنار او یک کاسه و کوزه‌ای پر از آب گذاشته است، سپس یک ظرف سفالی را که سرش بسته و مهر شده بود، طلبید. فکر کردم آن ظرف پر از جواهر است و می‌خواهد گوهر گرانبهایی به من هدیه کند. وقتی مهر را شکست، دیدم «قاووت»[۳] است. مقداری بیرون آورد و در کاسه‌ای ریخت و کمی آب اضافه کرد. خودش میل فرمود و به من نیز داد. من طاقت نیاوردم، پرسیدم: یا امیرالمؤمنین! شما در عراق زندگی می‌کنید و غذایتان این است؟ حال آنکه غذای عموم مردم عراق خیلی بهتر از این است؟ فرمود: به خدا سوگند! به سبب بخیلی سر آن را مهر نکرده‌ام، بلکه به اندازه‌ی نیازم خریداری می‌کنم، ولی می‌ترسم این‌ها تمام شود و از اموالی «سویق» درست شود که نسبت به پاکی آن خبر نداشته باشم؛ به این دلیل از آن نگهداری می‌کنم؛ زیرا دوست ندارم چیزی را بخورم که به پاکی و حلال بودن آن اطمینان ندارم»[۴]. یک بار برای وی حلوا آوردند، فرمود: ای حلوا! بویت خوش است، رنگت زیبا و طعمت گواراست، اما نمی‌خواهم نفسم را به چیزی عادت دهم که تا کنون با آن عادت نداشته است[۵]. زید بن وهب می‌گوید: «علیﷺ نزد ما آمد، در حالی که بدنش را با یک چادر پوشانده بود و ازارش[۶] را با

۱- همان منبع، ج ۸، ص ۳ و حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۸۲.

۲- شهری است در نزدیکی موصل. (مترجم)

۳- آرد جو، یا نخودچی که آن را با شکر مخلوط می‌کنند (فرهنگ عمید).

۴- اصفهانی؛ ابونعیم، حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۸۲، چاپ سوم، ۱۹۸۰، بیروت.

۵- همان منبع، ج ۱، ص ۸۱.

۶- ازار: لنگ، چادری که به جای شلوار می‌پوشند.

پارچه‌ای بسته بود، در مورد این لباس از او پرسیدند، گفت: این لباس را به این دلیل می‌پسندم که از خودنمایی به دور باشم و برای نماز بهتر و برای مومنان سنّت باشد»[۱]. مجمّع بن سمعان تیمی می‌گوید: «علی بن ابی‌طالب ﷺ شمشیر خود را برای فروش به بازار برد وگفت: «اگر چهار درهم داشتم که برای‌خودم لباسی بخرم، شمشیرم را نمی‌فروختم»[۲]. امام احمد به روایت عبداللّه بن رزین می‌گوید: نزد علی ﷺ رفتم، برای ما خوراکی ساده آورد، گفتم: خدا خیرت دهد! کاش آن مرغابی را برای ما ذبح می‌کردی؛ زیرا خداوند نعمت فراوان داده است، فرمود: ای ابن رزین! از رسول اللّه ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «برای خلیفه فقط دو غذا از بیت‌المال حلال است: غذایی که خود و خانواده‌اش بخورند و غذایی که به مردم بخوراند»[۳]. ابوعبید در کتاب «الاموال» آورده است که: «حضرت علی ﷺ در یک سال، سه مرتبه حقوق و مستمری مردم را پرداخت کرد، سپس اموالی از اصفهان آوردند، فرمود: بیایید برای چهارمین بار مستمری خود را دریافت کنید؛ زیرا من خزانه‌دار شما نیستم و چیزی را پس‌انداز نمی‌کنم. عدّه‌ای گرفتند و عدّه‌ای صرف‌نظر کردند»[۴]. علی ﷺ روزی در خطبه‌اش فرمود: ای مردم! سوگند به خدایی که معبودی جز او نیست! من از مال شما چیزی بر نداشته‌ام جز این. سپس شیشه‌ی عطری از جیبش بیرون آورد و به مردم نشان داد و گفت: این را دهقانی به من هدیه داده است. سپس به بیت‌المال رفت و آن شیشه را جزو اموال بیت‌المال قرار داد و این شعر را سرود:

أَفْلَحَ مَنْ كانَتْ لَهُ قُوصَرة يأْكُلُ مِنْها كُلَّ يَوْمٍ تَمْرَة

«خوشبخت است کسی که سبدی خرما داشته باشد و هر روز یک عدد از آن بخورد.»

هبیرة بن مریم می‌گوید: شنیدم که حسن بن علی (پس از شهادت پدرش) در خطبه‌ی خود گفت: ای مردم! دیروز مردی از میان شما رفت که بعد از خود چیزی به جای نگذاشت، مگر هفتصد درهم که از حقوقش باقی مانده بود و می‌خواست با آن

۱- المنتخب، ج ۵، ص ۵۸.

۲- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۳.

۳- همان منبع و مسند امام احمد، ۷۸/۱.

۴- هندی، کنزالعمال، ج ۲، ص ۳۲۰.

خادمی بخرد[۱]. آنچه برای یک فرمانروا از پرهیزگاری و احتیاط در مورد خوردنی‌ها دشوارتر است، این است که بدون سخن گفتن از موضع قدرت، به یک حکم شرعی و قضاوت قاضی راضی و تسلیم شود، به ویژه در صورتی که طرف مقابل مسلمان هم نباشد. این صفت را می‌توان از داستان زیر درک کرد:

«حاکم از شعبی روایت کرده است که در جنگ جمل زره علی﷛ گم شد، آن را دست یک یهودی دید، لذا نزد شریح، قاضی وقت طرح دعوی کرد. فرزندش، حسن و غلامش، قنبر برای وی گواهی دادند، ولی شریح گفت: به جای حسن شاهدی دیگر بیاور! علی﷛ گفت: آیا گواهی حسن را نمی‌پذیری؟ گفت: آری، اما از شما شنیده‌ام که گواهی فرزند برای پدر صحیح نیست. قاضی طبق مقررات قضایی اسلام به نفع یهودی حکم صادر کرد. یهودی با خود گفت: امیر المؤمنین همراه من نزد قاضی آمده و به حکم او راضی شده است؟ آنگاه به یگانگی خدا و رسالت حضرت محمد گواهی داد و مسلمان شد و اعتراف کرد که زره از مرکب علی﷛ افتاده و او آن را برداشته است. حضرت علی﷛ آن زره را به یهودی بخشید و هفتصد درهم به او انعام داد. آن مرد همواره همراه علی﷛ بود تا اینکه در جنگ صفین کشته شد»[۲]. حضرت علی﷛ با آنکه تا این حد پرهیزگار و نسبت به دنیا بی‌میل بود، ولی تندخو، خشن و خشک نبود، بلکه خوش برخورد و مهربان بود. در وصف او آمده است که او زیبا چهره، خندان و فروتن بود[۳].

علی﷛ در برابر مسؤولان حکومتی و عموم مسلمانان

حضرت علی﷛ (نه تنها در زندگی شخص خویش بلکه) با مسؤولان و کارگزاران حکومتی نیز به همین شیوه عمل می‌کرد. شاید این مرحله، برای یک خلیفه یا فرمانروا دشوارتر باشد، از این که خودش بر زهد و معیارهای عالی تقوا (عمل بر عزیمت) پایبند باشد.

۱- ابن ابی شیبه، مُصنف کتاب الفضایل، ج ۱۲، ص ۷۴، چاپ پاکستان، ۱۹۸۷ م.

۲- هندی، کنز العمال، ج ۴، ص ۶. حاکم در «الکنی» و ابونعیم در «حلیة الأولیاء»، ج ۴، ص ۱۳۹ این داستان را به طور مفصل آورده‌اند.

۳- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۷، ص ۲۲۳.

یکی از سفارش‌های همیشگی‌اش به کارگزاران این بود که:

«با مردم به انصاف رفتار کنید و در برابر نیازهای‌شان بردبار باشید؛ زیرا شما خزانه‌داران ملّت، وکلای مردم و نمایندگان رهبران هستید. هیچ کس را به سبب نیازش نرنجانید و او را از خواسته‌اش باز ندارید. برای گرفتن مالیات، مردم را به فروش لباس تابستانی و زمستانی، وسیله‌ی نقلیه و غلام مجبور نسازید و برای دریافت یک درهم کسی را تازیانه نزنید»[۱]. به یکی از مأموران جمع‌آوری مالیات و زکات این گونه سفارش کرد:

«با کمال وقار و آرامش به سوی آن‌ها برو تا میان مردم قرارگیری، آنگاه به آن‌ها سلام کن و در سلام گفتن کوتاهی مکن، سپس بگو: بندگان خدا! خلیفه‌ی مسلمین مرا فرستاده است تا حقّ خدا را که در اموال شما وجود دارد بگیرم، آیا حقّ خدا در اموال شما هست که به ولیّ او بپردازید؟

اگر کسی گفت: حقّ خدا در مال من نیست، با او کاری نداشته باش و اگر کسی به تو لطف کرد، همراه او برو، بدون این که او را به وحشت اندازی یا تهدید کنی یا به زور بگیری یا تحت فشار قرار دهی، آنگاه آنچه از طلا و نقره به عنوان زکات می‌دهد، بگیر!

اگر گوسفند یا شتر داشته باشد، بدون اجازه‌اش نزد آن‌ها مرو؛ زیرا بیشتر آن‌ها مال اوست. وقتی به چهارپایان رسیدی مثل افراد صاحب قدرت و خودخواه وارد نشو و حیوانات را رم مده و آن‌ها را مترسان و صاحب آن‌ها را ناراحت نکن، آنگاه مال را به دو قسمت تقسیم کن، سپس به صاحب مال اختیار بده تا هر بخشی را که می‌خواهد برای خویش برگزیند، وقتی انتخاب کرد با انتخابش مخالفت نکن. سپس باقی مانده را دو بخش کن و صاحب مال را آزاد بگذار تا سهم خود را انتخاب کند. پیوسته این تقسیم کردن را ادامه بده تا به اندازه‌ی حقّ خدا از مال وی باقی بماند، آنگاه آن را دریافت کن. اگر صاحب مال تقسیم را قبول نکرد، بار دیگر تقسیم را مثل اول شروع کن!»[۲]

علیس پیشوا و مصلح بزرگ

حضرت علیس فقط یک فرمانروای اداری یا یک خلیفه (به معنای متداول) همانند خلفای اموی و عبّاسی نبود، بلکه او خلیفه‌ای در سطح ابوبکر و عمرس بود. ایشان ولیّ

۱- صبحی صالح، نهج البلاغه، نامه‌ی شماره: ۵۱.

۲- صبحی صالح، نهج البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۲۵.

امر مسلمانان، معلّم، مربّی و الگوی عملی و ناظر امور دینی و اخلاقی آنان بود. رفتار و گرایش‌های مردم را زیر نظر داشت که تا چه حد با شیوه‌ی رسول اللّه ﷺ موافق و تا چه حد از آن منحرف شده و از فرهنگ بیگانه و مناطق فتح شده تأثیر پذیرفته است؟ نماز جماعت را به امامت خودش اقامه می‌نمود، مردم را موعظه می‌کرد و احکام دین را به آن‌ها می‌آموخت، راه‌های خشنودی و نارضایتی خدا را برای‌شان توضیح می‌داد، در مسجد می‌نشست و به سؤالات دینی و دنیوی مردم پاسخ می‌گفت، خودش شخصا به بازار می‌رفت و بر داد و ستد مردم و کنترل قیمت‌ها نظارت داشت و ضمن موعظه به بازرگانان می‌گفت: «از خدا بترسید، کیل و وزنتان را برابر کنید و کم‌فروشی و گران‌فروشی نکنید!»

در مورد شخص خویش بسیار احتیاط می‌کرد و از مقام و نسب والای خود هرگز سوء استفاده نمی‌کرد. هرگاه می‌خواست چیزی بخرد از کسی می‌خرید که او را نشناسد و نداند که او امیرالمؤمنین است، تا مبادا فروشنده به پاس احترام و مقام وی جنس خود را ارزان‌تر به او بفروشد. بسیار علاقه داشت که عدل و مساوات را در گفتار، کردار و تقسیم مراعات کند و همین چیز را از عاملان و کارگزاران خود نیز می‌خواست و آنان را مورد محاسبه قرار می‌داد. گاهی (بدون اطلاع قبلی) بازرسانی را به شهرها می‌فرستاد تا در مورد رفتار کارگزاران تحقیق کنند و از آرای مردم نسبت به آنان آگاه شوند و سپس برای وی گزارش دهند. به همین دلیل مسؤولان از او می‌ترسیدند. اگر نیازی به توبیخ یا تفهیم احساس می‌نمود، از این کار دریغ نمی‌ورزید. نامه‌هایی که به عمّال خود نوشته است، بر این مطلب گواهند[۱].

امیرالمؤمنین تنها به نظارت عملکرد مدیران و مسؤولان در مورد حدود شرعی و احکام فقهی بسنده نمی‌کرد، بلکه سیره و زندگی آنان را نیز زیر نظر داشت و هرگاه مشاهده می‌کرد که عمل آن‌ها با سیره‌ی والیان خداترس و پیروان رسول اللّه ﷺ و سیره‌ی خلفای راشدین مغایرت دارد، آنان را مجازات می‌کرد. از اینجا بود که وقتی اطّلاع یافت عثمان بن حنیف انصاری (کارگزار وی در بصره) به یک مهمانی رفته که

۱- بسیاری از نامه‌های ایشان در نهج‌البلاغه در بخش نامه‌ها گردآوری شده است. در این مجموعه، نامه‌هایی وجود دارد که اسلوب نگارش آن‌ها با سبک حضرت علی﵁ و آن روزگار موافق است و نسبت آن‌ها به آن حضرت صحیح است. ناقدانی که از ذوق ادبی برخوردارند و پیوسته در مورد نامه‌نویسی آن عصر مطالعه داشته‌اند، از این حقیقت آگاهند.

در آن مهمانی از او تجلیل شده و مساوات اسلامی رعایت نشده است به او نامه نوشت و خطاب به او گفت:

«ای فرزند حنیف! به من خبر رسیده که یکی از جوانان بصره تو را به مهمانی دعوت کرده و تو هم به آن مجلس شتافته‌ای، با غذاهای رنگارنگ و ظرف‌های گوناگون پر از طعام تو را پذیرایی کرده‌اند. گمان نمی‌کردم دعوت کسانی را بپذیری که فقیران را کنار می‌زنند و ثروتمندان را دعوت می‌نمایند. دقّت کن که از این سفره چه غذایی می‌خوری، لقمه‌ای را که در حلال بودنش تردید داری، بیرون افکن و آنچه را یقین داری از طریق حلال به دست آمده، بخور!»[۱]

اصول سیاست و حکومت علی رضی الله عنه

محوری که سیاست حضرت علی رضی الله عنه و نظام حکومت و مدیریت وی گرد آن می‌چرخید، مقدّم داشتن اصول و ارزش‌های اسلامی بر مصالح سیاسی و اداری و حفظ روح خلافت انبیا و روش خلفای راشدین بود. او معتقد بود که خلیفه، قبل از آنکه فرمانروا و ولیّ امر مسلمانان باشد، یک مبلّغ و پیشوای دینی و الگوی مذهبی به حساب می‌آید. او به هر قیمتی حاضر بود که این شیوه را عملی کند و این بُعد را بر سایر ابعاد سیاسی، اقتصادی و ... ترجیح دهد، چنان که وی با طیب خاطر، بهای سنگینی در راستای انتخاب این سیاست پرداخت.

استاد عقّاد، تفاوت اساسی بین علی و معاویه رضی الله عنه را به خوبی تشریح کرده و خاطرنشان ساخته است که تفاوت بین دو فرد نبود، بلکه در اصل تفاوت بین دو نظام یا به تعبیر امروزی بین دو مکتب فکری بود. می‌گوید:

«تضادی بود بین خلافت دینی که علی رضی الله عنه مظهر آن بود و بین کشور داری دنیوی که معاویه رضی الله عنه مظهر آن بود»[۲]. نتیجه‌ی طبیعی این دو روش متفاوت که هر یک از دو گروه به میل خود اختیار کرده بود آشکارا به ظهور پیوست. سبب پیدایش این تفاوت این بود که زمان، فرق کرده بود و دامنه‌ی فتوحات گسترش یافته و ثروت، فراوان شده و مسلمانان از جوامع و فرهنگ‌های مردم مناطق تازه فتح شده، متأثّر شده بودند. از

۱- صبحی صالح، نهج البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۴۵.

۲- عقاد، العبقریات الإسلامیة، ص ۸۹۲.

طرف دیگر فاصله‌ی زمانی با عصر نبوّت و فقدان نخستین شاگردان مکتب نبوی که درس ساده زیستی و سخت‌کوشی را آموخته بودند، نیز دخیل بود. عقّاد با موشکافی و بلاغت به این حقیقت اشاره کرده است:

«عصر علی رضی الله عنه در مقایسه با دوره‌های پیشین و آینده، عصر عجیبی بود؛ اما از این نظر که مسیر شایسته‌ی خود را پیمود، تعجبی نداشت؛ زیرا نه کاملاً ثابت و استوار بود و نه کاملاً آشفته و بی‌ثبات، بلکه مانند ساختمان جدیدی بود که نزدیک به اتمام است، نه به طور کامل فرو ریخته و نه ساختمان تکمیل شده و ثابت و استوار است.»

تفاوت بین این دو روش بنا بر تأثیر زمان و تحوّلاتی بود که در جامعه‌ی اسلامی به حکم طبیعت بشری و قانون نظام آفرینش پدید آمده بود. این تفاوت به نفع امیر معاویه رضی الله عنه بود؛ زیرا او بر سپاه و منطقه‌ای حکومت می‌کرد که نظم و آرامش برقرار بود و فرمان امیر را با دل و جان می‌خریدند؛ اما در سپاه حضرت علی رضی الله عنه و محدوده‌ی حکومتش (بنا بر طبیعت دو منطقه و روحیه‌ی قبایلی ساکنان آنجا، چنان که قبلاً ذکر شد) تا حدّی اضطراب و هرج و مرج حکم‌فرما بود. اطرافیانش افرادی خودخواه و خیره سر بودند که به منافع مادی چشم دوخته و به امتیازات گروه مخالف طمع داشتند.

استاد عقّاد می‌گوید:

«خشنودی از نظام اجتماعی موجود، سهم معاوية بن ابی‌سفیان رضی الله عنه در منطقه‌ی شام و اطرافش بود و بیزاری و تنفر از نظام اجتماعی، سهم علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه در سراسر جزیرةالعرب بود»[۱]. وی می‌افزاید:

«مسأله‌ی اختلاف بین علی و معاویه رضی الله عنهما بر سر یک موضوع (خلافت) نبود که اگر یکی از آن دو به پیروزی می‌رسید، نزاع قطع می‌شد، بلکه اختلاف بین دو نظام رقیب و جهان‌بینی متقابل بود که یکی از آن‌ها به ثبات و استقرار تن در نمی‌داد و دیگری پذیرای نظام نوین حکومت و مایل به بقا و استقرار بود»[۲].

۱- عقاد، العبقريات الإسلامية، ص ۸۶۹.

۲- همان منبع، ص ۸۹۲.

سیاست شایسته و بی‌نظیر علیؓ

به رغم اینکه نتیجه‌ی تفاوت بین دو نظام به ظهور پیوست و در یک نظام، آرامش و اطاعت از فرمان زمامدار و در دیگری هرج و مرج و تمرّد وجود داشت و به رغم مواجه شدن حضرت علیؓ با مشکلات و رنج‌های فراوان و برخورداری امیر معاویهؓ از پیروان مطیع و امکانات ظاهری، باز هم سیاست علیؓ بی‌نظیر و در خور شأن وی بود. عقّاد با رعایت انصاف و امانت تاریخی می‌گوید:

«علیؓ از همان روز اوّل خلافت خود، بهترین سیاستی را که برایش شایسته بود در پیش گرفت و سیاست دیگری سراغ نداریم که انتقاد کنندگان یا مورّخان به آن اشاره کرده باشند و دلیلی ارائه دهند که این سیاست، بهتر و فرجامی مصون‌تر داشت یا ضامن نجات از تنگناها بود»[۱]. محققّان و مورّخانی که انسان‌ها، عصرها، آثار تربیت، باورها و الگوها و اهداف زمامداران را با یک معیار می‌سنجند، همواره نسبت به حضرت علیؓ زبان اعتراض گشوده و می‌گویند: اگر ایشان در برکناری امیر معاویهؓ از استانداری شام و برکناری قیس بن سعد از ولایت مصر شتاب نمی‌کردند و قاتلان حضرت عثمانؓ را تحویل می‌دادند و حکمیت را نمی‌پذیرفتند، به جنگ‌های خونینی که با شجاعت و ایمان قوی پشت‌سر گذاشتند نیازی پیش نمی‌آمد و با مشکلات طاقت‌فرسا مواجه نمی‌شدند؛ اما استاد عقّاد با این نظریه مخالف است و می‌گوید:

«پس از بررسی عواقب تمام وجوه قضیه، به نظر می‌رسد که اگر حضرت علیؓ به رأی خود عمل نمی‌کرد و نظرِ دیگران را به مرحله‌ی اجرا می‌گذاشت باز هم موفقیتش قطعی نبود و به طور حتم از خطر مصون نبود و شاید امید موفقیتش کمتر و خطرش بیشتر بود»[۲]. سپس با صراحت بیشتر می‌نویسد:

«آیا انتقادکنندگانی که در زمان حضرت علیؓ یا بعد از وی زبان اعتراض گشوده‌اند، به فکرشان رسیده است که از خود بپرسند آیا حضرت علیؓ توان این را داشت که روش دیگری انتخاب کند؟ و به فرض این که می‌توانست سیاستی دیگر در

۱- همان منبع، ص ۸۹۵.

۲- همان، ص ۹۱۵.

پیش گیرد، نتیجه‌اش چه بود؟ آیا قطعا نتیجه‌ی بهتری به دست می‌آمد و فرجام نیکوتری حاصل می‌شد؟»[1] سپس می‌افزاید:

«اگر او از زیرکی و زرنگی کار نگرفته، زیاد ضرر نکرده است؛ زیرا در صورت حداکثر استفاده از آن، نفع زیادی هم نمی‌برد؛ برای این که یکی از دو امر لازم بود؛ یا خلافت یا کشورداری»[2]. «در زمان علیﷺ سنگینی بار تفاوت‌ها و ناهمگونی‌هایی که در دوره‌های قبل از او پدید آمده بود و هیچ جانشینی بعد از پیامبر ﷺ، از بروز آن‌ها در امان نبود، جمع شده بود»[3]. طبیعت این دو روش، مقتضی بود که در مورد ولیعهدی و انتخاب جانشین نیز نظری متفاوت داشته باشند؛ حضرت علیﷺ مسأله را به شورا واگذار کرد و حضرت حسنﷺ را که فرزند بزرگ‌تر وی و سبط اکبر رسول اللّهﷺ بود به جانشینی برنگزید؛ شخصیتی که رسول اللّهﷺ در حقّ وی فرموده بود: **اِنَّ ابْنی هذا سَیِّدٌ** «این فرزند من، سید و آقاست.» هنگامی که حضرت علیﷺ ضربت خورده بود، به او گفتند: آیا کسی را برای جانشینی تعیین نمی‌کنی؟ گفت: نه، (وَلکِنْ أَتْرُکُکُمْ کَما تَرَکَکُمْ رَسُولُ اللهِ) «همان طور که پیامبر خداﷺ شما را به خودتان واگذاشت، من نیز به خودتان وا می‌گذارم»، گفتند: وقتی به پیشگاه خدایت بروی به او چه پاسخ می‌دهی؟ فرمود، می‌گویم: خدایا! تا وقتی که خواستی مرا میان آن‌ها نگه داشتی، سپس مرا به سوی خودت برگرفتی و تو را در میان آن‌ها گذاشتم، اگر خواهی اصلاحشان کن و اگر خواهی نابودشان کن![4] اما معاویة بن ابی‌سفیانﷺ فرزندش را به جانشینی خود برگزید[5].

۱- همان منبع.

۲- عقاد، العبقریات الإسلامیة، ص ۹۳۰.

۳- همان منبع، ص ۹۳۳.

۴- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۷، ص ۳۲۴ و ترجمه‌ی فارسی مروج الذهب، ج ۱، ص ۷۷۴، چاپ چهارم.

۵- برای تفصیل بیشتر رک: البدایة والنهایة، ج ۸، ص ۱۴۶.

نگاهی کوتاه به زندگی امیر معاویه

با بررسی حقایق تاریخی و با توجه به اوضاع نابسامان و دوره‌ی بحرانی‌ای که بعد از شهادت امیرالمؤمنین عثمان پدید آمد و با در نظر گرفتنِ تحوّلات و واکنش‌های درونی و برونی که در جامعه‌ی اسلامی به ظهور پیوست، به نظر می‌رسد که حضرت معاویه بر اساس تجربه‌ی طولانی و مردم‌شناسی و آگاهی از موقعیت مناطقی که سال‌ها در آنجا حکومت کرده بود، به این نتیجه رسیده بود که مشکل است مملکت پهناور آن روز و جامعه‌ی اسلامی مرکب از طبایع و عناصر گوناگون را ملزم گرداند تا دقیقا از نظام خلافت پیروی کنند؛ نظامی که سه خلیفه‌ی قبلی با قدرت تمام به آن چنگ زدند. بنابراین یقین نمود که در این شرایط حسّاس برای مبارزه با خطراتی که امنیت و آرامش مملکت اسلامی را تهدید می‌کند و تا حد زیادی ادامه‌ی غزوات و فتوحات را تحت الشعاع قرار می‌دهد، اشکالی ندارد که یک حکومت فردی عادل و انعطاف‌پذیر تشکیل داد که در اصول، به عقاید و احکام اسلامی پایبند باشد و حدود و فرایض و شعارهای اسلامی را به طور کامل حفظ کند و در اداره‌ی حکومت و برخورد با مردم به حدّ ضرورت، از توسّع، کار گیرد؛ به گونه‌ای که دولت از دایره‌ی اسلام خارج نگردد. و ضرری ندارد که مملکت پهناور اسلامی که در آستانه‌ی تبدیل شدن به یک امپراتوری قرار دارد با نظام‌های مروّج روز اداره شود و امور با کاردانی و نرمی حل و فصل گردد و با مشکلات، طبق اقتضای مصلحت عمومی و حکمت عملی و مطابق با مقتضیات زمان و مکان برخورد شود؛ بنابراین ایشان حکومت خود را به عنوان یک فرمانروا و مسؤول اداری مسلمان آغاز کرد.

رسول اکرم ﷺ نسبت به این موضوع خبر داده و چنین فرموده است:

«خِلافَةُ النُّبُوَّةِ ثَلاثُونَ سَنَةً ثُمَّ يُعْطِي الله الْمُلْكَ أَوْ مُلْكَهُ مَنْ يَشآءُ»[1].

۱- سنن ابی‌داود، کتاب‌السنة، باب الخلفاء. سعید بن جمهان از سفینه روایت می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: خلافت در امّت من سی سال خواهد بود و بعد از آن دوره‌ی پادشاهی می‌رسد. سپس سفینه از آغاز خلافت ابوبکر تا پایان خلافت علی شمرد، دیدیم که سی سال شدند. (زیرا خلافت حضرت ابوبکر از سال ۱۱ هجری آغاز شد و مصالحه‌ی حضرت حسن در سال ۴۱ هجری واقع شد که بدین ترتیب سی سال کامل می‌شوند ـ مترجم ـ) این حدیث در جامع ترمذی، کتاب الفتن، باب «ماجاء فی الخلافة» نیز آمده است.

«خلافت نبوت و جانشینی پیامبر سی سال خواهد بود، سپس خداوند مملکت را به هر که بخواهد می‌بخشد».

خود امیر معاویه نیز مدعی نبود که حکومت او مانند خلافت خلفای سه گانه «خلافت راشده» است. می‌گفت: او یک فرمانروای مسلمان است و قدر او زمانی شناخته می‌شود که به فرمانروایان بعد از وی مبتلا شوند[1]. مسعودی، مورّخ معروف (شیعه)، برنامه‌ی روزانه‌ی او را چنین بیان می‌کند:

«در شبانه روز پنج وقت برای ملاقات عمومی و رسیدگی به شکایات تعیین کرده بود، بعد از ادای نماز صبح به رویدادها و گزارش‌های روزانه گوش فرا می‌داد، سپس به تلاوت قرآن می‌پرداخت. آنگاه وارد منزل می‌شد و دستورات لازم را می‌داده بعد، چهار رکعت نماز می‌خواند و به مجلس می‌آمد، آنگاه وزیران و مستشاران برای مذاکره و شور در مسایل مملکتی و کارهای روزانه با او سخن می‌گفتند. سپس صبحانه آورده می‌شد که باقیمانده‌ی غذای شب بود. آنگاه مدّتی سخن می‌گفت و برای کارهای لازم خود به منزل می‌رفت. پس از آن بیرون می‌شد و به مسجد می‌رفت و به شکایات مردم رسیدگی می‌کرد. در این هنگام افراد ناتوان، روستاییان، زنان و کودکان و کسانی که پشتیبانی نداشتند پیش او می‌آمدند و شکایات و نیازهای خود را مطرح می‌کردند و او دستور می‌داد تا اقدام لازم به عمل آید. همین که کسی نمی‌ماند، داخل [دفتر کار خود]می‌شد و می‌گفت: مردم را به ترتیب مقاماتشان اجازه‌ی ورود بدهید و هیچ کس مرا از جواب سلام باز ندارد و چون همه می‌نشستند می‌گفت: ای حاضران! شما که به این مجلس راه یافته‌اید، حاجاتِ کسانی را که به ما دست نمی‌یابند، به ما برسانید. آن‌ها نیاز مردم را می‌گفتند و او اقدام می‌کرد. سپس سفره‌ی ناهار پهن می‌شد و منشی برای ثبت شکایات حاضر می‌شد، هر یک از دادخواهان که به داخل راه می‌یافت به او می‌گفت: «بر سفره بنشین!» او نیز می‌نشست و منشی نامه‌ی او را می‌خواند و معاویه﷛ درباره‌ی او دستور می‌داد. به همین ترتیب تا به همه‌ی ارباب حاجات رسیدگی می‌کرد. بسا می‌شد چهل نفر از صاحبان حاجت در مدت صرف غذا به نزد او می‌رسیدند.

۱- البدایة والنهایة، ج ۸، ص ۱۴۶ و ۱۵۳، دارالفکر العربی، مصر.

آنگاه به منزل می‌رفت. وقتی اذان ظهر گفته می‌شد، بیرون می‌آمد و نماز می‌خواند و به درون می‌رفت و آنجا نیز چهار رکعت می‌خواند. سپس خواصی از کارگزاران را می‌پذیرفت و تا عصر آنجا بود. آنگاه برای نماز عصر بیرون می‌آمد و بعد از ادای نماز به منزل می‌رفت، نزدیک غروب بیرون می‌شد و مردم را به ترتیب مقاماتشان می‌پذیرفت. چون اذان مغرب گفته می‌شد، نماز مغرب را می‌خواند و به دنبال آن چهار رکعت نماز می‌خواند که در ضمن هر رکعت پنجاه آیه با صدای بلند یا آهسته می‌خواند. بعد از آن به منزل می‌رفت تا اذان عشا را می‌گفتند، آنگاه برای ادای نماز خارج می‌شد. سپس خواص و وزیران را می‌پذیرفت و تا یک سوم شب به مذاکره می‌پرداختند. پس از ان به درون می‌رفت و یک سوم شب را می‌خوابید، پس از آن برمی‌خاست و به مطالعه‌ی تاریخ گذشتگان می‌پرداخت. چون وقت نماز صبح فرا می‌رسید، بیرون می‌شد و نماز صبح را می‌خواند. و هر روز را به همان ترتیب که گفتیم به سر می‌برد»[(۱)]. بدون تردید شیوه‌ی حکومتی امیر معاویه‌ رضی الله عنه نوعی اجتهاد و ابتکار بود که بنا بر مقتضیات زمان، به آن عمل کرد وگرنه روایات متعددی بر حفظ خلافت بر روش پیامبر ﷺ دلالت دارد و مسلمانان صدر اسلام و عالمان راسخ در علم که با پیامبر ﷺ نزدیک‌تر بودند و به پیروی از سنّت‌ها و اجرای آرمان‌های ایشان علاقه‌ی فراوان داشتند، همین روش را پسندیده و بر همین عقیده بوده‌اند؛ مانند حضرات ابوبکر، عمر، عثمان‌ رضی الله عنهم و دیگر بزرگان و فقهای صحابه. و همین شیوه برای همیشه هدف مطلوب و الگوی تمام عیار، خواهد ماند و لازم است که مسلمانان برای تحقق آن بکوشند، هر چند زمان و مکان تغییر کرده باشد. اهل سنّت و جماعت عقیده دارند که در این مورد، حق با حضرت علی‌ رضی الله عنه بود[(۲)]. بدون شک، اسلام و مسلمانان از وجود امیر معاویه بهره بردند؛ زیرا در زمان او مسلمانان پیروز و غالب بودند[(۳)]، قلمرو مملکت اسلامی بیش از پیش توسعه

۱- مسعودی، ترجمه‌ی مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۵ ـ ۳۳، چاپ چهارم، ۱۳۷۰.

۲- برای تفصیل بیشتر رک: إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء، ج ۲، ص ۲۸۰ ـ ۲۷۸، اثر حکیم الاسلام، شیخ احمد بن عبدالرحیم معروف به شاه ولی اللّه دهلوی، متوفی ۱۱۷۶ هـ. ق.

۳- امیر علی، مورّخ نامدار شیعه، در کتاب تاریخ عرب و اسلام، ص ۸۹ می‌نویسد: معاویه در تمام مدت سلطنت خود به طور کلی پیروز و کامیاب بود. اوضاع داخلی آرام و در خارج نیز همیشه پیروزی با او بوده است. (مترجم)

یافت، فاتحان اسلامی (در دریا و خشکی) به نقاطی قدم نهادند که قبل از آن قدم ننهاده بودند. دامنه‌ی فتوحات تا اقیانوس آتلانتیک (اطلس) رسید. کارگزار وی در مصر، کشور سودان را به قلمرو حکومت اسلامی افزود. در زمان وی به ساخت کشتی‌های جنگی بسیار اهتمام می‌شد، تا جایی که ناوگان دریایی اسلام دارای ۱۷۰۰ کشتی مجهز به تمام وسایل دفاعی بود که به جهات مختلف اعزام می‌شدند و با غنایم فراوان باز می‌گشتند. بدین وسیله نقاط مختلفی را فتح نمودند؛ از جمله جزیره‌ی قبرس، قسمتی از جزایر یونان و داردانل و جزیره‌ی رودس. در قسمت خشکی دو نوع سپاه تشکیل داده بود؛ گروهی مخصوص زمستان که به آن‌ها «الشواتی» می‌گفتند و گروهی مخصوص تابستان که به آن‌ها «الصوائف» می‌گفتند. غزوات ادامه داشت و مرزها از تجاوز دشمنان محفوظ بود.

در سال ۴۸ هـ. ق. امیر معاویه رضی الله عنه سپاه بزرگی برای فتح قسطنطنیه از راه دریا و خشکی مجهز کرد، ولی این سپاه به دلیل برتری نظامی دشمن، موفق به فتح قسطنطنیه نشد. در این سپاه، ابن عباس، ابن عمر، ابن زبیر و ابوایوب انصاری و یزیدبن معاویة بن ابی‌سفیان شرکت داشتند. در اثنای محاصره‌ی قسطنطنیه، ابوایوب انصاری، میزبان رسول الله صلی الله علیه وسلم دارفانی را وداع گفت و خارج شهر در نزدیکی حصار قسطنطنیه به خاک سپرده شد.

همچنین در زمان حکومت وی، فرمانده اسلامی، عقبة بن نافع وارد آفریقا شد و به همراهی بربریانی که مسلمان شدند، قیروان را مرکز نظامی قرار داد و به نشر دعوت اسلام پرداختند که در نتیجه، عدّه‌ی زیادی از قبایل بربر به اسلام روی آوردند و به قلمرو اسلام افزوده شد[1].

دکتر فیلیپ حتّی می‌گوید:

۱- برای تفصیل بیشتر رک: محمد خضری، تاریخ الامم الإسلامیة، الدولة الامویه، ج ۱، ص ۱۱۵ ـ ۱۱۴، «الانتقاد علی تاریخ التمدن الإسلامی، لجرجی زیدان» اثر علامه شبلی نعمانی، لکنو ۱۹۱۲ م، و کتاب «الدولة الامویة»، اثر دکتر یوسف العش، چاپ دارالفکر، دمشق تحت عنوان: (نظرة عامة فی الحکم الاموی) ص ۳۵۵ ـ ۳۳۸.

«قدرت و مدیریت معاویه در اداره‌ی امور بسیار قوی بود، او اوضاع نابسامان آن روز را بهبود بخشید و یک جامعه‌ی اسلامی منظّم آفرید. او اوّلین سپاه مجهّز و آموزش دیده‌ی اسلامی را تشکیل داد، در دولت اسلامی، اولین دیوان ثبتی را به وجود آورد، برای ساخت اداره‌ی پست تلاش نمود که بعدا همه‌ی نقاط مملکت را فرا گرفت و آن‌ها را با هم متصّل ساخت. او بسیار بردبار و خوش‌رفتار بود...»[1] مورّخ معروف شیعه، ابن طقطقی می‌نویسد:

«معاویه‌ﷺ، شخصی دانا و فصیح و بلیغ بود. طبق مقتضای احوال، گاهی از بردباری و گاهی از سختی کار می‌گرفت، اما جنبه‌ی بردباری‌اش غالب بود. در صفت سخاوت و جوانمردی معروف بود»[2]. الفخری و طبری و دیگران داستان‌های زیادی در مورد حلم او نقل کرده‌اند، تا زمانی که برای سختگیری مجبور نمی‌شد، سختی نمی‌کرد. وی می‌گفت: جایی که زبانم مرا کفایت کند، دست به تازیانه نمی‌برم[3]. امیر معاویه‌ﷺ دارای صفات و ویژگی‌های زیادی بود که دلالت بر محبّت او به اسلام و مسلمانان و دفاع از حوزه‌ی دین دارند، و علاوه بر دوراندیشی، حکمت و مدیریت، دارای غیرت دینی نیز بود و هنگام ضرورت، مصلحت اسلام و مسلمانان را بر هر مصلحتی دیگر ترجیح می‌داد. در اینجا لازم است به همین مناسبت، یکی از کارهای افتخارآمیز وی را که دلالت بر بزرگ‌منشی و غیرت دینی ایشان دارد و بسیاری از مورّخان در کتاب‌های خود آورده‌اند، ذکر کنیم. ابن کثیر می‌گوید:

«پادشاه روم به فکر افتاد تا امیر معاویه‌ﷺ را به نحوی با خود نزدیک کند؛ زیرا قدرت وی را برای خود خطری جدّی تلقی می‌کرد و ایشان سپاه روم را در هم کوبیده بود.

۱- مختصر تاریخ عرب، ص ۸۰، دارالعلم ملایین، بیروت، ۱۹۴۶ م.

۲- الفخری، ص ۱۲۹، چاپ لاهور.

۳- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۸۳ و تاریخ اسلام، معین الدین ندوی، ج ۲، ص ۳۵، چاپ دهم، (همچنین طبری نقل می‌کند که امیر معاویه می‌گفت: خودم را بالاتر از آن می‌دانم که خطایی بزرگ‌تر از بخشش من باشد،، بدی‌ای بیشتر از نیکی من باشد،، جهالتی فراتر از بردباری من باشد. همچنین می‌گفت: برای من چیزی لذّت بخش‌تر از این نیست که خشمی را فرو خورم)، ترجمه‌ی تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۹۰۲ ـ ۲۹۰۱. (مترجم)

به همین دلیل وقتی دید که معاویه رضی الله عنه سرگرم جنگ با علی رضی الله عنه است خواست که از موقعیت استفاده کند، لذا با لشکر بزرگی در یکی از مرزهای شام اردو زد و چشم طمع دوخت که معاویه رضی الله عنه با او از در دوستی وارد شود، (و در غیر این صورت با او بجنگد) معاویه رضی الله عنه به پادشاه روم نوشت:

«به خدا سوگند، ای لعین! اگر از تصمیم خود باز نیایی و به شهرهای خویش برنگردی، من با عمو زاده‌ام (علی) دست در دست هم داده و تو را از تمام سرزمینت خارج خواهیم ساخت و زمین را با وجود وسعتش برای تو تنگ خواهیم کرد.» وقتی نامه به پادشاه روم رسید، ترسید و از تصمیم خود منصرف شد»[1]. باید دانست که معاویه بن ابی‌سفیان رضی الله عنه یکی از اصحاب بلند رتبه‌ی رسول اللّه صلی الله علیه و سلم بود که در مناقب وی حدیث‌هایی وارد شده است، نباید بی‌باکانه زبان طعن به او دراز کرد و آنچه را سزاوار مقام او نیست به او نسبت داد. امام ابوداود از ابوسعید روایت می‌کند که رسول اللّه صلی الله علیه و سلم فرمود: «یاران مرا بد نگویید، قسم به ذاتی که جانم در دست اوست! اگر کسی از شما برابر کوه اُحد، طلا در راه خدا خرج کند، ثواب آن به اندازه‌ی نیم «مُد» از صدقه‌ی آن‌ها هم نخواهد رسید.»

ابوداود به نقل از ابوبکر رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت می‌کند که نسبت به حسن بن علی رضی الله عنهما فرمود: «این فرزند من، آقایی است که امیدوارم خداوند به وسیله‌ی او دو گروه بزرگ از امّت مرا به صلح آورد.»

دیلمی نقل می‌کند که حسن بن علی رضی الله عنهما گفت: از پدرم، علی شنیدم که می‌گفت: رسول اللّه فرموده است: «گردش شب و روز به پایان نخواهد رسید تا زمانی که معاویه به حکومت برسد.»

آجری در کتاب «الشریعة» از عبدالملک بن عمیر روایت می‌کند که امیر معاویه رضی الله عنه گفت: از زمانی که رسول اللّه صلی الله علیه و سلم فرمود: «ای معاویه! اگر حکومت به تو رسید، عدل و انصاف پیشه کن!» همواره منتظر چنین روزی بودم.

۱- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۸، ص ۱۱۹.

از حدیث امّ حرّام ثابت است که رسول اللّه ﷺ فرمود: «نخستین لشکر از امّت من که از طریق دریا (با دشمنان اسلام) خواهند جنگید، برای خود بهشت را واجب کردند.»

در تاریخ اسلام نخستین کسی که از طریق دریا راه جهاد را پیش گرفت، همانا معاویه رضی الله عنه (در زمان خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه) بود و امّ حرّام نیز در لشکر او شرکت داشت و بعد از عبور از دریا درگذشت.

به ثبوت رسیده که رسول خدا ﷺ معاویه را کاتب خود قرار داد. ایشان کسی را به این سمت تعیین می‌کرد که متصّف به صفت عدالت و امانت بود[۱]. حضرت معاویه رضی الله عنه چند تار مو از موهای رسول اللّه ﷺ را نزد خود نگهداری می‌کرد و وصیت کرده بود که آن‌ها را در کفن او بگذارند. او به برخی از اصول و اهداف خلافت آشنایی داشت که نتوانست آن‌ها را به اجرا گذارد؛ زیرا در امّت اسلام تغییرات کلّی پدید آمده بود و شرایط زمان و محیط، وسعت کشور، وجود ملّیت‌های مختلف و حساسیت مسئولیت و مشکلات روزمره به او اجازه‌ی این کار را نمی‌داد. کسانی که واقعیات را از نظر دور نمی‌دارند و برای آن اهمیت قایلند و از تغییرات گسترده و تفاوت عظیم آن زمان آگاهی دارند، تا حدودی او را معذور می‌دانند و نمی‌توانند این تغییرات را نادیده بگیرند[۲].

نگاهی به جامعه‌ی اسلامی آن روز

بعد از بیان اختلافاتی که منجر به خونریزی بین مسلمانان شد و ما با افسردگی و تألّم قلبی داستان آن‌ها را ذکر کردیم، در این‌جا بیان این حقیقت لازم است که این اختلافات و جنگ‌ها در حوزه‌ی حکومت و فرمانروایی و حکام و لشکریان آن‌ها منحصر و محدود بود؛ اما جامعه‌ی اسلامی که از سرزمین وحی آغاز شده و تا آخرین نقطه‌ی شهرهای فتح شده پراکنده بود، جامعه‌ای بود که به دین چنگ می‌زد و پایبند واجبات و فرایض بود و انگیزه‌ی عمل به سنّت پیامبر ﷺ و آنچه از قرآن و حدیث ثابت است در

۱- آجری به طرق متعدد روایت کرده است که این انتخاب بنا بر اشاره‌ی جبرئیل بوده است. (إزالة الخفاء، مقصد اول، ص ۱۴۷ ـ مترجم ـ)

۲- جهت اطلاع از تغییر زمان و اوضاع به کتاب إزالة الخفاء، ص ۱۵۲ ـ ۱۴۸ مراجعه کنید.

وجود آن‌ها زنده بود. به اهل دین، علما، محدّثان، فقها و پیشوایان دینی احترام می‌گذاشتند و شعایر اسلام همواره برپا بود؛ جمعه و جماعات برگزار می‌شد، در مراسم و مناسک و ارکان و اوقات حج هیچ گونه تغییری پدید نیامده بود و هر ساله تحت سرپرستی امیری که از سوی خلیفه و ولیّ امر تعیین می‌شد، برگزار می‌گردید، جهاد با تمام قدرت جاری بود، حفظ قرآن با علاقه‌ی فراوان مرسوم بود، صدای تلاوت قرآن گوش‌ها را نوازش می‌داد و قلب‌ها را نرم و چشم‌ها را اشکبار می‌کرد و هیچ گونه تحریفی در دین و احکام شرعی پدید نیامده بود.

جامعه‌ی اسلامی آن روز ـ به رغم کاستی‌ها ـ مطلقا از تمام جوامع مذهبی معاصر خود، در خشوع و کرنش در برابر خدا، آمادگی برای حساب آخرت، خودداری از فساد و منکرات، دوری از پرستش مادیات، برتر و ممتاز بود. به دنیا و مظاهر آن بیش از نیاز اهمیت نمی‌دادند، چنین نبود که هر چیز را فقط با معیار و ترازوی منافع شخصی و دنیوی وزن کنند. همه‌ی این صفات به برکت وجود کتابی بود که نه تحریف را قبول می‌کند و نه ضایع می‌شود و به برکت گفتار و سیره‌ی رسول الله ﷺ و داستان‌های زندگی صحابه و خلفای راشدین و شهدا و مجاهدان اسلامی بود که همواره تکرار می‌شد، و به برکت وجود دعوتگران به خدا و امرکنندگان به معروف و نهی کنندگان از منکر و وجود زاهدان و پرهیزگاران و رجالی بود که تسلّط روحی و جایگاه خاصّی در قلوب مردم داشتند. همه‌ی این برکات در سایه‌ی ضمانتی بود که خداوند نسبت به حفظ دین و بقای امّت دعوتگر داده است و متکفّل شده که تا قیام قیامت این دین و امّت باقی بماند:

﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [الحجر: ۹].

«ما قرآن را نازل کردیم و به طور قطع آن را پاسداری می‌کنیم:

﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا لِّتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيۡكُمۡ شَهِيدٗاۗ ١٤٣﴾ [البقرة: ۱۴۳].

«و بدین‌سان شما را امّت میانه‌ای قرار دادیم تا گواه بر مردم باشید و پیامبر هم بر شما گواه باشد.»

خداوند ضامن بقای این دین و امّت است؛ زیرا آخرین دین و آخرین امّتی هستند که جایگزینی ندارند. از آنجا که مسلمانان همواره خلاء و شکاف در دعوت به خدا و

جهاد در راه او را پر کرده‌اند[۱] و در عقیده و عمل از سایر ملل برتر هستند، خداوند به دشمنان قسم خورده‌ی آنان مجال غالب شدن نداد. سلطه‌ی مسیحی که مرکز آن قسطنطنیه و قارّه‌ی اروپای مسیحی بود کوشید تا فرصت را غنیمت شمارد و در حالی که مسلمانان سرگرم اختلافات سیاسی و درگیری‌های داخلی هستند، سرزمین‌هایی را که مدّت‌ها تحت سیطره‌ی آنان بود و مسلمانان فتح کرده بودند (مانند شام، مصر و بعضی از کشورهای آفریقایی) دوباره از چنگ آنان بیرون بیاورد و اعتبار سیاسی و نظامی خود را باز یابد، ولی موفّق نشد.

مورّخ معروف، حافظ ابن کثیر به نقل از ابن جریر طبری، حوادث سال سی و پنج هجری را ذکر کرده و می‌گوید:

«در همین سال، قسطنطین، پسر هرقل با هزار کشتی جنگی عازم سرزمین مسلمانان شد، خداوند طوفان سختی بر او مسلّط گردانید که سپاهش را با تمام ساز و برگ غرق ساخت. جز پادشاه و عدّه‌ی کمی از سپاهیانش جان سالم به در نبردند. وقتی به صقلیه (سیسیل) رسید به حمّام رفت، مردم او را همان جا به قتل رسانیدند و گفتند: تو موجب هلاکت مردم ما شده‌ای»[۲].

* * *

۱- رک: رجال الفکر والدعوة ج ۱، ص ۳۲ ـ ۳۱ تحت عنوان: «اعلام الدين وشخصياتها...». برای اطلاع از احوال دعوتگران دینی آن عصر به کتاب صفة الصفوة ابن جوزی و حلیة الأولیاء ابونعیم اصفهانی، ج ۱، ۲ و ۳ مراجعه شود.

۲- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۷، ص ۲۲۹، مطبعه‌ی سعادت، مصر.

بخش نهم:
حسن و حسین رضی الله عنهما سروران جوانان بهشت

حسن بن علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه ـ اهمیت و تأثیر روانی پیشگویی پیامبر صلی الله علیه و سلم در حقّ حسن رضی الله عنه ـ خلافت حسن رضی الله عنه و صلح با امیر معاویه رضی الله عنه ـ شهادت حضرت حسن رضی الله عنه ـ موضع صحیح حضرت حسن رضی الله عنه ـ حسین بن علی رضی الله عنه ـ حکومت یزید ـ سیره و اخلاق یزید ـ فاجعه‌ی کربلا ـ دعوت اهل عراق از حسین رضی الله عنه و فرستادن مسلم به کوفه ـ رفتار کوفیان با مسلم ـ پیام مسلم به حسین رضی الله عنه ـ حسین بن علی رضی الله عنه در راه کوفه ـ در میدان کربلا ـ در حضور یزید – واقعه‌ی حرّه و مرگ یزید ـ فاجعه‌ی کربلا از دیدگاه علمای اهل سنّت ـ فعالیت برای تغییر نظام فاسد و ارزش آن.

حسن و حسین رضی الله عنهما سروران جوانان بهشت

حسن بن علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه

حسن بن علی، فرزند فاطمه‌ی زهرا دختر و ریحانه‌ی رسول اللّه ﷺ و مشابه‌ترین فرد از نظر شکل و صورت با آن حضرت ﷺ بود. حسن طبق روایات صحیح در نیمه‌ی شعبان سال سوّم هجری متولّد شد و بعضی گفته‌اند در رمضان به دنیا آمد.

رسول اللّه ﷺ بسیار او را دوست داشت و آن گاه که کودک بود پیامبر اسلام ﷺ گاهی لب و صورت او را می‌بوسید و گاهی زبان او را در دهان گرفته می‌مکید و گاهی در آغوش می‌گرفت و بر سینه‌ی خود می‌گذاشت و با او بازی می‌کرد. گاهی پیامبر ﷺ در سجده می‌بود او می‌آمد و بر پشت آن حضرت سوار می‌شد، ایشان سجده را طولانی می‌فرمود و گاهی او را با خود بالای منبر می‌برد[1]. زهری به نقل از انس می‌گوید که حسن رضی الله عنه از همه بیشتر در شکل و صورت با رسول اللّه ﷺ مشابه بود[2]. هانی از حضرت علی نقل می‌کند که فرمود: حسن از سر تا سینه با رسول اللّه ﷺ مشابهت دارد و حسین از سینه تا قدم[3]. حضرت علی رضی الله عنه فرزندش، حسن را فوق العاده مورد احترام و اکرام قرار می‌داد، یک روز به او گفت: آیا برای مردم سخنرانی نمی‌کنی تا من بشنوم؟ گفت: نمی‌توانم جلوی شما سخن بگویم. روزی علی در گوشه‌ای از مسجد طوری نشست که حسن او را نبیند، آنگاه حسن برای مردم سخنرانی مفصّل و بلیغی ایراد کرد، وقتی خطبه را به پایان رسانید، علی رضی الله عنه فرمود: نسلی است که از یکدیگر پیدا شده‌اند؛[4]

﴿ذُرِّيَّةَۢ بَعۡضُهَا مِنۢ بَعۡضٖۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٣٤﴾ [آل عمران: ٣٤].

۱- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۸، ص ۳۳.

۲- مصنف عبدالرزاق، چاپ اول، ۱۹۷۰، مجلس علمی دابیل هند.

۳- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۸، ص ۳۳ به روایت امام احمد.

۴- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۸، ص ۳۷.

حسن بیشتر اوقات ساکت و خاموش بود و هرگاه لب به سخن می‌گشود، بر همه‌ی سخنوران چیره می‌گشت، در مهمانی‌ها شرکت نمی‌کرد، در امور دیگران دخالت نمی‌کرد ولی اگر کسی به او مراجعه می‌کرد، مسایل را برایش کاملا توضیح می‌داد[۱]. سه بار همه‌ی دارایی خود را در راه خدا توزیع کرد، همواره صدقه می‌داد و بیست و پنج بار پیاده به حج بیت اللّه رفت در حالی که حیوان قربانی را هم همراه خود می‌برد[۲]. هرگاه حسن و حسین ﭭ بر اسب سوار می‌شدند ابن عبّاس ﭭ رکاب را نگه می‌داشت و این را برای خود مایه‌ی شرف می‌دانست. هرگاه به طواف بیت اللّه می‌رفتند، مردم برای سلام و مصافحه، پروانه‌وار روی می‌آوردند تا جایی که بیم آن بود که زیر دست و پای مردم آسیب ببینند[۳]. از حذیفه به طور مرفوع روایت شده که حسن و حسین ﭭ، سرور جوانان بهشت خواهند بود، این روایت به طرق متعدد نقل شده است. همچنین از علی، جابر، بُریده و ابوسعید در این باب مطالبی روایت شده است.

در صحیح بخاری به نقل از ابی‌بکره آمده است که: رسول خدا ﷺ را بالای منبر دیدم، در حالی که حسن بن علی ﭭ با ایشان بود، ایشان گاهی به طرف حاضران متوجّه می‌شد و گاهی به سوی حسن نگاه می‌کرد و می‌فرمود: این فرزند من سروری است که امیدوارم خداوند به وسیله‌ی او بین دو گروه از مسلمانان صلح برقرار کند[۴]. امام احمدبن حنبل از هاشم بن قاسم از مبارک بن فضاله از حسن بن ابی الحسن از ابوبکره نقل می‌کند که روزی رسول اللّه ﷺ مشغول نماز بود، حسن بن علی ﭭ چند بار می‌آمد و بر پشت آن حضرت سوار می‌شد، مردم به ایشان گفتند: با این بچّه رفتاری دارید که ندیده‌ایم با دیگران چنین رفتار کنید؟ آن حضرت در جواب فرمود: «این فرزندم آقایی است که خداوند به وسیله‌ی او بین دو گروه از مسلمانان صلح و آشتی برقرار خواهد کرد»[۵]. در روایتی دیگر آمده که آن حضرت فرمودند: «امیدوارم خداوند

۱- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۳۹.

۲- همان منبع.

۳- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۳۹ـ۳۷.

۴- بخاری، الجامع الصحیح، کتاب الفتن.

۵- ابن حجر، الإصابة فی تمییز الصحابة، ج ۱، ص ۲۳۰.

او را طول عمر عنایت کند تا بین دو گروه بزرگ از مسلمانان صلح ایجاد کند»، گروهی از صحابه این حدیث را روایت کرده‌اند[۱]. ابن عبّاس می‌گوید:

«روزی حضرت رسول ﷺ حسن بن علی رضی الله عنهما را بر دوش خود گرفته بود، مردی گفت: چه سواری خوبی داری ای پسر! پیامبر فرمود: آری سوار هم چه سوار خوبی است»![۲] این نکته نیز قابل ذکر است که حسن و حسین رضی الله عنهما از سلحشوران بزرگ اسلام بودند.

نُعیم می‌گوید:

ابوهریره رضی الله عنه به من گفت: هرگاه حسن را می‌بینم اشک از چشمانم جاری می‌گردد؛ زیرا روزی حسن با سرعت می‌دوید تا در دامان پیامبر نشست و محاسن پیامبر را گرفت و در دهان آن حضرت داخل کرد و رسول اللّه ﷺ دهانش را باز کرد و سپس بر دهان حسن بوسه زد و فرمود: «خدایا! من این پسر را دوست دارم، تو نیز او را دوست بدار! سه بار این دعا را تکرار کرد»[۳]. ابن عساکر می‌گوید:

«روزی حضرت حسن رضی الله عنه از باغ‌های مدینه می‌گذشت، یک غلام حبشی را دید که نانی در دست دارد و لقمه‌ای خودش می‌خورد و یک لقمه به سگش می‌دهد. به همین ترتیب نان را بین خود و سگ به دو قسمت تقسیم کرد، حضرت حسن رضی الله عنه از او پرسید: چه چیزی موجب شد تا سهم خودت را با سهم سگ مساوی کردی و خودت بیشتر نخوردی؟ گفت: وقتی به چشمان او نگاه می‌کردم خجالت کشیدم که سهم او را کم‌تر کنم، حسن گفت: تو غلام چه کسی هستی؟ گفت: غلام اَبّان بن عثمان، پرسید: این باغ مال کیست؟ گفت: مال ابّان، آنگاه حضرت حسن فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم تا من برمی‌گردم همین جا بمانی، این را گفت و پیش ابّان رفت و آن غلام را به همراه باغ خرید و سپس نزد غلام برگشت و به او گفت: من تو را خریدم. غلام بلند شد و گفت: سرورم! تعهد می‌کنم که از فرمان خدا و رسول و دستور شما اطاعت کنم،

۱- تلمسانی، الجوهرة فی نسب النبی ﷺ وأصحابه العشرة، ج ۲، ص ۲۰۱.

۲- همان منبع، ص ۲۰۳.

۳- اصفهانی، ابونعیم، حلیة الأولیاء،، ج ۱، ص ۳۵.

حضرت حسن فرمود: باغ را هم خریدم، اینک تو به خاطر رضای خدا آزادی و این باغ را هم به تو بخشیدم[۱].

اهمیت و تأثیر روانی پیشگویی پیامبرﷺ در حقّ حسنؓ

خبر دادن پیامبر ﷺ از این که حضرت حسنؓ روزی بین دو فرقه‌ی بزرگ از مسلمانان صلح ایجاد می‌کند، تنها یک خبر و پیشگویی محض نبود که حسنؓ و مسلمانان آن را بشنوند و مانند سایر پیشگویی‌ها آن را باور کنند بلکه برای حضرت حسنؓ یک راهنمایی و برنامه‌ی زندگی و خط سیری بود که در مسیر زندگی، آن را سرلوحه‌ی جهت‌گیری‌ها و گرایش‌ها و تصرّفات خود قرار دهد. حتما این جمله در اعماق قلبش فرود آمده و بر تمام وجودش مستولی گشته و با خون و گوشتش در آمیخته بوده و آن را یک سفارش و وصیت از جانب پیامبرﷺ تلقی کرده است. به یقین چون این جمله را از رسول اکرمﷺ ـ که هم پیامبر و هم پدر بزرگ او بود ـ شنیده و دانسته است که همین عامل، موجب شده تا پیامبرﷺ این همه با او محبّت و احترام داشته باشد و چون آثار خوشحالی را در چهره‌ی پیامبر ﷺ و نور امید را در چشمان ایشان مشاهده کرده است، لابُدّ به این پیشگویی به عنوان نمونه‌ی کامل و آرمان بزرگ زندگی‌اش، محکم چنگ زده است.

آری، تأثیر این پیشگویی در تمام مراحل زندگی وی ظاهر و نمایان بوده است، حتی در گفت و گو با پدر بزرگوارش که از موهبت‌ها و امتیازهای منحصر به فرد برخوردار بود و به عنوان یک فرزند نیک که از آداب فرزندی و شایستگی‌های پدر بزرگوارش آگاهی داشت، وی را از دل و جان دوست می‌داشت و مورد احترام قرار می‌داد، آری! به این پدر بزرگوار و محبوب (پس از شهادت حضرت عثمانؓ) پیشنهاد می‌کند که از مدینه خارج شود و از مردم کناره‌گیری کند تا عرب سر عقل آیند و خود به سراغ او بروند. روایت شده است که به او گفت: «اگر در هر نقطه‌ای خود را مخفی کنی آخر تو را پیدا کرده و با تو بیعت خواهند کرد، بدون این که خودت را برای بیعت عرضه کنی.» همچنین هنگامی که حضرت علیؓ عازم جنگ با شامیان بود و از مدینه به

۱- ابن‌عساکر، تهذیب تاریخ دمشق الکبیر، ج ۴، ص ۲۱۸ ـ ۲۱۷، چاپ دوم، ۱۳۹۹ هـ. ق / ۱۹۷۹ م. دارالمسیره.

قصد جنگ خارج شد، حسن رضي الله عنه نزد او رفت و چنین گفت: «پدرم! از این تصمیم خود منصرف شو؛ زیرا این عمل موجب ریختن خون مسلمانان و ایجاد اختلاف بین آن‌ها خواهد شد»[1]. ظاهر است فرزندی که با پدر خود این گونه سخن می‌گوید، پیشگویی و دعای پیامبر صلی الله علیه و سلم در وجود او تأثیر کرده است.

اما حضرت علی رضي الله عنه پیشنهاد حسن رضي الله عنه را نپذیرفت؛ زیرا او نمی‌توانست بی‌تفاوت باشد و به تکلیف شرعی خود عمل نکند؛ چون او موظّف بود که امر به معروف و نهی از منکر کند و بکوشد تا آب را به جوی بازگرداند و حق را به حقدار بدهد. هر کس نظرگاهی دارد که بدان سو رو می آورد؛ ﴿وَلِكُلٍّ وِجۡهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَاۖ﴾ [البقرة: ۱۴۸].

خلافت حضرت حسن رضي الله عنه و صلح با معاویه رضي الله عنه

هنگامی که حضرت علی رضي الله عنه به دست ابن ملجم ضربت خورد، مردم به او گفتند: ای امیر مؤمنان! آیا کسی را برای خلافت تعیین نمی‌کنی؟ گفت: نه، همانطور که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم شما را به خودتان واگذاشت (و جانشینی تعیین نکرد) من نیز شما را به خود وامی‌گذارم، اگر خدا به شما اراده‌ی خیری داشته باشد، شما را به انتخاب بهترین شما متّفق می‌گرداند، همان طور که بعد از رسول الله بر بهترینتان متّفق گردانید[2]. اما مردم کوفه در همان روز که علی رضي الله عنه مورد ضربت قرار گرفت با حسن رضي الله عنه بیعت کردند؛ یعنی در روز جمعه هفدهم رمضان سال چهلم هجری[3]. حافظ ابن کثیر می‌گوید:

«چون علی رضي الله عنه در گذشت (و با حسن رضي الله عنه بیعت شد)، قیس بن سعد بن عباده به حضرت حسن رضي الله عنه پیشنهاد و اصرار کرد که با اهل شام بجنگند، حضرت حسن رضي الله عنه اراده نداشت که با کسی بجنگد، اما با اصرار، او را وادار کردند. جمعیت بسیار بزرگ و بی‌سابقه‌ای گرد آمدند، آنگاه حضرت حسن رضي الله عنه قیس بن عباده را به فرماندهی دوازده هزار سرباز منصوب کرد و پیش فرستاد. سپس خود نیز با باقی‌مانده‌ی لشکر به دنبال

۱- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۷، ص ۲۳۰ ـ ۲۲۹.

۲- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۴ و مروج الذهب، مسعودی.

۳- همان منبع.

او به قصد جنگ با معاویه رضی الله عنه و اهل شام حرکت کرد، وقتی از مدائن گذشت، توقف کرد و مقدمة الجیش را جلوی خود قرار داد.

در همین هنگام که او خارج از مدائن اردو زده بود، ناگاه کسی ندا در داد که قیس بن عباده کشته شد، با شنیدن این خبر لشکریان به جان هم افتادند و وسایل یکدیگر را به غارت بردند، حتّی خیمه‌ی حضرت حسن رضی الله عنه و اثاث او را نیز به یغما بردند و فرشی را که روی آن نشسته بود از زیر پایش بیرون آوردند و با خنجر به او زخم زدند، ولی سطحی بود. لذا به شدّت از آنان متنفر شد و با حالت مجروحی بر اسب خود سوار شد و در کاخ سفید مدائن فرود آمد. هنگامی که لشکریان به قصر استقرار یافتند، مختار بن ابی عبید (قَبَّحَهُ اللهّ) به عمویش، سعد بن مسعود که استاندار مدائن بود گفت: آیا می‌خواهی به ثروت و عزّت دست‌یابی؟ گفت: چگونه؟ مختار گفت: حسن بن علی را دستگیر کن و نزد امیر معاویه بفرست، سعد گفت: خدا تو را رسوا کند! این چه سخن زشتی است که می‌گویی، آیا به فرزند دختر رسول اللّه صلی الله علیه و سلم خیانت کنم؟»[۱] ابن کثیر می‌گوید:

«اهل عراق حسن بن علی رضی الله عنهما را برگزیدند تا به وسیله‌ی او با اهل شام بجنگند، اما به هدف خود نرسیدند، و در این باره خودشان مقصر بودند؛ زیرا نظرات متفاوتی داشتند و از رهبران خود اطاعت نمی‌کردند. اگر می‌فهمیدند که خداوند چه نعمت بزرگی به آنان داده و به شرف افتخار بیعت با سبطِ رسول اللّه صلی الله علیه و سلم و سرور مؤمنان و یکی از دانشمندان صحابه نایل آمده‌اند، قدر آن را می‌دانستند»[۲]. حضرت حسن رضی الله عنه وقتی دید که لشکرش پراکنده شده است، از آنان بیزار و مأیوس شد و نامه‌ای به معاویه بن ابی‌سفیان رضی الله عنه ـ که با سپاهی از شام خارج شده و به «مَسکن»[۳] رسیده بود ـ نوشت. در این نامه پیشنهاد صلح داده و شرایطی ذکر کرده بود که اگر او قبول کند، از امارت دست‌بردار شود و آن را به معاویه بسپارد، تا بدین وسیله از ریختن خون

۱- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۸، ص ۱۴.

۲- همان منبع، ج ۸، ص ۱۶.

۳- مَسکن: محلی است نزدیک اوانا بر ساحل رودخانه‌ی دُجیل. (مترجم به نقل از معجم البلدان)

مسلمانان جلوگیری شود. سرانجام با هم به توافق رسیدند و به امارت معاویه رضی الله عنه اتفاق شد[۱]. ابن کثیر می‌گوید:

«رسول اللّه صلی الله علیه و سلم فرموده است: «خلافت بعد از من سی سال خواهد بود، بعد از آن نوبت پادشاهی می‌رسد»، با خلافت حسن بن علی سی سال تکمیل می‌شود؛ زیرا وی در ربیع الاول سال چهل و یک هجری از خلافت کناره‌گیری و با معاویه صلح کرد و از وفات رسول اللّه صلی الله علیه و سلم تا آن روز سی سال کامل گذشته بود»[۲]. حضرت حسن رضی الله عنه بعد از صلح، به تقاضای حضرت معاویه رضی الله عنه خطبه‌ای ایراد فرمود و بعد از ثنای پروردگار و درود بر پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت:

«ای مردم! خدا شما را به وسیله‌ی نخستین ما (حضرت محمّد) هدایت کرد و خون شما را به وسیله‌ی آخرین ما (یعنی خودش) حفظ کرد. این کار (خلافت) مدّتی دارد و دنیا دست به دست می‌گردد. من نمی‌دانم شاید این برای شما آزمایش است و تا مدّتی برخوردار شوید. «وَإِنْ أَدْرى لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَ مَتاعٌ إِلى حينٍ»[۳]. آنگاه ضمن سخن خود گفت: من با امیر معاویه بیعت کرده‌ام، شما نیز مطیع او باشید[۴]. مردی به نام ابوعامر خطاب به حضرت حسن رضی الله عنه گفت: «اَلسّلامُ عَلَيْكَ يا مُذِلَّ الْمُؤْمِنينَ»؛ (سلام بر تو ای خوارکننده مؤمنان!)؛ آن حضرت فرمود: ای ابوعامر! چنین مگو، من مؤمنان را خوار نکردم، اما نخواستم آن‌ها را برای کسب قدرت به کشتن بدهم[۵]. ابن کثیر می‌گوید:

«چون بر بیعت معاویه رضی الله عنه توافق و اجتماع شد، حسن بن علی رضی الله عنهما به اتّفاق برادرش، حسین رضی الله عنه و بقیه‌ی برادران و پسر عمویش، عبداللّه بن جعفر سرزمین عراق را ترک گفتند و به شهر مدینه رفتند. در بین راه ساکنان آبادی‌هایی که طرفدار او بودند او را به خاطر صلح ملامت می‌کردند، اما ایشان با سعه‌ی صدر و بردباری خویش

۱- همان منبع.

۲- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۶.

۳- همان منبع، ج ۸، ص ۱۸.

۴- مسعودی، ترجمه‌ی مروج الذهب، ج ۲، ص ۵، چاپ‌چهارم ۱۳۷۰، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. (مترجم)

۵- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۹.

گفته‌ی آنان را به دل راه نمی‌داد و از این بابت نمی‌رنجید و از کار خود اظهار پشیمانی نمی‌کرد، بلکه بسیار خرسند بود، گرچه برای عدّه‌ای از یاران و خویشان وی ناگوار بود، و تا امروز نیز عدّه‌ای او را ملامت می‌کنند، اما حق این است که باید از این عمل ارزشمند و سنّت او پیروی کرد و او را به خاطر حفظ جان مسلمانان ستود، همان گونه که رسول الله ﷺ او را مورد ستایش قرار داده بود»[۱]. یاران حضرت حسن رضی الله عنه به او می‌گفتند: «یا عار المؤمنین» (ای کسی که باعث ننگ و عار مؤمنان شدی!)، او در جواب می‌گفت: «العارُ خَیْرٌ مِنَ النّارِ» (عار از آتش بهتر است)؛ یعنی این ملامت و نکوهش از سوختن در آتش دوزخ به خاطر ریختن خون مسلمانان بهتر است.

ابوداود طیالسی از زهیربن نفیر حضرمی و او از پدرش نقل می‌کند که گفت:

«به حسن بن علی رضی الله عنهما گفتم: مردم می‌گویند خواهان خلافت هستی؟ حسن فرمود: سرها و جمجمه‌های عرب در دست من بود، با هر که من صلح می‌کردم آن‌ها هم صلح می‌کردند و با هر که می‌جنگیدم آنان نیز می‌جنگیدند، ولی من خلافت را به خاطر رضای خدا ترک گفتم. آیا اکنون بار دیگر در اطراف حجاز این مسأله را دامن می‌زنم؟[۲] یک بار گفت: ترسیدم از این که روز قیامت هفتاد یا هشتاد هزار نفر یا کمتر و بیشتر در حالی نزد خداوند حاضر شوند که از رگ‌های گردن‌شان خون می‌چکد و همه به پیشگاه خدا شکایت کنند که چرا خون‌شان ریخته شده است؟»[۳]

وفات حضرت حسن رضی الله عنه

حضرت حسن رضی الله عنه مسموم گردید و همین چیز سبب وفاتش شد. عمیر بن اسحاق می‌گوید: من به اتّفاق مردی از قریش، نزد حسن بن علی رضی الله عنهما رفتم، او آخرین ساعات عمر خود را می‌گذرانید، برادرش، حسین رضی الله عنه بر بالینش نشست و گفت: ای برادر! چه کسی تو را مسموم کرده است؟ گفت: می‌خواهی او را بکشی؟ حسین گفت: آری، گفت: اگر مسموم‌کننده‌ی من کسی است که من گمان می‌کنم، پس خدا سخت‌تر و شدیدتر عذاب می‌کند و اگر او نیست، نمی‌خواهم به خاطر من فرد بی‌گناهی کشته

۱- همان منبع.
۲- همان منبع، ج ۸، ص ۴۲.
۳- همان منبع.

شود[۱]. حضور مردم در تشییع جنازه‌ی او به قدری بود که در قبرستان بقیع جای خالی وجود نداشت. واقدی به نقل از ثعلبه بن ابی مالک می‌گوید: در تشییع جنازه‌ی حسن بن علی رضی الله عنهما حاضر بودم، جمعیت تشییع‌کنندگان به قدری زیاد بود که اگر سوزنی انداخته می‌شد بالای سر کسی می‌افتاد[۲]. حضرت حسن رضی الله عنه طبق صحیح‌ترین روایات، در سن چهل و هفت سالگی[۳] در پنجم ماه ربیع الاوّل سال پنجاه هجری دار فانی را وداع گفت. ابوجعفر می‌گوید: به مناسبت رحلت حضرت حسن رضی الله عنه تا یک هفته بازارها تعطیل بود[۴]. حسن رضی الله عنه پس از شهادت علی رضی الله عنه در ماه رمضان سال چهلم هجری خلیفه‌ی مسلمانان شد و با امیر معاویه رضی الله عنه در ماه ربیع الاوّل سال چهل و یک صلح نمود. سال صلح او با معاویه «عام الجماعة» نامیده می‌شود. خلافت او شش ماه بود و با همین شش ماه دوره‌ی سی ساله‌ی خلافت (نبوی) به پایان رسید[۵].

موضعِ صحیح حضرت حسن رضی الله عنه

صلح حضرت حسن رضی الله عنه با معاویه رضی الله عنه و واگذاری خلافت به او بسیار به موقع و به جا بود، همان گونه که موضعگیری حسین رضی الله عنه در برابر یزید، صحیح و به جا بود؛ زیرا محیط، اوضاع و شرایط و زمان و مکانی که حوادث پیش می‌آید، دارای درجه‌ی حرارت و دمای خاصّی هستند که طبقِ همان درجه باید موضعی انتخاب کرد و عکس‌العملی نشان داد، در هر جا ودر هر حال نمی‌توان یک روش را اعمال کرد. همه می‌دانند که بینِ حضرت معاویه رضی الله عنه و فرزندش یزید، از نظر سیره و اخلاق و از نظر رابطه و مصاحبت با پیامبر و از نظر نقش آن‌ها در اسلام، از زمین تا آسمان تفاوت بود.

ادامه‌ی جنگ با معاویه رضی الله عنه و مقاومت در برابر او نتیجه‌ای جز خونریزی و ایجاد هرج و مرج در جامعه‌ی نوپای اسلامی که از یک طرف با اختلافات داخلی و از سوی

۱- همان منبع.

۲- ابن حجر، الإصابة فی تمییز الصحابة، ج ۱، ص ۳۳۱.

۳- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۸، ص ۴۴.

۴- ابن سعد، الطبقات الکبری. حاکم در «مستدرک» نیز این مطلب را آورده است.

۵- تلمسانی، الجوهرة، ص ۲۰۴.

دیگر با خطرات خارجی مواجه بود، نداشت؛ آن هم با لشکری بی‌ثبات که با اندک بهانه‌ای می‌شورید و خیانت می‌ورزید. حضرت حسن‌ﷺ بیش از هر کسی به طبیعت و نهاد این لشکر عراقی که مدّعی یاری او و پیش از او مدّعی یاری پدرش بودند، آشنایی داشت و به خوبی می‌دانست که چگونه پدرش را تنها گذاشتند و به جای استقامت و پایمردی فرار را برقرار ترجیح دادند و به وسیله‌ی آرای گوناگون و سرپیچی از فرمان او دل حضرت علی‌ﷺ را خون کردند و ناچار حضرت علی‌ﷺ در خطبه‌ها و سخنان خود به نکوهش و سرزنش آن‌ها پرداخت[۱].

حسین بن علیﷺ

حسین بن علیﷺ در پنجم شعبان سال چهارم هجری متولّد شد، رسول اللّه ﷺ او را تحنیک کرد[۲] و برایش دعا فرمود و نامش را حسین گذاشت. همان طور که گفتیم چهره‌ی حضرت حسن‌ﷺ با چهره‌ی رسول اللّه ﷺ مشابه بود و بدن حضرت حسین‌ﷺ با بدن رسول اللّه ﷺ شباهت داشت[۳]. حسین‌ﷺ هنگام وفات رسول اکرمﷺ حدود شش سال و نیم عمر داشت؛ زیرا او در ماه شعبان سال چهارم هجری به دنیا آمد و رحلت رسول اکرمﷺ در ماه ربیع الاوّل سال یازدهم هجری واقع شد.

ابوایوب انصاری‌ﷺ می‌گوید: روزی نزد رسول اللّه ﷺ رفتم، دیدم که حسن و حسینﷺ بر سینه‌ی رسول اللّه ﷺ بازی می‌کنند، گفتم: یا رسول اللّه! این‌ها را دوست داری؟ فرمود: چرا دوست نداشته باشم، این‌ها دو ریحانه (موجب راحت و شادمانی) من در دنیا هستند[۴]. حارث از علی (به طور مرفوع) روایت کرده است که پیامبر اسلامﷺ فرمود: «حسن و حسین سرور جوانان بهشت هستند»[۵]. یزید بن ابی زیاد می‌گوید: یک بار رسول خداﷺ صدای گریه‌ی حسین را شنید، به مادرش (فاطمه)

۱- نمونه‌ای از خطبه‌های شگفت حضرت علی‌ﷺ در این مورد، در بخش‌های پیشین گذشت.

۲- تحنیک عبارت است از نرم کردن خرمآیا شیرینی و مالیدن آن به کام نوزاد، به عبارت دیگر گرفتن کام طفل. (مترجم)

۳- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۵۰ ـ ۱۴۹.

۴- روایت طبرانی در معجم.

۵- همان منبع.

گفت: آیا نمی‌دانی که گریه‌ی او مرا ناراحت می‌کند؟[۱] حضرت حسین رضی الله عنه در سپاهی که در سال پنجاه و یک به فرماندهی یزیدبن معاویه به سوی قسطنطنیه اعزام شد، شرکت داشت[۲]. حضرت حسین رضی الله عنه بسیار نمازگزار و روزه‌دار بود، ایشان بیست بار پیاده به زیارت خانه‌ی خدا رفتند[۳]. حسین رضی الله عنه بسیار متواضع بود، روزی بر جماعتی از فقرا که پاره نان‌هایی بر زمین گذاشته بودند و می‌خوردند گذشت و در حالی که بر مرکبی سوار بود به آن‌ها سلام گفت، آنان به او گفتند: ای پسر رسول خدا! بفرمایید! حسین از مرکب خویش فرود آمد و گفت: «إِنَّ اللهَ لا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ» «خدا مستکبران را دوست ندارد»، آنگاه نشست و با آن‌ها مشغول خوردن شد و سپس گفت: شما مرا دعوت کردید، من هم اجابت نمودم، اکنون من شما را برای صرف غذا به خانه‌ی خود دعوت می‌کنم، آن‌ها دعوت او را پذیرفتند و به منزل وی رفتند[۴]. ابن عُیینَه از عبداللّه بن ابی زید نقل می‌کند که گفت: حسین بن علی را زمانی دیدم که موی سر و محاسنش سیاه بود، جز چند تار از محاسنش که سفید بود. عمرو بن عطاء می‌گوید: حسین را دیدم که مویش را با رنگ مو (وسمه) سیاه کرده بود و موی سر و محاسنش بسیار سیاه بود[۵].

حکومت یزید

امیر معاویه رضی الله عنه، حسن بن علی رضی الله عنهما را ولیعهد و جانشین بعد از خود قرار داده بود، بعضی از کارگزارانش جانشینی یزید را مطرح کردند، اما وی در این باره متردّد بود، تا این که حسن بن علی رضی الله عنهما از دنیا رفت، آنگاه تصمیمش قطعی گردید و بنا به محبّتی که با او داشت او را اهل ولایت می‌دانست. یک بار به عبداللّه بن عمر رضی الله عنهما گفت: از آن

۱- همان منبع.

۲- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۵۱. خلیفه بن خیاط (متوفی ۲۴۰ هـ. ق.) که استاد امام بخاری است، نام حضرت حسین رضی الله عنه را جزو کسانی که در جنگ قسطنطنیه به فرماندهی یزید شرکت داشتند، ذکر نکرده است و این جنگ را در اخبار سال پنجاه آورده است.

۳- تلمسانی، الجوهرة، ص ۲۱۳.

۴- همان منبع، ج ۲، ص ۲۱۴ ـ ۲۱۳.

۵- ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۸۱.

ترسیدم که امّت را بدون فرمانروا رها کنم، مانند گله‌ای که زیر باران بدون چوپان سرگردان است[۱]. روزی که به دست یزید بیعت شد، او سی و چهار ساله بود[۲]. معاویهس در سال ۴۹ هـ. ق. مردم را برای بیعت با یزید فرا خواند، عموم مسلمانان با شناختی که از یزید داشتند، این کار را نمی‌پسندیدند، عده‌ای به یزید گفتند که این کار به صلاح تو نیست، ترک کردن آن بهتر از خواستن آن است. لذا یزید از اراده‌ی خود باز آمد و با پدرش مشورت کرد و هر دو به ترک این امر موافقت کردند[۳]. چون سال ۵۶ هـ. ق. فرا رسید، امیر معاویه بار دیگر سامان دادنِ بیعت یزید را آغاز کرد و به تمام شهرستان‌ها پیام داد؛ در نتیجه، همه بیعت کردند، جز عبدالرحمن بن ابی‌بکر، عبدالّله بن عمر، حسین بن علی، عبدالّله بن زبیر و ابن عبّاس. امیر معاویهس برای ادای عمره عازم مکه شد، بعد از ادای عمره در راه بازگشت وقتی از مدینه می‌گذشت، خطبه‌ای ایراد کرد و همه‌ی این افراد در آنجا حضور داشتند. مردم در حضور آنان با یزید بیعت کردند، اما آن‌ها نه مخالفت کردند و نه موافقت خود را اعلام داشتند؛ زیرا می‌ترسیدند. بدین ترتیب بیعت با یزید در سایر شهرها کامل گردید و از هر جا مردم و گروه‌ها به نزد یزید می‌آمدند[۴].

سیره و اخلاق یزید

طبرانی می‌گوید: «یزید در جوانی اهل شراب بود و به شیوه‌ی جوانان عمل می‌کرد»[۵]. ابن کثیر می‌گوید:

«یزید خصلت‌های خوبی هم داشت؛ مثل سخاوت، بردباری، فصاحت، شعرگویی، شجاعت و حسن تدبیر در کشورداری. از جمال و زیبایی نیز برخوردار بود و خوش برخورد بود، از عیوبش این که دنبال خواسته‌های نفسانی می‌رفت، گاهی بعضی از نمازها را ترک می‌کرد و نمی‌خواند[۶]. بیشترین عیبی که متوجه او شده، شراب‌خواری

۱- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۸۰.

۲- همان منبع، ج ۸، ص ۱۴۶.

۳- همان منبع، ص ۸۰.

۴- همان منبع.

۵- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۲۲۸.

۶- همان منبع، ص ۲۳۰.

و شهوت‌پرستی و ارتکاب بعضی از اعمال ناپسند بود[۱]. یزید را به «زندیق» و ملحد بودن متّهم نکرده‌اند، بلکه فاسق بوده است[۲]. گویند: یزید به موسیقی، باده‌نوشی و شکار، شهرت داشت و به داشتن سگ و غلام علاقه‌مند بود، قوچ و خرس و میمون را به جان هم می‌انداخت و تماشا می‌کرد[۳]. یزید در سال ۲۵ یا ۲۶ یا ۲۷ هجری ـ به اختلاف روایات ـ به دنیا آمد و در زمان حیات پدرش برای او بیعت گرفته شد و بعد از وفات پدرش، این بیعت را در رجب سال ۶۰ هجری تجدید و مؤکد کرد[۴]. عمر بن خطاب رضی الله عنه فرمود:

«به پروردگار کعبه سوگند! که می‌دانم عرب چه وقت هلاک می‌شود؛ وقتی که زمامدار آن‌ها کسی باشد که زمان جاهلیت را در نیافته و در اسلام نیز رسوخ و امتیازی نداشته باشد»[۵]. ولایت یزید ـ که سیره‌اش ذکر شد ـ حادثه‌ای بود که در عصر اول اسلام و عصری که متصل با دوره‌ی خلافت راشده بود، قابل تحمل نبود، در آن وقت هنوز بزرگانی از صحابه و تابعین در قید حیات بودند و در میان آنان کسانی بودند که به خلافت و رهبری مسلمانان سزاوارتر بودند و بهتر می‌توانستند اهداف و آرمان‌های اسلامی را که قرآن بیان فرموده و مقصود تشکیل خلافت هستند تحقق بخشند. بنابراین طبیعی بود که نسبت به این امر، بیش از زمان‌های بعدی حساسیت نشان داده شود. اگر این امر در دوره‌های بعدی به وقوع می‌پیوست تا این حد حساسیت و واکنش نشان داده نمی‌شد، چنان که در زمان‌های بعدی (عصر اموی و عباسی) در عمل ثابت شد.

۱- همان منبع، ص ۲۳۲.

۲- همان منبع، ص ۲۳۲. محققان برآنند که این سیره و اخلاق یزید مربوط به زمان حکومت اوست، ولی در زمان حیات پدرش به فسق و فجور معروف نبود. (ر.ک: «معاویه و حقایق تاریخی»، اثر علامه محمّد تقی عثمانی) (مترجم)

۳- همان منبع، ص ۲۳۵.

۴- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۲۲۶. وفات معاویه به اتفاق مورّخان در رجب سال ۶۰ هجری در دمشق پیش آمد و عمرش ۷۸ سال و بنا به قولی متجاوز از هشتاد سال بود. البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۴۳.

۵- البداية والنهاية، ج ۸، ص ۲۳۲.

فاجعه‌ی کربلا

اگر راهی برای صرف نظر کردن از این حادثه‌ی دلخراش وجود داشت؛ حادثه‌ای که سر هر مسلمان را از شرم پایین می‌آورد و پیشانی‌اش را عرق‌آلود می‌کند، ما اصلاً آن را بازگو نمی‌کردیم؛ اما تاریخ همگام با حوادث تلخ و شیرین به سیر خود ادامه می‌دهد و مورّخ به منظور ثبت وقایع و اتمام سخن خود مجبور است برخلاف خواست قلبی خود به شرح این گونه فاجعه‌ها بپردازد. اینک با پوزش از دل و وجدان خودم و با عرض معذرت به خوانندگان غیوری که فضیلت اهل بیت و خاندان نبوت را می‌شناسند، به بیان این حادثه می‌پردازیم:

حضرت حسین رضي الله عنه، از بیعت با یزید خودداری کرد و بر این امر اصرار ورزید و در شهر جدّ بزرگوارش ماند. یزید و کارگزارانش، امتناع وی را بیش از انکار عبداللّه بن عمر، عبدالرحمن بن ابی‌بکر و عبداللّه بن زبیر و دیگران اهمیت دادند؛ زیرا از قرابت او با رسول اللّه صلى الله عليه وسلم و تأثیر این قرابت آگاهی داشتند و موضعِ پدرش را در برابر حکومت امیر معاویه پیش نظر داشتند؛ اما باز هم حضرت حسین رضي الله عنه نرمش اختیار نکرد و تسلیم نشد و از موضعی که با بصیرت و اطمینان انتخاب کرده بود منحرف نگشت.

دعوت اهل عراق از حسین رضي الله عنه و فرستادن مسلم به کوفه

هنگامی که مطالبه‌ی بیعت با یزید شدت گرفت، حضرت حسین رضي الله عنه به مکه پناه برد. عراقیان نامه‌های زیادی به او نوشتند و او را به عراق دعوت کردند و عده‌ای را با حدود ۱۵۰ نامه نزد او فرستادند، آنان می‌گفتند: صدهزار نفر تو را یاری خواهند کرد، هر چه زودتر به سوی ما بشتاب تا به جای یزید به دست تو بیعت کنیم. در آن هنگام حضرت حسین رضي الله عنه پسرعموی خود، مسلم بن عقیل را به کوفه فرستاد تا واقعیت کار را برایش گزارش کند و کار بیعت را برای او سامان دهد و نامه‌ای نیز به عراقیان نوشت و به او سپرد.

مسلم وقتی به کوفه رسید، از او استقبال نموده و به دست او برای خلافت حسین رضي الله عنه بیعت کردند و سوگند خوردند که او را با جان و مال خود یاری خواهند کرد. ابتدا دوازده هزار نفر بیعت کردند که سپس تعدادشان به هیجده هزار نفر رسید. مسلم به حضرت حسین رضي الله عنه نامه نوشت که کار بیعت سامان یافته و زمینه برای آمدن شما فراهم است، لذا خود را به کوفه برسان! حسین رضي الله عنه از مکه به قصد کوفه حرکت کرد. در

این اثنا، یزید، استاندار کوفه، نعمان بن بشیر را بر کنار کرد، به دلیل این که در برابر حسین رضی الله عنه موضعِ ضعیفی اتّخاذ کرده بود و استانداری کوفه و بصره را به عبیداللّه بن زیاد بن سمیه واگذار کرد[۱].

رفتار کوفیان با مسلم

مسلم بن عقیل بر مرکب خود سوار شد و با رمز مخصوص خود که «یا منصور امّت» بود، مردم را به سوی خود فرا خواند. چهار هزار نفر از کوفه گرد او جمع شدند، عبیداللّه بن زیاد سران قبایل را جمع کرد و قصر را به روی مردم بست، وقتی مسلم با سپاهش به درِ قصر رسیدند، هر یک از سران قبایل که قبلاً با عبیداللّه در قصر بودند به اقوام خود اشاره کردند که مسلم را رها کنید و برگردید و آنان را تهدید کردند. از سوی دیگر ابن زیاد گروهی از سربازان خود را بسیج کرد تا در شهر گشت کنند و مردم را از یاری مسلم بازدارند، مردم او را تنها گذاشتند، زنان می‌آمدند و فرزندان و برادران خود را از یاری مسلم منصرف می‌کردند و به خانه باز می‌گرداندند. مردان به برادران و پسران خود می‌گفتند: اگر از او جدا نشوید، فردا که لشکر شام از راه می‌رسد، چه کار می‌کنید؟

بدین ترتیب مردم، مسلم را تنها گذاشته و از اطراف او پراکنده شدند و جز پانصد نفر کسی باقی نماند، سپس به سیصد نفر رسیدند، سپس کمتر شدند تا آنکه بیش از سی نفر نماند. مسلم نماز مغرب را با آن‌ها خواند و عازم دروازه‌های «کنده» شد، در حالی که ده نفر بیشتر با او نبود. سپس این ده نفر هم از دور او پراکنده شدند و خودش تنها ماند، حتی کسی نبود او را راهنمایی کند یا به خانه‌ی خود پناه دهد. تاریکی او را فرا گرفت و او در بین راه سرگردان بود و نمی‌دانست به کجا برود[۲]. داستان بی‌یار و مددکار ماندن مسلم توسط کوفیان، طولانی و دردآور است و این خود دلیل آشکاری است بر این امر که خضوع و کرنش در برابر قدرت و مادیات و کسب جاه و منصب جزء طبیعت بشری و از نقاط ضعف وی به شمار می‌رود، هر چند این عمل با

۱- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۵۲.

۲- همان منبع، ج ۸، ص ۱۵۵ ـ ۱۵۴.

اصول و ارزش‌ها و الگوها تضاد داشته باشد[۱]. سرانجام مسلم به خانه‌ای پناه برد، خانه را محاصره کردند و او را مورد حمله قرار دادند، او نیز شمشیر به کف گرفت و به مبارزه پرداخت، تا سه بار آنان را از خانه بیرون راند، آنگاه از بیرون سنگ پرتاب کردند و خانه را به آتش کشیدند. ناچار از خانه بیرون آمد و به نبرد پرداخت. عبدالرحمن [ابن محمد بن اشعث] صاحب منزل، او را امان داد، مسلم خود را تسلیم کرد، آنان او را بر قاطری سوار کردند و خلع سلاح نمودند، او دیگر قدرتی نداشت، بنابراین به گریه افتاد و دانست که کشته می‌شود[۲].

پیام مسلم به حسین رضی الله عنه

حضرت حسین رضی الله عنه همان روز [که مسلم کشته شد] یا یک روز قبل، از مکه خارج شده بود. مسلم از محمّد بن اشعث خواست که کسی را نزد حسین بفرستند تا به وی بگوید که بازگردد و فریب کوفیان را نخورد؛ زیرا آن‌ها همان یاران پدرش بودند که آرزو می‌کرد با مرگ یا کشته شدن از دستشان رهایی یابد و به او بگوید که اهل کوفه به او دروغ گفته‌اند و به من نیز خیانت کرده‌اند. فرستاده‌ی اشعث، حسین را در محل «زباله» (که مسافت چهار روز راه با کوفه فاصله داشت) ملاقات کرد و پیام مسلم را به او رسانید، اما حسین باور نکرد و گفت: «هر چه خدا بخواهد همان خواهد شد، هر بلایی که بر سر ما بیاید آن را در حقّ خود موجب اجر و پاداش و در حقّ فرمانروایان موجب تباهی می‌شماریم»[۳]. مسلم را پس از دستگیری نزد ابن زیاد بردند، سخنان تند و تیزی بین آن‌ها در گرفت. سپس ابن زیاد فرمان داد تا او را بالای کاخ ببرند، در

۱- باید دانست که این منطقه از عراق که مسلم و حضرت حسین رضی الله عنه در آنجا سر و کار داشتند، تعداد زیادی از جمعیتش را افراد تازه مسلمان، غلامان آزاد شده و عرب‌های قبایل شرق تشکیل می‌داد که هنوز به طور کامل به رنگ اسلامی درن،مده بودند. همچنین بر اثر زندگی در سایه‌ی حکومت آزاد و مرفّه ساسانی، مردم عراق با صفاتی چون قدرت و ثروت پرستی، فرصت‌طلبی و قوم پرستی عادت کرده بودند. این صفات زمانی بیشتر آشکار شد که یک طرف عقیده و اصول و اخلاق قرار داشت و در طرف دیگر، ثروت، جاه و منصب و منافع زودگذر.

۲- گریه‌ی او به خاطر حسین ویارانش بود. رک: البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۵۸، دارالکتب العلمیه بیروت. (مترجم)

۳- البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۵۹.

حالی که او را می‌بردند تکبیر می‌گفت و ستایش و سپاس خدا را به جای می‌آورد و آمرزش می‌خواست. مردی به نام بکیر بن عمران گردنش را زد و سرش را از بالای کاخ به زمین پرتاب کرد و آنگاه پیکرش را به دنبال سرش فرو افکند[۱].

* * *

هنگامی‌که مردم از قصد حسین برای رفتن به کوفه مطّلع شدند، نسبت‌به آینده‌ی‌او نگران شدند و او را از این کار بازداشتند. دوستان و اهل رأی نظر دادند که نباید به عراق برود؛ عبداللّه بن عباس رضی الله عنهما گفت: عراقیان مردمی مکارند، فریب آن‌ها را مخور! تو همین جا بمان و به مردم عراق بنویس که حاکم خود را بیرون کنند، اگر چنین کردند نزد آن‌ها برو! حسین رضی الله عنه گفت: ای پسر عمو! به خدا سوگند! می‌دانم که تو خیرخواه من هستی اما من تصمیم دارم به سوی آن‌ها حرکت کنم. ابن عباس گفت: اگر حتماً می‌روی پس زن و فرزندت را همراه مبر، به خدا! می‌ترسم که تو را نیز مانند عثمان که زن و فرزندش ناظر قتل او بودند، بکشند[۲]. عبداللّه بن عمر رضی الله عنهما نیز به نزد وی رفت و خواست که او را از رفتن به کوفه منصرف کند، چون حسین خودداری ورزید او را در آغوش گرفت و با چشم گریان گفت: «ای کسی که کشته خواهی شد! تو را به خدا می‌سپارم.» عبداللّه بن زبیر نیز او را از رفتن باز داشت، حسین گفت: «خبر پیمان بیعت چهل هزار نفر به من رسیده که همگی سوگند یاد کرده‌اند که مرا یاری خواهند کرد»[۳]. ابوسعید خدری، جابر بن عبداللّه و سعید بن مسیب نیز از او خواستند که به کوفه نرود، اما او نپذیرفت و به راه خود ادامه داد[۴]. حضرت حسین در بین راه، با «فرزدق» (شاعر معروف) ملاقات کرد و احوال مردم عراق را از او پرسید، فرزدق گفت: ای فرزند رسول خدا! دل‌های مردم با توست، ولی شمشیرها علیه توست و پیروزی هم با خداست[۵].

۱- همان منبع، ج ۸، ص ۱۵۷ ـ ۱۵۶.

۲- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۶۰.

۳- همان منبع، ج ۸، ص ۱۶۱.

۴- همان منبع، ج ۸، صص ۱۶۳ - ۱۶۰.

۵- همان، ج ۸ ص ۱۶۷.

حسین بن علی﷜ در راه کوفه

حضرت حسین﷜ همراه با اهل بیت خود و شصت نفر از اهل کوفه که او را همراهی می‌کردند از مکه خارج شد و به سوی کوفه رهسپار شد، در حالی که از سرنوشت مسلم و رویدادهای کوفه آگاهی نداشت. در بین راه (در محلی به نام زدود) از قتل مسلم و هانی بن عروه اطّلاع یافت، آنگاه بارها «إنا للهّ و إنا إلیه راجعون» را می‌خواند. مردم گفتند: حال که چنین است خود را به کشتن مده، فرمود: «زندگی بعد از آن‌ها فایده‌ای ندارد.» وقتی به محل حاجز رسید، گفت: «شیعیان ما دست از یاری ما کشیده‌اند، هر کس دوست دارد از همین جا برگردد و هیچ گونه ملامت و سرزنش نمی‌شود.» با شنیدن این سخن، عده‌ای از همراهانش پراکنده شدند (این‌ها بادیه نشینانی بودند که در بین راه به او پیوسته بودند) و کسی جز یاران او که از مکه با او همراه بودند باقی نماند[(۱)]. ابن زیاد سپاهی به فرماندهی حرّبن یزید تمیمی به سوی حسین فرستاد (حرّ در محلی به نام ذوحم به حضرت حسین﷜ رسید ـ م). حضرت حسین﷜ نماز ظهر را با آنان خواند و هر گروه به جای خود بازگشتند. بعد از ادای نماز عصر، حسین﷜ دو کیسه‌ی انباشته از نامه بیرون آورد و در برابر ایشان بر زمین ریخت و تعدادی از آن‌ها را خواند و سبب آمدن خود را توضیح داد، حرّ گفت: ما از این کسانی نیستیم که برای تو نامه نوشته‌اند،[(ما برای جنگ با شما نیامده‌ایم، فقط مأموریت داریم تا رسیدن به نزد ابن زیاد شما را همراهی کنیم. حضرت حسین﷜ فرمود: مرگ از این کار آسان‌تر است[(۲)].] سپس از حسین﷜ دوری گزید، او نیز با یاران خود به گوشه‌ای رفت. در این هنگام جمعی از مردم کوفه به نزد حسین﷜ آمدند، از آنان احوال مردم آنجا را جویا شد. مجمّع بن عبیداللّه عامری گفت: «سران و بزرگان مردم رشوه‌های بزرگ دریافت کرده‌اند و کیسه‌های شان پر شده است و همگی علیه تو همداستانند، اما بقیه‌ی مردم، دل‌های شان به هوای تو پر می‌زند، ولی فردا

۱- همان، ج ۸، ص ۱۶۹ ـ ۱۶۸.

۲- البدایة والنهایه، ج ۸، ص ۱۲۰۹، چاپ داراحیاء التراث العربی، بیروت، چاپ اول، ۱۹۹۷ م. (مترجم)

شمشیرشان به کشتن تو از نیام بر می‌آید»[۱]. هنگامی که حضرت حسین رضی الله عنه به محل «نینوا» (نزدیک کربلا) رسید، پیک ابن زیاد نامه‌ای برای حرّ آورد که به او فرمان داده بود که حضرت حسین رضی الله عنه را از راه بیابانی، آرام آرام به سوی عراق هدایت کند، تا سپاه او در رسد. روز بعد (دوم محرم سال ۶۱ هـ. ق.) عمر بن سعد با لشکرش از راه رسید، حسین رضی الله عنه به او گفت: من از تو یکی از این سه چیز را می‌خواهم؛ یا مرا بگذار تا از همان راهی که آمده‌ام برگردم، یا اینکه نزد یزید بروم و دست در دست او قرار دهم تا او چه کند، یا اینکه راهم را به سوی تُرک‌ها باز گذار تا با آن‌ها بجنگم و کشته شوم. عمر بن سعد خواسته‌های وی را به اطلاع ابن زیاد رسانید، ابن زیاد خواسته‌ی او را پذیرفت و تصمیم گرفت که او را نزد یزید حاضر کند، اما شَمِربن ذی الجوشن مخالفت کرد و گفت: باید او به فرمان تو تن در دهد، زیاد به عمر بن سعد همین چیز را ابلاغ کرد، حسین رضی الله عنه گفت: «سوگند به خدا که این کار را نخواهم کرد.»

عمربن سعد جنگ با حسین رضی الله عنه را به تأخیر انداخت و وقت گذرانی کرد. زیاد، شَمِربن ذی الجوشن را به سوی او فرستاد و به او گفت: نزد عمر برو، اگر او پیشروی کرد همراه او بجنگ وگرنه گردنش را بزن و خود به جای او فرمانده باش! حدود سی نفر از همراهان ابن سعد که از اعیان کوفه بودند، وقتی دیدند که هیچ یک از خواسته‌های حسین پذیرفته نشد، گفتند: فرزند رسول اللّه صلی الله علیه و سلم سه پیشنهاد عرضه کرد و شما یکی از آن‌ها را هم نپذیرفتید، همراهی با شما جایز نیست. سپس به حسین پیوستند و همراه او جنگیدند[۲].

در میدان کربلا

هنگامی که حضرت حسین رضی الله عنه به کربلا رسید، پرسید: اسم این سرزمین چیست؟ گفتند: کربلا، فرمود: «آری، کرب (غم) و بلا». ابن زیاد به ابن سعد فرمان داد تا آب را به روی حضرت حسین رضی الله عنه ببندند، حضرت حسین رضی الله عنه به یارانش در حالی که شمشیرهای خود را حمایل کرده بودند گفت: آب بردارید و اسب‌های خود و اسب‌های

۱- همان، ج ۸، ص ۱۷۳.

۲- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۸، ص ۱۷۰ با اختصار.

دشمن را سیراب کنید. و نماز ظهر را با آنان خواند[1]. ابن سعد، شَمِر بن ذی الجوشن را به فرماندهی پیاده نظام منصوب کرد، شب پنجشنبه نهم محرم، به حسین و یارانش تاختند. حسین در آن شب به اهل بیتش سفارش‌هایی کرد و برای یارانش خطبه‌ای ایراد نمود و گفت: «شما اختیار دارید بروید و مرا تنها بگذارید؛ زیرا دشمن مرا می‌خواهد.» برادران، پسران و برادرزادگان وی گفتند: «خدا هرگز روزی را نیاورد که پس از تو زنده بمانیم.» فرزندان عقیل گفتند: «خود و اموال و خویشان خود را فدایت خواهیم کرد تا به سرنوشت تو دچار شویم خدا زندگی را پس از تو برای ما تلخ و ناگوار بگرداند!»[2] حضرت حسین رضی الله عنه روز جمعه و بنا به روایتی روز شنبه دهم محرم، نماز صبح را با یاران خود که سی و دو سوار و چهل پیاده بودند، خواند و سپس بر اسب خود سوار شد و قرآن را پیش روی خود قرار داد. پسرش، علی بن حسین (زین العابدین) نیز که ضعیف و بیمار بود، در جنگ شرکت کرد. حسین نزدیک سپاه دشمن رفت و آن‌ها را از نسب، مقام و مرتبت و فضایل خویش آگاه ساخت و گفت: «من فرزند دختر پیامبر شما هستم. به خود آیید و از خویشتن بپرسید که آیا برای شما رواست که فردی چون مرا بکشید؟...»[3] در این هنگام حرّبن یزید ریاحی به اسب خود نهیب زد و به حضرت حسین پیوست و در رکاب او جنگید تا کشته شد.

شمربن ذی‌الجوشن به یاران حسین رضی الله عنه حمله برد، آنان مردانه در برابر او ایستادگی کردند. حسین رضی الله عنه برای آنان دعای خیر می‌کرد و می‌گفت: «خداوند بهترین پاداش پرهیزگاران را به شما عنایت کند!» یاران او تا پای جان جنگیدند، بسیاری از برادران حسین بن علی به شهادت رسیدند. شمر[4] فریاد برآورد که منتظر چه هستید؟ او را بکشید! زرعه بن شریک تمیمی پیش رفت و با شمشیر به شانه‌اش زد، سپس سنان بن

۱- همان منبع، ج ۸، ص ۱۷۶.

۲- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۷۶.

۳- همان منبع، ج ۸، ص ۱۷۹ ـ ۱۷۸.

۴- دکتر جمیل عبدالله المصری می‌گوید: شمر شخصیتی میکاویلی بود و مانند پدرش ذی‌الجوشن طبیعتی آتشین داشت. او برای رسیدن به هدف از هیچ وسیله‌ای دریغ نمی‌کرد و معلوم می‌شود که به کینه‌توزی و سنگدلی معروف بوده است. (أثر أهل الكتاب فی الفتن والحروب، ص ۴۹۰)

انس نخعی او را نخست با نیزه مورد ضربه قرار داد و سپس از اسب فرود آمد و سرش را از تن جدا کرد و به خولی داد.

ابومخنف به نقل از جعفربن محمد می‌گوید:

«پس از شهادت حسین بر بدن او سی و سه زخمِ نیزه و سی و چهار ضربت دیگر یافتیم»[(۱)]. همه‌ی کسانی که با حسین رضي الله عنه در کربلا شهید شدند هفتاد و دو نفر بودند. از محمّدبن حنفیه نقل شده که گفت: «هفده نفر از نسل فاطمه رضي الله عنها با حسین شهید شدند»[(۲)]. حضرت حسین رضي الله عنه روز جمعه دهم محرم سال شصت و یکم هجری به شهادت رسید. در آن هنگام عمر او پنجاه و چهار سال و شش ماه و پانزده روز بود.

در حضور یزید

هشام می‌گوید: «هنگامی که سر حضرت حسین رضي الله عنه به نزد یزید آورده شد، چشمانش پر اشک شد. و گفت: من بدون قتل حسین از شما راضی بودم، خدا پسر سمیه را لعنت کند! به خدا اگر من همراه او بودم او را می‌بخشیدم»[(۳)]. یکی از غلامان آزاد شده‌ی معاویه می‌گوید: چون سر حسین در مقابل یزید گذاشته شد، دیدم که گریه می‌کند و می‌گوید: اگر میان او و ابن زیاد نسب و پیوندی بود، چنین نمی‌کرد[(۴)]. زنان و همراهان بازمانده‌ی حضرت حسین را نزد یزید بردند، یزید با مهربانی پیش آمد و آن‌ها را نزد اهل بیت خود برد و آنان را گرامی داشت و سپس به مدینه فرستاد. روایتی در دست نداریم که یزید، ابن زیاد را توبیخ کند یا از پستش برکنار کند.

۱- البدایة والنهایة، ج ۸، ص ۱۸۸ ـ این امر جای عبرت است که همه‌ی کسانی که در قتل حضرت حسین رضي الله عنه، در جنگ علیه او شرکت داشتند، به‌کیفر اعمال خود رسیدند و کشته شدند. مختار کذاب ـ با وجود گمراهی و انحراف ـ قاتلان حسین را دنبال کرد و به قتل رسانید. خداوند غالب و انتقام گیرنده است.

۲- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۸، ص ۱۸۹.

۳- همان منبع، ص ۱۹۱.

۴- همان منبع، ص ۱۷۱.

واقعه‌ی حرّه و مرگ یزید

واقعه‌ی حرّه در سال شصت و سه رخ داد، این حادثه لکه‌ی ننگی است بر پیشانی تاریخ صدر اسلام. زیرا یزید به مسلم بن عقبه اجازه داد که به مدت سه روز شهر مدینه را مورد هرگونه غارت و تاراج قرار دهد.

ابن کثیر می‌گوید:

«در این سه روز به قدری فساد و خرابکاری در شهر نبوی ایجاد شد که از حد و مرز خارج است. یزید می‌خواست سلطه و قدرت خود را مستحکم کند و بدون منازع و مخالف حکومت کند، اما پوزه‌اش به خاک مالیده شد و خداوند او را ناکام گردانید»[۱].

یزید بعد از آن زیاد زنده نماند و از حکومت بیش از چهار سال بهره نبرد و در چهاردهم ربیع‌الاول سال شصت و چهار قمری در گذشت[۲]. با مرگ یزید، حکومت آل ابوسفیان پایان یافت و به بنی مروان بن حکم منتقل شد[۳] و در میان آن‌ها دست به دست گشت تا آنکه به بنی‌عبّاس رسید. خداوند مالک حکومت‌هاست، اوست که به هر کس بخواهد حکومت می‌بخشد و از هر کس بخواهد حکومت را می‌گیرد. هر کس را بخواهد عزّت می‌دهد و هر کس را بخواهد ذلیل می‌کند.

فاجعه‌ی کربلا از منظر علمای اهل سنّت

امامان و بزرگان اهل سنّت همواره این کار یزید و فرماندهان او مانند عبیداللّه بن زیاد، عمر بن سعد و شَمِربن ذی الجوشن را زشت دانسته‌اند و از آن‌ها اعلام برائت و بیزاری نموده‌اند و به شهادت رساندن ظالمانه‌ی حضرت حسینس و یاران او را کاری

۱- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۲۲۲.

۲- همان منبع، ج ۸، ص ۲۲۶.

۳- بعد از یزید، پسرش، معاویه بن یزید به تخت خلافت نشست. در تاریخ ۱۴ ربیع الاول سال ۶۴ بعد از مرگ پدرش با او بیعت شد. او مردی نیکوکار و عابد بود، اما مدّت خلافتش طول نکشید و در مدّت خلافتش مریض بود و خارج نمی‌شد، در سن بیست و یک سالگی (و به قولی کمتر و بیشتر) از دنیا رفت، بنی‌امیه بعد از او در سوم ذیعقده سال ۶۴ با مروان بن حکم بیعت کردند. مروان در سوم رمضان سال ۶۵ درگذشت و پسرش، عبدالملک بن مروان به جای او نشست. حکومت در میان آل مروان سال‌ها استمرار،فت تا آنکه بنی‌عبّاس از دست آن‌ها ربود و قرن‌ها به حکومت پرداختند؛ «إنّ الأرض للهّ یورثها من یشاء».

بسیار نفرت‌انگیز دانسته و ناراحتی قلبی خویش را اظهار داشته‌اند. در اینجا با رعایت اختصار، نمونه‌هایی آورده می‌شود:

صالح، فرزند امام احمد بن حنبل می‌گوید: به پدرم گفتم: عده‌ای می‌گویند که یزید را دوست دارند. گفت: فرزندم! آیا کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، می‌تواند یزید را دوست داشته باشد؟ گفتم: پس چرا او را لعنت نمی‌کنی؟ گفت: تو کجا دیده‌ای که پدرت کسی را لعنت کند[۱]. شیخ الاسلام ابن تیمیه در گفتگویی با یکی از فرماندهان سپاه مغول به نام «بولایی» هنگامی که در فتنه‌ی بزرگ در دمشق آمده بود، چنین گفت:

«هر کس حسین را کشته یا در قتل وی همکاری داشته یا به قتل او راضی بوده است، لعنت خدا و فرشتگان و انسان‌ها بر او باد! خداوند نه عذاب را از آن‌ها دور می‌کند و نه عوض قبول می‌کند»[۲]. «خداوند حضرت حسین رضی الله عنه را به وسیله‌ی شهادت عزّت بخشید و سرافراز نمود و کسانی را که او را کشتند یا در کشتن او کمک کردند یا بدان راضی بودند، رسوا ساخت. حضرت حسین رضی الله عنه با پیروی از شهدای پیشین اسلام، جان خود را بر کف نهاد. همانا او و برادرش سرور جوانان اهل بهشت هستند. آن‌ها زمانی پرورش یافتند که اسلام دارای عزّت و سیادت بود، لذا آن زحمات و رنج‌هایی که خانواده‌ی آن‌ها در راه هجرت و جهاد و تحمّل آزار و اذیت کفار متحمّل شدند به آن‌ها نرسید، بنابراین خداوندبه وسیله‌ی شهادت، کرامت آن‌ها را تکمیل گردانید و به درجات آن‌ها افزود. قتل او معصیت بسیار بزرگی است و خداوند دستور فرموده است که به هنگام مصیبت صبر پیشه کنید و «إنا للهّ وإنا إليه راجعون» بخوانید؛ آنجا که می‌فرماید:

﴿وَبَشِّرِ ٱلصَّٰبِرِينَ ١٥٥ ٱلَّذِينَ إِذَآ أَصَٰبَتۡهُم مُّصِيبَةٞ قَالُوٓاْ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ ١٥٦ أُوْلَٰٓئِكَ عَلَيۡهِمۡ صَلَوَٰتٞ مِّن رَّبِّهِمۡ وَرَحۡمَةٞۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُهۡتَدُونَ ١٥٧﴾ [البقرة: ۱۵۵-۱۵۷].

«بشارت ده به صابران و استقامت کنندگان، کسانی که هرگاه مصیبتی به آن‌ها رسد، می‌گویند: ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم»[۳]. امام شیخ احمد

۱- فتاوی ابن تیمیه، ج ۴، ص ۴۸۳، چاپ اول ۱۳۸۱ هـ. ق، ریاض.

۲- همان منبع، ج ۴، ص ۴۸۷.

۳- فتاوی ابن تیمیه، ج ۴، ص ۵۱۱.

سرهندی، معروف به مجدّد هزاره‌ی دوّم، متوفی ۱۰۳۴ هـ. ق. در یکی از نامه‌هایش می‌نویسد:

«یزیدِ محروم از سعادت، از زمره‌ی فاسقان به شمار می‌آید، توقّف در لعنت او فقط بنابر اصل مقرّر اهل سنّت است که می‌گویند: نباید به لعن شخص معین مبادرت ورزید، مگر آنکه به یقین معلوم شود که خاتمه‌ی او بر کفر بوده و در حالت کفر از جهان رفته است؛ مانند ابولهب و زنش. این بدان معنی نیست که یزید سزاوار لعنت نمی‌باشد؛ زیرا خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُؤۡذُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ لَعَنَهُمُ ٱللَّهُ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمۡ عَذَابٗا مُّهِينٗا ٥٧﴾ [الأحزاب: ۵۷].

«کسانی که خدا و پیامبرش را مورد آزار و اذیت قرار می‌دهند، خداوند آن‌ها را در دنیا و آخرت از رحمت خود دور و لعن می‌کند»[۱]. محدّث بزرگ، علامه شیخ عبدالحق بخاری دهلوی (متوفی ۱۰۵۲ هـ. ق.) در کتاب «تکمیل الإیمان» می‌نویسد:

«خلاصه این که یزید از نظر ما مبغوض‌ترین و منفورترین فرد است، جرایمی را که این بدبختِ بی‌سعادت در امت اسلام مرتکب شد کسی مرتکب نشده است»[۲]. امام احمدبن عبدالرحیم، معروف به شاه ولی اللّه دهلوی (متوفی ۱۱۷۶) در کتاب معروفش «حجة اللهّ البالغه» در بحث «فِتَن» پیرامون تشریح «دعاة الضلال» (دعوتگران به سوی گمراهی) که در حدیث آمده است، چنین می‌نویسد:

«دعوتگران به سوی گمراهی یکی یزید در شام و دیگری مختار در عراق بودند»[۳].

این بحث را با گفتاری منصفانه از دانشمند و مصلح بزرگ، علامه رشید احمد گنگوهی (متوفی ۱۳۲۳ هـ. ق.) به پایان می‌بریم، ایشان در فتاوای خویش می‌نویسد:

۱- مکتوبات فارسی امام ربانی، ج ۱، مکتوب شماره‌ی ۲۵۱. نیز منتخبات از مکتوبات امام ربانی ص ۱۲۸، چاپ مکتبه ایشیق استانبول ۱۹۷۸ م. بزرگان اسلام بدزبانی و دشنام گویی را برای مسلمان نپسندیده‌اند؛ حضرت علی‌ﷺ در جنگ صفین وقتی شنید که عده‌ای از اصحاب وی به مردم شام فحش می‌دهند، فرمود: من نمی‌پسندم که شما دشنام دهید؛ (إنی أکره لکم أن تکونوا سبّابین) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۷. (مترجم)

۲- دهلوی؛ عبدالحق، تکمیل الإیمان، ص ۷۱، چاپ لکنو ۱۹۰۵ م.

۳- دهلوی؛ ولی اللّه، حجة اللهّ البالغة، ج ۲، ص ۲۱۳، چاپ لاهور پاکستان.

«هر چند اعمال ناشایست یزید موجب لعن هستند، ولی از اخبار و روایات تاریخی و قراین معتبر ثابت نشده که آیا او این اعمال را حلال می‌دانست یا خیر؟ و تا زمانی که چنین امری محقّقا به ثبوت نرسیده باشد نمی‌توان قطعا حکم کرد، پس مدار جواز و عدم جواز لعن [در این موضوع]بر مبنای تاریخ استوار است. بنابراین احتیاط و بهترین راه برای ما سکوت است؛ زیرا اگر لعن جایز باشد در لعنت نکردن هیچ اشکالی وجود ندارد؛ برای این که لعن کردن نه فرض است نه واجب و نه سنت و نه مستحب، بلکه فقط مباح است. اگر کسی که او را لعنت می‌کنیم، مستحق لعنت نباشد، درست نیست که خود را با معصیت آلوده کنیم»(۱).

فعالیت برای تغییر نظام فاسد و ارزش آن

خلافت، بعد از خلفای راشدین ـ متأسّفانه ـ به تدریج به نظام موروثی و خاندانی مبدّل گشت. عرب و مسلمانان، در برابر این نظام، سرتسلیم فرود آوردند، هیچ کس نمی‌توانست در قیام علیه خلیفه‌ی اموی و عباسی امید پیروزی داشته باشد، مگر کسانی که از شرافت نسبی و برتری خانوادگی برخوردار بودند و همچنین از حمایت و پشتیبانی قومی و مردمی بهره‌مند بودند و توان مبارزه با قدرت مستحکم آن‌ها را داشتند. از اینجاست که کلّیه‌ی کسانی که در برابر حکومت اموی و عبّاسی قیام کردند، از اهل بیت پیامبر و از علوی‌ها بودند؛ زیرا امکان پیروزی آن‌ها بیشتر بود و مسلمانان بیشتر به آن‌ها اعتماد و تمایل داشتند و اصلاح طلبان، بهتر با آن‌ها همکاری می‌کردند، لذا کسانی که از اوضاع فاسد روزگار خود به تنگ آمده و از ضایع شدن اموال مسلمانان در خوش‌گذرانی‌های حکام رنج می‌بردند، مبارزان و اصلاح طلبان را یاری نموده و به حمایت آن‌ها کمر بستند.

بعد از قیام حسین بن علی﷬ نواده‌ی او، زیدبن علی بن حسین در برابر هشام بن عبدالملک اموی قیام کرد. وی در سال ۱۲۲ هـ. ق. کشته و به دار آویخته شد. امام ابوحنیفه؛ او را در این قیام حمایت و یاری کرد و ده‌هزار درهم مساعدت نمود(۲). سپس از اولاد حسن بن علی، محمد بن عبداللّه بن حسن بن علی معروف به نفس زکیه، در مدینه و برادرش، ابراهیم در کوفه در برابر منصور عبّاسی قیام کردند.

۱- گنگوهی؛ رشید احمد، فتاوی رشیدیه، ص ۱۹۲، چاپ کراچی، ناشر محمّدعلی دیوان.

۲- مکی؛ احمد، مناقب ابی حنیفة، ج ۱، ص ۵۵.

امام ابوحنیفه و مالک از طرفداران نفس زکیه بودند، امام ابوحنیفه آشکارا او را یاری می‌کرد و با کمک‌های مالی فراوان نیز از او حمایت می‌کرد و به حسن بن قحطبه[۱]، یکی از فرماندهان نظامی ارتش منصور توصیه نمود که با ذوالنفس الزکیه نجنگد، لذا ابن قحطبه از جنگ با او بازآمد و از منصور عذرخواهی کرد. به همین دلیل منصور با امام ابوحنیفه دشمن شد و او را مورد شکنجه و آزار قرار داد تا در زندان جان سپرد.

در تاریخ کامل ابن اثیر آمده است که مردم مدینه از امام مالک بن انس رحمه الله پرسیدند: ما که با ابوجعفر (منصور) بیعت کرده و با او پیمان بسته‌ایم، آیا می‌توانیم پیمان را بشکنیم و محمد ذوالنفس الزکیه را در قیام علیه منصور یاری کنیم؟ امام مالک در پاسخ گفت: «بیعت شما از روی اجبار و اکراه بوده است، بنابر این شما مکلّف به رعایت این پیمان نیستید». آنگاه مردم به یاری محمد شتافتند[۲]. محمّد در ماه رمضان سال ۱۴۵ هـ. ق. در مدینه به شهادت رسید و برادرش، ابراهیم نیز در ذیقعده‌ی همان سال کشته شد.

این فعالیت‌ها به ظاهر ناکام ماند و نتیجه‌ی مطلوب حاصل شد؛ زیرا حکومت‌ها بسیار مقتدر و دارای توان رزمی و ریشه‌ی مستحکم بودند. در تاریخ گذشته و معاصر بسیاری از نهضت‌ها و فعالیت‌ها دیده شده که بر پایه‌ی اخلاص، ایمان، شجاعت و پایمردی استوار بوده و رهبران آن‌ها و نیز پیروان آن‌ها در فداکاری جانی و مالی هیچ گونه کوتاهی نکرده‌اند، اما با این همه باز هم در برابر حکومت‌های منظّم و تا دندان مسلح با شکست مواجه شده‌اند. این امر چیز جدیدی نیست و در نظام آفرینش و قانون طبیعی جهان، شگفتی ندارد. گرچه این فعالیت‌ها از نظر سیاسی و نتیجه‌ی ظاهری به موفقیت نرسید، اما خدمت بزرگی برای اسلام انجام داد؛ زیرا تاریخ اسلام و شرافت و کرامت آن را حفظ کرد. اگر این فعالیت‌ها در ادوار مختلف وجود نمی‌داشت، تاریخ اسلام مجموعه‌ای بود از داستان‌های خودخواهی، زورگویی، تطمیع و تهدید پادشاهان جبّار و سودجو و کرنش آدم‌های درباری و فرصت طلب. این مجاهدانِ قهرمان و مؤمنان از خودگذشته، جان بر کف نهاده و در برابر رژیم‌های فاسد و تطمیع مادی آنان

۱- در بعضی از کتاب‌های تاریخ، حمید بن قحطبه آمده است.

۲- ابن اثیر، الکامل، ج ۵، ص ۲۵۱. مسلّم است که تأیید و پشتیبانی امام ابوحنیفه و امام مالک که دو رهبر بزرگ بودند، اهمیت و ارزش به سزایی داشت و در تاریخ فعالیت‌های انقلابی جایگاه ویژه‌ای دارد.

سر تسلیم فرود نیاوردند و برای نسل‌های آینده الگوهایی درخشان از ایمان و یقین به جای گذاشتند که همواره بر تارک تاریخ نور افشانی می‌کنند و الهام بخش دلاوری اسلامی و قیام علیه فساد و دفاع از اسلام مظلوم و کرامت از دست رفته‌ی آن است.

حقّا که این خود میراث افتخارآمیز و سرمایه‌ی گران‌بهایی است که موجب عزّت اسلام و سربلندی مسلمانان است.

﴿مِّنَ ٱلنِّسَآءِ إِنِ ٱتَّقَيۡتُنَّۚ فَلَا تَخۡضَعۡنَ بِٱلۡقَوۡلِ فَيَطۡمَعَ ٱلَّذِي فِي قَلۡبِهِۦ مَرَضٞ وَقُلۡنَ قَوۡلٗا مَّعۡرُوفٗا ٣٢﴾ [الأحزاب: ۳۲].

«در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهدی که با خدا بستند صادقانه ایستادند؛ بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند) و بعضی دیگر در انتظارند و هرگز تغییر و تبدیل در عهد و پیمان خود راه ندادند»[1].

* * *

۱- اقتباس از کتاب «تاریخ دعوت و اصلاح»، اثر نگارنده، ج ۱، ص ۶۸ ـ ۶۷.

بخش دهم:

آل نبی ﷺ و اولاد علی رضی الله عنه

زندگی و سیره‌ی فرزندان علی رضی الله عنه بعد از حادثه‌ی کربلا ـ غیرت در نسب نبوی ـ بیزاری از مداحی و افراط در محبّت ـ اعتراف به فضایل خلفای سه گانه و دفاع از آن‌ها ـ قهرمانان و مبارزان میدان جهاد ـ نقش آل رسول ﷺ در گسترش اسلام و تربیت و اصلاح جامعه ـ مصلحان و مجاهدان شبه قارّه‌ی هند ـ رهبران و مجاهدان کشورهای عربی.

آل نبی و اولاد علی رضی الله عنه

زندگی و سیره‌ی فرزندان علی رضی الله عنه بعد از حادثه‌ی کربلا

فاجعه‌ی کربلا، با رسوایی‌هایی که برای حکومت وقت و هواداران آن به بار آورد، به پایان رسید و جریان زندگی به حالت عادی خود بازگشت. آل و اولاد حضرت علی رضی الله عنه و فرزندان حسن و حسین، به زندگی الگویی سابق خود ادامه دادند؛ زندگی‌ای که سراسر عفّت و پاکی، اشتغال به عبادت، دل نبستن به دنیا، توجّه به آخرت، خودسازی، بزرگ‌منشی و خیر خواهی برای اسلام و مسلمانان بود، زندگی‌ای که شایسته و سزاواراولاد رسول صلی الله علیه و سلم و جانشینان او بود. این سیره و زندگی، مدرسه‌ی اخلاقی الگویی است که فرزندان هر نسل می‌توانند در آن، اخلاقِ پسندیده، مروّت و سخاوت و نیکی با بدان را بیاموزند.

در این‌جا چند نمونه از دریای بیکران تاریخ می‌آوریم:

حضرت سعید بن مسیب می‌گوید:

«کسی را پرهیزگارتر از علی بن حسین [زین العابدین] ندیدم»[1]. امام زهری می‌گوید:

«هیچ یک از قریشیان را ندیدم که از علی بن حسین رضی الله عنه بهتر باشد. هرگاه نام او برده می‌شد (امام زهری) گریه می‌کرد و می‌گفت: زین‌العابدین! (زینت عبادت‌گزاران)»[2] زین العابدین، هنگام شب کیسه‌های نان را بر پشت خود می‌گذاشت و به مستمندان صدقه می‌داد[3]. جریر می‌گوید:

«هنگامی که او رحلت کرد، دیدند که آثار کیسه‌هایی که بر دوش می‌گذاشت و به خانه‌های مستمندان می‌رسانید، بر پشت او نمایان است»[4]. شیبه می‌گوید: «پس از

۱- اصفهانی؛ ابونعیم، حلیة الأولیاء و طبقات الأصفیاء، ج ۳، ص ۱۴۱.

۲- همان، ج ۳، ص ۱۳۵.

۳- همان منبع، ج ۳، ص ۱۳۶.

۴- همان منبع.

وفات علی بن حسین معلوم شد که او در زندگی خود مراقبت و سرپرستی مخارج یکصد خانوار از مردم مدینه را به عهده داشته است.»

محمد بن اسحاق می‌گوید: «بسیاری از مردم مدینه طوری زندگی می‌کردند که نمی‌دانستند مخارج زندگیشان از کجا فراهم می‌شود، وقتی که علی بن حسین درگذشت، آنچه شبانه به در خانه‌هایشان می‌رسید قطع شد»[۱]. او در شبانه روز هزار رکعت نماز می‌خواند (و طوری خسته می‌شد که) هرگاه باد تندی می‌وزید بی‌هوش می‌شد و بر زمین می‌افتاد[۲]. عبدالغفّار بن قاسم می‌گوید: روزی زین‌العابدینؓ از مسجد خارج شد، شخصی او را دشنام داد، خدمتکاران و همراهان او خواستند آن شخص را مورد حمله قرار دهند، اما زین‌العابدین آن‌ها را بازداشت و به آن مرد گفت: «عیوب ما بیش از آن است که تو می‌دانی.» سپس به او گفت: آیا به کمک و مساعدت ما نیاز داری؟ مرد شرمنده شد، آنگاه زین‌العابدین عبای خود را بر دوش او انداخت و یک هزار درهم به او بخشید. از آن پس آن مرد می‌گفت: گواهی می‌دهم که از اولاد رسول هستی[۳]. یک بار زین‌العابدین مهمان داشت، به خدمتگزار گفت که زود از مهمانان پذیرایی کند، غلام با عجله سیخ کبابی را که در تنور گذاشته بود برداشت و از پلّه‌ها بالا رفت، در این هنگام سیخ از دستش رها شد و بالای سر یکی از کودکان زین‌العابدین افتاد و بر اثر ضربه‌ای که بر سرش وارد آمده بود جان داد، زین‌العابدین نخست آن غلام را آزاد کرد و به او گفت: تو قصدی نداشتی، بعد از آن به مراسم کفن و تشییع جنازه‌ی فرزندش مشغول شد[۴]. زین‌العابدین در سال سی و هشت هجری به دنیا آمد. مادرش، سلافه معروف به شهربانو (دختر یزدگرد، آخرین پادشاه ایران) بود. ایشان در سال ۹۴ هـ. ق. در شهر مدینه دار فانی را وداع گفت و در کنار قبر عمویش، حسن بن علیؓ مدفون گردید[۵]. نسل حضرت حسینؓ، فقط از زین‌العابدین

۱- همان منبع.

۲- ابن جوزی، صفة الصفوة، ج ۲، ص ۵۶.

۳- همان منبع.

۴- صفة الصفوة، ابن جوزی، ج ۲، ص ۵۶.

۵- برای اطّلاع بیشتر از زندگی و مناقب زین‌العابدین به البداية والنهاية، ج ۹، ص ۱۱۵ ـ ۱۰۳ مراجعه شود.

تداوم یافت. فرزندش، محمد باقر و فرزند او، جعفر صادق و فرزند او، موسی بن جعفر (موسی کاظم) و فرزندش، علی الرضا همگی در بردباری، سخاوت، پاک‌دامنی، بزرگ منشی و کرامت نفس مانند پدران و اجداد خود اسوه و نمونه بودند.

عمرو بن مقدام می‌گفت: هرگاه ابوجعفر محمّدباقر را می‌بینم، یقین می‌کنم که او از نسل و خاندان نبوّت است[۱]. اما فرزندش، جعفر (صادق) بن محمّد؛ وی به عبادت خدا و یاد او اشتغال داشت و گوشه‌نشینی و بی‌رغبتی به دنیا و منصب دنیوی را بر ریاست و حکومت ترجیح می‌داد[۲]. امام مالک در شرح احوال او می‌گوید: من همواره نزد جعفر بن محمّد رفت و آمد داشتم، مردی خوش‌برخورد و خنده‌رو بود، هرگاه نام پیامبر ﷺ برده می‌شد چهره‌اش برافروخته می‌شد، هربار که پیش او می‌رفتم وی را در یکی از سه حال می‌دیدم؛ یا نماز می‌خواند، یا روزه دار بود و یا قرآن تلاوت می‌کرد. هیچ گاه ندیدم که بدون طهارت روایتی از پیامبر ﷺ نقل کند. سخن بیهوده نمی‌گفت و از عابدان و زاهدان خدا ترس و متّقی بود[۳]. موسی بن جعفر بن محمد بن علی (موسی کاظم) مردی سخی و بردبار بود. اگر اطّلاع می‌یافت که کسی در حق او بدی می‌کند، برایش مبلغی پول می‌فرستاد، چه بسا که این مبلغ هزار دینار بود[۴]، بسته‌های ۴۰۰ یا ۳۰۰ یا ۲۰۰ دیناری درست می‌کرد و بین فقرای مدینه تقسیم می‌نمود. مأمون، ابوالحسن علی الرضا بن موسی الکاظم بن جعفر صادق را به ولیعهدی خود منصوب کرد. او در سال ۱۵۳ متولد و در آخرین روز صفر سال ۲۰۲ هـ. ق. دار فانی را وداع گفت. نماز جنازه‌اش به امامت مأمون خوانده شد و مأمون او را کنار قبر پدرش، هارون الرشید در شهر طوس، (مشهد کنونی) دفن کرد.

اولاد حضرت حسن بن علی نیز چنین بودند. ابن عساکر شرح زندگانی حسن بن حسن بن علی معروف به حسن مثنّی را بیان کرده و صفاتی را از وی یادآور شده که دلالت بر بزرگی و کرامت او دارند[۵]. اما عبداللّه بن حسن بن علی بن ابی‌طالب

۱- اصفهانی؛ ابونعیم، حلية الأولياء، ج ۲، ص ۱۹۳.

۲- همان منبع.

۳- ابوزهره، الإمام الصادق، ص ۷۷، بیروت.

۴- ابن جوزی، صفة الصفوة، ج ۲، ص ۱۰۳.

۵- ابن عساکر، تهذیب تاریخ دمشق الکبیر، ج ۴، ص ۱۶۹ ـ ۱۶۵، بیروت، ۱۹۷۹ م.

(معروف به عبداللّه محض)[۱]؛ وی یکی از تابعین و محدّثین مدینه بود. واقدی می‌گوید: عبداللّه یکی از عابدان بلندپایه بود، او شرف و جایگاه خاصّی نزد مردم داشت و دارای هیبت و عظمت و قدرت سخنوری بود. مصعب بن عبداللّه می‌گفت: هیچ یک از علما را ندیدم که کسی را بیشتر از عبداللّه بن حسن مورد احترام قرار دهند.

ربیعه پس از این که گفتار عبداللّه را شنیده بود گفت: گواهی می‌دهم که این گفتار، گفتار فرزندان انبیاست. یک بار در مکه، محدّث معروف، ایوب، در جلسه‌ای نشسته بود، شخصی از پشت سر به او سلام گفت: وی کاملاً روی خود را به طرف او گردانید و با صدایی آهسته جواب سلام را گفت، چون دوباره روی خود را به سوی مردم برگردانید، چشم‌هایش پر از اشک بود، پرسیدند: مگر این شخص کیست؟ گفت: فرزند پیامبر، عبداللّه بن حسن[۲]. ابن‌کثیر می‌گوید: علماء برای عبداللّه محض بن حسن مثنّی احترام زیادی قایل بودند و او عابدی گرانمایه بود. یحیی بن معین می‌گوید: عبداللّه مردی راستگو و مورد اعتماد مردم بود. عدّه‌ی زیادی از جمله سفیان ثوری، دراوردی و مالک از او حدیث نقل کرده‌اند. او تقریبا در سال ۱۴۵ هـ. ق. رحلت کرد[۳]. فرزند دیگرش، محمّد که علیه حکومت وقت (عباسی) قیام کرد، مردی بلند همّت و قهرمانی شجاع بود[۴]، بسیار نماز می‌خواند و روزه می‌گرفت و به لقب مهدی و النفس الزّکیه خوانده می‌شد[۵]. خصوصیات اخلاقی و صفات ویژه‌ی اهل بیت و بنی‌هاشم در او نیز نمایان بود؛ از قبیل جوانمردی و مهربانی، گذشت و انتقام نگرفتن. هنگامی که با لشکر منصور به نبرد پرداخت و به مرگ خود یقین نمود، دفتری را که اسامی هواداران و کسانی که با او بیعت کرده بودند در آن نوشته بود، در آتش سوخت، تا بعد از مرگ او آن‌ها به جرم یاری با او مورد شکنجه و آزار کارگزارانِ حکومت قرار نگیرند[۶].

۱- محض به این خاطر گفته می‌شود که نسبش از جانب پدر و مادر هاشمی علوی خالص بود؛ زیرا پدرش، حسن (مثنی) بن حسن بن علی و مادرش، فاطمه‌ی صغری، دختر حسین بن علی بود.

۲- تاریخ ابن عساکر، تهذیب تاریخ دمشق الکبیر، ج ۴، ص ۳۶۶ ـ ۳۵۷.

۳- ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۹، ص ۴۲.

۴- همان، ج ۱۰، ص ۹۵.

۵- ابن اثیر، الکامل، ج ۵، ص ۵۵۳.

۶- همان منبع، ج ۵، ص ۵۴۸ ـ ۵۴۷.

غیرت در نسب نبوی

خاندان رسول اللّه ﷺ نسبت به نسبی که آن‌ها را با رسول اللّه ﷺ پیوند می‌داد، بسیار غیور و محتاط بودند و این نسب را هرگز در منافع دنیوی به کار نمی‌بردند، آن گونه که فرزندان رهبران مذهبی ادیان و ملل دیگر از این نسب بهره‌برداری می‌کنند و خود را از سایر بشر برتر می‌دانند و پیروان آن‌ها، آنان را مردانی مقدّس می‌شمارند. آنچه در کتاب‌های تاریخ و سیره در مورد استغنا و کرامت نفس اولاد رسول ﷺ آمده است، کاملاً با شیوه‌ی عمل و زندگی رهبران دینی مذاهب و ملل دیگر (از قبیل برهمایی، مسیحی و ...) متفاوت است؛ زیرا آن‌ها قایل به نوعی قداست و برتری نسبی از طریق آفرینش برای خود هستند و این گروه نیازی به کسب معاش و کوشش برای فراهم آوردن لوازم زندگی احساس نمی‌کنند، بلکه سربار جامعه هستند.

روزی حضرت حسن بن علی رضی الله عنهما برای خرید به بازار رفت، کالایی را قیمت کرد، صاحب مغازه ابتدا نرخ عمومی را گفت، ولی وقتی فهمید که او حسن بن علی، نوه‌ی رسول اللّه ﷺ است به خاطر احترام او قیمت کالا را کم کرد، اما حسن رضی الله عنه قبول نکرد و از خریدن آن کالا صرف‌نظر کرد و گفت: «دوست ندارم در برابر چیز بی‌ارزشی از موقعیت خود و خویشاوندی با رسول اللّه ﷺ سوء استفاده کنم.»

جویریه بن اسماء که خدمتگزار خاص زین العابدین رحمه الله بود می‌گوید: «حضرت زین العابدین از راه قرابت و خویشاوندی با رسول اللّه ﷺ حتی یک درهم سود نبرد»[۱]. وقتی به مسافرت می‌رفت، به صورت ناشناس سفر می‌کرد. علّت این کار را از او پرسیدند، گفت: ناپسند می‌دانم که به خاطر خویشاوندی پیامبر ﷺ بهره‌ای حاصل کنم که (به علت مسافرت) نتوانم آن را جبران کنم[۲]. همچنین نسبت به علی‌الرضا بن موسی کاظم نیز روایتی به همین مضمون نقل شده است[۳].

بیزاری از مداحی و افراط در محبّت

این سروران به خاطر انتساب با پیامبر ﷺ فخرفروشی نمی‌کردند و دوست نداشتند

۱- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۹، ص ۱۰۶.

۲- ابن خلکان، وفيات الأعيان، ج ۲، ص ۴۳۴، قاهره، ۱۹۴۸م.

۳- همان منبع.

مانند پیروان ادیان یهودی، مسیحی و برهمایی در محبّت آن‌ها غلو و افراط شود.

یحیی بن سعید می‌گوید: روزی در مجلسی حضرت زین‌العابدین را مورد مدح و ثنا قرار دادند، ایشان خطاب به آنان گفتند: «ما را به خاطر اسلام و خشنودی خدا دوست داشته باشید، اظهار محبت شما به گونه‌ای است که موجب شرمندگی ما شده است»[۱]. همچنین خلف بن حوشب از علی بن حسین (زین العابدین) نقل می‌کند که ایشان فرمودند: «ای مردم عراق! با ما به خاطر اسلام محبت داشته باشید و ما را بیشتر از آنچه حقّ ماست بالا نبرید»[۲]. همچنین از وی نقل شده است که گفت: «هرگاه برای ما اهل بیت، امر خوشحال‌کننده‌ای پیش آید خدا را اطاعت می‌کنیم و هرگاه امر ناگواری رخ دهد باز هم خدا را سپاس می‌گوییم»[۳]. همچنین حسن مثنی بن حسن بن علی به مردی که در مدح او غلو می‌کرد، گفت: «وای بر تو! ما را به خاطر خدا دوست داشته باشید، اگر از خدا اطاعت کردیم ما را دوست بدارید وگرنه، با ما دوستی نکنید. اگر خداوند کسی را به خاطر خویشاوندی با پیامبر ﷺ بدون اطاعت بهره‌ای می‌داد پس پدر و مادرش سزاوارتر بودند. در مورد ما جز حق چیزی نگویید؛ زیرا از این راه زودتر به مقصد خواهید رسید و ما به همین مقدار از شما راضی خواهیم شد»[۴]. اهل بیت بسیار مشتاق وحدت و همبستگی مسلمانان بودند؛ عبداللّه بن مسلم بن بابک معروف به بابکی که یکی از اصحاب زید بن علیِ شهید بود می‌گوید:

«به اتّفاق زید بن علی به سوی مکه حرکت کردیم، چون نصف شب فرا رسید و ستاره‌ی ثریا ظاهر گشت، گفت: ای بابکی! آیا کسی به آن ستاره دسترسی دارد؟ گفتم: خیر، گفت: به خدا سوگند! دوست دارم که دستم به آنجا می‌رسید و از آنجا به زمین پرت می‌شدم و تکه تکه می‌شدم، ولی در عوض، خدا میان امّت محمّد، صلح و آرامش ایجاد می‌نمود»[۵].

۱- اصفهانی؛ ابونعیم، حلیة الأولیاء، ج ۳، ص ۱۳۶.

۲- همان منبع.

۳- همان منبع.

۴- ابن عساکر، ج ۴، ص ۱۶۹ ـ ۱۶۵.

۵- ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، ص ۱۲۹، دارالمعرفة، بیروت.

اعتراف به فضایل خلفای سه گانه و دفاع از آن‌ها

اهل بیت همواره فضیلت و خدمات اسلامی سه خلیفه‌ی راشد را یادآور می‌شدند و معترف به حقّ آن‌ها بر مسلمانان بودند و این مطلب را علنا در مجامع عمومی بیان می‌نمودند. یحیی بن سعید می‌گوید: عدّه‌ای از مردم عراق نزد علی بن حسین (زین العابدین) آمدند و نسبت به ابوبکر و عمر و عثمان کلمات ناشایسته‌ای گفتند، حضرت زین العابدین‌رضی الله عنه به آن‌ها گفت: من گواهی می‌دهم که شما از کسانی نیستید که خداوند در حقّ آن‌ها می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ ١٠﴾ [الحشر: ۱۰].

«کسانی که بعد از مهاجران و انصار آمدند می‌گویند: پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند، بیامرز و در دل‌هایمان حسد و کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده، پروردگارا! تو مهربان و رحیمی.»

آنگاه حضرت زین العابدین‌رضی الله عنه آن‌ها را از نزد خود راند و گفت: خارج شوید، خدا به سزایتان برسد![1] عروة بن عبدالله می‌گوید: از محمّدباقر درباره‌ی تزیین شمشیر پرسیدم، در پاسخ گفت: آراستن شمشیر اشکالی ندارد؛ زیرا ابوبکر صدّیق شمشیرش را با زیور آلات آراسته بود، گفتم: شما نیز او را «صدّیق» می‌گویید؟ با شنیدن این سخن بر آشفت و روبه قبله نشست و گفت: آری، او صدّیق است، هر کس او را «صدّیق» نگوید، خداوند در دنیا و آخرت گفته‌اش را راست نگرداند؛ (فَمَنْ لَمْ يَقُلْ لَهُ الصّديقَ فَلا صَدَقَ اللهّ لَهُ قَوْلاً فِي الدُّنْيا وَالاٰخِرَةِ)[2] مولای جابر جعفی می‌گوید: محمّدباقر هنگامی که با او خداحافظی کردم گفت: «پیغام مرا به اهل کوفه برسان و به آن‌ها بگو هر کس از ابوبکر و عمررضی الله عنهما اظهار برائت کند، من از او بیزارم؛ (أَبْلِغْ أَهْلَ الْكُوفَةِ أَنّي بَرِيءٌ مِمَّنْ تَبَرَّأَ[3] مِنْ أَبي بَكْرٍ وَعُمَرَرضی الله عنهما وَأَرْضاهُما)»[4] محمّد بن اسحاق روایت می‌کند که

۱- ابن جوزی، صفة الصفوة، ج ۲، ص ۵۵.

۲- همان منبع، ج ۲، ص ۱۸۵.

۳- در یک نسخه کلمه‌ی (هزأ) آمده است؛ یعنی کسی که به آن‌ها تمسخر کند.

۴- ابن جوزی، صفة الصفوة، ج ۲، ص ۱۸۵.

محمّد باقر گفت: «هر کس فضیلت ابوبکر و عمرﷺ را نداند، از سنّت چیزی نمی‌داند»[۱]. ابوخالد احمر نقل می‌کند که در مورد ابوبکر و عمرﷺ از عبداللّه محض فرزند حسن مثنّی پرسیدم، در پاسخ گفت: درود و رحمت خدا بر آن‌ها باد و هر کس در حقّ آن‌ها این گونه دعا نکند، از رحمتِ خدا محروم باد! من نسبت به کسی که ابوبکر و عمرﷺ را بد بگوید، امید ندارم که توفیق توبه یافته باشد. سپس روزِ شهادتِ عثمانﷺ را یادآور شد و تا جایی گریست که محاسن و لباسش تر شد[۲].

قهرمانان و مبارزان میدان جهاد

بزرگان اهل بیت و اولاد شیر خدا، حضرت علیﷺ به زیور شهامت و شجاعت که شعار عترت نبوی و میراث حضرت علیﷺ و شهید کربلا بوده، آراسته بودند، آنان عامل به «عزیمت» بودند و هر گونه آزار و اذیت در راه حقّ و هرگونه مشقّت در راه اصلاح مسلمانان را تحمل می‌کردند.

پیش از این قیام زیدبن علی بن حسین در برابر هشام بن عبدالملک؛ خلیفه‌ی اموی و قیام محمّد بن عبداللّه محض، ذوالنّفس الزکیه و برادرش، ابراهیم را در برابر منصور، یادآور شدیم، شیوه‌ی همیشگی این سلاله در طول تاریخ، همین بوده است. در قاره‌ی آسیا و آفریقا همواره یکی از افراد این خاندان، در موضع رهبری مجاهدان و مبارزان ضد حکومت‌ها و قدرت‌های استعماری قرار داشته است. تاریخ، سرشار از قهرمانی‌ها و کارنامه‌ی درخشان آن‌هاست و مورّخی چیره دست، امین و با معلومات را می‌طلبد تا آن‌ها را در یک کتاب یا در سلسله کتاب‌هایی جمع‌آوری کند[۳]. این طرز زندگی، کاملاً خلاف تصویری است که مدّعیان محبّت و به اصطلاح محبّان اهل بیت

۱- همان منبع، ج ۳.

۲- تاریخ ابن عساکر، ص ۳۶۶ - ۳۵۷.

۳- به‌طور نمونه مراجعه شود به‌کتاب «سیره‌ی سید احمد شهید (ش ۱۲۴۶ هـ. ق.) به زبان اردو در ۱۱۷۶ صفحه به قلم مؤلّف، و کتاب «إذا هبّت ریح الإیمان» به‌زبان عربی به‌قلم مؤلّف، کتاب SYYED AHMAD SHAHEED به زبان انگلیسی به قلم سید غلام محیی الدین، همچنین حواشی «حاضر العالم الإسلامی» به زبان عربی، نوشته‌ی امیر شکیب ارسلان که نسبت به حرکت سنوسی در طرابلس و برقه و همچنین درباره‌ی جهاد امیر عبدالقادر در الجزائر مطالب ارزنده‌ای نوشته است (ج ۲، ص ۱۶۵ ـ ۱۴۰ و ص ۱۷۲ ـ ۱۶۸) قاهره، ۱۳۵۲ هـ. ق.

ارائه می‌دهند؛ زیرا تصویری که آنان از زندگی ائمّه و اهل بیت ارائه می‌دهند این است که آنان از جرأت و شهامت بهره‌ای نداشتند و همواره در ذلّت و ترس به سر می‌بردند و معتقدات خود را مخفی نگه می‌داشتند، از سیاست محافظه کاری پیروی می‌کردند و متکی به سلاح «تقیه» بودند؛ آن هم نه به عنوان یک وسیله‌ی موقّت و اسلحه‌ی شخصی، بلکه به عنوان یک عبادت و وسیله‌ی حصول قرب و نزدیکی خدا[۱] و با مناسبت و بدون مناسبت در هر جا این اسلحه را به کار می‌بردند و امّت محمدی را از تعالیم حقیقی نبوّت محروم می‌داشتند و دین را از عزّت و غلبه و یاری نمودن محروم می‌کردند و حاضر نبودند در این راستا با خطری مواجه شوند.

در کتاب‌هایی که در مورد فضایل‌و مناقب این امامان‌بزرگ تألیف شده است، تصویری از آنان ارائه شده‌است که با چهره‌ی جنبش‌های فراماسونری FEERAMASONS و جمعیت اخوان‌الصفا[۲] و سازمان‌های سرّی و پنهانی ORGANIZATIONS UNDERGROUND که در ادوار مختلف به وجود آمده و هم اینک در جهان وجود دارد، هیچ گونه تفاوتی ندارد. از مطالعه‌ی این نوشته‌ها در وجود انسان، روح شهامت و انگیزه‌ی شهادت در راه خدا و به مخاطره انداختن خویش برای نشر دعوت اسلام پدید نمی‌آید، انگیزه‌ای که در طول چهارده قرن از تاریخ اسلام، در عصرهای تاریک و شرایط بحرانی بارها مسیر تاریخ را عوض کرد و امّت اسلام را از منجلاب گمراهی‌ها و ظلم ظالمان نجات بخشید.

نقش آل رسول در گسترش اسلام و تربیت و اصلاح جامعه

ما ادّعا نداریم که تمام کسانی که به سادات و اهل بیت منسوب بودند همگی معصوم و انسان‌های ایده‌آل بوده و همه بدون استثنا در راه دعوت و حمایت از اسلام و پایداری بر معتقدات صحیح اسلامی پیشتاز بوده‌اند؛ زیرا در میان آن‌ها افرادی وجود

۱- روایت کرده‌اند که امام جعفر صادق به نقل از پدرش می‌گوید: در روی زمین، چیزی وجود ندارد که نزد خدا از تقّیه محبوب‌تر باشد. رجوع شود اصول کافی، ج ۲، ص ۱۷، باب تقیه، حدیث شماره‌ی ۴، چاپ سوم، ۱۳۸۸ هـ. ق، دارالکتب الاسلامیه. (مترجم)

۲- گروهی آزاداندیش بودند که از فلسفه‌ی یونان متأثّر شده و زیر پرده کار می‌کردند. برای تفصیل بیشتر رک: «تاریخ فلاسفة الإسلام فی المشرق والمغرب»، باب اخوان الصفاء، اثر نویسنده‌ی مصری، محمّد لطفی جمعه ص ۲۷۳ - ۲۵۳، چاپ مصر، ۱۹۲۷ م.

داشته است که دارای این صفات نبوده‌اند و از شیوه‌ی پدران و نیاکان خویش منحرف شده‌اند و در مقابل، بین دیگر اقوام مسلمان، مجاهدان بزرگ، مصلحان و دعوتگرانی بوده‌اند که افراد خاندان نبوّت از وجود آن‌ها استفاده برده و به فضل و کمال آن‌ها اعتراف کرده‌اند. منظور ما در اینجا فقط اثبات این امر است که خصوصیات و کمالات سادات و اولاد رسول‌اللّه ﷺ، منحصر به سده‌ی اوّل یا دوّم نبوده بلکه سلسله‌ی این ویژگی‌ها تا قرن‌های بعدی نیز ادامه داشته و همواره امّت اسلام از وجود آن‌ها فیض برده است.

در کنار این امر، ثابت می‌شود که اهل بیت نسبت به مسایل و احوال مسلمانان بی‌تفاوت نبوده و از مقتضیات زمان غافل نبوده‌اند (آن گونه که طرفداران افراطی و مدّعیان محبّت آن‌ها می‌گویند)، ایشان همانند رهبران مذهبی انحصار طلب اقوام و مذاهب دیگر به زندگی مرفّه و تن پروری روی نیاوردند، بلکه سعادت خود را در سعادت ملّت می‌دانستند و در غم و شادی آن‌ها شریک بودند و در میدان جهاد و فداکاری پیشتاز بودند.

منتسبین به تبار علوی (چه از نسل حسن یا حسین) در میدان دعوت به اسلام پیوسته نقش برجسته‌ای داشته‌اند و به وسیله‌ی آن‌ها در نقاط دور دست جهان برای اولین‌بار ندای اسلام سر داده شد. این ندای ملکوتی در آن مناطق به اذن خدا به بار نشست و مردم زیادی به اسلام روی آوردند، از میان آن‌ها علمای بزرگ و مربّیان برجسته‌ای پیدا شد. بربریان مغرب دور به دست همین سادات به اسلام روی آوردند[۱]. مسلمان شدن اکثریت قاطع مردم منطقه‌ی کشمیر در شبه قارّه‌ی هند (که هنوز هم این اکثریت به حمداللّه باقی است) مرهون زحمات امیر سید علی بن شهاب همدانی (م ۷۸۶ هـ. ق.) بود[۲]. همچنین بیشترین سهم در گسترش اسلام در جزایر جنوب شرق آسیا و جزایر هند «اندونزی» از آنِ سادات کرام است.

۱- اهل‌مطالعه می‌دانند که مؤسّس دولت‌اسلامی در آفریقاآیا ادریس بن عبداللّه بن حسن (معروف به‌ادریس اکبر) بود هنگامی که قدرت را به دست گرفت به بربریان مغرب که مجوسی، یهودی و مسیحی بودند، تاخت و مردم آن سامان به اسلام روی آوردند. (مراجعه شود به کتاب‌های تاریخ مغرب دور)

۲- مؤلّف کتاب «نزهة الخواطر» می‌نویسد: امیر سید علی از نسل اسماعیل بن علی بن محمّد بن علی بن حسین السبط بود که در سال ۷۷۳ ق.، ۷۸۰ به کشمیر آمد و اغلب مردم آنجا به دست

نویسنده ل، و، س فندن بیرخ در کتاب خود می‌نویسد:

«تأثیر و جذّابیت اسلام به سببِ وجود سادات بود و به وسیله‌ی آن‌ها اسلام در میان سلاطین هندو مذهب در مناطق جاوا و غیره گسترش یافت، گرچه دعوتگران دیگر از اعراب «حضرموت» نیز بودند، اما در وجود آن‌ها این تأثیر وجود نداشت؛ زیرا سادات، اولاد پیغمبری بودند که این دین را آورده است.»

در تاریخ سراواک[1] آمده است که سلطان برکات از نسل حسین بن علی بن ابی‌طالبرضی‌الله‌عنه بوده است. سادات حسینی که تجارت دریایی داشتند از این طریق اسلام را در آن سرزمین گسترش دادند.

در قطعنامه‌ی سمیناری که ۸ ذی الحجّه ۱۳۸۲ ق. برابر با ۳۰ آوریل ۱۹۶۲ م. در اندونزی برگزار شد، آمده است که اسلام در اندونزی به وسیله سادات علوی شافعی مذهب گسترش یافت.

همچنین اسلام در فیلیپین به دستِ گروهی از سادات علوی که در نیمه‌ی دوم قرن چهاردهم میلادی به آنجا رفتند وارد شد. اینان پرچم دعوت اسلامی را در آنجا برافراشته و در رشد اقتصاد و رونق مؤسسات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی مساعدت و همکاری کردند. همچنین در جزایر قمر تا جزیره‌ی ماداگاسکار و موزامبیک و سرزمین «ملایو و سولو» این چنین بود[2]. گروهی از سادات، مربّیان بزرگی بودند که به تزکیه‌ی نفس و ایجاد ارتباط با خالق مشغول بودند و مردم را به پیروی از سنّت و روی آوردن به امور اُخروی و دوری از شهوات و خودپرستی فرا می‌خواندند و پیشوایی علمی و معنوی را به عهده داشتند. مردم از مسافت‌های دور به قصد بهره‌گیری از فیوضات آنان گرد می‌آمدند. خداوند وجاهت و مقبولیتی به آنان داده بود که هیبت سلاطین در

او مسلمان شدند (نزهه، ج ۲، ص ۸۵). از نظر تاریخی به اثبات رسیده که رواج تمدن اسلامی در کشمیر و شکوفایی آداب و فنون و پرورش علمای بزرگ در این سرزمین مرهون خدمات امیرکبیر سید علی همدانی است.

۱- بخش شمالی جزیره‌ی «بورینو» اندونزی.

۲- برای تفصیل و اطلاع از جزئیات رجوع شود به کتاب «المدخل إلی تاریخ الإسلام فی الشرق الأقصی»، تألیف علاّمه سید علوی بن طاهر حداد، تحت عنوان «ناشروا الإسلام فی الشرق الأقصی» (انتشار دهندگان اسلام در باختر دور) صفحه‌ی ۳۰۴ ـ ۱۹۹، چاپ عالم المعرفة، جدّه، ۱۴۰۵ هـ. ق.

برابر هیبت آن‌ها هیچ بود. این بدان معنی نیست که همه‌ی منسوبین به عترت پیامبر دارای این ویژگی‌ها بودند، ولی معیار قضاوت اکثریت و مشهورترین‌هاست، بنابر این در این‌جا شمه‌ای از آن‌چه کتاب‌های معتبر تاریخ ثبت کرده است، می‌آوریم:

از میان کاروان مصلحان پاک طینت (که ذکر نام یکایک آنان نه ممکن است و نه در این مختصر می‌گنجد) نخست از امام عبدالقادر گیلانی[۱] (۵۶۱ ـ ۴۷۰) یاد می‌کنیم؛ نامبرده در تاریخ دعوت به سوی خدا و تزکیه‌ی نفس و افروختن مشعل ایمان در قلب‌ها ممتاز بود، بر اثر مواعظ و برنامه‌های تربیتی ایشان نسیمی از ایمان و یقین که در سایه‌ی آن قلب‌های مرده و جان‌های پژمرده، زندگی و طراوت خود را باز یافتند، وزیدن گرفت و موجی از معنویت، اخلاق فاضله، توکل به خدا و توحید خالص، جهان اسلام را فرا گرفت.

شیخ عمر کیسانی می‌گوید:

«هیچ مجلسی از مجالس شیخ عبدالقادر نبود که در آن گروهی از یهود و نصاری مشرف به اسلام نشوند یا عدّه‌ای از راهزنان، منحرفان و فاسقان توبه نکنند و یا گروهی از معتقدات باطل خود رجوع نکنند. بیش از پنج‌هزار یهودی و مسیحی به دست او مسلمان شده و بیش از یکصد هزار نفر، از فسادهای اخلاقی، اجتماعی و ... توبه کردند»[۲]. شاگردان تربیت یافته‌ی شیخ به مناطق دور دست آفریقا پراکنده شده و به طور گسترده به دعوت اسلامی پرداختند[۳]، این علاوه بر خدمات علمی و حمایت از سنّت نبوی و عقاید صحیح و مبارزه با بدعت‌گذاری بود[۴].

۱- نسب وی با ده واسطه به حسن بن علی رضی الله عنهما می‌رسد.

۲- کیسانی، عمر، قلائد الجوهر، چاپ مصر، ۱۳۰۳ هـ. ق.

۳- رجوع کنید به کتاب «دعوت اسلام»، اثر پروفسور آرنولد (T.W.ARNOLD PREACHING OF ISLAM) باب یازدهم، انتشار اسلام در آفریقاآیا همچنین حواشی شکیب ارسلان بر کتاب «حاضر العالم الإسلامی» تحت عنوان «الإسلام فی أفریقیة» ج ۲، ص ۳۶۷.

۴- علامه ابن رجب می‌گوید: شیخ عبدالقادر در عقیده و فروع، تابع امام احمد و محدّثین و سلف بود، در مسائل کلامی مانند صفات خدا و مسأله‌ی قدر و غیره به سنّت متمسک بود و مخالفان را به شدت رد می‌نمود.

مصلحان و مجاهدان شبه قارّه‌ی هند

در شبه قاره‌ی هند، مربیان بزرگ و مصلحان بیشماری از اولاد رسولﷺ بوده‌اند که به تزکیه‌ی نفس و پاکسازی آن از انواع بیماری‌های باطنی و رذایل اخلاقی پرداخته‌اند و ارتباط انسان‌ها را با خداوند و شریعت و سنّت نبوی مستحکم کرده‌اند. ذکر نام یکایک آن‌ها مقدور نیست تا چه رسد به بیان کارنامه و احوال آن‌ها. در اینجا به ذکر مربی کبیر شیخ نظام‌الدّین محمّد بن احمد بدایونی دهلوی و خلیفه‌های وی، محمود بن یحیی معروف به نصیرالدین اودی دهلوی و سید محمّد بن یوسف حسینی گلبرگی[1] اکتفا می‌کنیم؛ همه‌ی این بزرگان از سادات آل رسولﷺ بودند که نسبشان ثابت و محرز است.

علامه علی بن سلطان قاری در کتاب «الأثمار الجنيّة فی أسماء الحنفية» درباره‌ی شیخ نظام الدّین بدایونی (۷۱۵ ـ ۶۳۶) می‌نویسد:

«کار دعوت به سوی بندگی خدا و آزادی از بندگی نفس و هوا و دوری از مظاهر فریبنده‌ی دنیا به وی منتهی می‌شد، ایشان در علوم ظاهری نیز تبحّر خاصّی داشت و به فضایل اخلاقی آراسته بود.»

علاّمه مجد الدّین فیروزآبادی، نویسنده‌ی کتاب قاموس در کتاب «الألطاف الخفية فی أشراف الحنفية» در مورد ایشان سخن گفته است[2]، همچنین مورّخ معروف آن عصر، ضیاء الدین برنی در کتاب «تاریخ فیروزشاهی» تأثیر شیخ نظام‌الدین بر جامعه و زندگی عمومی مردم را بر شمرده و می‌گوید: «شیخ الاسلام نظام الدین، شیخ الاسلام علاءالدین و شیخ الاسلام رکن الدین از مربّیان روحی و مصلحان بزرگ زمان سلطان علاء الدین بودند. دنیایی بر اثر نفوس پاک آنان روشن شد و به سبب ارشاد آنان هزاران گناهکار و بدکار و بی‌نماز توبه کرده و از اعمال ناشایست دست کشیدند و برای همیشه پایبند نماز شدند و از صمیم قلب به مشاغل دینی اظهار علاقه نمودند. انجام عبادات عمومیت پیدا کرد، حرص و محبّت دنیا به سبب اخلاق ستوده و رفتار آن

۱- شرح زندگی این بزرگان را در جزء دوم و سوم کتاب «نزهة الخواطر وبهجة المسامع والنواظر»، تألیف علاّمه سید عبدالحی حسنی (م ۱۳۴۱ هـ. ق.) بخوانید.

۲- حسنی؛ عبدالحی، نزهة الخواطر، ج ۳، ص ۱۶۴ ـ ۱۶۰.

مشایخ کاهش یافت و به برکت عبادات و رفتار آن بزرگواران، صداقت و درستکاری در جامعه جای پایی، باز کرد، در اثر مکارم اخلاقی و ریاضت و مجاهدت آنان در قلوب ملّت انگیزه‌ی تغییر و اصلاح اخلاق پدید آمد.

سلطان علاءالدین و اهل بیت او ارادت خاصّی به شیخ نظام‌الدین پیدا کرده بودند، در سال‌های آخر دوران سلطان علاء الدین، بازار شراب، قمار، فسق و فجور و فحّاشی و دیگر منکرات با کساد مواجه شد، اکثر مردم با نام این منکرات آشنایی نداشتند، گناهان کبیره در نظر مردم مانند کفر ورزیدن به خدا بود، مسلمانان نمی‌توانستند علنا مرتکب احتکار و رباخواری شوند. دروغ‌گویی، کم فروشی و تقلّب و کلاهبرداری از میان بازاریان رخت بربسته بود»[۱]. اما شیخ محمود بن یحیی اودی معروف به نصیرالدین محمود حسینی یزدی، (معروف به نصیرالدین چراغ دهلی) که در دهلی مدفون است، یکی از بزرگان اولیای خدا بود که شدیدا پایبند سنّت نبوی بود. در زهد و توکل، ایثار و همدردی و دعوت به سوی خدا بی‌نظیر بود. وی در سال ۷۵۷ هـ. ق. در دهلی درگذشت[۲]. امّا شیخ محمّد بن یوسف؛ امام و عالم بزرگ، فقیه، زاهد و صاحب مقامات بلند و کرامات بود. وی محمّد بن یوسف بن علی بن محمد بن یوسف، ابوالفتح صدرالدین محمّد دهلوی بود که سلسله‌ی نسبش به یحیی بن حسین بن زید شهید منتهی می‌گردد. در سال ۷۲۱ هـ. ق. متولّد شد و در ۸۲۵ هـ. ق. درگذشت. در علم روایت و درایت و در تربیت نفوس و نشان دادنِ راه حق، مرجع بود و جامع شریعت و طریقت، غوّاص دریای حقایق و معارف بود[۳]. یکی از این سروران، علامه سید اشرف بن ابراهیم حسنی، حسینی معروف به جهانگیر بود، وی در شهر سمنان به دنیا آمد و در سایه‌ی پدر، تربیتی عالی یافت و از علمای معاصر خود علوم را فرا گرفت و به جای پدر بر تخت حکومت نشست، وی در کنار انجام وظایف دولت از محضر پر فیض شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی و علما و مشایخ دیگر مستفیض می‌گشت. سرانجام اداره‌ی حکومت را به برادرش، محمّد سپرد و خود به هندوستان مهاجرت نمود و در شهر کچهوچهه[۴] به تربیت و ارشاد مردم پرداخت، خداوند جمع زیادی را به وسیله‌ی

۱- «نگرشی نوین بر عرفان و تصوف»، اثر همین مؤلّف و مترجم.

۲- حسنی؛ عبدالحی، نزهة الخواطر، ج ۲، ص ۱۵۶ ـ ۱۵۵.

۳- همان منبع، ج ۳، ص ۱۶۴ ـ ۱۶۰.

۴- قریه‌ای است در ولایت شمال غربی هند.

او نفع رسانید، وی عالم و عارفی برجسته بود. تألیفات زیادی در فقه، اصول فقه، تزکیه، کلام، علم انساب، سیره و تفسیر دارد و دیوان شعری نیز از او به جای مانده است. وی در ۲۸ محرّم سال ۸۰۸ هـ. ق. از دنیا رفت[۱]. این مربّیان و امامان تزکیه و دعوت، فقط مشغول تزکیه‌ی خود و شاگردان خویش نبودند و از خطرهایی که آینده‌ی مسلمانان را تهدید می‌کرد غافل و از جامعه‌ی اسلامی منزوی نبوده و نسبت به تحوّلات و دگرگونی‌هایی که در نظام حکومت پدید می‌آمد و نقش مهمّی در تاریخ اصلاحی اسلام در آینده‌ی نزدیک داشت، بی‌تفاوت نبودند. در این‌جا به دو نمونه اکتفا می‌کنیم:

۱- تواریخ اسلامی داستان بر مسند حکومت نشستن پادشاه صالح و عادل، سلطان فیروزشاه تغلق را که به شجاعت و نشر اسلام در سرزمین هند معروف است، ذکر کرده‌اند، سلطان محمد تغلق، دور از پایتخت حکومتش (دهلی) در حالی از دنیا رفت که با سپاهیان خود در برابر لشکر مغول که بر ساحل رود سند بودند به مبارزه می‌پرداخت. با مرگ او سپاه اسلام، بدون فرمانده و حکومت اسلامی و بدون فرمانروا ماند. این در حالی بود که پسر عموی سلطان فقید، فیروز تغلق از پذیرش مسئولیت‌های اداری و حکومتی کناره‌گیری کرده بود.

در این هنگام شیخ محمود بن یحیی اودی معروف به چراغ دهلی، مصرّانه از وی خواست تا مسئولیت اداره‌ی حکومت را بپذیرد و حکومتی عادل تشکیل دهد و جهاد با دشمنان اسلام را ادامه دهد و خود به او وعده داد که برای پیروزی او دعا کند، بنابراین فیروز خواسته‌ی شیخ را اجابت کرد و اداره‌ی حکومت را به عهده گرفت. فیروز چهل سال حکومت کرد که از نظر امنیت و رفاه و نزول برکات از آسمان و کاهش فساد، در تاریخ پادشاهی مسلمانان از بهترین حکومت‌ها محسوب می‌شود[۲].

۲- هنگامی که فرمانروای هندو مذهب، «راجه کش» بر حکومت بنگال چیره شد و حکومت اسلامی در معرض زوال و انقراض قرار گرفت و خطر متأثّر شدن مسلمانان از هندوها افزایش یافت، یکی از مشایخ به نام شیخ نور و دیگری به نام سید اشرف جهانگیر سمنانی، توجه سلطان ابراهیم الشرقی، زمامدار

۱- حسنی؛ عبدالحی، نزهة الخواطر، ج ۳ با اختصار.

۲- برنی؛ ضیاء الدین، تاریخ فیروزشاهی، ص ۲۸.

حکومت شرق را که پایتختش «جونفور» بود، به رفع این خطر معطوف داشتند. چنان که سلطان با سپاهش در میدان قدم نهادند، بدین طریق خطر رفع شد و «راجه‌کش» با لشکرش عقب‌نشینی کرد و مسلمانان از انحراف اعتقادی و دینی مصون ماندند[۱]. یکی دیگر از مربیان و دعوتگران سادات، شیخ آدم بن اسماعیل حسینی کاظمی بنّوری بود که عده‌ی زیادی از او کسب فیض نمودند، حتّی گفته شده که چهارصد هزار نفر به دست او، براتباع از آیینِ محمّدی و سنّت نبوی، بیعت و پیمان بستند و هزار نفر به وسیله‌ی او به علم و معرفت نایل آمدند. در تربیتگاه او روزانه از هزار نفر کمتر نبود، همگی غذا را بر سفره‌ی او صرف می‌کردند. در سال ۱۰۵۲ هـ. ق. با ده هزار نفر از سادات و مشایخ هر طبقه به لاهور رفت، پادشاه هند (شاه جهان) از این منظر احساس خطر نمود، لذا دست به حیله زد و شیخ را به سفر حج فرستاد، وی بعد از پایان مراسم حج در مدینه‌ی منوّره اقامت گزید و در سال ۱۰۵۳ هـ. ق. در همان‌جا دار فانی را وداع گفت[۲]. با پشت سر گذاشتن قرن‌های زیاد و پیمودن مسافت‌های مکانی پهناور به دعوتگر و مربی بزرگ، امام سید احمد بن عرفان شهید (۱۲۴۶ ـ ۱۲۰۱ هـ. ق.)[۳] می‌رسیم که بسیاری از اهل معرفت و صاحب‌نظران او را مجدّد قرن سیزده هجری دانسته‌اند. به برکت وجود ایشان و به یمن دعوت او نسیم ایمان و توحید خالص و اتباع از سنّت نبوی و شوق جهاد و شهادت، عمل بر فضایل و دوری از خودخواهی و امیالِ نفسانی و

۱- دهلوی، عبدالحق، اخبار الأخ‌ر، ص ۱۶۳ ـ ۱۶۱ و گلزار ابرار ص ۱۰۵ ـ ۱۰۴. برای تفصیل بیشتر به «تاریخ مشایخ چشت»، ج ۱، ص ۲۵۷ ـ ۲۵۳، تألیف استاد خلیق احمد نظامی، چاپ دهلی، ۱۹۸۰ م. مراجعه کنید.

۲- حسنی؛ عبدالحی، نزهة الخواطر، ج ۵، ص ۲ ـ ۱.

۳- سلسله نسب وی به محمد ذی النفس الزکیه بن عبداللّه محض بن حسن مثنی بن حسن بن علی بن ابی‌طالب‌ﷺ می‌رسد. جدش امیرکبیر شیخ الاسلام قطب الدین محمّد بن سید رشید الدین احمد در قرن هفتم هجری به هند مهاجرت نمود، در راه خدا به جهاد پرداخت و شهرهای زیادی به دست وی فتح شد. سرانجام در شهر (کره مانک پور) اقامت گزید و در سال ۶۷۷ از جهان رخت بر بست. خداوند در نسل وی برکت نهاد و مصلحان و مجاهدان زیادی از فرزندان وی پیدا شد که مشهورترین آن‌ها امام سید احمد است.

استحکام شریعت مطهّر در زندگی فردی و اجتماعی وزیدن گرفت. ایشان نهایت تلاش خود را برای تأسیس حکومت دینی به روش خلافت راشده به کار برد و جان و مال خود را در راه مبارزه با قدرت‌های بیگانه و بیرون راندن انگلیس از هند فدا کرد و کوشید تا شبه قارّه‌ی هند را از تسلط و وجود غاصبان انگلیسی که خطر بزرگی برای جهان اسلام بودند، پاک کند؛ حتّی مورّخان انگلیسی، او را بزرگ‌ترین خطر که آینده‌ی انگلیس را تهدید می‌کرد، به حساب آورده‌اند[1]. این نسیم مبارک ایمانی، با قدرت و سرعتی وزید که تاریخ دعوت و مبارزه‌ی اسلامی در قرون اخیر، مثل آن را سراغ ندارد[2]. سید صدیق‌حسن قنّوجی امیر«بوفال» و مورّخ ونویسنده‌ی معروف هند (م ۱۳۰۷ هـ. ق.) که شخصا شاگردان و آثار تعلیم و تربیت حضرت سید را دیده بود، در کتاب «تقصار جیود الأحرار» می‌نویسد:

«ایشان در زمینه‌ی هدایت مردم و بازگرداندن آن‌ها به سوی خدا از نشانه‌های بزرگ قدرت الهی بود، جهانی بزرگ و خلقی بی‌شمار در نتیجه‌ی تربیت روحی و جسمی ایشان به مقام تقوا و ولایت رسیدند. مواعظ و سخنرانی‌های خلفای ایشان، سرزمین هند را از آلودگی بدعت‌گذاری‌ها و شرک پاک گردانید و به شاهراه کتاب و سنّت سوق داد و هنوز هم تأثیر وعظ و نصایح ایشان ادامه دارد.»

سپس می‌افزاید:

«کوتاه سخن این‌که ما هیچ فردی‌را در هیچ نقطه‌ی جهان‌معاصر، هم‌پایه‌ی این شخصیت بزرگ سراغ نداریم، و به راستی خلق خدا آن‌قدر از این گروه حق، استفاده‌ی ایمانی و روحی بردند که یک صدم آن توسط علما و مشایخ دیگر آن دوره دیده نشده است»[3]. یکی از علمای آگاه و موثق معاصر هند به نام شیخ عبدالاحد می‌نویسد:

۱- مراجعه شود به کتاب: W.W.HUNTER OUR INDIAN MUSALMANS
و پرونده (قضیه‌ی بزرگ وهابیت) موسوم به THE GREAT WAHABI CASE

۲- مراجعه شود به کتاب‌های دیگر نویسنده: «إذا هبت ریح الإیمان»، چاپ بیروت و لکنو، و امام سید احمد شهید در آینه‌ی تاریخ، چاپ ایران، ۱۳۷۰.

۳- سید احمد شهید در آینه‌ی تاریخ، ص ۴۶ و تقصار جیود الأحرار، ص ۱۱۰ ـ ۱۰۹، چاپ بوفال، ۱۲۹۸ هـ. ق.

بیش از چهل هزار نفر هندومذهب و غیره به دست حضرت سید مشرف به اسلام شدند[۱].

سید یک حرکت اصلاحی و جهادی را بنیان گذاشت که کشور هند حرکتی گسترده‌تر و مؤثّرتر از آن ندیده است. یکی از مهاجمان و دشمنان سرسخت این حرکت به نام دکتر سر ویلیام هنتر (W.W.HUNTER) در کتاب «مسلمانان هند» می‌نویسد:

«فرمانده‌ی پلیس «بنگال» در آن وقت تصریح و اعتراف کرد که تعداد پیروان هر یک از مبلّغان این گروه، هشت هزار نفر می‌باشد و در بین آن‌ها مساوات و برابری به طور کامل برقرار است. هر کس کار و مصلحت رفیقش را مانند کار شخصی خود می‌داند و هنگام مصیبت هیچ عذری او را از همکاری و کمک باز نمی‌دارد»[۲].

رهبران و مجاهدان کشورهای عربی

در کشورهای عربی نیز دعوتگران، مصلحان و مجاهدانی به پا خاسته‌اند که با شجاعت کم‌نظیر و کاردانی فوق‌العاده در برابر قدرت‌های بزرگ غربی به مبارزه پرداخته‌اند، بر اثر فداکاری‌های آن‌ها کشورشان از یوغ استعمار و تسلّط بیگانگان آزاد شده و توانسته‌اند حکومت آزاد اسلامی تشکیل دهند. در اینجا به ذکر دو شخصیت (سید امیر عبدالقادر الجزایری و سیدی احمد شریف سنوسی) اکتفا می‌کنیم و تأثرات امیر بیان، شکیب ارسلان را از حواشی کتاب «حاضر العالم الإسلامی»، تألیف نویسنده‌ی امریکایی لوتروب ستودارد (LOTHROP STODDARD) ترجمه‌ی عربی استاد عجّاج نویهض، نقل می‌کنیم. وی درباره‌ی امیر عبدالقادر الجزایری می‌نویسد:

«امیر عبدالقادر بن محی الدین حسنی از سادات بود، اصل اجداد او از مغرب اقصی (دور) هستند، وی در سال ۱۲۲۳ هـ. ق. برابر با ۱۸۰۸ م. به دنیا آمد و در مهد علم و تقوا بزرگ شد، توجّه خاصّی به فراگیری علوم مبذول داشت تا این که در علم فقه، ادب، توحید و فلسفه و علوم عقلی مهارت خاصی پیدا کرد و در آموزش فنون جنگی نیز مهارت‌هایی کسب کرد؛ بنابراین او از یک نظر عالمی برجسته و از جنبه‌ی دیگر قهرمانی سلحشور بود که شمشیر و قلم را یک‌جا جمع داشت، در میان مردم از مقام و

۱- سید احمد شهید، ص ۴۸ به نقل از «سوانح احمدی»، اثر شیخ محمّد جعفر تانیسری، ص ۹۵، چاپ‌سال ۱۳۰۹ هـ. ق.

۲- «مسلمانان هند»، نامه‌ی شماره‌ی: ۱۰۰، سیزدهم می، سال ۱۸۴۳ م.

وجهه‌ی بلندی برخوردار بود. بعد از وفات پدرش به عنوان حاکم و امیر رسمی تمام مناطق غربی مغرب وسطی پذیرفته شد، سپس دامنه‌ی سلطه‌اش گسترده‌تر گردید و مناطق دیگری به آن افزوده شد. در واقعه‌ی «یوم المقطع» (۲۶ ژوئن ۱۸۳۵م.) بر سپاه فرانسه پیروز شد، سپس در جنگ با ژنرال فرانسوی «بوجو» شکست خورد؛ اما در عزم و قوّت او سستی راه نیافت. فرانسه در معاهده‌ی «تفنه» به دلاوری او اعتراف کرد و براساس این معاهده، همه‌ی ولایت وهران و بخش بزرگی از ولایت الجزائر تحت سلطه‌ی او قرار گرفت.

او در تمام احوال از هیچ کوششی برای تأسیس حکومت اسلامی دریغ نورزید، در تاریخ ۲۰ نوامبر سال ۱۸۳۹ م. علیه فرانسوی‌ها اعلان جهاد کرد، از آن تاریخ تا سال ۱۸۴۳ م. جنگ به طور مستمر ادامه داشت. امیر عبدالقادر مردانه در برابر دشمن مقاومت کرد، ولی سرانجام دشمن به سبب برتری نظامی‌اش بر اغلب شهرها چیره گشت و از سوی دیگر، سربازانش دست از مقاومت کشیدند و او را تنها گذاشتند، وی ناچار به مغرب (مراکش) پناهنده شد. برای بار دوم نیز به فرانسویان حمله کرد تا اینکه آن‌ها را از الجزایر بیرون راند و تا شهرهای بربر پیشروی کرد، اما دیگر دیر شده بود و پایه‌های قدرت فرانسوی‌ها محکم گشته بود، بنابراین به شام رفت و بقیه‌ی عمر خود را در دمشق به همنشینی با علما و شرکت در امور خیر گذرانید. تا زنده بود در نیکوکاری، تقوا و اخلاق پسندیده، نمونه و الگو بود. در سال ۱۸۸۳ م. دار فانی را وداع گفت و در محله‌ی «صالحیه» به خاک سپرده شد»[۱]. امیر شکیب ارسلان درباره سیدی احمد شریف سنوسی که از سادات حسنی است و به همین سبب به لقب شریف یاد می‌شد، چنین می‌نویسد:

«در وجود سیدی احمد الشریف نمونه‌ی یک دانشمند برجسته و سید نامور و استاد مهربان را مشاهده کردم، در طول عمرم کسی را ندیدم که در عظمت، تیزهوشی، حسن خلق، سخاوت، استغناء، درست‌اندیشی، سرعت فهم و قوّت حافظه از او برتر باشد. با وجود نرم‌خویی، و فروتنی و پرهیزگاری شدید و دوری از ریا و شهرت طلبی، دارای هیبت و وقار بود.

۱- حاضر العالم الإسلامی، ج ۲، حاشیه‌ی شکیب ارسلان، ص ۱۷۲ ـ ۱۶۸.

در او صبر و شکیبایی و عزم راسخی مشاهده کردم که در دیگران خیلی کم یافتم، نور صفات نیکو در سیمایش می‌درخشید، او در عین حال که از نظر تقوا در صف پرهیزگاران بود، از نظر شجاعت در ردیف قهرمانان به شمار می‌آمد. از منابع موثق خبر یافتم که وی شخصا در جبهه‌ی جنگ طرابلس شرکت می‌کرد و ساعت‌ها پشت اسب سوار بود، بدون این که اظهار خستگی کند. بی‌باکانه خود را در وسط سپاه دشمن می‌انداخت و همواره در خط مقدم جبهه قرار داشت و همانند رهبران و فرماندهان نظامی نبود که از میدان جنگ به حد کافی فاصله می‌گیرند تا در صورت شکست، دشمن به آن‌ها دسترسی نداشته باشد»[۱].

* * *

پایان ترجمه ۲۵ شعبان ۱۴۱۵ هجری قمری

۱- حاضر العالم الإسلامی، ج ۲، ص ۱۶۰ ـ ۱۵۹. همچنین به کتاب‌ها و مقالات تحقیقی پیرامون جنبش سنوسی و شخصیت شیخ سنوسی مراجعه کنید.

فهرست‌های عمومی

(INDEX)

(١) فهرست اسامی اشخاص، قبایل

(ب)

(ح)

(۲) فهرست اسامی اماکن،

(آ)

(ا)

(۳) فهرست منابع عربی

(أ)

۱ – آثار المدینة المنورة: للأستاذ عبدالقدوس الأنصاري، المکتبة السلفیة، المدینة المنورة.

۲- الأثمار الجنية فی أسماء الحنفية: للعلَّامة علی بن السلطان القاري المكي.

۳- أخبار الأخيار: للشيخ عبدالحق البخاري الدهلوي.

٤- أخبار القضاء: لوكيع محمد بن خلف بن حيان، طبع عالم الكتب، بيروت.

٥- الإدارة الإسلامية: للأستاذ كردعلی.

٦- إذا هبت ريح الإيمان: للمؤلف، طبع بيروت و لكهنؤ (الهند).

۷- الأركان الأربعة: للمؤلف، طبع دار القلم - الكويت، والطبعة الثانية، دارالفتح.

۸- إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء: لحكيم الإسلام أحمد بن عبدالرحيم الشهير. بولي اللهّ الدهلوي، طبع مجمع سهيل، لاهور، الطبعة الأولی سنة ۱۹۷٦ م.

۹- الاستيعاب في معرفة الأصحاب: للعلَّامة الحافظ أبي عمر يوسف بن عبداللهّ المالكي الأندلسي المعروف بابن عبد البرالقرطبي، دار صادر - بيروت.

۱۰- أسد الغابة: للعلَّامة عزالدين أبي الحسن علي بن محمد الجزري المعروف بابن الأثير الجزري.

۱۱- الأسلام الممتحن: للسيد محمد الحسنی سنة ۱۳۹۹ﻫ.

۱۲- الإصابة في تمييز الصحابة: للعلامة الحافظ شهاب الدين أبي الفضل أحمد بن علي حجر العسقلاني، طبع دار صادر - بيروت.

۱۳- أصول الكافي: لأبي جعفر محمد بن يعقوب الكليني الرازي، طبع فارس، سنة ۱۲۸۱ﻫ.

۱٤- الأعلام: لخير الدين الزركلي، طبع بيروت ۱۹٦۹م، الطبة الثالثة.

۱٥- الألطاف الخفية فی أشراف الحنفية: لمحد الدين الفيروز آبادي.

۱٦- الأمام الذي لم يوفَّ حقه من الأنصاف و الاعتراف: للمؤلف، طبع المجمع الأسلامي العلمي، ندوة العلماء، لكهنؤ - الهند.

۱۷- الإمام الصادق: للعلامة محمد أبو زهرة، دار الندوة الجديدة - بيروت.

١٨- الأمالي: لأبى القاسم الزجاجى.
١٩- الأموال: لأبي عبيد قاسم بن سلام.
٢٠- الانتقاد على تاريخ التمدن الإسلامي لجرجي زيدان: للعلامة شبلي النعماني، طبع مطبة آسي، لكهنؤ سنة ١٩١٣ م.
٢١- أنساب الأشراف: للعلامة أحمد بن يحيى بن جابر الشهير بالبلاذري، دارالمعارف - مصر ١٩٥٩م.
٢٢- إنسان العيون في سيرة الأمين المأمون، الشهير بالسيرة الحلبية: للشيخ علي بن برهان الدين الحلبي الشافعي، طبع مطبعة مصطفى البابي الحلبي - مصر، الطبعة الأولى ١٩٦٤ م.
٢٣-آيات بينات: للأمير محسن الملك، طبع مرزابور ١٨٧٠ م.

(ب)

٢٤-البداية والنهاية: للعلامة الحافظ عمادالدين ابن كثير، مكتبة المعارف - بيروت، و مكتبة النصر - الرياض، الطبعة الأولى ١٩٦٦ م.
٢٥- البرهان في علوم القرآن: للإمام بدر الدين محمد بن عبدالله الزركشي (م ٧٩٤ ه) طبع دار إحياء الكتب العربية.
٢٦- بروتوكولات حكماء صهيون.
٢٧- بلوغ الأرب في معرفة أحوال العرب: للعلامة السيد محمود شكري الآلوسي البغدادي، الطبعة الثانية، طبع مطبع دار الكتاب العربي بمصر.
٢٨- البيان والتبيين: لأبي عثمان عمرو بن بحر الجاحظ.

(ت - ث)

۲۹-تاج العروس: لمحب الدين أبي الفيض السيد محمد مرتضى الحسيني الزبيدي الحنفي.

۳۰- تارخ الأدب العربي: للأستاذ أحمد حسن الزيات، مطبعة الرسالة القاهرة، الطبعة الحادية عشرة.

۳۱- تاريخ الأمم الإسلامية: للشيخ محمد خضري بك، المكتبة التجارية الكبرى، طبع سنة ۱۹٦۹ م.

۳۲- تاريخ الأمم و الملوك (تاريخ الطبري): للعلامة ابي جعفر محمد بن جرير الطبري، طبع المعارف.

۳۳- تاريخ إيران في عهد الساسانيين: تاليف، آرتهر كرستين سين، ترجمة الدكتور محمد إقبال - الكلية الشرقية، لاهور.

۳٤- تاريخ البخاري الصغير: للإمام أبى عبدالله محمدبن إسماعيل البخاري.

۳٥- تاريخ الخلفاء: للعلامة جلال‌الدين محمد احمد السيوطي، طبع المطبعة الميمنية، مصر، ۱۳۰٥ هـ.

۳٦- تاريخ الخميس: للقاضي حسين بن محمد ابن الحسن الديار بكري المالكي، طبع مطبعة عثمان عبدالرزاق، الطبعة الأولى ۱۳۰۲ هـ.

۳۷- تاريخ ابن عساكر (تاريخ دمشق): للحافظ أبي القاسم علي بن الحسن الشهير بابن عساكر.

۳۸- تاريخ فيروز شاهي: للمؤرخ ضياء الدين البرنى.

۳۹- تاريخ البخاري الأصغر: للإمام ابي عبدالله محمدبن إسماعيل البخارى.

٤۰- تاريخ مشايخ جشت: للأستاذ خليق احمد نظامي، طبع دار أبيات دهلي، ۱۹۸۰ م.

٤۱- تاريخ المغرب الأقصى.

٤۲- تاريخ اليعقوبي: لأحمد بن ابي يعقوب بن جعفر، المعروف باليعقوبي.

٤٣- تذكرة الحفَّاظ: للعلامة الحافظ شمس الدين ابي عبدالله الذهبي.
٤٤-الترغيب والترهيب: للحافظ زكي الدين عبدالعظيم بن عبدالقوي المنذري، طبع مصطفى البابي الحلبي - مصر، الطبعة الثانية ١٩٥٤ م.
٤٥- تركة النبى ص والسبل التي وجهها فيها: للإمام حماد بن إسحاق، طبع مطبعة الجامعة الإسلامية، بالمدينة المنورة، الطبعة الأولى ١٤٠٤هـ / ١٩٨٤ م.
٤٦- التقرير والتحبير: للعلامة ابن امير الحاج، طبع بولاق - مصر.
٤٧- تقصار جيود الأحرار من تذكار جنود الأبرار: للعلامة السيد صديق حسن القنوجي أمير بوفال، طبع المطبع الشاهجهاني - بوفال ١٢٩٨ هـ.
٤٨- تكميل الإيمان: للشيخ عبدالحق البخاري الدهلوي (م ١٠٥٢هـ)، طبع مطبعة فخر المطابع - لكهنؤ ١٩٠٥ م.
٤٩- قرة العينين: للعلامة احمد بن عبدالرحيم المعروف بالشاه ولي الله الدهلوي.
٥٠- تهذيب تاريخ دمشق الكبير (تاريخ ابن عساكر): لابن بدران، طبع دار المسيرة، الطبعة الثانية ١٩٧٩ م.
٥١- الثقافة الإسلامية في الهند: للعلامة السيد عبدالحي الحسنى.

(ج)

٥٢-الجامع الصحيح للبخاري: للإمام ابى عبدالله محمد بن إسماعيل البخاري، طبع مطبعة مصطفى البابي الحلبي - مصر ١٩٥٣ م.
٥٣-الجامع الصحيح لمسلم: للإمام ابى الحسن مسلم بن الحجاج القشيري النيسابوري، طبع دار إحياء الكتب العربية، الطبعة الأولى ١٩٥٥ م.
٥٤- الجامع الصحيح للترمذى: للإمام ابى عيسى محمد بن عيسى الترمذى.

٥٥- الجوهرة فى نسب النبي واصحابه العشرة، للعلامة محمد بن ابي بكربن عبدالله بن موسى الأنصاري التلمساني: الشهير بالبري (م ٦٨٠هـ)، طبع دار الرفاعي - الرياض، الطبعة الأولى ١٩٨٣ م.

(ح)

٥٥-حاضر العالم الإسلامي: تاليف: لوثروب ستوارد الأمريكى، تعريب الأستاذ عجاج نويهض مع تعليقات امير البيان العلامة شكيب أرسلان.

٥٦- حجة الله البالغة: لحكيم الإسلام أحمد بن عبدالرحيم المعروف بولي الله الدهلوي، طبع المكتبة السلفية - لاهور، باكستان.

٥٧- الحكومة الإسلامية: للخميني، طبع مكتبة بزرك الإسلامية - طهران.

٥٨- حلية الأولياء و طبقات الأصفياء: للعلامة ابى نعيم الاصبهانى، دار الكتاب العربي - بيروت، الطبعة الأولى ١٩٨٠ م.

٥٩- حياة ابي طالب: للشيخ خالد الأنصارى، مطبعة علوى ١٩٥١ م.

٦٠-حواشى حاضر العالم الإسلامي: لأمير البيان العلامة شكيب أرسلان، طبع مكتبة عيسى البابي الحلبي - القاهرة ١٣٥٢ هـ.

(خ)

٦١-خالد بن الوليد: للأستاذ صادق عرجون، الدار السعودية، الطبعة الثالثة ١٩٨١ م.

٦٢-الخلفاء الراشدون، للشيخ عبدالوهاب النجار.

(د)

٦٣-دائرة المعارف للبستاني: للمعلم بطرس البستانى، طبعة بيروت ١٩٧٦ هـ.

٦٤- دائرة المعارف البريطانية: الطبعة الخامسة عشرة، ١٩٨٥ م.

٦٥- دائرة معارف القرن العشرين: للأستاذ محمد فريد وجدى، دار المعرفة - بيروت، الطبعة الثانية ١٩٧١ م.

٦٦- دائرة المعارف اليهودية.

٦٧- الدر المنثور: للعلامة جلال الدين محمد بن احمد السيوطي.

٦٨-الدعوة إلى الإسلام، لأرنولد.

(ر)

٦٩-رجال الفكر والدعوة فى الإسلام: للمؤلف، طع دار القلم - الكويت، الطبعة السادسة.

٧٠- رجال كشي: محمد بن عمر بن عبدالعزيز الكشي (از كتاب‌هاى موثوق شيعه در اسماء الرجال).

٧١- رحماء بينهم: للشيخ محمد نافع، دار التصنيف، جامعة محمد شريف - باكستان.

٧٢- رسائل الإمام الربَّانى: (الجزء الرابع من مكتوبات الإمام الرباني)، طبع المطبع المجددي - امرتسر ١٣٢٩ هـ.

٧٣- الرياض النضرة فى مناقب العشرة: للمحب الطبرى، دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة الأولى ١٩٨٤ م.

٧٤-الروض الأُنُف: للحافظ عبدالرحمن بن عبداللهّ السهيلي المغربي.

(ز)

٧٥-الزوائد: للبزار.

٧٦-زاد المعاد في هدي خير العباد: للعلامة شمس الدين بن قيم الجوزية (ابن القيم الحنبلي)، المطبعة الميمنية - مصر.

(س)

۷۷–سنن ابن ماجه: للعلامة أبي عبدالله محمد بن يزيدبن ماجه القزويني.

۷۸– سنن أبي داود: للإمام أبي داود سليمان بن الأشعث السجستاني.

۷۹– سنن النسائي: للقاضي أحمد بن شعيب بن علي النسائي.

۸۰– سوانح أحمدي: للشيخ محمد التهانيسري، مطبع فاروقی، ۱۳۰۹ هـ.

۸۱– سير أعلام النبلاء: للعلامة الحافظ شمس الدين أبي عبدالله الذهبی، طبع مؤسسة الرسالة – بيروت.

۸۲– سيرة الإمام احمد بن عرفان الشهيد: للمؤلف، طبع المجمع الإسلامي العلمي – لكهنؤ.

۸۳– سيرة عائشة: للعلامة السيد سليمان الندوي، تعريب الأستاذ محمد ناظم الندوي.

۸٤– سيرة عمر بن الخطاب: للحافظ عبدالرحمن بن علي بن محمد الجوزي المعروف بابن الجوزي، طبع المطبعة المصرية بالأزهر (۱۲۳۱ هـ).

۸۵– سيرة عمر بن عبدالعزيز: للحافظ ابن الجوزي (للحافظ عبدالرحمن ابن علي بن محمد الجوزي).

۸٦– سيرة ابن كثير: للعلامة الحافظ عماد الدين بن كثير، طبع دار الفكر العربي – القاهرة و طبع مطبعة عيسى البابي الحلبي – القاهرة سنة ۱۹٦٤ م.

۸۷– سيرة ابن هشام: للعلامة ابی محمد عبدالملك بن هشام، طبع مصطفى البابي – مصر، الطبعة الثانية ۱۹۵۵ م.

۸۸–السيرة النبوية: للمؤلف، الطبعة السابعة، طبع دار الشروق – جدة.

(ش)

۸۹–شرح أصول الكافي: للكلينی.

٩٠- شرح معاني الآثار: للإمام أبي جعفر أحمد بن محمد بن سلامة الطحاوي، طبع المكتبة الرحيمية - ديوبند (الهند).

٩١- شرح المواهب اللدنية: للعلامة محمد بن عبدالباقى الزرقاني.

٩٢- شرح نهج البلاغة: لابن أبي الحديد المعروف بابن أبي الحديد، طبع دار الفكر - بيروت، الطبعة الثالثة ١٩٧٩ م.

٩٣-شمائل الترمذى: للإمام أبي عيسى محمد بن عيسى الترمذى.

(ص)

٩٤-الصراع بين العلم والدين: لدرابر الأمريكى.

٩٥-صفة الصفوة: للعلامة الحافظ عبدالرحمن بن على بن محمد الجوزى، طبع دائرة المعارف العثمانية - حيدرآباد، الطبعة الأولى ١٢٥٥ هـ.

(ط)

٩٦-الطبقات الكبرى (طبقات ابن سعد): للعلامة محمد بن سعد كاتب الواقدي.

(ع)

٩٧-العبقريات الإسلامية (مجموعة رسائل ومقالات): للأستاذ عباس محمود العقاد، طبع دار الفتوح - القاهرة.

٩٨- عثمان بن عفان: للأستاذ محمد الصادق إبراهيم عرجون، طبع الدار السعودية، الطبعة الثانية ١٩٨١ م.

٩٩- العرب تاريخ موجز: للدكتور فيليب حتّي، طبع دار العلم للملايين - بيروت سنة ١٩٤٦ م.

۱۰۰- العقد الفريد: للعلامة شهاب الدين أحمدالمعروف بابن عبد ربه الأندلسي.

۱۰۱- عمربن الخطاب: ترتيب الأستاذين: على الطنطاوي وناجي الطنطاوي.

۱۰۲- العواصم من القواصم: للقاضي أبي بكر ابن العربي.

(ف)

۱۰۳- الفاروق (باللغة الأردية): للعلامة شبلي النعمانی (۱۳۳۲هـ).

۱۰٤- الفتاوى الرشيدية: للعالم المصلح الكبير الشيخ رشيد أحمد الكنكوهي (۱۳۲۳ هـ)، طبع المكتبة الرحيمية - ديوبند (الهند).

۱۰۵- فتح الباري في شرح صحيح البخاري: للعلامة الحافظ أحمد بن محمد المعروف بابن حجر العسقلاني طبع المكتبة السلفية - القاهرة.

۱۰٦- الفتوحات الإسلامية: الشيخ السيد احمد زيني دحلان، طبع المطبعة الميرية - مكة المكرمة، الطبعة الثانية ۱۳۱۱ هـ.

۱۰۷- فتوح البلدان: للعلامة احمد بن يحيى بن جابر الشهير بالبلاذری.

۱۰۸- فجر الإسلام: للدكتور أحمد أمين، طبع مطبعة لجنة التأليف و الترجمة والنشر - القاهرة ۱۹۳۵ م.

۱۰۹- فصل الخطاب في مواقف الأصحاب: للأستاذ محمد صالح الغرسي.

۱۱۰- فواتح الرحموت شرح مُسلَّم الثبوت: العلامة عبدالعلي بن العلامة نظام الدين الأنصاري.

۱۱۱- الفوائد الرضوية: طبع إيران.

(ق)

۱۱۲- القاموس: للعلامة الشيخ مجدالدين محمدبن يعقوب الفيروز آبادی.

١١٣- القرن الخامس عشر الهجرى الجديد في ضوء التاريخ والواقع: للمؤلف، طبع المجمع الإسلامي العلمي، ندوة العلماء - لكهنؤ.

١١٤- قلائد الجواهر: للأستاذ عمر الكيسانى، طبع المطبعة العثمانية - مصر، ١٣٠٣ م.

(ك - ل)

١١٥- الكامل: للعلامة عزالدين أبي الحسن علي بن أبي الكرم محمد بن محمد المعروف بابن الأثير، طبع دار صادر - بيروت سنة ١٣٩٩ ه.

١١٦- الكامل للمبرد: للعلامة أبي العباس المبرد، طبع مؤسسة الرسالة - بيروت.

١١٧- كتاب الأخوة: للإمام ابى الحسن الدار قطنى.

١١٨- كتاب الأمالي: للشيخ ابي جعفر الطوسي، طبع نجف.

١١٩- كتاب الخراج: للقاضي ابى يوسف، طبع المطبعة المنيرية - مصر، الطبعة الأولى ١٣٠٢ هـ.

١٢٠- كتاب الخصائص في مناقب علي بن أبي طالب رضي اللهّ عنه: للإمام أبي عبدالرحمن أحمد بن شعيب النسائي.

١٢١- كتاب الشريعة: للآجرى (أبوبكر محمد بن الحسين).

١٢٢- كتاب مكة: للفاكهي.

١٢٣- كلزار ابرار: للشيخ محمد غوثى بن حسن بن موسى الشطاوى.

١٢٤- كنز العمال: للعلامة علاء الدين علي المتقي بن حسام الدين البرهانبوري، طبع مطبعة دائرة المعارف العثمانية - حيدرآباد، الطبعة الأولى ١٣١٢ هـ.

۱۲۵- الکنی: للحافظ أبی عبدالله بن محمد بن عبدالله المعروف بالحاکم النیسابوری.

۱۲۶- الکیهان: (الصحیفة الإیرانیة).

۱۲۷- لسان العرب: للعلامة أبی الفضل جمال الدین محمد المعروف بابن منظور المصري.

(م)

۱۲۸- ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمین: للمؤلف، طبع دار القلم - الکویت، الطبعة الثالثة عشرة ۱۹۸۲ م.

۱۲۹- المبسوط: لشمس الأئمة أبی بکر محمدالسرخسي.

۱۳۰- مجالس المؤمنین: للقاضی نور الله الشوستری.

۱۳۱- مجمع بحار الأنوار: للعلامة طاهر الفتني.

۱۳۲- مجموع فتاوی ابن تیمیة: لشیخ الإسلام تقی الدین أحمد بن تیمیة.

۱۳۳- محاضرات تاریخ الأمم الإسلامیة: للشیخ الخضری بك.

۱۳٤- المدخل إلی تاریخ الإسلام في الشرق الأقصی: للعلامة السید علوي ابن طاهر الحداد، طبع عالم المعرفة - جدة ۱٤۰۵ ه.

۱۳۵- مراصد الاطلاع علی أسماء الأمکنة والبقاع: للعلامة صفي الدین عبدالمؤمن بن عبدالحق البغدادي، دار المعرفة - بیروت ۱۹۵٤ م.

۱۳٦- مروج الذهب ومعادن الجوهر: للعلامة أبي الحسن المسعودی، طبع المطبعة الأزهریة المصریة، الطبعة الأولی ۱۳۰۳ هـ.

۱۳۷- المسالك شرح الشرائع: لأبی القاسم القمي.

١٣٨- المستدرك: للحاكم، الحافظ أبي عبداللهّبن محمد بن عبداللهّ المعروف بالحاكم النيسابورى.

١٣٩- مسند الإمام أحمد: للإمام أبي عبداللهّ أحمد بن خليل الشيباني، تحقيق: للأستاذ أحمد محمد شاكر، طبع دار المعارف - مصر، وطبع دار الفكر العربي - القاهرة.

١٤٠- مسند فاطمة الزهراء: للعلامة جلال الدين محمد بن أحمد السيوطى، طبع المطبعة العزيزية - حيدرآباد ١٤٠٦ هـ.

١٤١- مشكاة المصابيح: للعلامة أبى محمد الحسين بن مسعود البغوي، والشيخ ولى الدين محمد الخطيب التبريزى.

١٤٢- مصنف ابن أبي شيبة: للحافظ أبى بكر عبداللهّ بن محمد بن أبي شيبة، طبع إدارة القرآن والعلوم الإسلامية - كراتشي (باكستان) ١٩٨٧ م.

١٤٣- مصنف عبدالرزاق: للحافظ أبي بكر عبدالرزاق بن همان الصنعانى، طبع المجلس العلمي - دابيل (كجرات الهند) الطبعة الأولى ١٩٧٠ م.

١٤٤- معالم السنن: للخطابي (محمد بن محمد البستى).

١٤٥- معاني الآثار: للإمام أبي جعفر أحمد بن محمد بن سلامة الطحاوى.

١٤٦- معاوية: للأستاذ عباس محمود العقاد.

١٤٧- المعجم (المعجم الكبير): للعلامة سليمان بن أحمد بن أيوب الشامى الطبرانى.

١٤٨- معجم الأدباء: للإمام شهاب الدين أبي عبداللهّ ياقوت الحموي البغدادي، طبع دار إحياء التراث العربي - بيروت.

١٤٩- المفصل فى تاريخ العرب قبل الإسلام: للدكتور جواد على، طبع دار العلم للملايين - بيروت، الطبعة الأوًلى ١٩٦٨ م.

۱۵۰- مَقَاتل الطالبيين: لأبي الفرج الأصبهاني، نشر دار المعرفة للطباعة والنشر - بيروت.

۱۵۱- مناقب الإمام الأعظم أبي حنيفة: لصدر الأئمة موفق بن أحمد المكى، طبع دائرة المعارف العثمانية - حيدرآباد ۱۳۲۱ هـ.

۱۵۲- مناهج أهل الكرامة فى معرفة الإمامة: للعلامة حسن بن يوسف الحلى.

۱۵۳- المنهج الإسلامي السليم: للسيد محمد الحسني ۱۳۹۹ هـ.

۱۵۵- منوشاستر: (القانون المدني الاجتماعي الهندي)

۱۵۶- مقدمة ابن خلدون: للعلامة عبدالرحمن بن محمد بن خلدون، طبع المطبع المجددى، أمرتسر - الهند، ۱۲۲۹ هـ.

۱۵۷- موارد الظمآن إلى زوائد ابن حبان: للحافظ نورالدين علي بن أبي بكرالهيثمى، طبع دار الكتب العلمية - بيروت.

۱۵۸- موسوعة فقه على بن أبي طالب: للدكتور محمد رواس قلعه جى، طبع دار الفكر - دمشق، ۱۵۰٤ هـ - ۱۹۸۳ م.

۱۵۹- موطأ الإمام مالك: للإمام مالك بن أنس بن مالك الأصبحي.

(ن – هـ)

۱٦۰- ناسخ التواريخ: طبع إيران.

۱٦۱- نزهة الخواطر و بهجة المسامع والنواظر: للعلامة السيد عبد الحي الحسني، طبع دائرة المعارف العثمانية - حيدرآباد.

۱٦۲- نهج البلاغة (مجموع خطب أمير المؤمنين على بن أبى طالب وكتبه): طبع دار الكتاب اللبنانى - بيروت، سنة ۱۳۸۷ هـ.

۱٦۳- الهند فى العهد الإسلامى: للعلامة السيد عبدالحي الحسني.

(و)

١٦٤- وفاء الوفا فى أخبار دار المصطفى: للعلامة على بن عبدالله بن أحمد السمهودى الشافعى (م ٩١١هـ) طبع دار إحياء التراث العربي - بيروت، الطبعة الثالثة ١٩٨١ م.

١٦٥- وفيات الأعيان: للعلامة أحمد البرمكي الإربلى، المعروف بابن خلكان، طبع مطبعة النهضة - القاهرة ١٩٤٨ م.

* * *

منابع لاتین

BIBLIOGRAPHY

(ENGLISH)

1- Amir Ali, Syed, (I) Spirit of Islam, London, 1922;

(II) Ashort History of the Saracens, London, ۱۹۵۵.

2- Arnold, T.W. the Preaching of Islam, London, 1935.

3- Cambridge History of Iran, Cammbridge University Press, 1983.

4- Christensen, Arthur, L, Iran Sous Les Sassanides, Paris, 1936.

5- Draper ,Draper1, John William, Conflict Between Religion Science, London, 1910.

6- Encyclopaedia, Britannica ×v ED., 1985.

7- Gibb, H.A.R. ,(H.A.R. Gibb) K1 J.H.Kraaner ,(J.H.Kraaner) oAo1, Shorter Encyclopaedia of Islam, London, 1953.

8- Hitti, Dr.Phillip, K.,History of the Arabs, London, 1953.

9- Huges, Thomas Patrick, Dictionary of Islam, London, 1885.

10- Hunter, W.W., The Indian Musulmans, London, 1876.

11- Jewish Encyclopedia, 1916.

12- Mohiuddin, Ahmad, Syed Saiyid Ahmad Shahid, Lucknow, ۱۹۷۵.

13- Muir, Sir William, Annals of the Early Caliphate, London, ۱۸۸۲.

14- O, Mally, L.S.S., Popular Hinduism, the Religion of the Masses, Cambridge, ۱۹۳۵.

15- Vernin Mc Casland and others, Religions of the World, Newyork, ۱۹۶۹.

16- Vaidya, C. V. ,(C. V. Vaidya) Bk۱, History of Mediaeval Hindu India, Poona, ۱۹۲۴.